

حقوق بشر در اسلام

مؤلف:

د. عبداللطيف بن سعيد الغامدي

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه ناشر	۹
مقدمه مؤلف	۲۱
فصل اول: انسان و نظریه حقیقت	۲۵
۱-۱- حقیقت انسان از دیدگاه اسلام	۲۷
۱-۱-۱- خلقت انسان:	۲۷
۲-۱-۱- ماهیت انسان:	۳۱
۳-۱-۱- طبیعت انسان:	۳۵
۴-۱-۱- هدف از وجود انسان (نظریه خلافت):	۳۷
۲-۱- نظریه حقیقت:	۴۳
۱-۲-۱- گزیده ای تاریخی از حقوق انسان در طول تاریخ:	۴۳
۲-۲-۱- حقوق انسان در قانونها و عهدنامه‌های بین المللی	۴۷
الف) حقوق انسان در عهدنامه‌های قانونی:	۴۸
پیمان بزرگ Magna carta	۴۸
Bills of rights لایحه حقوق	۴۹
اعلام استقلال ایالات متحده آمریکا:	۴۹
اعلام حقوق بشر و حقوق شهروندان در فرانسه:	۴۹
ب) عهدنامه‌ها و قراردادهای بین المللی حقوق بشر:	۵۰
نظریه حق در فقه اسلامی	۵۲
تعریف لغوی و اصطلاحی حق:	۵۲

- ۵۴ اما تعریف حق در اصطلاح فقها:
- ۵۵ انواع حقوق در فقه اسلامی:
- ۵۵ اول: حق نسبت به صاحب حق چهار قسم است:
- ۵۷ دوم: حق نسبت به محل و جایگاه وی:
- ۵۸ آثار مترتب بر تقسیم حقوق در اسلام:
- ۶۳ فصل دوم: اساس حقوق بشر در اسلام.**
- ۱-۲-۱- وحدت انسانیت:** ۶۵
- ۱-۱-۲- وحدت پیدایش: ۶۵
- ۲-۱-۲- وحدت طبیعت: ۷۰
- ۳-۱-۲- وحدت سرنوشت: ۷۴
- ۴-۱-۲- وحدت عقیده (هم عقیده بودن): ۷۸
- ۵-۱-۲- دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی: ۸۲
- ۲-۲- بزرگداشت انسان توسط اسلام.** ۸۷
- ۱-۲-۲- بزرگداشت انسان با ایمان: ۸۷
- ۲-۲-۲- بزرگداشت انسان به وسیله عبادت: ۹۰
- ۳-۲-۲- بزرگداشت انسان با علم: ۹۴
- ۴-۲-۲- بزرگداشت انسان به وسیله عقل: ۹۷
- ۵-۲-۲- بزرگداشت انسان با بیان و صحبت کردن: ۱۰۰
- ۶-۲-۲- بزرگداشت انسان با انتخاب نسبی از جنس انسان: ۱۰۴
- فصل سوم: حقوق بشر در اسلام.** ۱۰۹
- ۱-۳-۱- حقوق اساسی:** ۱۱۰
- ۱-۱-۳- حق برابری: ۱۱۰
- ۲-۱-۳- حق زندگی: ۱۱۴

۱۱۸.....	۳-۱-۳- حق انسان در امن زیستن:
۱۳۱.....	۴-۱-۳- حق کرامت:
۱۳۵.....	۵-۱-۳- حق عدالت:
۱۳۸.....	عدالت دارای دو بخش است:
۱۴۳.....	۲-۲- حقوق اجتماعی و فرهنگی
۱۴۳.....	۱-۲-۳- حق ضمانت اجتماعی:
۱۵۱.....	۲-۲-۳- حق بنای خانواده:
۱۵۴.....	۳-۲-۳- حق تعلیم و فرهنگ:
۱۵۸.....	۴-۲-۳- حق انسان در داشتن محیطی سالم:
۱۷۲.....	اما سلامت محیط سیاسی:
۱۷۳.....	۵-۳-۲- حق رعایت بهداشت:
۱۷۷.....	۶-۲-۳- حق انسان در رشد و توسعه:
۱۸۵.....	۳-۳- حقوق سیاسی و مدنی
۱۸۵.....	۱-۳-۳- حق آزادی
۱۸۵.....	۱-۱-۳-۳- آزادی شخصی:
۱۹۸.....	۲-۱-۳-۳- آزادی عقیده:
۲۰۶.....	۳-۱-۳-۳- آزادی فکر و اندیشه:
۲۱۱.....	۲-۳-۳- حق عمل:
۲۱۸.....	۳-۳-۳- حق مشارکت سیاسی:
۲۲۷.....	۴-۳-۳- حق ملکیت
۲۲۷.....	۱-۴-۳-۳- دیدگاه اسلام در مورد ملکیت:
۲۳۰.....	۲-۴-۳-۳- محدودیت‌ها و شروطی که بر ملکیت وارد می‌شوند:
۲۳۵.....	۳-۴-۳-۳- حقوق مترتب بر ملکیت:

- بعضی از حقوقی که بر ملکیت مترتب هستند: ۲۳۶
- فصل چهارم: حقوق بعضی از افراد بنا بر موقعیت و جایگاه آنان ۲۴۱**
- ۱-۴- حقوق والدین ۲۴۳**
- ۱-۱-۴- نیکی به والدین: ۲۴۳
- ثمرات نیکی به والدین: ۲۵۰
- ۲-۱-۴- اطاعت از پدر و مادر: ۲۵۳
- ۳-۱-۴- تحریم بی حرمتی به والدین: ۲۵۸
- ۲-۴- حقوق انسان ۲۶۵**
- ۱-۲-۴- مساوات میان زن و مرد در کرامت انسانی: ۲۶۵
- ۲-۲-۴- اهلیت زن ۲۷۱
- ۱-۲-۲-۴- اهلیت دینی زن: ۲۷۱
- ۲-۲-۲-۴- اهلیت مدنی زن: ۲۷۵
- ۳-۲-۲-۴- اهلیت اجتماعی زن: ۲۷۸
- ۳-۲-۴- نقش زن در بنای جامعه: ۲۸۰
- ۳-۴- مراقبت از بچه‌ها و بزرگ کردن آنها ۲۸۵**
- ۱-۳-۴- دفاع از جنین و حقوق وی: ۲۸۵
- حق جنین بر مادرش: ۲۸۶
- ۲-۳-۴- حقوق نوزاد بعد از ولادت ۲۸۸
- ۱-۲-۳-۴- حق نوزاد در نسب: ۲۸۸
- بخش اول: اسباب اثبات نسب: (طاحون، ۱۴۱۱، صص ۳۲۴-۳۱۹) ۲۸۹
- بخش دوم: شروط ثبوت نسب: ۲۹۱
- بخش سوم: آثار ثبوت نسب ۲۹۲
- ۲-۲-۳-۴- حق فرزند در نامگذاری اسم خوب برای او: ۲۹۳

۲۹۵ ۳-۲-۳-۴- حق نوزاد در عقیقه و ختنه کردن:
۲۹۸ ۴-۲-۳-۴- حق نوزاد در شیر دادن:
۳۰۱ ۵-۲-۳-۴- حق نگهداری و تأمین مخارج نوزاد:
۳۰۲ دلیل قرآنی:
۳۰۲ دلیل سنت:
۳۰۳ دلیل اجماع:
۳۰۶ دلایل مشروع بودن نفقه فرزندان:
۳۰۶ دلیل قرآنی:
۳۰۷ دلیل سنت:
۳۱۰ ۶-۲-۳-۴- عدم تکلیف بیشتر از توان کودک:
۳۱۴ ۷-۲-۳-۴- توجه اسلام به کودکانی که والدین و سرپرست ندارند:
۳۱۴ توجه اسلام به یتیمان:
۳۱۵ دلیل قرآنی توجه اسلام به یتیمان:
۳۲۱ ۳-۳-۴- احکام بچه‌های سر راهی در اسلام:
۳۲۷ ۴-۴- حقوق متهم:
۳۲۷ ۱-۴-۴- اتهام و انواع آن در فقه اسلامی:
۳۲۸ نخست: تقسیم جرم‌ها بر حسب تعیین عقوبت شارع:
۳۲۸ ویژگی‌های حدود:
۳۲۹ دوم: جرم‌های قصاص و دیات:
۳۳۱ سوم: جرایم تعزیری:
۳۳۲ حکمت مشخص کردن عقوبات برای جرایم معین:
۳۳۴ تقسیم جرم‌ها از جهت طبیعت حق کسی که به او تجاوز شده است:
۳۳۷ ۲-۴- معنی متهم و فرق میان وی با جانی و مشروعیت زندانی کردن متهم:
۳۴۰ ۳-۴- حکم شکنجه متهم:

۳۴۳	۵-۴- حقوق زندانیان در اسلام
۳۴۳	۴-۵-۱- معنی حبس و مشروعیت آن و انواع آن:
۳۴۴	دلایل مشروعیت حبس از قرآن، سنت و اجماع
۳۴۴	۴-۵-۲- انواع حبس در شریعت اسلامی:
۳۴۵	حبس‌هایی با مدت معین:
۳۴۵	حبس‌هایی با مدت نامعین:
۳۴۵	حبس‌های احتیاطی (بازداشت):
۳۴۵	۴-۵-۳- منع شکنجه زندانیان:
۳۴۷	۴-۵-۴- رعایت حال محکوم علیه:
۳۴۸	اجرای حد مست:
۳۴۸	تأثیر جنون ایجاد شده در اجرای حکم بر شخص محکوم:
۳۴۹	رعایت وضعیت هوا هنگام اجرای حکم:
۳۴۹	۴-۵-۵- رعایت حقوق دینی و اجتماعی محکومین به زندان:
۳۵۰	نیازهای ضروری زندانی:
۳۵۱	آموزش دادن به زندانیان:
۳۵۱	هیچ جرم و عقوبت جز با نص شرعی ثابت نیست:
۳۵۳	اختصاص مؤسسه‌ها و سازمان‌ها به عقاب مجرمان در اسلام:
۳۵۴	حق رعایت اجتماعی محکومان:
۳۵۵	حق آزاد سازی زندانی بعد از پایان مدت عقوبت وی:
۳۵۶	حقوق بچه‌های گناهکار:
۳۵۷	پایان
۳۶۱	منابع

مقدمه ناشر

الحمد لله الذي أكمل لنا الدين، وأتم علينا النعمة، ورضي لنا الإسلام ديناً، أحمدته تعالى وأشكره وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، بعثه الله بين يدي الساعة بشيراً ونذيراً، وداعياً إلى الله بإذنه وسراجاً منيراً، أرسله إلى الناس كافة ليخرج من شاء من عبادة العباد، إلى عبادة رب العباد، ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام، ومن ضيق الدنيا إلى سعة الدنيا والآخرة، بلغ الرسالة وأدى الأمانة ونصح الأمة وجاهد في الله حق جهاده حتى أتاه اليقين، صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم تسليماً كثيراً، أما بعد:

جهان اسلام در معرض حملات نظامی، فرهنگی، تبلیغاتی و اقتصادی شدید است. از جمله این حمله‌های تبلیغاتی، حملاتی است که از طرف بعضی از سازمان‌ها، به اسم سازمان حقوق بشر انجام می‌گیرد که پیوسته جامعه‌های ما را به جامعه‌های ناقض حقوق بشر و کرامت انسانی متهم می‌کنند.

جانبداری‌های مشکوک از این سازمان‌ها پوشیده نیست. و شکی در آن نیست که در این قضیه عدالت را رعایت نکرده‌اند و به طور مساوی حکم نکرده‌اند. بلکه با دو معیار متفاوت آن را سنجیده‌اند.

در همان زمانی که مسلمانان (به دروغ) به تروریست و اربابی و ناقض حقوق بشر متهم می‌شوند، این سازمان‌ها را می‌بینی که گوش و چشمشان را از دیدن اندوه و غصه‌های قتل و آوارگی، هتک حرمت، زیر پا گذاشتن کرامت و غصب سرزمین‌ها می‌بندند. همچنان که از تبعیض نژادی بین ملت‌ها و قتل و سرقت و آدم ربایی و بی‌حرمتی و رواج جرم‌های سازمان یافته و بی‌ملاحظه میان آن‌ها، خود را به نفهمی می‌زنند. و این مثل عربی در مورد چنین سازمان‌هایی صدق می‌کند که می‌گوید: «رمتنی

بدائها وأنسلت» یعنی «مرا با درد خودش زد و رفت، مرا به عیبی که در خودش بود سرزنش کرد».

اگر این سازمان‌ها نگاهی منصفانه به اسلام بیاندازند، حتماً در می‌یابند که اسلام به جلب مصلحت و تکمیل آن و دفع مفسده‌ها و کم کردن آن‌ها اهمیت زیادی می‌دهد. از جمله این امور، حفظ ضروریات پنجگانه است: دین، جان، عقل، نسب و مال که تجاوز به این امور حرام می‌باشد. بنابراین حقوق انسان در حقیقت بر دو اصل متکی است: آزادی و عدالت. و این‌ها در قرآن و سنت به طوری که شایسته انسانیت است، بیان شده است.

خداوند متعال در مورد عدل می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُفُؤًا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَىٰٓٓ أَنفُسِكُمْ ءَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ؕ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللّٰهُ أَوْلَىٰٓ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُّا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٣٥﴾ [النساء: 135]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، چرا که خداوند از هردوی آنان بهتر است پس از هوا و هوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است». و همچنین می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُفُؤًا قَوَّامِينَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ ؕ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰٓٓٓ أَلَّا تَعْدِلُوا ؕ أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿٨﴾ [المائدة: 8]. «ای مومنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾﴾ [الحديد: 25]. «ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌ها و موازین نازل نموده‌ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهران و پنهان یاری می‌کنند. خداوند نیرومند و چیره است». و خداوند متعال در مورد دو گروهی که با هم می‌جنگند، می‌فرماید: ﴿فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾﴾ [الحجرات: 9]. «اگر یکی از شما در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می‌گردد (و حکم او را پذیرا می‌شود). هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد». در مقابل این آیات خداوند ظلم و تعدی را حرام کرده و ظالمان را محکوم کرده و عذاب دردناک را به آنها وعده داده است. و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَظْلِمِ مِّنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾﴾ [الفرقان: 19]. «هر کس از شما ستم کند، عذاب بزرگی را بدو می‌چشانیم». خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾﴾ [الکهف: 29]. «ما برای ستمگران آتشی را آماده کرده‌ایم که سرپرده آنان را در بر می‌گیرد، و اگر فریاد برآورند، با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند! چه بد نوشابه‌ای! و چه زشت منزلی!» و همچنین می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٥٢﴾﴾

[غافر: 52]. «آن روزی که عذر خواهی ستمگران بدیشان سودی نمی‌رساند، و نفرین بهره آنان خواهد بود و سرای بد از آن ایشان خواهد شد». و یا می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [النساء: 112]. «هر کس دچار لغزشی شود یا گناهی بکند، سپس آن را به بیگناهی نسبت دهد، به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است».

در صحیح مسلم رحمه الله از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از ظلم کردن پرهیزید، چون ظلم، تاریکی‌های روز قیامت است». و پیامبر صلی الله علیه و آله طبق آنچه که بخاری رحمه الله از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت کرده است در مورد معاهدات می‌فرماید: «کسی که شخص معاهدی را بکشد هیچ گاه بوی بهشت را احساس نمی‌کند در حالی که بوی آن در مسیری تا چهل سال ادامه دارد». و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حقیقتاً روز قیامت حقوق تمامی موجودات به صاحبان حق داده می‌شود تا جایی که حق گوسفند شاخ دار (قوچ) را از گوسفند بی‌شاخ می‌گیرند».

اما در مورد آزادی، هیچ دولتی یا قانونی وجود ندارد که آزادی مطلق را (به شهروندانش) بدهد به گونه‌ای که انسان را بدون قید و بند به حال خود رها کند. این نوع آزادی بر روی زمین وجود ندارد و هیچ کس قائل به این آزادی نیست. بنابراین هر دولتی یا امتی بر حسب منابعی که از آن حکم می‌گیرند و به آن‌ها حکم می‌کنند، قید و بندها و قوانینی را برای این آزادی گذاشته‌اند. مرجع و منبع مسلمانان همان اسلامی است که خداوند آن را به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است. و وظیفه امت اسلامی این است که در تمام امور خود به قوانین اسلام مراجعه کرده و به قوانینی که خداوند آن را در کتابش و پیامبر صلی الله علیه و آله در سنتش آورده است، عمل کنند.

به عنوان مثال، وقتی اسلام آزادی بیان و اندیشه را به انسان داده است. و حتی اجرای آن را به اندازه امر واجبی مثل امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. مثلاً خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ [آل عمران: 104]. «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند». برای این آزادی مرز و حدودی گذاشته‌اند، که جایز نیست به علت خود آزادی از آن تجاوز کرد. بنابراین انسان را به محکم و مستدل سخن گفتن راهنمایی کرده است. و می‌فرماید:

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنْ الشَّيْطَانُ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿۵۳﴾﴾ [الإسراء: 53]. «به بندگانم بگو: سخنی بگویند که زیباترین باشد. چرا که اهریمن در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد، و بیگمان اهریمن دشمن آشکار بوده است». و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾﴾ [الإسراء: 36]. «از چیزی دنباله روی نکن که از آن نا آگاهی. بیگمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد». و غیبت و سخن چینی و بهتان و دروغ و تهمت و تمسخر و امثال این‌ها را بر انسان‌ها حرام کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَبِ بِيُسُ الْأَسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۱﴾﴾ يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۳۴﴾﴾ [الحجرات: 11-12]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا از اینان خوب‌تر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخ وانید و منامید. برای مسلمان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار

و گناه آلود گفتن و بر زبان راندن! کسانی که دست بر ندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید، که برخی از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و پرده دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننمایید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از مرده خواری بدتان می‌آید از خدا پروا کنید، بیگمان خداوند بس توبه پذیر و مهربان است».

و سایر آزادی‌ها نیز اینگونه هستند. بنابراین اندازه جنایت‌های وارده بر اسلام و مسلمین که این سازمان‌ها را به جان آن‌ها انداخته‌اند، روشن شد.

لازم است که به دو امر مهم اشاره کنیم:

الف) انسان‌ها مخلوقات خدا هستند و او به آنچه که آفریده است داناتر است و عدل را حسن ختام دعواهای آنان و جدایی میانشان می‌داند و خداوند پاک و منزّه، مهربان‌ترین و حکیم‌ترین حکیمان است. و او به مصلحت بندگان در زندگی دنیوی و اخرویشان داناتر است. هستی ملک او و بندگان مخلوق او هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَعْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿۳۲﴾ [النجم: 32]. «چرا که پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است. خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است، و از آن روز که شما به صورت جنین‌های ناچیزی در درون شکم‌های مادرانتان بوده‌اید، از شما به خوبی آگاه بوده است و هست. پس از پاک بودن خود سخن مگوئید، زیرا که او پرهیزگاران بهتر می‌شناسد». و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾ [الملک: 14]. «مگر کسی که می‌آفریند نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است». پس هیچ کس نسبت به خلقت از خالق عالمتر نیست و همان خالق است که شایسته پرستش می‌باشد. ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱۷﴾ [النحل: 17]. «پس کسی که می‌آفریند، همچون کسی است که

نمی‌آفریند؟ آیا یادآور نمی‌شوید؟» کسی که به قوانین جاهلی حکم کند به قوانین بشری حکم کرده است و از غیر خداوند اطاعت کرده یا در اطاعت وی شریک قائل شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: 40]. «فرمانروایی از آن خدا است و بس. خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابت ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَلْبَنِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ [الأنعام: 114]. «آیا جز خدا قاضی کنم؟ و حال آنکه او است که کتاب را برای شما نازل کرده است و تفصیل و توضیح شده است. کسانی که کتاب برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است. پس تو از تردیدگندگان مباش.» و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: 54]. «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. (بزرگوار و جاویدان) و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.» و یا می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: 41]. «خداوند فرمان می‌راند و فرمانش هیچ گونه رادّی و مانعی ندارد او سریع الحساب است.» سبحان الله! این انسان‌های نادان چگونه از ما می‌خواهند که شریعت خالق و پروردگار خود را بگذاریم و به قوانین وضعی آن‌ها که از افکاری که مساوی ذره‌ای از عقل الهی در ملک و ملکوت نیست، عمل کنیم؟ ﴿أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [النحل: 59]. «هان! چه قضاوت بدی که می‌کردند.» و کسی که چنین کاری را انجام بدهد، عاقبت وی خسران و در نتیجه گمراهی آشکاری می‌باشد همان طور که خداوند متعال در سوره شعراء از حال آن‌ها خبر داده است. ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الشعراء: 97-98].

«به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم». پناه بر خدا، اگر ما چنین کاری را انجام بدهیم حال آنکه احکام دین ما و عقیده ما، اصلاً جایی برای چانه زنی ندارد. و امکان ندارد که ما آن را رها کنیم. چون زندگی ما و مرگ ما و برانگیختن ما بر اساس این دین است. و هیچ قدرتی بالاتر از قدرت خدا نیست.

ب) این سازمان‌ها و امثال آن‌ها، جز ظلم به انسان‌ها، هیچ ظلم دیگری را نمی‌شناسد و تنها یک حق را می‌شناسد (حق بشر). در این مورد نیز دچار اشتباه شده‌اند. در حالی که در اسلام منظور از ظلم سه چیز می‌باشد: شرک ورزیدن و این بزرگ‌ترین ظلم هاست. ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: 13]. «واقعاً شرک ستم بزرگی است». و دیگری ظلم به بندگان است. و سومی ظلم انسان به خودش است (غیر از شرک) بنابراین کسی که از این سه ظلم در امان بماند، امنیت و هدایت کامل برای او حاصل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: 82]. «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان هستند». و پیامبر ﷺ دقیقاً بیان کرده است که منظور از ظلم در این آیه، شرک می‌باشد. پس ظلم در اینجا عبادت در غیر جای خودش است و این از نقض‌کننده‌های لا إله إلا الله است.

در مقابل این سه امر حرام، سه امر واجب وجود دارد: اولین و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین چیزی که باید به آن پرداخت، حق خداوند بر بندگان است که همان توحید و عبادت وی می‌باشد. همان چیزی که هدف آفرینش است. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: 56]. «جن و انس را جز برای پرستش نیافریدیم». و خداوند متعال تمام پیامبران را برای این امر آفریده است. و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: 25]. «ما پیش از تو هیچ پیغمبری را

نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: من پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر چهارپایی سوار بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت: ای معاذ، آیا می‌دانی که حق خداوند بر بندگان چیست؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: حق خداوند بر بنده این است که او را پرستش کنند و اصلاً کسی یا چیزی را شریک او نگردانند... (حدیث متفق علیه).

و حق دوم همان حق انسان بر خودش است. یعنی باید سعی کند آنچه را که مصلحت دنیا و آخرت وی است، رعایت کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [التحریم: 6]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتش دوزخ نگاه دارید. چنان آتشی که مردم و سنگ خارا آتش افروز اوست». و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: 105]. «ای اهل ایمان، شما ایمان خود را محکم نگاه دارید که اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید از کفر آن‌ها زبانی به شما نخواهد رسید، بازگشت همه خلق به سوی خداست و همه شما را در قیامت به نتیجه آنچه که کرده‌اید، آگاه می‌سازد».

و حق سوم، حقوق بندگان بر اوست که باید سعی کند مصلحت آن‌ها را رعایت کند، و با عدالت با آن‌ها برخورد کند و مالشان را بپردازد. خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

انسان در مراتب کرامت به اندازه‌ای که خدا و پیامبرش را اجابت کرده باشد، پیشرفته و به اندازه‌ای که خدا و رسولش را ترک کرده باشد به همان اندازه پست می‌شود تا جایی که مانند چهارپایان و حتی گمراهتر از آن‌ها می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا

يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوَىٰ لَهُمْ ﴿١٢﴾ [محمد: 12]. «آنان که به راه کفر شتافتند و به تمتع و شهوت رانی و شکم پرستی مانند حیوانات پرداختند. عاقبت منزل آن‌ها آتش دوزخ خواهد بود». چون دنیا آن‌ها را از آخرت دور می‌کند و نمی‌تواند فراتر از دنیا را ببیند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾ [الروم: 7]. «اکثر به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند».

این موضوع مهمی است که نیاز به تلاش فراوان انسان‌هایی دارد که قادر به کشف دروغ‌ها و ادعاهای این سازمان باشند و همچنین کسانی که با دلایل معتبر قادر به رد این شبهه‌ها باشند و با دلایل آشکار از قرآن و سنت و سیره پیشینیان و شواهد تاریخی بتوانند مقاصد کلی شریعت را روشن کنند و برای بشریت توضیح بدهند که دینی مهربان‌تر و رثوfter و عادلانه‌تر و کامل‌تر از دین اسلام وجود ندارد. و امتی غیر از اسلام که در جنگ‌ها و صلح‌ها و معاهدات خود دارای سیره‌ای عطرآگین‌تر و رفتاری پاک‌تر و تاریخی شفاف‌تر باشد، وجود ندارد.

دولت عربستان سعودی که مطابق کتاب خدا و سنت رسولش می‌باشد در دادن حق انسان‌ها و حقوق جامعه به آن‌ها گوی سبقت را از دیگران ربوده است. حدود شرعی که این دولت اجرا می‌کند شامل: حد قتل، تازیانه، زندان و انواع تعزیرها مانند قطع دست دزد می‌باشد. دولت این امور را اجرا می‌کند چون در قرآن و سنت مدون هستند.

و هدف اسلام راضی نگه داشتن سازمان‌های حقوق بشر و عفو بین الملل نیست. و راست گفته است خداوند متعال آنگاه که می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: 120]. «هرگز یهودیان و نصاری از تو راضی و خشنود نخواهند شد، مگر آنکه از آئین آن‌ها پیروی کنی».

و ماده ۲۶ قانون اساسی عربستان بر این امر تأکید می‌کند که: «دولت بر اساس شریعت اسلام حامی حقوق بشر است...»

در این زمینه کتاب «حقوق الإنسان في الاسلام» از دکتر عبداللطیف بن سعید الغامدی، یکی از مهم‌ترین تحقیقاتی است که به این موضوع پرداخته است و به آن اهتمام ورزیده است. کتاب به چهار فصل تقسیم شده که اکثر مسائل حقوق بشر را در بر می‌گیرد. موضوعات این کتاب به انسان منصف کمک می‌کند تا این موضوع را در یابد و حکم این سازمان‌ها و اهداف و مقاصدشان را بفهمد. از خداوند متعال می‌خواهیم که تلاش‌های مؤلف را مبارک گرداند و دیگران از این کتاب نفع ببرند. و دین ما را که پاکی امر ماست، برایمان حفظ کند. و امنیت و ایمان و عقیده و رهبرمان را برای این سرزمین حفظ بفرماید، که او نزدیک و اجابت‌کننده‌است. و با این فرموده خداوند سخنم را به اتمام می‌رسانم. ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۶۴﴾ [آل عمران: 64]. «بگو ای اهل کتاب بیائید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم، که بجز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی از ما برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم. پس اگر آن‌ها از حق روی گردانند بگوئید شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خدا هستیم».

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

صالح بن عبدالعزيز آل شیخ

وزیر امور اسلامی و اوقاف و دعوت و ارشاد مملکت عربستان سعودی.

مقدمه مؤلف

الحمد لله والصلاة والسلام على المبعوث رحمة للعالمين، أما بعد:

محققی که حقوق بشر در اسلام را از دید بسیاری از محققان مسلمان می‌نویسد، ملاحظه می‌کند که آن‌ها در ادعاهای خود از مرز قرآن تجاوز کرده‌اند و حقوقی را به آن افزوده‌اند که جز این عصر توسعه کسی آن را نمی‌شناسد. چون این موضوع از تراوشات این عصر است. این محققان در تحقیقات خود از روش توجیهی استفاده کرده‌اند و اساساً از دو تفکر پیشینیان و مطالعه خود استفاده کرده‌اند که متکی بر تأویل ظالمانه این عصر است که گرایش قرآنی به آن داده‌اند. به دلیل اینکه در بر دارنده هر چیزی است.

اصل ثابت این است که این عقب ماندگی متکی بر این تصور است که نبودن قرآن در این حقوق‌های معاصر، یک کاستی به شمار می‌رود به اعتبار اینکه قرآن کتابی است در بردارنده هر چیزی و مناسب هر زمان و مکان. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: 38]. «در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فرو گذار نکرده‌ایم پس آنان در پیشگاه پروردگارشان جمع آورده می‌شوند». ولی اسلام یا قرآن چه ضرری می‌بیند وقتی که گفته می‌شود: تمام جزئیات حقوق بشر را به حکم مطابقت آن با زمان و مکان در بر نمی‌گیرد؟ آیا قرآن کتاب قانون یا تاریخ است که برای بیان نکردن این حقوق مورد سرزنش واقع شود؟ آیا قرآن کتابی است که شامل تفصیل‌های دقیق هر چیزی بشود؟ یا کتابی است که تفکرات اساسی و مهم را در بر گرفته و تفصیل و تمارین و اجرای آن را مطابق ضوابط شریعت برای امت وا گذاشته است؟ این سخن ابواسحاق شاطبی مرا خیلی خوشحال کرد که گفته است: «بسیاری از مردم بیش از حد از قرآن انتظار دارند و هر عملی را که متقدمین و متأخرین آورده‌اند به قرآن اضافه می‌کنند، علوم طبیعی، تعلیمی، منطق و فناوری‌ها و امثال آن». و این به معنای

منحصر کردن معانی قرآن نیست. چون به استناد سخن پیشینیان، عجایب قرآن تمام شدنی نیست به اعتبار اینکه قرآن معجزه‌ای ماندگار است. پس لازم است، آنچه را که مصلحت است شامل در بر بگیرد. چون فهم انسان‌ها بر اساس تغییر اوضاع و احوال تغییر می‌کند. و قضیه حقوق بشر به این زمینه مرتبط است چون به تغییر اوضاع علمی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه بستگی دارد و قدرت فهم و استنباط آنچه که متون دینی، آن را جایز دانسته‌اند، بر اساس مقتضیات اجتهادی است. و مجتهدین جامع الشرایطی که بتوانند از قرآن کریم و سنت شریف نبوی استنباط کنند، کم نیستند. همان کسانی که مجموع مسائل امروزی را بر اساس مقاصد بزرگ اسلام و رعایت مصلحت‌های معتبر انجام می‌دهند. مطابق قاعده‌ای که می‌گوید: «هر جا مصلحتی یافت شود، آنجا شریعت خداوند است».

آری، تردیدی در این نیست که اسلام حقوق بشر را با سخن از احترام خود بشریت و گرامی داشتن آن، بنیاد نهاده است. دلیل این سخن، آیه خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: 70]. «ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم...». و به همین دلیل گوی سبقت را از سایر دین‌ها و حتی قوانین وضعی ربوده است. این اصل که مبتنی بر پیدایش و طبیعت و عقیده و سرنوشت واحد باشد، از تمام فهم و ذهن بشری جداست. تأسیس حقوق انسان بر اساس دین دارای امنیت و صیانت می‌باشد. بنابراین یک مانع دینی برای انجام کاری قوی‌ترین مانع می‌باشد. چون این مانع از درون خود فرد می‌باشد و یک مانع بیرونی نیست. امروزه زیر پا گذاشتن حقوق بشر در اغلب کشورها وجود دارد. حتی در اکثر کشورهای پیشرفته نیز وجود دارد به دلیل اینکه حقوقشان معتبر نیست. و احترام انسان نیازمند اعتقاد راسخی از طرف خود بشریت می‌باشد. و این اعتقاد (از لحاظ تئوری) جز با نفوذ آن در جان‌ها و نمود آن در رفتارها راسخ نمی‌شود. آیا این عظمت برای اسلام کافی نیست که این حقوق را بنیاد نهاده و جایگاه ارزشمندی را در میان سایر مخلوقات به انسان داده است. مبتنی بر اینکه خداوند هوش و درک آفرینندگی

را فقط به انسان داده است. و یا خداوند از این گفته که وی تفصیل و جزئیات را رها کرده و فقط کلیات را بیان کرده است چه ضرری می‌بیند؟ آیا این امر (رها کردن جزئیات) باز کردن مجال بیشتر برای اجتهاد و تحقیق و بررسی عقلانی نیست؟ چرا که در این امر و غرق نشدن در تفصیل حکمتی است که ما آن را نمی‌بینیم و خداوند خواسته است که انسان را به خودش واگذار کند تا با ابزارهای خود این حقوق را بر اساس مقاصد شریعت، کشف و استنباط کند. و آن را به عنوان یک اندیشه نو بنا نهد.

این ابزارها و سایر وسایلی که در خلال بحث توضیح خواهیم داد توجه مرا در این کار علمی به اصل و تأسیس حقوق بشر در اسلام جلب کردند. تا آن را در یک مخزن محکم و قوی نگاهداری کنیم. همچنان که تا جایی که در توان من بوده است در دستیابی به انواع این حقوق با اتکاء به نصوص دینی و بر اساس مقاصد بزرگ شریعت تلاش کرده‌ام. این مطالعه و تحقیق به نام «حقوق بشر در اسلام» شامل موضوعاتی است: انسان و نظریه حقیقت در فصل اول، اساس حقوق انسان در اسلام در فصل دوم، حقوق انسان در اسلام در فصل سوم، و حقوق بعضی از انسان‌ها بر اساس وضعیت آن‌ها در فصل چهارم.

آنچه که لازم است به آن اشاره شود این است که منابع این تحقیق، گوناگون می‌باشند، در ابتدا از کتاب‌های تفسیر و حدیث استفاده کرده‌ام و بعد به متون تدوینی مشابه در قرآن و سنت نیز پرداخته‌ام.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین وصلى الله وسلم على خاتم النبیین وإمام المرسلین
محمد بن عبدالله وعلى آله وصحبه اجمعین.
د. عبداللطیف بن سعید الغامدی.

فصل اول: انسان و نظريه حقيقت

۱-۱- حقیقت انسان از دیدگاه اسلام

۱-۱-۱- خلقت انسان:

در حقیقت قرآن و سنت برای ما بیان کرده‌اند که انسان مخلوقی است که از خاک فشرده زمین و نفس روح الهی، آفریده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿۷۱﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۷۲﴾﴾ [ص: 71-72]. «وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته کردم. و از جان متعلق به خود در او دمیدم. در برابرش سجده ببرید.»

انسان با ساختار و ترکیب مادی خودش و با داشتن انگیزه‌های غریزی و شهوانی با موجودات زنده دیگر یکی است. و وجود این انگیزه‌ها باعث حفظ خود و نوع بشری می‌شود. ولی با داشتن عقل از سایر موجودات متمایز می‌گردد، عقلی که به وسیله آن می‌تواند، این غریزه‌ها و شهوات را به نزدیک‌ترین روش محقق کند. بلکه عقل، زندگی انسان را به جلو برده و به حقایق بزرگ هستی می‌رساند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾﴾ [النحل: 78]. «خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید.»

و انسان با ساختار و ترکیب روحی خود می‌تواند با خالق خود ارتباط برقرار کند. با وجودی که حواس او در نمی‌یابند و عقل‌ها به او نمی‌رسند.

به طور یقین اسلام میان این ساختار مادی و ساختار روحانی انسان موازنه رعایت کرده است تا جایی که یک طرف آن برتری نداشته باشد. چون نبودن توازن باعث تجاوز به حقوق دیگران می‌شود خواه این دیگران یک فرد باشند و خواه یک جامعه.

زیاده روی در مادیات انسان را به طرف شهوات و لذت‌های زندگی دنیوی می‌کشاند و این منجر به تجاوز به حقوق دیگران و حتی حقوق خود می‌شود. چون بیماری‌هایی که امروزه انسان‌ها به آن دچار می‌شوند، ناشی از همین زیاده روی‌ها در لذت‌های دنیوی می‌باشد. همچنان که افراط از طرف روحی نیز شخص را نسبت به تجاوز به حقوق وی تسلیم می‌کند، خواه مربوط به خود شخص باشد یا مربوط به دیگران باشد. بنابراین محافظت از حقوق مقتضی پیمودن مسیر اعتدال و میانه روی می‌باشد، نه افراط و تفریط. در مورد رد افراط خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [المائدة: 77]. «در دین خود راه افراط و تفریط مپوید». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۗ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۗ﴾ [القصص: 77]. «به وسیله آنچه که خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن».

و در جمع میان مطالب روح و جسم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [المائدة: 87]. «ای مؤمنان چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است، بر خود حرام مکنید و تجاوز ننمائید. زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد».

این توجیه پیامبر ﷺ نیز دلیل اهمیت دنیا است به کسانی که می‌گفتند: ما نماز می‌خوانیم و نمی‌خواهیم و روزه می‌گیریم و افطار نمی‌کنیم و از زنان کناره‌گیری می‌کنیم. که پیامبر ﷺ به آن‌ها گفت: «اما به خدا قسم من با تقواترین شما نسبت به خداوند هستم.

و روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس کسی که از سنت من دوری گزیند، از من نیست»^(۱).

خداوند نسبت به بندگانش مهربان است و این مهربان بودن وی در اینکه آنها را به کارهای طاقت فرسا مکلف نمی‌کند، تجلی پیدا می‌کند. چون در غیر این صورت مبتنی بر ساختاری نیست که بر آن ساخته شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: 16]. «پس آنقدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید». و می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: 286]. «خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».

و این حنظله^(ع) است که از وضعیت خود پیش پیامبر^(ص) می‌نالد و دوست دارد که بر آن حال بماند و این حالت روحی بلندی است که گاهی احساس می‌کند نزد پیامبر^(ص) است. سپس پیامبر^(ص) فرمود: «قسم به کسی که جان من در دست اوست، اگر بر آن حالی که هستید می‌ماندید ملائکه در بستر و در مسیرهایتان به شما سلام می‌دهند ولی ای حنظله این حالت گاه گاه است»^(۲).

میان افراط و تفریط مسیر مستقیم و متوسطی وجود دارد و شخص مسلمان راه خود را می‌پیماید. پس الهام‌های روح و ضرورت‌های جسم با هم جمع می‌شوند. و این همان راه وسطی است که اسلام در حقوق و واجبات آن را خواسته است. خواه مربوط به خود انسان باشد یا مربوط به دیگران باشد.

پیامبر^(ص) می‌فرماید: «براستی بدن تو بر تو حقی دارد، و همسر تو بر تو حقی دارد و پروردگارت بر تو حقی دارد، پس حق هر صاحب حقی را به صاحب آن بده»^(۳).

۱- (بخاری، جامع الصحیح، ۱۹۵۰/۵).

۲- (مسلم الصحیح، التوبة، ۲۷۵۰).

۳- (بخاری، الصوم، ۲۴۳/۲).

اصرار بر عدالت در حقوق یک مطلب اسلامی است. بلکه از خصوصیات این امت اسلامی است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: 143]. «و بی‌گمان شما را امتی میانه رو کرده‌ایم». و میانه روی همان اعتدال است. «بهترین کارها میانه‌روترین آن‌ها است»^(۱).

از امام علی علیه السلام روایت شده است که: «میانه‌روی و اعتدال بر شما لازم است، چون میانه‌روی بلندی را پایین و پستی را بلند می‌کند»^(۲).

و هنگامی که توازن و تعادل در درون خود شخص محقق بشود، آغاز صحیحی برای دادن حقوق دیگران است بلکه نفس و روح را به درجه انصاف تعالی می‌دهد و همچنان که شیخ محمدطاهر بن عاشور می‌گوید: «انصاف درونی، بارزترین مظاهر اخلاق کریمانه است. و باعث می‌شود که اشتیاق به عدالت در درون رسوخ پیدا کند»^(۳).

اعتدال و میانه‌روی در تمامی کارها از صفتهای خوب و پسندیده و فطرت سالم است. و حتی پشتیبان آن نیز هست. و در این مورد شیخ محمدطاهر بن عاشور می‌گوید: «ماندگاری صفات پسندیده و فطرت سالم همان اعتدال و میانه‌روی در کارهاست. و گرایش پیدا کردن به یکی از جوانب افراط و تفریط باعث منحرف شدن فطرت و برانگیختن هوای نفس می‌شود. که درون و باطن انحراف را سخت می‌پندارد و هوا یا انگیزه‌های وی آن را نیکو جلوه می‌دهند، و از آن لذت می‌برند. وقتی تأمل می‌کند می‌بیند که جزای اخروی آن کجا و نفع زودگذر و بربادرفته کجا، و همه این‌ها از ابتکار یا تقلید ناشی می‌شود»^(۴).

۱- (قرطبی، ۱۳۵۶، ص ۲۵۶).

۲- (قرطبی، ۱۳۵۶، ص ۲۵۶).

۳- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۲۲).

۴- (ابن عاشور، د. ت، ص ۲۳).

۱-۱-۲- ماهیت انسان:

از دیدگاه اسلام انسان ارشد و افضل مخلوقاتی است که بر روی کره خاکی می‌زیند. که دارای صفات و ویژگی‌هایی می‌باشد که خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: 4]. «ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم». و آن گاه که مقصد گرامی و اهداف عالی را به انسان وعده داده است و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: 70]. «ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم. و آنان را در خشکی و دریا حمل نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

ولی اساس این مخلوقی که از یک طرف از لحاظ ایمان و عبادت و پیروی به حقیقت الهی متصل است و از طرفی دیگر از لحاظ اندیشیدن و تسخیر کردن و نفع بردن به هستی متصل است، چیست؟ انسان موجودی نیست که تنها از خاک آفریده شده باشد، همچنان که او یک موجود روحانی نیست که با هیچ ماده‌ای ترکیب نشده باشد. ولی جز بریدن از عبادت چیزی نمی‌داند^(۱). علاوه بر این دو عنصر، انسان موجودی است که خداوند متعال از میان تمامی موجودات دنیا هوش و عقل را مختص وی کرده است. و این در خلال نظریه جانیشینی واضح می‌شود. نظریه ای که آبادانی هستی را به عنوان مسئولیتی بر عهده انسان گذاشته است. چون انسان موجودی مکلف است همچنان که این آیه بیان کرده است: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: 72]. «ما امانت را بر آسمان‌ها و کوه‌ها عرضه داشتیم، و از پذیرش امانت خودداری کردند. و از آن ترسیدند،

۱- (عثمان، د. ت، ص ۱۵).

حال آنکه انسان زیر بار آن رفت. (اما برخی از انسان‌ها قدر آن را ندانسته) و واقعاً ستمگر و نادانند.»

بر انسان‌ها واجب است که در تمایلات خود یک دل و یک جهت باشند و تنها یک اله و رب را بپرستند.

﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: 163]. «خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدایی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد»^(۱).

عبادت به معنای وسیع اسلامی آن شامل هر عملی که به خاطر رضای خداوند باشد، می‌شود. و از اینجا دایره عبادت توسعه پیدا می‌کند و فقط به روح منحصر نمی‌شود بلکه به طرف جسم نیز کشیده می‌شود. پس آبادانی زمین نیز اگر به منظور رضای خداوند باشد، عبادت محسوب می‌شود. کعب بن عجره رضی الله عنه می‌گوید: «مردی از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب رد شد، اصحاب از فعالیت و نشاط وی صحبت کردند و تعجب کردند و گفتند: آیا این امر می‌تواند در راه خدا باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر برای تأمین معاش فرزندان کوچکش از خانه بیرون بیاید، در راه خداست و اگر به خاطر تأمین معاش والدین پیرش بیرون بیاید، در راه خداست. و اگر به خاطر خودش و برای پاکدامنی بیرون بیاید، در راه خداست. و اگر به خاطر ریا و فخر فروشی بیرون بیاید، در راه شیطان است»^(۲).

راه رفتن بر روی زمین برای دستیابی رضایت خداوند عبادت است. چون با این کار راه صحیح آبادانی زمین را می‌پیماید. و هنگامی که از راه راست منحرف شده در مسیر شیطان است. و این راه پر پیچ و خمی است، تا جایی که همراهانش وی را ببینند که کار

۱- (راغب اصفهانی، ۱۴۰۸، ص ۲۶).

۲- (بیهقی، ۱۳۵۳).

خوبی انجام داده است. در این مورد استاد علی شابی می‌گوید: «برای رسیدن به شناخت و معرفت عالی باید امکان رسیدن به معرفت صحیح در عالم دنیوی وجود داشته باشد»^(۱). این تعلیمات اسلام و تطبیق آن با زندگی واقعی انسان و حتی جزئی از عقیده زنده و آمیخته با هستی بود و یک فکر بیهوده نیست. بلکه دعوت به اسلام و فتوحات آن به خاطر رهایی انسان از عبادت غیر خدا بوده است. تا شرایط مناسب برای تحقق این هدف به وجود بیاید.

مسلم شدن انسان با نیروی عقل یک ویژگی است که وی را از سایر موجودات جدا می‌کند تا به وسیله آن بتوانند از طریق تفکر و تأمل به علم برسند. شیخ محمد بن طاهر بن عاشور می‌گوید که: «کلمه نظر که در قرآن کریم آمده است به معنای نظر حسی و نظر عقلی می‌باشد»^(۲).

وقتی انسان عقلی را که علت تکلیف و مسئولیت وی است، تعطیل می‌کند در واقع مهم‌ترین ابزار رسیدن به علم را تعطیل کرده است، خواه این علم متعلق به خداوند باشد یا متعلق به آنچه که در هستی است باشد و امر به تأمل در آن و بهره‌مندی از آن شده است، باشد.

استاد حموده سعفی می‌گوید: «معرفت و شناختی که قرآن به سوی آن دعوت کرده است، شرط ایمان و عمل است. و به دنبال آن عقل سند حقیقت دینی و برهان آن می‌باشد»^(۳).

تکالیف بر عقل وارد می‌شوند. پس وقتی که عقل نباشد تکلیف هم نیست. امام شاطبی در این مورد می‌گوید: «محل و جایگاه تکالیف همان عقل است و این با استقراء

۱- (الشابی، د. ت، ص ۱۴).

۲- (ابن عاشور، التحرير والتنوير، ۱۶۸/۸).

۳- (حموده، د. ت، ص ۱۲۵).

کامل ثابت و قطعی شده است. تا جایی که اگر عقل نباشد تکلیف هم ساقط می‌شود و انسان فاقد عقل را مثل حیوان جنگل به حساب می‌آورند»^(۱).

اینجاست که اسلام هر آنچه را که برای عقل ضرر داشته باشد مثل مسکرات و.. حرام کرده است. چون مقتضای کرامت انسانی، محافظت از عقلی است که فقدان آن انسان را در زمره حیوانات جنگل به حساب می‌آورد.

اسلام به گشودن قید و بندهایی که بر عقل بشری دچار شده، دعوت می‌کند. و حق عقل با نقشی که در ترقی انسانیت در یک تمدن سالم دارد این است که آزادی و نشاط به آن ببخشد.

استاد حموده سعفی و صلاح الدین قاسمی در مورد آنچه که در مورد ارزش عقل در قرآن کریم آمده است. می‌گویند: «قرآن تقلید را زنجیر عقل و مانع شادابی و آزادی آن به شمار آورده است، و جمود و پستی و زبونی و انحطاط از بیماری‌هایی است که جامعه در اثر تقلید به آن دچار می‌شوند»^(۲).

خدوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ عِبَادَةً أَوْلَوْا كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۳﴾ [البقرة: 170]. «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند (باز هم از آن‌ها تقلید و پیروی می‌کردند)».

تأکید اسلام برای ادای حق جسم؛ خداوند نیروی غریزه را در انسان‌ها قرار داده است، تا به وسیله آن بتواند خود و نوع خود را حفظ کند، همچنان که استفاده صحیح از این غریزه‌ها انسان را از درجه حیوان بودن بالا می‌برد، و ادای وظیفه طبق اراده خالق غریزه

۱- (الموافقات، ۲۷/۳).

۲- (الشابی، د. ت، ص ۱۵۸).

است. جواب دادن به خواسته‌های غریزه بر اساس روش اسلامی، در واقع از فطرت سالم است، روشی که مصلحت‌ها را جلب کند و مفسد را دفع بکند.

در این مورد شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «چیزی که فطری است و به فطرت انسان بر می‌گردد این است مصلحت انسان‌ها به چیزی بستگی داشته باشد، یا ضرر آن‌ها به دفع آن چیز وابسته باشد. پس اجرای مصلحت‌های مردم تعیین کننده بقای آن‌ها و بقای آن‌ها مقتضای فطرت است»^(۱).

بنابراین دیدگاه فراگیر اسلام در مورد انسان را دیدیم و آن اعتراف به تمام ابعاد انسان، روحی، عقلی و جسمی است.

۱-۱-۳- طبیعت انسان:

طبیعت انسان مبتنی بر ساختار و ترکیب وی است. ترکیبی که از دو چیز به وجود آمده و اساس آن همان گونه که خداوند متعال در داستان خلقت انسان بیان کرده است. جسم و روح می‌باشد. که می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿۷﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿۸﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ ﴿۹﴾﴾ [السجدة: ۷-۹]. «آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید، و آفرینش انسان را از گل آغازید. سپس خداوند ذریه او را از عصاره آب ضعیف و ناچیز می‌آفرید. آنگاه اندام‌های او را تکمیل و آراسته کرد».

«روح و جسم در قرآن ملاک ذات انسانی است و در راه دیگری نباید یکی از آن‌ها را انکار کرد. پس جایز نیست که شخص مؤمن از حق جسم کم کند تا حق روح را ادا کند. و برای رضایت یکی از جوانب انسان نباید اسراف و زیاده روی کرد»^(۲).

۱- (ابن عاشور، د، ت، ص ۱۸۲).

۲- (العقاد، د، ت، ص ۱۴).

این طبیعت دوگانه همان چیزی است که اسلام خطاب خود را نسبت به انسان بر اساس آن گذاشته است. چون فلسفه زندگی در تصور اسلامی آن، مبتنی بر نوعی توازن مادی بودن و روحی بودن میان خواسته‌های جسم و روح است»^(۱).

بدین ترتیب در می‌یابیم که انسان در قرآن گاهی کاملاً ستایش شده و گاهی کاملاً سرزنش شده است و این دو امر در آیات متعدد و یا در یک آیه نیز با هم آمده است. و این بدین معنی نیست که در آن واحد انسان را سرزنش و مدح کرده باشد. بلکه معنای آن این است که انسان شایستگی کمال و نقصان را دارد چون بر اساس فطرت استعداد هر یک از این‌ها را دارد. و انسان شایستگی خیر و شر بودن را نیز دارد چون مکلف است^(۲). علت انسانیت آدمی در رشد وی به سوی گونه و نوع بشری نیست همچنان که وی بشر صرف نیز نیست که عارضه‌های مادی بر او تسلط پیدا کنند. انسان فقط با کمک خداوند که خالق و به وجود آورنده وی است می‌تواند به درجات عالی برسد، همان خالقی که انسان را برای خلافت بر روی زمین مناسب ساخت و تبعات آن را مثل تکلیف و امانت بر وی تحمیل کرد^(۳).

کلمه انسان از لحاظ لغوی از انس مشتق شده است و انس نقیض توحش می‌باشد^(۴). وقتی به منطق دانان اجازه بدهیم که با توجه به قدرت‌های عقل، انسان را به حیوان ناطق تعریف کنند و جامعه شناسان وی را به حیوانی که خوی مدنی دارد تعریف کنند. پس تعریف آن از دیدگاه اسلامی نیز امکانپذیر است یعنی انسان را به مخلوق مکلف تعریف کنند. چون انسان تنها موجودی است که آزادی اراده دارد. و بدین ترتیب مسؤولیت بر عهده وی گذاشته شده است.

۱- (السعفی، د. ت، ص ۸۷).

۲- (العقاد، د. ت، ص ۱۴).

۳- (عثمان، د. ت، ص ۱۵).

۴- (القاموس المحيط، د. ت).

اسلام همان دینی است که انسان را با ویژگی تکلیف متمایز ساخته است. همان دینی که عقل را اینگونه خطاب کرده است که عقل، صاحبش را از تکلیفی که نپذیرفته است، منع می‌کند.

از عنایت‌های خداوند به انسان این است که به اندازه توان بر وی تکلیف گذاشته است و سپس مسئولیت‌ها را به ترتیب آورده است. چون خالق انسان به حقیقت این موجودی که آراسته است، عالم است. دو نیروی ترقی و تعالی به حکم تکوینی بودن روح، آن را به سوی خود می‌کشند و نیروی فساد و تباهی به حکم ترکیب مادی بودن انسان، پیشرفت و ترقی را از وی می‌گیرند.

استاد علی شابی در این زمینه می‌گوید: «در معرفت اسلامی، علوم نقلی و عقلی برای مشخص کردن جایگاه انسان در نظام هستی جنگ و گریز دارند. پس به اعتبار عبد خداوند بودن و جانشینی وی بر روی زمین غلبه می‌یابد و شوق و خضوع خود را به پیشگاه خداوند عرضه می‌کند»^(۱).

۱-۱-۴- هدف از وجود انسان (نظریه خلافت):

داستان خلقت انسان و جانشینی او بر روی زمین یکی از اصول اعتقادی اسلام است، که کرامت این موجود را بیان می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ [البقرة: 30]. «زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم. گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خونها خواهد ریخت، و حال آنکه ما به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

۱- (الشابی، د. ت، ص ۱۳).

این آیه می‌رساند که این موجودی که برای خلافت برگزیده شده است، در خلیفه بودن یا نبودن مخیر نبوده است بلکه به مقتضای «انتصاب الهی» خلیفه شده است یعنی به مقتضای خلقت و فطرت وی را خلیفه کرده است^(۱).

خلافت و جانشینی بشر تنها عبودیت نیست بلکه عبودیت همراه کارهای دیگر است، از جمله این کارها قدرت یادگیری انسان و نامگذاری برای اشیاء است. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ [البقرة: 31]. «سپس به آدم نام‌های همه را آموخت».

علاوه بر این نظریه جانشینی از اصولی است که اسلام حقوق را بر اساس آن بنیاد نهاده است. چون خداوند متعال انسان را برای آبادانی روی زمین آفریده است. ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ [هود: 61]. «او شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن به آباد کردن گمارد».

و این جانشینی اولین اساس کرامت انسانی محسوب می‌شود و این جانشینی برای تمام انسان‌ها عام است و بر اصل تساوی متکی است و متکی به نژاد و طبقه و گروه خاصی نیست و این جانشینی طبق مقاصد و اهداف شریعت مقید شده است. مقتضای امر این است که خداوند، انسانی را که برای خلافت و جانشینی آماده شده است در بهترین شرایط بیافریند. و به بهترین شکل وی را بسازد. و انسان بر اساس فطرتی به دنیا می‌آید عاری از هر انحراف عارضی که بر خلاف شریعت خداوند باشد و همگام با خلقت انسان بنا شده است.

در این مورد دکتر حموده سعفی می‌گوید: «اسلام علاوه بر بنیان حقوق انسان بر وحدت پیدایش و وحدت عقیده و نظریه جانشینی مبتنی است. چون اسلام این اصل را در طی دعوت مردم برای آموختن فضایل نگهداری کرده است، تا خود انسانیت را به مرتبه ای برساند تا از توحش حیوانی بالاتر برسد. و به همین دلیل خداوند متعال کسانی

۱- (سوقی، ۱۴۰۶، ص ۹).

را که دارای اخلاق انسانی نیستند، مذمت کرده است و سپس می‌فرماید: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿۱۷۸﴾ [الأعراف: ۱۷۹]. «آنان دل‌هایی دارند که بدانها نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدانها نمی‌بینند. و گوش‌هایی دارند که بدانها نمی‌شنوند. اینان همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند، اینان واقعاً بی‌خبر هستند». بنابراین خداوند انسان‌ها را به چهارپا تشبیه کرده است و این در مورد کارهای زشتی است که مرتکب می‌شوند»^(۱).

جانشینی غایت عالی وجود دنیوی و اخروی انسان (به طور یکسان) است. چون توحید در آن واحد یک حقیقت وجودی و معرفتی است، بنابراین جانشینی نیز در آن واحد یک حقیقت وجودی انسانی و معرفتی است. پس جانشینی یک حقیقت انسانی و یکی از حقائق توحیدی است که جز بدان تکمیل نمی‌شود^(۲).

و این جز با عبودیت خالص برای خداوند محقق نمی‌شود. چون جانشینی، عبودیت و سروری است. عبودیت برای خداوند و سروری بر سایر موجودات روی زمین غیر از سایر ممنوعان انسانی خود^(۳).

بنابراین وقتی انسان بنده بودن خود را برای خداوند محقق نکند، سروری او بر روی زمین از بین می‌رود و مانند چهارپایان می‌شود. پس چطور می‌تواند سرور باشد در حالی که خودش به عبد دیگری بودن راضی است؟ چون کسی که عبد خداوند نباشد، عبد دیگری است.

تواضع و عبودیت انسان حقیقی برای خداوند یگانه، برتری و سروری انسان بر تمامی موجودات روی زمین و به معنای رهایی از تمام آن چیزهاست^(۱).

۱- (السعفی، د. ت).

۲- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص ۲۹).

۳- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص ۳۳).

سیادت و سروری انسان به سه رکن بستگی دارد:

الف) این جهان هستی که خداوند آفریده است و آن را صحنه فعالیت‌های انسانی قرار داده است، همان افق تفکر و تأمل است: ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [یونس: 101]. «بگو، بنگرید در آسمان‌ها و زمین چه چیزهایی است». و این تأمل و تفکر جز با علم حاصل نمی‌شود^(۲).

و این یک رکن ذاتی است که خداوند متعال به انسان بخشیده است. و در فعالیت‌های انسانی که با استفاده از راهنمایی‌های تجربه کسب می‌کند، تجسم می‌یابد، و همین علم تجربی است که وسعت دایره علم را برای انسان امکان پذیر می‌کند. چون علم تجربی با معرفت ویژه اشیاء و قوانینی که بر روابط و تأثیرات آن‌ها حکم می‌کند، یکسان نیست. پس وقتی به این نکته پی ببرد، تسخیر هستی و بهره برداری از آن برای وی امکان پذیر می‌شود. و بدین ترتیب سیادت و سروری خود را بر آن‌ها محقق می‌کند. پس علم تجربی همان صلاحیت و شایستگی ذاتی محقق انسان برای سیادت و سروری روی زمین است^(۳).

دلیلی که خداوند متعال خلقت آسمان‌ها و زمین و ما بین آن‌ها را بر اساس آن آفریده، جز یک برهان نیست و آن اینکه حکمت خداوند در خلقت مخلوقات و نظم و قوانین و فطرت آن‌هاست. به گونه‌ای که وضعیت و آثار و روابط بعضی از این‌ها با هم با مقتضای حکمت متناسب است. (ابن عاشور، د. ت، ۳۱۹/۱۸): ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: 49]. «ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم».

ب) سروری انسان در طبیعت اشیاء و موجودات زنده زمینی نهفته است. و در اینکه خداوند متعال آن‌ها را برای انسان مسخر و رام کرده است، تجسم پیدا می‌کند. چون اگر

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص ۳۳).

۲- (السعفی، د. ت، ص ۹۱).

۳- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص ۲۴).

رام و مسخر انسان نبودند، بهره بردن از آن‌ها چگونه امکان‌پذیر می‌شد^(۱). از آنجایی که جهان بر نظام دقیقی استوار است که به «قوانین هستی» معروف هستند، پس شایسته است که انسان وظیفه جانشینی و مسؤلیت را به عهده بگیرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: 2]. «همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است». در این زمینه شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: معنی «قدره» این است که آن را در مقدار و حد مشخصی قرار داده که تصادفی نیست. یعنی همه چیز را دقیق و محکم و به اندازه و شایسته آفریده است که تفاوت و خللی در آن دیده نمی‌شود^(۲).

ج) سروری انسان در «نظریه تمکین» نیز تجسم می‌یابد. نظریه تمکین یعنی اندازه‌گیری و ارزش انسان برای تصرف در عالم هستی. (زمخشری، ۱۹۳۵، ۱۰۰/۲) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشًا﴾ [الأعراف: 10]. «شما را در زمین مقیم کرده‌ایم و قدرت و نعمتتان داده‌ایم و وسایل زندگیتان را در آن مهیا نموده‌ایم».

این اندازه‌گیری و قدرت تصرف دو وسیله برای درک حقیقت‌های بزرگ هستی هستند که خداوند به انسان داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [النحل: 78]. «خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد، تا سپاسگزاری کنید». و همچنین می‌فرماید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ [الفصلت: 53]. «ما به آنان هر چه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی و در داخل و

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص ۲۴).

۲- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۸ / ۳۱۹).

در درون خودشان به آنان نشان خواهیم داد، تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است.»

دیدگاه اسلامی امکان عرفان بشری را عرضه می‌دارد. بر خلاف آنچه که یونانیان شکاک می‌گویند، و این سخن در خلال دعوت اسلام به تأمل در آفاق و انفس (أقطار و نواحی و درون انسان‌ها) روشن می‌شود^(۱).

امام ابن قیم می‌گوید: «خداوند متعال نوع انسان را از میان سایر مخلوقاتش بر گزیده و ممتاز کرده است چون وی را گرامی داشته و شرف و فضیلت داده است و او را خلق کرده و تمام چیزها را برای او خلق کرده است. و در معرفت و حجیت و قربت خود وی را ممتاز کرده است، و با آنچه که به دیگر موجودات نداده است وی را گرامی داشته است»^(۲).

از اینجا در می‌یابیم که مطالعه و بررسی هستی و بهره برداری از آن بر اساس قوانینی است که خداوند متعال در آن ایجاد کرده است. و بر اساس تمکین و اندازه‌گیری انسان از دستاوردهای آن است. بلکه این تنها وسیله برای هدف بزرگ‌تری است که محقق شدن معنای عبودیت خداوند یگانه می‌باشد، بدین ترتیب انسان به وظیفه جانشینی که عبودیت و سروری است، می‌پردازد. و آبادانی زمین را به اتمام می‌رساند یا به عبارت دیگر تمدنی را که در اصل تعامل بین انسان و هستی است، بنا می‌نهد^(۳).

۱- (السعفی، د. ت، ص ۹۵).

۲- (ابن القیم، ۱۹۵۵، ج ۱، ص ۲۱۰).

۳- (السعفی، د. ت، ص ۹۰).

۱-۲- نظریه حقیقت:

۱-۲-۱- گزیده ای تاریخی از حقوق انسان در طول تاریخ:

در حقیقت دعوت به سوی حقیقت، دعوت تمامی انبیاء بوده است. به همین دلیل دعوت اسلام در بیان این منظور، برای تکمیل رسالت تمامی انبیاء علیهم السلام آمده است: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۱۳﴾ [البقرة: 213]. «مردمان یک دسته بودند. پس خداوند پیامبران را بر انگیخت تا بشارت دهند و بترسانند. و کتاب که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت دعوت می‌کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزیدند داوری کند. در (مطالب و حقانیت) کتاب تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترشان قرار داده شده بود. و به دنبال دریافت دلائل روشن، از روی ستمگری و کینه توزی اختلاف نمودند. پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه خویش به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد، و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست رهنمود می‌نماید.»

قرطبی در تفسیر این جمله از آیه ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ﴾ می‌گوید: تمامی انبیاء ۱۲۴ هزار نفر بوده‌اند و از میان این انبیاء ۳۱۳ نفر رسول بوده‌اند، و از میان این‌ها کسانی که در قرآن از آن‌ها نام برده شده ۱۲ نفر می‌باشند^(۱).

۱- (قرطبی، ۱۳۵۶، ج ۴، ص ۳۱).

مصدق اسامی انبیاء و رسولان این آیه می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾ [الفرقان: 38]. «و عاد و ثمود و اصحاب الرس و ملتها و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند». و این آیه بعد از اشاره به موسی و هارون و نوح علیهم السلام آمده است. و همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: 24]. «و هیچ ملتی هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد». و این آیه که می‌فرماید: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [رُسُلًا مُبْتَلِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: 164-165]. «و ما پیامبران زیادی را (به میان مردم روانه کرده‌ایم) که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم و پیامبران زیادی را (به میان مردم روانه کرده‌ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم. خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت. ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیامبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند و خدا چیره‌ی حکیم است».

از آیات پیشین و آنچه که در تفسیر قرطبی آمده بود، روشن شد که هیچ امتی نیست که یک رسول یا نبی برایشان نیامده باشد. و رسولان و انبیاء علیهم السلام برای یک دعوت واحد آمده‌اند که عبادت خداوند یگانه و عدم شرک می‌باشد. در زیر پرچم این دعوت و در جامعه مؤمنان به این دعوت، ظالم و استثمارگری وجود ندارد. و فقط آزادی و مساوات حکم می‌کند و آزادی و مساوات نتیجه جمع میان حقوق سیاسی و حقوق عام است^(۱). انسان همان گونه که خوی اجتماعی دارد، بر اساس خویشتن دوستی و خود برترینی آفریده شده است^(۲).

۱- (طبلیه، د. ت، ص ۱۲۷).

۲- (جریشه، د. ت، ص ۱۳).

طبیعی است که میان اعضای جامعه باید رابطه وجود داشته باشد و اختلافات میان آنها، این روابط را قطع نکند. ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ [هود: 118-119]. «اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را ملت واحدی می‌کرد. ولی آنان همیشه متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد و خداوند برای همین ایشان را آفریده است و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را جملگی جنی‌ها و انسان‌های (پیرو نفس اماره و اهریمن مکاره) پر می‌کنیم». از قدیم‌الایام میان فرزندان آدم اختلاف وجود داشته است مثل برادران یوسف که به او حيله زدند و او را ته چاه انداختند. در حالی که همگی فرزندان نبی خداوند (یعقوب) و از سلاله انبیاء علیهم‌السلام بودند.^(۱)

انسانیت در طول تاریخ خود گواه بوده است که متناسب با ایمان، تعالی یافته و پاک می‌شود و حقوق خود را می‌شناسد و متناسب با کفر و دوری از رسالت، به طرف حیوان بودن و بربریت و دوری از تمدن کشیده می‌شود. میراث جدید حقوق بشر یک تلاش انسانی صرف نیست. موفقیت علمی و منصفانه تأثیر رسالت‌های آسمانی را در هر پیشرفتی که بشر به آن رسیده است، مشاهده می‌کند.^(۲)

اگر رسالت‌های آسمانی اثر زیادی در تعالی و پیشرفت این حقوق داشتند، پس تجربه تاریخی (وتلاش بشری) که بر مبانی دینی و ایمانی متکی است، ثبات و استحکام آن را افزایش می‌دهد. و بدین ترتیب اعتماد و اطمینان میان واقعیت و حقیقت ایجاد می‌شود.^(۳) سپس فلسفه یونانی آمد و تفکر «حقوق طبیعی» را رواج داد و بعد از آن به حقوق رومی منتقل شد که تفکری نزدیک به تفکر فطری بود. همچنان که می‌دانیم قبل از

۱- (طبلیه، د. ت، ص ۵۴).

۲- (جریشه، د. ت، ص ۱۷).

۳- (السعفی، د. ت).

حضرت عیسیٰ علیه السلام انبیای دیگری نیز بودند. پس بعید نیست که در اینجا رسالت‌های این انبیاء بی تأثیر بوده باشند. و این تأثیر را در تعاریف این حقوق مشاهده می‌کنیم. بعضی از تعریف‌های این حقوق را ذکر می‌کنیم:

- حقوق رومی یک حقوق اخلاقی است که از اراده الهی صادر می‌شود.
- حقوق رومی حقوق ثابتی است که با تغییر معیارهای برتری که لازم است قوانین جامعه بر اساس آن باشد، تغییر نمی‌کند. چون این قانون مبتنی بر مبانی و ساختاری است که از عرف و قواعد محدود در کتاب، گرفته نشده است. بلکه سرچشمه آن طبیعت است که عقل آن را در روحیه برابری و عدالت موجود در خود کشف می‌کند^(۱).

همچنان که در مورد عدالت معتقد است که: عدالت همان چیزی است که تلاش قاضی‌های رومی را ممتاز ساخته است و در بیان بعضی از اصول و مبادی فرقی نمی‌کند که این قاضی‌ها هم وطن باشند یا بیگانه باشند. و این همان تلاشی است که برجسته شد و جایگاه خود را در تاریخ حقوق روم، در طی فترتی که به عصر کلاسیک یا عصر علمی معروف بود، (۱۳۰ ق م- ۲۸۴ م) حاصل شد^(۲).

سپس نظریه «حقوق طبیعی» از طریق آداب یونانی و حقوق رومی به انگلستان منتقل شد. سپس نظریه (عدالت) از قرن ۱۳ میلادی در آنجا آشکار شد^(۳).

این امر هر چه می‌خواهد باشد، به هر حال نظریه عدالت از ادیان برخاسته است. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [النحل: ۹۰]. «خداوند به دادگری، نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد».

۱- (مصطفی ۱۹۵۹، چاپ سوم، ص ۱۶).

۲- (عثمان، د. ت، ۲۴، ص ۶۳۸).

۳- (عثمان، د. ت، ۲۴، ص ۵۳۸).

و این امری است که در تمامی دین‌ها تکرار شده است. پس چنین تفکری دوری از تأثیرپذیری‌های ادیان نیست^(۱).

همچنان که نظریه حقوق طبیعی به نظریه «مبادی عدالت» در هر صورتی منجر شد، همچنین منجر به «نظریه قرارداد اجتماعی» شد که اعتبار آن برای اجرای حقوق طبیعی ممکن است یا برای اجرای مبادی عدالت در زمینه‌های سیاسی یا مشخص نمودن رابطه حاکم و محکوم (شهروندان) ممکن است^(۲).

این نظریه شبیه سخن عمر بن خطاب^{رضی الله عنه} به عمرو بن عاص^{رضی الله عنه} است که می‌گوید: «ای عمرو چگونه می‌خواهی مردم را عبد خود کنی، در حالی که مادرانشان آن‌ها را آزاد به دنیا آورده‌اند»^(۳).

و مسخره کردن فرعون توسط نبی خداوند، حضرت موسی^{رضی الله عنه}، دارای چنین مفهومی است: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: 22]. «آیا این متنی است که بر من می‌گذاری اینکه بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساخته‌ای».

۱-۲-۲- حقوق انسان در قانون‌ها و عهدنامه‌های بین‌المللی

قبل از اینکه به حقوق انسان در قوانین و عهدنامه‌های بین‌المللی بپردازیم، نباید تأثیر رسالت‌های آسمانی را فراموش کنیم. چون این یک حقیقت است و ممکن نیست که یک دین آسمانی نازل شده باشد و به هر حال تأثیری در بشر نداشته است. به گونه‌ای که نژادشناسان تأثیر آن را حتی در قبایل بدوی نیز ثابت کرده‌اند.

اسلام با آمدن خود این حقوق را بنیاد نهاد و جایگاه ارزشمندی را در میان سایر مخلوقات به انسان داد پس چه ضروری به اسلام می‌رسد وقتی بگوییم که: این حقوق را

۱- (جریشه، د. ت، ص ۱۹).

۲- (عثمان، د. ت، ۲۴، ص ۵۳۸).

۳- (ابن عبدالحکم، ۱۹۶۱، ص ۲۲۵).

به طور تفصیلی در بر نمی‌گیرد؟ آیا در این کناره گیری اسلام از جزئیات، گشادگی عقل نیست تا تلاش کند و مسایل را بررسی کند^(۱).

ریشه دار بودن حقوق انسان در اسلام از طریق مجموعه قراردادهایی است که اسلام حقوق را بر آن بنا نهاده است و آن وحدت پیدایش، وحدت عقیده، و نظریه جانشینی می‌باشد^(۲).

اسلام از نظر ریشه دار بودن تفکر حقوق بشر، مطابق واقعیت زندگی جلو رفته است و این یک نظر فردی یا تفکر آرمانی یا شعارهای بزرگ و توخالی نیست. رسول گرامی ﷺ اولین عهدنامه کامل حقوق انسان را در روز حجة الوداع صادر می‌کرد. و حقیقتاً اسلام تأکید زیادی بر متون این عهدنامه دارد. به دلیل رتبه و درجه‌ای که پیامبر ﷺ قرار داده تا در آن فرصت کم و در آن جمع بزرگ و روز حجة الوداع بیان می‌کند. تا با اسلوب و روشی منحصر به فرد در برابر جمعیت، به ذهن‌ها هشدار بدهد و به عقل‌ها یادآوری بکند و جان‌ها را هوشیار کند^(۳).

الف) حقوق انسان در عهدنامه‌های قانونی:

پیمان بزرگ Magna carta

در قرن ۱۳ میلادی و مشخصاً در روز ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵م اولین قرارداد بشری حقوق انسان که اصطلاحاً ماگنا کارتا (Magna carta) نامیده می‌شود، تصویب شد. محتوای این پیمان این بود که پادشاه (انگلستان) نباید به اموال و آزادی‌های شخصی یکی از

۱- (السعفی، د. ت).

۲- (السعفی، د. ت).

۳- (خضر، د. ت، ص ۴۴).

شهروندان تعدی کند. این پیمان بعد از شورش بارون‌ها در زمان پادشاه جان «برادر ریچارد شیردل» بود^(۱).

لایحه حقوق Bills of rights

سال ۱۶۸۸م تاریخ تصویب این قانون است که قدرت پادشاه را مقید می‌کرد و حق وی را در مجبور کردن افراد یا زندانی کردن و رنج و آزار انسان‌ها یا فرستادن مأمور بدون مدرک قانونی بر سر آن‌ها، رد کرد^(۲).

اعلام استقلال ایالات متحده آمریکا:

استقلال ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ مشهوری که در ۶ ژوئیه ۱۷۷۶م. اتفاق افتاد، اعلام شد و در اینجا اعلام شد که تمام انسان‌ها به طور یکسان بدنیا آمده‌اند، و در آن بعضی از حقوق انسان‌ها را مثل: مساوات و برابری، آزادی، زندگی، خوشبختی و تغییر حکومت‌هایی که این حقوق را رعایت نمی‌کنند، تأکید کردند^(۳).

اعلام حقوق بشر و حقوق شهروندان در فرانسه:

در آگوست سال ۱۷۸۹م. اعلامیه حقوق بشر در فرانسه صادر شد و ماده اول آن تأکید می‌کرد که «انسان‌ها در حقوق آزاد و مساوی آفریده شده‌اند، و لازم نیست که تبعیض‌های اجتماعی جز بر اساس منفعت عمومی وجود داشته باشد»^(۴).

اعلامیه حقوق فرانسه بر پنج حق تأکید می‌کرد:

۱- (جریشه، د. ت، ص ۲۱).

۲- (جریشه، د. ت، ص ۲۲).

۳- (عثمان، د. ت، ص ۵۳۹).

۴- (شکری، ۱۹۵۸، ص ۱۹۰-۱۸۵).

ملکیت، آزادی، برابری، امنیت، حق مقاومت بر علیه استبداد و ظلم. اصول این اعلامیه فرانسه که در ۱۷۸۹م. صادر شد، قوانین بعدی فرانسه و بسیاری از قوانین کشورهای اروپای غربی که در طول قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صادر شد، را در بر گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم که در سال ۱۹۴۴م. به طور رسمی پایان یافت، قوانین جدیدی از طرف بعضی از کشورهای غربی از جمله فرانسه، ایتالیا و اتحادیه آلمان صادر شد. و اعلامیه‌های جدیدی برای حقوق بشر یا مقدمات قوانینی که متضمن این حقوق بودند، فراهم شد.

و بعد از این، قوانین کشورهای آفریقایی که به استقلال رسیده بودند، صادر شد و در این اعلامیه‌های اخیر به تدریج حقوق انسان رعایت شده بود، از جمله، نسبیّت، تابعیت و اصرار بر زندانی نکردن انسان‌های (بدون جرم) بود. همچنین در بیان حقوق بشر آشکار شد که به جای تأکید بر حقوق اجتماعی و اقتصادی بیشتر بر حقوق سیاسی و قانونی و فکری تأکید شد^(۱).

ب) عهدنامه‌ها و قراردادهای بین المللی حقوق بشر:

۱- اعلامیه جهانی حقوق بشر: از اتحادیه عمومی ملل متحد در دسامبر سال ۱۹۴۸م. صادر شد.

۲- قرارداد بین المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی از اتحادیه عمومی ملل متحد در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۶۶م. صادر شد و از ۱۵ مارس ۱۹۷۶م. اعتبار یافت و یک پروتکل اختیاری در مورد شکایت‌های افراد از تجاوز به حقوق بیان شده آن‌ها در عهدنامه، به این عهدنامه ملحق شد.

۱- (عثمان، د. ت، ص ۵۳۹).

۳- قرارداد بین المللی در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از اتحادیه عمومی ملل متحد در همان تاریخ صدور قرارداد پیشین یعنی ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶م. صادر شد که در ۱۵ ژانویه ۱۹۷۶م. اعتبار یافت.

۴- عهدنامه اروپایی حمایت از حقوق بشر از مجلس اروپا صادر شد که در روم و در سال ۱۹۵۰م^(۱). منعقد شده بود و از سپتامبر ۱۹۵۳م. اعتبار یافت و نافذ شد.

۵- شورای جامعه عرب در ۳ سپتامبر ۱۹۶۸م. قطعنامه ای را با ایجاد «کمیته منطقه ای دائمی عرب» برای حقوق بشر، شروع کرد که مبتنی بر توصیه سیاسی کمیته در این مورد بود. و گردهمایی‌ها و توصیه‌هایی که به شورای جامعه عرضه می‌شد، ادامه داشت^(۲).

۶- بیانیه جهانی حقوق بشر در اسلام:

الف) قرارداد اولیه «قطعنامه جهانی اسلام» از شورای بین المللی اسلام در آوریل سال ۱۹۸۰م. صادر شد. که متضمن چارچوب عمومی نظام اسلام بود.

ب) همچنین از شورای بین المللی اسلام قرارداد دومی در سال ۱۹۸۱م. صادر شد که متضمن حقوق بشر در اسلام بود^(۳).

این اشاره ای گذرا بر حقوق انسان در طول تاریخ بود که در آن به تفصیلی که بحث ما را در بر نمی‌گرفت، نپرداخته‌ایم.

۱- (وفیق، ۱۹۷۰)

۲- (وفیق، ۱۹۷۰).

۳- (جریشه، د. ت، ص ۸۸).

نظریه حق در فقه اسلامی

تعریف لغوی و اصطلاحی حق:

کلمه حق؛ فیروز آبادی صاحب القاموس المحيط می‌گوید: حق از اسامی یا صفات خداوند متعال می‌باشد و به معانی: قرآن، ضدباطل، امر وسیع و گسترده، عدل، اسلام، ملک و موجودی که ثابت است، صداقت، مرگ و اندوه آمده است. حق مفرد حقوق است^(۱).

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «حق نقیض باطل است و جمع آن حقوق و حقائق می‌باشد و در حدیث تلبیه آمده است که: «لَبِیکَ حَقًّا حَقًّا»، یعنی غیر باطل و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ﴾ [البقرة: 42]. «و حق را با باطل نیامیزید».

و ابواسحاق می‌گوید: حق امر پیامبر ﷺ و قرآن است. همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ﴾ [الانبیاء: 18]. «بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم».

در مورد یک امر قانونی می‌گویند که: حق ثابتی است. و ازهری می‌گوید که: به معنای واجب شدن است. «و حق علیه القول» یعنی بر او واجب شد، بر او لازم شد. و در قرآن آمده است که: ﴿قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ﴾ [القصص: 63]. «کسانی که فرمان عذاب درباره آنان مسلم شده است، می‌گویند». یعنی ثابت شده است.

حق در لغت بیشتر از ده اطلاق دارد:

- بر خداوند متعال اطلاق می‌شود: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون: 71]. «اگر حق و حقیقت از خواست‌ها و هوس‌های

۱- (القاموس المحيط).

ایشان پیروی می‌کرد، آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آن به سر می‌بردند، تباه می‌گردیدند».

- به عنوان صفت خداوند اطلاق می‌شود: ﴿ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰهُمُ الْحَقِّ﴾ [الأنعام: 62]. «سپس به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند». و در این دو اطلاق اسلام بعد خاصی را به حق داده است.

- بر عدل اطلاق می‌شود: ﴿وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ﴾ [غافر: 20]. «خداوند به حق و عدل داوری می‌کند».

- بر اسلام اطلاق می‌شود: ﴿اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَنَذِيْرًا﴾ [البقرة: 119]. «ما تو را همراه با حقایق یقینی فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی».

- بر صداقت اطلاق می‌شود: ﴿قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ اَقْوَلُ﴾ [ص: 84]. «فرمود به حق سوگند و حق می‌گویم».

- بر یقین اطلاق می‌شود: ﴿فَوَرَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اِنَّهُ لِحَقِّ مِثْلِ مَا اَنْتُمْ تَنْطِقُوْنَ﴾ [الذاریات: 23]. «به خدای آسمان و زمین سوگند که این حق است، درست همان گونه که شما سخن می‌گوئید».

- بر حکمت اطلاق می‌شود: ﴿خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ [ابراهیم: 19]. «آسمان‌ها و زمین را چنان که باید آفریده است».

- بر بهره و نصیب اطلاق می‌شود. و این اطلاقی است که ما در مورد آنچه که داریم به کار می‌بریم: ﴿قَالُوْا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِيْ بَنَاتِكِ مِنْ حَقِّ﴾ [هود: 79]. «گفتند: تو که می‌دانی ما را به دختر تو نیازی نیست». ﴿وَالَّذِيْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ﴾ [لِسَائِلِ وَالْمَحْرُوْمِ ۱۵]. [المعارج: 24-25]. «همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخصی است برای دادن به گدا و بی‌چیز».

اما تعریف حق در اصطلاح فقها:

فقهای پیشین به تعریف این اصطلاح نپرداخته‌اند ولی از فقهای متأخر عده‌ای آن را اینگونه تعریف کرده‌اند که: «حق حکمی است که ثابت می‌شود». ولی این تعریف جامع نیست چون هر حقی حکم است ولی هر حکمی حق نیست.

پس حکم همچنان که می‌دانیم یا تکلیفی است و یا وضعی، و حکم وضعی آن است که شارع چیزی را سبب یا شرط یا مانع چیز دیگر قرار دهد. در حالی که اسباب و شروط و موانع حقوق نیستند بلکه احکام هستند. و شیخ علی خفیف رحمته تعریفی برای آن ذکر کرده که ما آن را به عنوان نزدیک‌ترین تعریف (به واقعیت) می‌دانیم. که می‌گوید: «حق مصلحتی است که از لحاظ شرعی معتبر و لایق می‌باشد»^(۱).

استاد مصطفی زرقاء حق را اینگونه تعریف می‌کند: «حق امتیازی است که شریعت توسط آن قدرت یا تکلیف را تصویب می‌کند»^(۲).

قانون دانان حق را اینگونه تعریف کرده‌اند که: «مصلحتی است که قانون از آن حمایت می‌کند». و این تعریف درستی است. پس حق در سایه قوانین مصلحتی است که قانون از آن حمایت کند و در سایه اسلام مصلحتی است که شریعت از آن حمایت می‌کند.

مصلحت‌ها در قانون عبارتند از: حفظ جان، حفظ مال، حفظ عقل، حفظ نسل در حالی که حفظ دین در آن وجود ندارد که این یک اختلاف اساسی است.

حقوق در اسلام و به ویژه حقوق بشر با توحید مرتبط است، و جایگاه آن مانند جایگاه سایر امور در شریعت اسلامی می‌باشد. یعنی تسلیم توحید خالص و عبد خداوند

۱- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج ۳، ص ۱۴).

۲- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج ۳، ص ۱۰).

شدن. پس قانونگذاری و تشریح حق خالص خداوند است و امر عقیده و ایمان حق الله می‌باشد.

اما قانونگذاری ممکن است بشر را در چارچوب دایره امور مباح وارد کند که نصی در مورد آنها وجود ندارد^(۱).

انواع حقوق در فقه اسلامی:

وقتی احکام شریعت اسلام را در بیان حقوق و تکالیف بررسی کردیم در می‌یابیم که منظور از این احکام تحقق مصلحت مردم است.

این مصلحت‌ها گاهی مصلحت‌های عمومی برای جامعه هستند و گاهی مصلحت‌های خصوصی برای افراد هستند و گاهی مصلحت‌های مشترک میان این دو هستند^(۲).

بنابراین فقها در تقسیم حق با تأکید و اصرار در بیان احکام حق و بیان آنها به طور جزئی به روشی ممتاز روی آورده‌اند، همچنان که در تقسیم حق توسط آنها دیده می‌شود. و برخلاف قانونگذاران مستقیماً به بیان معنای حق نپرداخته‌اند. و فقها اگر این کار را می‌کردند، تابع آنها می‌شدند. تقسیم حق از دیدگاه فقها یا نسبت به صاحب حق است و یا نسبت به مکان حق که به چهار قسم تقسیم شده است^(۳).

اول: حق نسبت به صاحب حق چهار قسم است:

حقی که تنها برای خداست، حقی که تنها برای بنده است، آنچه که هر دو حق را دارد ولی حق الله غالب است، و آنچه که هر دو حق را دارد و حق الناس غالب است.

۱- (جریشه، ۱۴۰۶، ص ۳۸).

۲- (خلاف، ۱۹۵۲، ص ۲۴۸).

۳- (الخفیف، ۱۹۶۲، ص ۱۰۶).

الف) حقی که تنها مختص خداست این است که بخاطر مصلحتی آن را تشریح کرده و مختص فرد خاصی نیست^(۱).

حکم این حق فقط بخاطر مصلحت جامعه است^(۲).

اینکه حق به الله اضافه شده است (حق الله) تنها برای تأکید بر اهمیت و شأن والای این حق است چون در اجرای این حقوق، بقای جامعه و صلاح آن نهفته است. و در سستی و بی حرمتی به این حقوق تباهی و نابودی جامعه نهفته است.

بدین ترتیب دکتر سنهوری حق الله را چنین تعریف کرده است: «آنچه که متعلق به نفع عمومی است و بخاطر اهمیت زیاد و فراگیری نفع آن به الله اضافه شده است»^(۳).

حقوقی که تنها برای خداوند است به طور استقرائی در هشت نوع منحصر می شود:

۱- عبادات محض مانند نماز، زکات و جهاد.

۲- عباداتی که معنای پرداخت داشته باشند مثل صدقه فطر.

۳- پرداختها و بخششهایی که معنای عبادت و نزدیکی داشته باشند، مانند عشریه (یک دهم) محصولات کشاورزی.

۴- پرداختهایی که معنای عقوبت داشته باشند مثل خراج (مالیات زمین و محصول و ...).

۵- حقی که وابسته به خود آن چیز باشد یعنی با ذات آن ثابت می شود تا اینکه به ذمه انسان تعلق پیدا کند. مثل خمس غنایم جنگی یا خمس گنجینه‌های پیدا شده یا معادن.

۶- عقوبت‌های کامل که حدود هستند مثل حد زنا و همچنین تعازیر.

۱- (طبلیه، د. ت، ص ۱۱۰).

۲- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۱۷۹).

۳- (السنهوری، ۶۸-۱۹۶۷، ط ۱۴).

- ۷- عقوبت‌های کاهنده یا محدود، مثل ممنوع کردن قاتل از میراث، «سبب محدودیت این است که ممنوع بودن از ارث یک ضرر مالی است که ضرری به جسم جانی یا قاتل نمی‌رساند و همچنین به مال و دارایی وی نیز لطمه‌ای نمی‌زند».
- ۸- حقوقی که در آن‌ها معنی عبادت و عقوبت باشد که کفارات هستند^(۱).
- ب) حقی که تنها مختص انسان است: این حقوق بسیار زیاد و غیر قابل شمارش هستند از جمله؛ تمامی حقوقی که بر معاملات و قراردادهای مترتب می‌شود. و بسیاری امور دیگر که بخاطر مصلحت دنیوی وضع شده‌اند.
- ج) حقوقی که مشترک میان حق الله و حق الناس است ولی حق الله غالب است: مثلاً در جایی حق عده‌ای آشکارتر باشد از حق یک نفر، و فقهاء در مورد این حق به حد قذف مثال زده‌اند. به اعتبار اینکه آبروی مردم را حفظ می‌کند و با ممانعت از دشمنی میان آن‌ها مصلحت عمومی محقق می‌شود. و به اعتبار اینکه بدگمانی را از مقدوف بر می‌دارد مصلحت خاص را محقق می‌کند. جز این نیست که مصلحت اولی دارای اعتبار بیشتری است.
- د) حقی که مشترک میان حق الله و حق الناس است ولی حق الناس غالب است. و فقهاء به حق قصاص مثال زده‌اند چون شایسته‌تر است که در اینجا رعایت احساسات اولیای دم و آرامش درونی آن‌ها اولی‌تر از رعایت حق جامعه باشد^(۲).

دوم: حق نسبت به محل و جایگاه وی:

شیخ علی خفیف می‌گوید: «منظور از محل حق هر چیزی است که بتوان آن را حق تصور کرد، یا خود حق می‌باشد، یا آنچه که اسم حق بر آن منطبق می‌شود و بر آن دلالت می‌کند یا به آن اضافه می‌شود، یا آنچه که حق را از غیر حق جدا می‌کند. همچنان که در

۱- (طبلیه، د. ت، ص ۱۱۰).

۲- (طبلیه، د. ت، ص ۱۱) (العیلی، ۱۹۷۴، ص ۱۸۰).

حق ملکیت هم همین طور است. چون ملک همان محل حق است که در عالم خارج وجود دارد. پس می‌بینیم که آن ملک خود حق است که کلمه حق بر آن صدق و دلالت می‌کند. همین طور به آن اضافه می‌شود مثل: حق ملکیت یعنی حقی که خود ملک است^(۱).

از این نظر اقسام حق متعدد است یعنی به تعداد انواع و اسامی آن است که محدود کردنش اشتباه است. ولی به صورت اجمالی و عام می‌توان گفت که: حق از حیث محل به اقسامی تقسیم می‌شود مانند حقوقی که متعلق به اموال هستند: حقوقی که متعلق به امور خانواده هستند، حقوقی که متعلق به عبادت هستند و حقوقی که متعلق به امور اجتماعی عام هستند^(۲).

بنابراین حق در فقه اسلامی دارای معنی فراگیری است که معنای آزادی را نیز در بر می‌گیرد پس آزادی‌های عمومی نوعی از حقوق هستند. پس هرگاه در شریعت اسلامی کلمه حق بیاید، به معنای حق مالی یا حق الله یا حق شخص یا یکی از انواع آزادی‌هاست که بر حسب معانی آنها می‌آید^(۳).

آثار مترتب بر تقسیم حقوق در اسلام:

این آثار را به طور اجمالی می‌توان به شکل زیر بیان کرد:
از نظر مفهوم و پشتوانه، اسقاط و وراثت، مقاومت و دفاع کردن و اقامه دعوی.
نخست: از نظر مفهوم: در عرف مردم و در فقه قانون، حق عام بر خاص مقدم است.
از دیدگاه فقه اسلامی حق خاص بر عام مقدم است به معنی اینکه حق خاص حمایت بیشتری را از حق عام می‌طلبد.

۱- (الخفیف، ۱۹۶۲، ص ۱۲۴).

۲- (طبلیه، د. ت، ص ۱۱۲).

۳- (العیلی، ۱۹۷۴) ص ۱۸۸.

تجاوز به حق خاص یا حقی یا از حقوق بندگان از طرف خداوند بخشیده نمی‌شود تا وی فرد تجاوز کار را نبخشد یا حق گرفته شده را از وی نگیرد.

حاکم یا قاضی نمی‌تواند به نیابت از فردی از حق وی چشم پوشی کند، همچنان که نمی‌تواند شخص را مجبور به چشم پوشی از آن حق کند. هیچ «حق الناسی» نیست که حق الله در آن نباشد ولی یکی از آنها بر دیگری غلبه می‌یابد. بنابراین هیچ حق خاصی نیست که حق عام یا حق الله در آن نباشد و این در حقوق بشر بارزتر است^(۱).

در حقیقت اسلام وقتی از بین رفتن بهره و نصیب یا حق را ظلم به خود دانسته است، دورتر از آن را نیز در نظر داشته است. از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «انسان نباید خود را خوار و پست کند»^(۲).

این از یک طرف و از طرف دیگر امثال چنین مسلک‌هایی باعث تشویق انسان‌های خودشیفته و مغرور می‌شود که حقوق دیگران را از بین ببرد، تکرار این عمل و معتاد شدن به آن همان چیزی است که به این اعتقاد آنها که کسی حقی بر آنها ندارد، اتمام می‌دهد. در حقیقت «از بین بردن حق» همان اخلاق فراعنه مصر بود و خود فرعون به تنها سزاوار نکوهش نیست. در حالی که فرعون مسؤول و سرزنش شده است^(۳).

خداوند متعال با دادن حقوق، انسان را برتری بخشیده است و این حقوق نزد خداوند از خانه خدا گرامی‌تر است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که مسلمانی را بدون حق بیازارد گویی که خانه خدا را ویران کرده است»^(۴).

۱- (جریشه، د. ت، ص ۲۹).

۲- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، چاپ اول ج ۲ / ۳۶۹).

۳- (طبلیه، د. ت، ص ۳۲۲).

۴- (الطبرانی، المعجم الصغیر، ۱۹۸۲).

دوم: از نظر حمایت و پشتوانه: حمایت از حقوق و حفظ آن و دفاع کردن از آن نزدیکی به خداوند است. و در تفکر اسلامی برای این حقوق حمایت و قداستی هست که این حمایت از امور زیر سرچشمه می‌گیرد:

الف) حمایت خداوند: شخص مؤمن از ایمانش به خداوند حمایت وی را احساس می‌کند. از آنجایی که ایمان قوی‌ترین محرک برای رفتار و احساس عظمت خداوند است، و استمرار این ایمان بستگی به مراقبت برای از بین نرفتن این حقوق دارد.

ب) حمایت درون و باطن: از احساس انسان بر می‌آید، کدام امور حق الله و حرام هستند. سپس درون و وجدان از آن حق پاسداری می‌کنند. هر چند که پاسدار غیابی هستند.

ج) حمایت و پشتیبانی جامعه: این پشتوانه از ضمانت سیاسی و اجتماعی که از صفات جامعه مسلمانان است سرچشمه می‌گیرد. چنانچه پیامبر ﷺ «مؤمنین در رحم و مهربانی نسبت به همدیگر مانند بدنی می‌مانند که هرگاه عضوی از آن به درد گرفت، سایر اعضای بدن با بی‌تابی و تب با وی همدردی می‌کنند»^(۱).

د) حمایت و پشتوانه دولت: در اجرای حدود و قصاص این پشتوانه نمود پیدا می‌کند و حق ولی امر مسلمین است که تعازیر را بر طبق مقررات معین اجرا کند و دولت می‌تواند حتی در خارج از مرزهای خود از طریق وسایل ممکن و جلسات بین‌المللی از این حق دفاع کند^(۲).

سوم: از نظر اسقاط و برداشتن حق: اسقاط و برداشتن حقوق الله جایز نیست، اما شخص مکلف جایز است که از حق خود بگذرد و آن را ببخشد. چون در این امر صاحب حق است^(۳).

۱- (مسلم الصحيح، ج ۴ / ۲۵۸۶).

۲- (جریشه، د. ت، ص ۴۲).

۳- (خلاف، ۱۹۵۲، ص ۲۵۲).

اما در مورد حقوق مشترک، حقوقی که حق الله در آن غالب است، اسقاط آن جایز نیست مانند حد قذف، و حقوقی که حق الناس در آن غالب است برای مکلف جایز است که آن را ساقط کند. مثل قصاص^(۱).

چهارم: از نظر وراثت: اگر از حق الله باشد و یا از حقوق مشترک و جانب غالب با حق الله باشد ارث می‌برد. اما اگر از حق الناس باشد، بعضی از آن را ارث می‌برد و بعضی را نمی‌برد. و امام قرافی ضابطه مشخصی را برای جاهایی از حق الناس که ارث می‌برد و جاهایی که ارث نمی‌برد مشخص کرده است. پس تنها از حقوقی ارث می‌برد که متعلق به مالی باشد که به ارث برده یا ضرری را از آن مال دور کرده باشد. اما آنچه که متعلق به خود مورث یا عقل و تمایلات و اراده وی بوده باشد، وارث چیزی از آن به ارث نمی‌برد^(۲).

پنجم: از نظر دفاع و مقابله کردن: حقوق الله یا حقوقی که حق الله در آنها غالب است، ملک جامعه هستند. از جمله این حقوق امر به معروف است که شخص قاضی با اتکای به خود از آن دفاع می‌کند و جامعه را همچون افراد به آن دعوت می‌کند. مانند نخواندن نماز جمعه.

اما وقتی حق خاص باشد مانند حقوقی که به تعویق افتاده است قاضی باید امر کند که با توجه به وسایل و امکاناتی که صاحب حق فراهم کرده‌اند از این تأخیر بیرون بیایند. اما حقوق مشترک که بعضی از آنها قاضی می‌تواند با اتکای به خود از آنها دفاع کند و بعضی جز با درخواست از او نمی‌تواند از آن دفاع کند^(۳).
و این امر در هر حقی بر حسب آن حق می‌باشد.

۱- (العیلی، ۱۹۷۴، ص ۱۸۳).

۲- (القرافی، ۱۳۴۶، ج ۳ / ۲۸۵-۲۸۳).

۳- (العیلی، ۱۹۷۴، ص ۱۸۴).

ششم: از نظر اقامه دعوی: نسبت به حق الله برای هر مسلمان عادل «یعنی کسی که از گناهان کبیره دوری کند و واجبات را ادا کند و حسنات و نیکی‌های وی بر گناهان و بدی‌هایش غلبه داشته باشد». جایز است که از حقوق خالص خداوند یا حقوقی که حق الله در آن غالب است، دفاع کند و این از نظر برداشتن کارهای منکر و زشت است. و اجرای این فرموده خداوند: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران: 104]. «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند».

و به دلیل این حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «هر کس از شما که کار منکری را دید با دستش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست با زبانش و اگر هم نتوانست با قلبش آن را تغییر دهد. و این ضعیف‌ترین درجه ایمان است»^(۱).

اما در مورد حق الناس و حقوق افراد، فقط خود صاحب مصلحت می‌تواند، اقامه دعوی کند و این در صورتی است که صاحب مصلحت مکلف و قادر به این کار باشد ولی اگر اینگونه نبود، برای هر مسلمان عادل جایز است که برای او اقامه دعوی کند»^(۲).

۱- (صحیح، مسلم، ج ۱، ص ۶۹).

۲- (العیلى، ۱۹۷۴، ص ۱۸۵).

فصل دوم:

اساس حقوق بشر در اسلام

۲-۱- وحدت انسانیت:

۲-۱-۱- وحدت پیدایش:

انسان‌ها همگی از سرچشمه واحدی آمده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ
أَتَقُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا
وْنِسَاءً﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را
از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او بیافرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی
(بر روی زمین) منتشر ساخت». و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ
آدَمَ طَّ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾ [آل عمران: 59]. «مسأله (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون
مسأله (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید».

سپس این سرچشمه به پدر واحدی باز می‌گردد که او نیز از خاک آفریده شده است.
پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای مردم، پروردگار شما یکی و پدر شما یکی است. همگی شما از
نسل آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین
شماست و عرب بر عجم و عجم بر عرب و سرخ بر سفید و سفید بر سرخ جز با تقوا
برتری نمی‌یابد»^(۱).

با این برابری در ارزش مشترک انسانیت که متکی بر اصل و نسب واحدی می‌باشد،
گمان نمی‌رود که یکی از افراد بنی آدم به طور جداگانه آفریده شده باشد نه در کرامت و
نه در ارزش مشترک انسانیت و نه در حقوق مربوط به آن‌ها.

«تمام انسان‌ها در شرایط مساوی آفریده شده‌اند و برای هر فردی اسباب و لوازم نبوغ
و پیشرفت در زمینه‌هایی است که استعداد ویژه‌ای برای نبوغ در آن زمینه‌ها فراهم شده

۱- (احمد، المسند، ۵/ ۴۱۱).

است. و این به وسیله تمام ابزارهای فهمیدن و تعقل و تفکر می‌باشد»^(۱). و به طرف مهارت‌هایی که انسان کسب می‌کند، پیش می‌رود.

حق تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [النحل: 78]. «و خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگذاری کنید».

پس همگی انسان‌ها از آدم هستند و آدم از خاک است بنابراین بالا و پایینی میان آن‌ها نیست و خداوند متعال کسانی را که در روی زمین برتری طلبی می‌کنند، مذمت کرده است و می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [القصص: 83]. «ما آن سرای آخرت را تنها بهره کسانی می‌گردانیم که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند. و عاقبت از آن پرهیزگاران است».

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «برتری طلبی و تکبر بر مردم ظلم است. چون مردم همگی از یک جنس هستند. پس اگر انسانی بگوید که: او و امثال او برتر هستند، منجر به ظلم می‌شود. از کسی که اینگونه است خشم گین می‌شوند و با او دشمنی می‌ورزند. چون عادل‌ترین مردم دوست ندارد که مقهور امثال خودش باشد و غیر عادل نیز سعی می‌کند که خود قاهر و برتر باشد»^(۲).

اسلام با بازگرداندن انسانیت به اهل و سرچشمه ای واحد، لوازم تعصب و برتری طلبی را بر دیگران خشی کرده است.

۱- (خضر، د.ت، ص ۱۱)

۲- (ابن تیمیه، ۱۳۸۸، ص ۱۸۸)

چون هر یک از این دو امر (تعصب و برتری طلبی) باعث جدایی و تمایز میان افراد جامعه انسانی می‌شود. و از اینجا منجر به نابودی حقوق و زیر پا گذاشتن آن می‌شود. چون هر کس را جدای از دیگری می‌بیند. و فرقی نمی‌کند که این جدایی به تعصب بر رنگ، طبقه یا نژاد برگردد. بدین ترتیب حقوقی را بیشتر از حقوق سایرین برای خود در نظر می‌گیرد. و سپس این حقوق زیادی از حقوق سایرین می‌کاهد و اینگونه میان مردم کشمکش ایجاد می‌شود. و انسانیت از حد بالایی که خداوند متعال برای وی در نظر گرفته است، به قانون جنگل سقوط می‌کند. به این وسیله اسلام قواعد و قوانینی را که انسانیت انسان با آن محقق می‌شود، استوار گردانیده است. که اساس آن مساوات و برابری در اصل پیدایش و در یک ثانیه فرصت‌ها میان بنی آدم است.

انسان‌ها از دیدگاه اسلام همگی بندگان ناچیز خداوند می‌باشند که با این بندگی بر حق، از بند بندگی‌های غیر خدا رسته‌اند و این آزادی و کرامت زیباترین شکلی است که بشریت در طول تاریخ طولانی خود شناخته است. پس هرگاه که بشریت از اطاعت بندگان رسته و روی به سوی رب العباد آورده است، تمدن انسانی بر پا می‌شود و جانشینی وی بر روی زمین تحقق پیدا می‌کند و مصداق این آیه خداوند متعال می‌شود:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ﴾ [البقرة: 30]. «و زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم». چون خلافت و جانشینی، همچنان که بیان کردیم، عبادت و سیادت (سروری) است.

بلکه اسلام علاوه بر وحدت پیدایش چیز دیگری را نیز اضافه کرده است و آن گرامیداشت و کرامتی است که خداوند متعال با امر به سجده ملائکه برای انسان، آن را مختص وی کرده است. (بقره / ۳۴).

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده ببرید، همگی سجده بردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید. از زمره کافران شد».

شناخت فردی و جمعی انسان‌ها نسبت به این پیشرفت در هر زمان و مکانی، به زیبایی احساس می‌شود. هر فردی از نظر خودش بزرگ است و اجازه نمی‌دهد که حقوق خود و دیگران را تباه کند. عدل باعث می‌شود که انسان‌ها به هر شکلی که دوست دارند با آن‌ها رفتار شود. چون عدل راه هدایت و ظلم راه طغیان و گمراهی است. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۳﴾ [الإنسان: 3]. «ما راه را به او نموده‌ایم چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس».

با این آیه خداوند متعال سخن را از سر می‌گیریم که می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبُّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ﴿۱﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان، از (خشم) پروردگارتان پرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید». تا در خلال این آیه به وحدت پیدایش بیانده‌ایم و این آیه برای ما روشن می‌کند که این نظریه وحدت جهت و وحدت پیدایش یک بعد انسانی عمیقی به بشریت می‌دهد که در زمینه حقوق وی را از سطح فرد و اجتماع بالاتر می‌برد. و تمام انسانیت را با قوی‌ترین رابطه به هم پیوسته و محکم یعنی تقوا، ربط می‌دهد. و تقوا رابطه عقیدتی است که متکی بر ربوبیت خداوند است و ربوبیت توحید فاعلی خداوند است، همان توحیدی که کفار زمان پیامبر ﷺ به آن اقرار می‌کردند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴿۲۵﴾ [لقمان: 25]. «اگر از آن‌ها بپرسی که خالق آسمان‌ها و زمین چه کسی است، حتماً می‌گویند: خدا». تربیت در انسان همراه با تعلیم است. ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿۱﴾ [العلق: 1]. «بخوان به نام پروردگارت آن که (همه جهان را) آفریده است».

از جمله اصول تربیتی، تربیت انسان بر اساس فضیلت و مکارم اخلاقی است که به هدف آماده ساختن انسان صالح برای هر مکان و زمانی ایجاد شده است.

وقتی وحدت پیدایش مقتضی مساوات و برابری باشد، که از جمله ارزش‌ها و اصول انسانیت است. خواه این مساوات در خداوند واحد باشد (ربکم) و یا در اصل پیدایش واحد ﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ باشد و یا در مساوی بودن حقوق واجبات زن و مرد باشد.

شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «پس مساوات در تشریح برای امت اسلامی ناظر به مساوی بودن آن‌ها در خلقت و فروعاتی است که جدایی میان این فروعات اثری در صلاح بودن جهان ندارد انسان‌ها همگی در بشریت مساوی هستند «کلکم لآدم» و در حقوق زندگی در این دنیا و بر اساس فطرت نیز مساوی هستند و اختلاف رنگ و شکل و نسل و شهر که میان آن‌هاست، تأثیری در این تساوی ندارد البته از این اموری که تساوی آن‌ها را در شریعت ذکر کردیم، اموری حاصل می‌شود مانند؛ حق بودن که از آن به حفظ جان و حفظ نسب تعبیر شده است و حق لوازم زندگی که از آن به حفظ مال تعبیر شده است. و کسانی که برای اولین بار حقوق اقامت در روی زمین ایجاد و کسب کردند مانند ساکنان قبایل و لوازم بقای منفعت که از آن‌ها به حفظ عقل و حفظ آبرو تعبیر می‌شود. و بزرگ‌ترین این حقوق، حق انتساب به جامعه دینی است که از آن به حفظ دین تعبیر شده است»^(۱).

کرامت انسان در اسلام، از انسانیت وی گرفته شده است. بدون اینکه به یکی از عواملی که حقوق بشر بر آن متکی است نگریسته شود. انسان‌ها وقتی از وحدت پیدایش خودشان که با کرامت خداوندی تکریم شده‌اند، غافل می‌شوند، خود را به غفلت می‌زنند.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: 70].

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص ۹۵).

۲-۱-۲- وحدت طبیعت:

از اصولی که اسلام حقوق خود را مبتنی بر آن ساخته است، وحدت طبیعت می باشد که همان فطرت است چون اسلام دین فطرت است.

فطرت در لغت به معنای: سرشت، طبیعت، خلق و غریزه است که همگی به معنای واحدی می باشند.

فطر البعیر عن نابة (دندان نیش شتر درآمد) یا گفته می شود: جبله الله علی کذا (خداوند او را بر اساس فلان چیز آفرید). همچنین به اخلاقی که انسان بر آن اخلاق است فطرت گفته می شود: عین ساجیة یعنی (چشمان سست و بی حال). اکثر استعمالات این کلمه برای چیزهایی است که نمی توان آن ها را تغییر داد^(۱).

فطرتی که خداوند انسان را بر اساس آن آفریده است، همان اسلام می باشد بدین معنی که اسلام همان دینی است که موافق فطرت و سرشت انسان با صفت انسان بودنش است. انسانی که خداوند با دادن عقل به وی، او را از سایر مخلوقات جدا کرده است. و استعداد پذیرش معلومات را در عقل انسان متمرکز کرده است و قدرت کسب معرفت ها و شناخت های گوناگون را به وی داده است^(۲).

اسلام وحدت را با اصل تکوینی بودن بیان می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۳۳﴾ [البقرة: 213]. «مردمان یک دسته بودند. سپس خداوند پیامبران را بر انگیخت تا بشارت دهند و بترسانند. و کتاب (آسمانی) که مشتمل بر حق

۱- (ابن منظور، ۱۲۷۵، ج ۲، ص ۱۱۸۰).

۲- (المقرئ، ۱۴۰۹، ص ۹۱).

بود و به سوی حقیقت دعوت می‌کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزیدند، داوری کند. در (مطالب و حقانیت) کتاب (آسمانی) تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترسشان قرار داده شده بود. و به دنبال دریافت دلایل روشن، از روی ستمگری و کینه توزی اختلاف نمودند. پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه خویش به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست رهنمود می‌نماید».

«پس اتحاد در اصل تکوین، از نظر اتحاد غریزه‌ها و تمایلات انسانی سبب اختلاف می‌شود. و ناچار باید یک حد فاصلی باشد و حد فاصل آن در حقیقت کتاب نازل شده از طرف خداوند متعال می‌باشد، که رسالتش را برای مردم بیان می‌کند. و به این دلیل هر رسولی از رسولان خداوند با کتابی آمده‌اند که بیانگر حق و هادی به آن هستند»^(۱).

خداوند متعال در این مورد می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾﴾ [الحديد: 25]. «ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم. و با آنان کتاب‌های (آسمانی) و موازین نازل نموده‌ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را بگونه نمان و پنهان یاری می‌کنند، خداوند نیرومند و چیره است».

طبیعت انسان یکی است و از انسانی به انسان دیگر فرق نمی‌کند، از نظر رابطه‌ای که با زمین و حسب متاع دنیوی و شادی‌ها و شهوت‌ها و زینت‌های زندگی دنیا دارند، یکی هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۳۱).

وَالْقَنْطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴿۱۴﴾ [آل عمران: ۱۴]. «برای انسان، محبت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان دار و چهارپایان و کشت و زرع. این‌ها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است». و همچنین از نظر استعداد برای خیر و شر نیز، یکی است. ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿۱۲﴾ [البلد: ۱۰]. «راه خیر و شر را به انسان نشان داده‌ایم».

همچنین از نظر استعداد برای اصلاح و افساد یکی است، ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿۹﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿۱۰﴾﴾ [الشمس: ۷-۱۰]. «و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است. کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید. و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن پنهان بدارد و بپوشاند و بیالاید».

و این طبیعت و سرشت از نظر استعداد برای شکر و کفر نعمت یکی است. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۳﴾﴾ [الإنسان: ۳]. «ما راه را به او نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس». با وجود این‌ها ایمان یک چیز فطری است که در ذات انسان‌ها می‌باشد و این آیه قرآن بر آن صدق می‌کند که می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [الروم: ۳۰]. «روی خود را خالصانه متوجه آئین (اسلام) کن، این سرشتی که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «هر انسانی بر اساس فطرت به دنیا می‌آید. پس پدر و مادر وی او را یهودی یا مسیحی یا مجوسی می‌گردانند»^(۱). و نفرموده است: «او را مسلمان می‌گردانند» چون اسلام دین فطرت است.

این طبیعت واحد انسانی استعداد کفر و ایمان را نیز دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکهف: 29]. «پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد کافر شود».

همسازی آزادی اراده با انسان مصداق این فرموده خداوند می‌باشد: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: 256]. «اجبار و اکراهی در دین نیست».

میل و گرایش انسان با طبیعت و سرشت خود به سوی هر کار خیر و شایسته و شکرگزاری، از فطرت سالم بر می‌خیزد. چون همگی این‌ها بر یک اصل ایمانی استوار هستند. بنابراین گرایش به طرف صفات شر و فساد و کفرورزی بر خلاف فطرت است. اینجاست که استواری حقوق در اسلام بر اساس طبیعت سالم انسانی می‌باشد. و پیشرفت انسانیت به سطح تکریمی که خداوند برای او خواسته است. چون انسانیت انسان و ویژگی‌هایی انسانی در آن از نظر اسلام همان ارزش عالی و بزرگ می‌باشد.

هنگامی که این مفهوم در واقعیت زندگی اسلامی جریان پیدا کند، بهترین امت برای انسان‌ها می‌آیند و زیباترین تمدنی که انسانیت آن را شناخته است، معین می‌شود. که ارزش‌های والا و فضایل و مکارم اخلاقی را حفظ می‌کند و از حقوق انسان‌ها حمایت می‌کند تا جایی که از سطح رعایت حقوق به سطح انجام ندادن چیزهای حرام می‌رسند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خون و مال و ناموس هر مسلمانی برای مسلمان دیگر حرام می‌باشد»^(۲). و این فقط برای مسلمانان نیست بلکه برای تمامی انسان‌ها می‌باشد. پیامبر ﷺ

۱- (بخاری، ۱۳۸۸-۱۹۶۱، ج ۴۵۴، ۱).

۲- (ترمذی، السنن، ۴/۳۲۵).

فرموده است: «هر کسی که شخص معاهد و هم پیمانی را بکشد بوی بهشت را حس نمی‌کند»^(۱). و همچنین می‌فرماید: «هر کس که یک نفر از اهل ذمه را بکشد، خداوند بهشت را بر وی حرام می‌گرداند»^(۲).

۲-۱-۳- وحدت سرنوشت:

ایمان به روز قیامت یکی از مقتضیات ایمان به خداوند می‌باشد و خداوند انسان را خلق کرده است تا وی را بر اساس شروط و ضوابطی که تمامی کارهای کوچک و بزرگ انسان‌ها را در بر می‌گیرد، بر روی زمین خلیفه کند. ایمان با وحدت سرنوشت و تبعات آن از جمله برانگیختن و حساب و عقاب و پاداش، همان چیزی است که رفتار بشری را اصلاح می‌کند. این احساس از یک رقابت ذاتی سرچشمه می‌گیرد که نتیجه آن ایمان عمیق به خدا و روز قیامت باشد بنابراین ارزش‌ها و اصولی که ادیان و در رأس آن‌ها اسلام آورده است ارزش می‌یابند. و از جمله احترام به حقوق انسان‌ها و ممنوع کردن ظلم و عدم تجاوز است.

وحدت بزرگی که با ایمان تمام مقتضیات خود ترسیم کرده است، ابتدای آن ایمان به خداوند و انتهای آن ایمان به روز قیامت است. تا در جان و روان انسان‌ها رسوخ بیابد که در پشت این زندگی حکمتی وجود دارد. رابطه بین وحدت پیدایش و وحدت سرنوشت، استدلال به مشاهدات غیبی است که از آن خداوندی می‌باشد که انسان را به وجود آورده و همگی به سوی او باز گردانده می‌شوند. به این دلیل در بسیاری از آیات ایمان به خدا و ایمان به روز قیامت ذکر شده است بدون اینکه مقتضیات ایمان دیگری را ذکر کرده باشد و این جزء برای تأکید این رابطه نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ﴾ [البقرة: 62]. «هر که به خدا و روز قیامت ایمان

۱- (البخاری، ۱۳۸۸-۱۹۶۱، ج ۶/ ۲۵۳۳).

۲- (النسائی، السنن، ۸/ ۲۳).

داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداششان محفوظ است.» و همچنین می‌فرماید: ﴿يَوْمُنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْحَيْرَاتِ﴾ [آل عمران: 114]. «به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و به کار نیک می‌خوانند و از کار زشت باز می‌دارند و در انجام اعمال شایسته و بایسته بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.» ایمان به روز قیامت در اسلام، همان مسیر جداگانه دیدگاه اسلامی به وحدت سرنوشت با سایر دیدگاه‌های دیگر می‌باشد. پس وحدت همان عاقبتی است که به مرگ می‌انجامد، و مرگ نهایت عمر هر انسانی نیست. و عاقبتی که اسلام نیز آن را تأیید می‌کند قبر است ولی عاقبتی که منظور اسلام است بعد از مرگ و عقیده برانگیختن و حساب و جزا می‌باشد. و از طرف دیگر این یکی از ارکان ایمان می‌باشد و یک ضرورت عقلی و روحی نیز می‌باشد. در حقیقت انسان ظالم در اوج ظلم خود نیز می‌میرد. و در این زندگی دنیوی از او قصاص گرفته نمی‌شود و مظلوم نیز می‌میرد و بعد از این ظلم نیز موفق نشده است و کسی را نیافته است که وی را کمک کند. و این با حکمتی که خداوند انسان را به خاطر آن خلق کرده است، سازگار نمی‌باشد. و این یک فکر یا نظر فلسفی نیست. بلکه این قوی‌ترین ارتباط میان اخلاق انسانی و اعمال وی در تمامی زمینه‌های زندگیش می‌باشد بلکه با این تفکر نظرش نسبت به زندگی دنیا تغییر می‌کند. پس این شعور و احساس وی است به اینکه آنجا زندگی فراخ و آزادی وجود دارد که غیر از این زندگی دنیای فانی است. دنیایی که غیر مؤمنان به آن احساس آرامش می‌کنند. و تمایل و رغبت به آن را برای انسان‌ها رواج می‌دهند و برای تحقق جاودانگی در این دنیا می‌جنگند و دریغا که بتوانند این آرزو را محقق کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴾ [الشعراء: 129]. «و دژها و قلعه‌های

می‌سازید که انگار جاودانه می‌مانید.»

انسان با این طرز تفکر خودش را آزاد و رها شده احساس نمی‌کند بلکه موجودی فرمانبردار و مسؤول می‌بیند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [المؤمنون: 115]. «آیا گمان برده اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید». پس از این آیه بر می‌آید که انسان مؤمن تمامی اعمال و تصرفات خود را جز با یقین کامل انجام نمی‌دهد چون تبعات و عواقب اعمال و تصرفاتش به خودش باز می‌گردد. البته اسلام در عقیده خود آورده است که تمامی مردم به سوی خداوند بازگردانده می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: 281]. «و از (عذاب و عقاب) روزی بپرهیزید که در آن به سوی خدا بازگردانده می‌شوید؛ سپس به هر کسی آنچه را که به دست آورده است به تمامی باز پس داده می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد». و تمامی موجودات و از جمله انسان نیز به سوی خداوند متعال باز می‌گردند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾ [ق: 43]. «ما، بلی فقط ما زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم، و بازگشت مردمان به سوی ما است و بس».

پس همچنانکه انسان‌ها در پیدایش و تکوینشان یکی بودند، در داشتن سرنوشت و عاقبت نیز یکی هستند. اعتقاد به وحدت سرنوشت و لزوم بازگشت به طرف خداوند متعال از بارزترین اموری است که منجر به نتایج نیک و عواقب شایسته می‌شود. ایمان به وحدت سرنوشت جدای از بودنش باعث راحتی جان و آرامش قلب و ثبات آن می‌شود. و این عامل بسیار مهمی است. و الگویی برای ارزیابی اخلاق و آرایش آن و گسترش خیر و فضیلت‌ها است و همچنین برای ارزش‌هایی که در اعماق وجود انسانی نهفته است و به تمام فعالیت‌های انسانی پاسخ مثبت می‌دهد. پس امنیت و آسایش از اینجا حاصل می‌شود. ایمان در اسلام با وحدت اصل و سرچشمه خود برای این انسان و همچنین وحدت سرنوشتی که تمام انسان‌ها به آن باز خواهند گشت. یکی از عوامل

اصلی تصور خالق هستی، هستی و انسان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾ [آل عمران: 185]. «هر موجود زنده‌ای چشنده [طعم] مرگ است. و جز این نیست که پادشاهیتان را در روز قیامت، به تمام و کمال خواهید یافت. پس هر کس که از آتش [جهنم] دور داشته و به بهشت در آورده شود، بی‌شک رستگار شده است. و زندگانی دنیا جز مایه فریب نیست.»

بنابراین اسلام دین و دنیا است که شامل زندگی به معنای کلی آن می‌شود که میان امور دنیا و آخرت حکم به وصل می‌کند. و بدین ترتیب رفتار بشری را در این دنیا نظم و قانون می‌دهد. و این نظم و قانون یکی از اصولی است که اسلام بنای حقوق را بر آن گذاشته است.

ایمان انسان به روزی که جزای اعمال در آن روز محقق می‌شود، انسان را وادار می‌کند که احترام به حقوق دیگران را با جدیت رعایت کند. و در نتیجه به کارهای خوبی که پاداش وی را نیکو می‌گرداند، بپردازد. عقیده بر انگیختن و دوباره زنده شدن در اسلام یکی از بزرگ‌ترین انگیزه‌های مسلمانان برای روی آوردن به کارهای خیر و احترام به حقوق مردم است. بنابراین فرار کردن و گریختن از روش حق ممنوع است. و از ممنوعیت، عدم جرأت زیر پا گذاشتن حقوق انسان حاصل می‌شود. چون ارتباط زندگی دنیوی با زندگی اخروی در اسلام واضح و آشکار است. هنگامی که انسان بداند که از کارهای دنیایی او محاسبه می‌شود و بداند که زندگی دنیا مزرعه آخرت است، و عاقبت این دنیا نابودی است، پس از غوطه ور شدن در شهوات فانی دنیا بیرون می‌آید. شهواتی که او را فریفته و بر بی‌احترامی به حقوق دیگران جری می‌کند. چون وقتی این شهوات به جوش می‌آیند حتماً منجر به ظلم به خود یا ظلم به دیگران می‌شوند. و همیشه به وجود آمدن ظلم و پخش و انتشار آن به علت غفلت انسان‌ها از این حقیقت بوده است.

آنچه که در این باب قابل ملاحظه است این است که احساس وحدت سرنوشت (یکی بودن عاقبت) بهترین ضمانت برای حمایت از حقوق بشر و توانگر کردن آن با توجه به تغییر زمان و مکان در مسیری که بشریت را به بالاترین مرتبه و درجه برساند.

۲-۱-۴- وحدت عقیده (هم عقیده بودن):

مادامی که انسان‌ها در پیدایش و طبیعت و عاقبت و سرنوشت یکی هستند، پس ناچار بایستی یک رسالت نیز داشته باشند، که آن عبادت إله و معبود واحد می‌باشد که خداوند متعال است. که این کار را نیز از روی فطرت می‌داند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...﴾ [الأعراف: 172]. «هنگامی را که پروردگارت فرزندان، آدم را از پشت آدمیزادگان، پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است، که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند: آری گواهی می‌دهیم».

خداوند متعال در حقیقت انسان را بر فطرت موحد آفریده است. که می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ﴾ [الروم: 30]. «روی خود را خالصانه متوجه آئین (اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد، این است دین و آئین محکم و استوار. و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند.» و پیامبر ﷺ از پروردگارش روایت می‌کند و می‌فرماید: «همگی بندگانم را خالصانه آفریدم، در حالی که آنها خود اهریمنانی را آوردند که آنها را از دین شان بازداشت و آنچه را که برای آنها حلال کرده بودم، حرام کرد و به آنها امر کرد که چیزهایی را که سلطه ای ندارند، شریک من گردانند»^(۱).

۱- (مسلم، الصحيح، ۴/۲۱۹۷).

بی گمان خداوند رسولانی را فرستاده است تا بشریت را به فطرتی که بهترین شکل را دارد ارشاد و اصلاح کند که همان توحید می باشد خداوند متعال می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...﴾ [الشوری: 13]. «خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم، دین را پا بر جا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید.»

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾ وَرُسُلًا قَدْ فَصَّصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾﴾ [النساء: 163-165]. «ما به تو وحی کردیم، همان گونه که پیش از تو به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم. و به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوادگان (او)، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم، و به داوود زبور دادیم. و ما پیامبران زیادی را روانه کرده ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده ایم، و پیامبران (دیگر) زیادی را (به بیان مردم روانه کرده ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده ایم. و خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت. ما پیامبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند، و بعد از آمد پیامبران محبت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند. و خدا چیره ی حکیم است.»

اساس و بنیاد اسلام همان عقیده است. بنابراین استواری و پابرجایی تمامی احکام آن عقیده، وحدت عقیده می باشد. که یکی بودن گناه به هستی و به انسان از وحدت عقیده ناشی می شود. و از اینجا است که سلامت جامعه تأمین می شود. پس جنگ و درگیری

میان انسان با خودش و میان انسان و موجودات زنده اطرافش و میان انسان و هستی، صورت نمی‌گیرد. چون خالق تمام هستی یکی است. از این رو اراده و قانون‌ها و شریعت خداوند که بر هستی نیز مانند انسان حکم می‌کند، یکی است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۹۱﴾﴾ [المؤمنون: 91]. «خداوند هیچ فرزندی بر نگرفته است و هیچ معبود [دیگری] با او نیست. [اگر باشد] آن گاه هر معبودی آنچه را که آفریده بود، می‌برد و قطعاً برخی بر برخی [دیگر] چیره می‌شدند. خداوند از آنچه وصف می‌کنند پاک [و منزّه] است.»

اسلام دین واحدیت و دعوت تمامی رسولان خدا و همچنین این وحدت همگی انسان‌ها است. و این اسلام همان طور که وحدت پیدایش و وحدت طبیعت و وحدت سرنوشت انسان‌ها را بیان کرد، این مردمان را جدای از وحدت عقیده، نسبت به اجرای احکام در شرایط مساوی قرار می‌دهد.

بی‌گمان مفسر بر این نکته تأکید کرده‌اند که تمام آیاتی که با نداء شروع می‌شوند با خطاب عام «یا ایها الناس» است که تمامی مردم را شامل می‌شود. و مختص گروهی از مردم نیست. چون آن‌ها را به عنوان انسان خطاب کرده است پس هر چیزی که مصداق انسانیت باشد را فرا می‌گیرد.

دنیای انسان وقتی زیر سیطره کسی غیر از رب العالمین باشد، کلمه بی‌مفهومی است و ارزش‌های اخلاقی وقتی که از اسباب و لوازم میان خوبی‌ها و بدی‌ها و ثواب و عقاب جدا می‌شود، معیاری بیهوده و گزاف است. و «انسان» چیزی است که «انسان مسؤل» به وجود بیاید، وجودی نداشت.

«انسان واحد» و تساوی انسان‌ها با هم، هنگامی به وجود می‌آید که همگی انسان‌ها به یگانه‌یله خود روی بیاورند. خدایی که رب الناس و رب العالمین است و فاضل‌ترین

انسان‌ها نزد وی با تقواتریشان است و صالح‌ترین انسان‌ها نزد وی آنهایی هستند که در خیرات بر همدیگر پیشی می‌گیرند»^(۱).

در حقیقت اسلام برای گردآوردن انسان‌ها بر محور قرآن کریم، که خلاصه تمامی ادیان آسمانی است، آمده است. همچنین در می‌یابیم که بسیاری از آیات قرآن انسان‌ها را با احکام اسلام مخاطب قرار داده است، بدون اینکه توجهی به رنگ و جنس و نژاد و ملیت و... کرده باشد، بلکه همگی انسان‌ها مخاطب این احکام هستند.

اختلاف میان ملت‌ها دارای اهدافی ارزشمند است که خداوند متعال آن را در نظر گرفته است. از جمله این اهداف: روابط این ملت‌ها مبتنی بر مهربانی و رحمت و امنیت و سلامت همدیگر باشد نه همیشه در جنگ و زد و خورد باشند. آشنایی میان ملت‌ها که منجر به تعاون و همکاری آن‌ها با هم باشد به گونه‌ای که ساکنان یک منطقه و سرزمین از ساکنان سایر سرزمین‌ها بهره ببرند و استفاده کنند. (ابوزهره، د. ت).

یکی بودن عقیده اصل روشنی برای گرامیداشت و تکریم انسان بر روی زمین است. و در سایه این تکریم، رحمت و مهربانی عام و فراگیر است و بدین ترتیب مدارا و سازگاری عمومی میان تمامی مردم ایجاد می‌شود و این رحمت و مدارا از اصول این دین سرچشمه می‌گیرد که از لحاظ اندیشه و عمل مطابق زندگی واقعی اسلامی است، و یک تفکر دور از نظر و شعارهای توخالی و یک مطابقت منفی نیست. چرا چنین نباشد و حال آنکه صاحب آخرین رسالت ﷺ همان رحمت و مهربانی خواسته شده و نعمت بی‌شمار می‌باشد همچنان که خداوند متعال بیان کرده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: 107]. «ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِن حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: 159]. «و اگر درشت خوی و سنگ دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

۲-۱-۵- دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی:

دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی در اسلام، یک دعوت اصلی در عقیده توحید می‌باشد، بلکه از آن عقیده سرچشمه می‌گیرد. عدم بر آوردن دعوت توحید یعنی پشت کردن به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و به وجود آمدن فساد در روی زمین. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ [محمد: 22]. «آیا اگر روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟».

خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی، همان دعوت تمامی انبیاء علیهم‌السلام می‌باشد و هر یک از انبیاء در بنای این قصر بلند اخلاقی سهمی دارند. به همین دلیل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حق داشت که بگوید: «من برای تمام کردن خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی برگزیده شده‌ام»^(۱). از جمله خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی، عدم فساد بر روی زمین و اجرای وظیفه جانشینی طبق روش ربانی است که خداوند پاک و منزّه برای بندگانش در نظر گرفته است.

بد اخلاقی و بد رفتاری و فساد در روی زمین در آن روش ربانی خلل ایجاد می‌کند و قطع صلّه رحم و مهربانی، اخلاقی پست است که فطرت و دین از آن بیزارند. چون از مهم‌ترین اولویت‌های حقوق انسان در اسلام بعد از حق الله بر بندگان، عبادت خداوند و توحید و عدم شرک، حقوق والدین است. و رعایت حقوق انسانی تابع قاعده «الأقرب فالأقرب» یعنی ابتدا فامیل‌های نزدیک‌تر و بعد نزدیک و بعد دور... است.

چون کسی که حقوق نزدیک‌ترها (خویشاوندان نزدیک) را رعایت نکند، به طریق اولی حقوق خویشاوندان دورتر را رعایت نمی‌کند. فخر و تکبر از انگیزه‌های ظلم هستند و بزرگ‌ترین ظلم شرک به خداوند متعال است. و بعد از بزرگ‌ترین ظلم، ظلم به دیگران

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ۹۵۱).

است. چون فخر و تکبر از جمله بداخلاقی و بدرفتاری هستند. و از جمله خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی نیستند و خداوند متعال در این مورد می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ [النساء: 36]. «خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او نکنید و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان، مسافران و بندگان و کنیزان. بی‌گمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد».

اخلاق در اسلام محدود و منحصر به چارچوب معینی نیست، بلکه تمامی انواع فعالیت‌های انسانی را در بر می‌گیرد. یعنی هر فعالیتی را که مربوط به حقوق انسان باشد در بر می‌گیرد و فرقی نمی‌کند که حقوق اساسی یا مدنی یا اجتماعی باشد. مثلاً برای حقوق سیاسی که اخلاق خاص خود را دارد مثال می‌زنیم؛ و آن عدالت میان مردم است که باید به طور مساوی اجرا شود. به این دلیل که خداوند سبحان و متعال به حکم و قضاوت عادلانه میان مردم، تشویق کرده است. و عدل را فقط منحصر به مسلمانان نکرده است. بلکه آن را میان تمامی مردم تقسیم کرده است. چون عدالت، شعار اسلام و نشان پایداری اخلاق است و به وسیله عدالت حقوق صاحبان حق به آن‌ها بازگردانده می‌شود. ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: 58]. «و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه داوری دادگرانه کنید».

خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی پا را از دایره انسانی نیز فراتر نهاده، تا شامل موجودات زنده دیگر غیر از بشر نیز بشوند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «در هر دلی (تمام

موجودات) اندازه یک نم هم باشد، اجر و پاداش وجود دارد»^(۱). و این معنای همان احسانی است که اسلام آن را بیان کرده است.

دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و پاسخ مثبت به آن، جامعه‌ای پیشرفته و منظم به وجود می‌آید که با قواعد و قوانین اسلامی و منضبط که از اصل دین سرچشمه گرفته‌اند، محکم و استوار می‌گردد. «و این قواعد در خانواده و جامعه و کشورها و در روابط انسانی میان انسان‌ها آشکار می‌گردد هر چند که رنگ و جنس و دین این انسان‌ها مختلف باشد. و این قواعد در محافظت بر کرامت انسانی، عدالت، همکاری عمومی، مودت و مهربانی انسانی، مصلحت و دفع فساد از روی زمین خلاصه می‌شود»^(۲).

اسلام خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و رفتارهایی که از آن سرچشمه می‌گیرند، و آنچه که بر این رفتارها و ارتباط آن‌ها با حقوق مترتب می‌شود، به عنوان عهد با خداوند متعال قرار داده است که وفای به آن واجب است و بی‌احترامی و زیر پا گذاشتن آن در هر حال و شرایطی جایز نیست، و هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند آن را توجیه کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۱۹﴾ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿۲۰﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِمْ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿۲۱﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَىٰ الدَّارِ ﴿۲۲﴾﴾ [الرعد: 19-22]. «پس آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، حق است، همانند کسی خواهد بود که نابینا است؟! تنها خردمندان درک می‌کنند. آن کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند. و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است و از پروردگارشان

۱- (البخاری، ۱۳۸۸-۱۹۶۱، شماره ۲/۸۳۳)

۲- (ابوزهره، د.ت، ص ۲۵).

می‌ترسند و از محاسبه بدی هراسناک می‌باشند. و کسانی که به خاطر پروردگارشان شکیبایی می‌ورزند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، به گونه پنهان و آشکارا می‌بخشند و خرج می‌کند. و با انجام نیک‌ها بدی‌ها را از میان بر می‌دارند. عاقبت نیک دنیا از آن ایشان است.»

خداوند متعال رسول ﷺ خود را با حسن خلق (خوش اخلاقی) وصف کرده است و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾ [القلم: 4]. «تو دارای خوی سترگ هستی». هنگامی که از اخلاق پیامبر ﷺ از حضرت عایشه رضی الله عنها سؤال شد، جواب داد که: «اخلاق وی قرآن بود»^(۱).

پس پیامبر ﷺ قرآنی بود که روی زمین راه می‌رفت. یعنی پیامبر ﷺ الگوی کامل قرآن در زندگی واقعی بود.

بدین ترتیب پیامبر ﷺ خوش اخلاق‌ترین مردم بود چون کامل‌ترین ایمان را داشتند، چرا چنین نباشد حال آنکه هنگامی که از پیامبر ﷺ سؤال شد که کدام یک از مؤمنان کامل‌ترین ایمان را دارند؟ فرمود: «مؤمنانی که خوش اخلاق‌ترین باشند»^(۲).

ایمان قوی‌ترین محرک رفتار است و «رفتار پایدار تابع عقیده صحیح است. و از این چشمه جاری زندگی با مفاهیمی از اخلاق آبیاری می‌شود. و بر اساس روش و مسیری که قرآن برای تربیت شخص و جامعه ترسیم کرده است، آماده می‌شود. و آزادی انسان و مسؤولیت وی در مقابل خداوند و عشق به خدا و احساس بزرگ جانشینی انسان برای آبادی زمین شکل می‌گیرد. تمامی این مفاهیم و مفاهیم دیگر، جز اخلاق پایدار و رفتار مداوم (سالم) از آن ناشی نمی‌شود»^(۳).

۱- (مسلم الصحیح، ۵۱۲/۱-۵۱۴ شماره ۷۴۶).

۲- (ابوداود، ۵۱۳۷۲، ۲۲۰/۴ شماره ۴۶۸۲).

۳- (المقرئ: ۱۴۰۹، ص ۲۶۲).

رحمت، مهربانی، مروت، حمایت، صداقت، عفت، مدارا، تعهد، وفای به عهد، فروتنی، صبر، مقاومت و استحکام در برابر هوای نفس، و آنچه که خردمندان می‌شناسند و انسان‌ها را به آن راهنمایی می‌کنند و به کتاب‌های آسمانی اقرار می‌کنند، همگی این‌ها بر درستی ایمان در درون انسان‌ها و سالم بودن اعتقاد به خدا و روز قیامت صدق می‌کند. اخلاق بدون این ایمان، تبدیل به لفظی می‌شود که مفهوم و حقیقتی دارد^(۱).

۱- (المقری، ۱۴۰۹، ص ۲۶۲).

۲-۲- بزرگداشت انسان توسط اسلام

۲-۲-۱- بزرگداشت انسان با ایمان:

ایمان به خداوند متعال آرامش درونی و امنیت اجتماعی را به شخص و جامعه می‌بخشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: 28]. «آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

و همچنین می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: 82]. «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و ایمان ایشان را سزا است و آنان راه یافتگان هستند».

و پیامبر ﷺ ظلم را در این آیه به شرک تفسیر کرده است تا مصداق آیه دیگری از قرآن باشد که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: 13]. «واقعاً شرک ظلم بسیار بزرگی است».

بعد از ایمان به خداوند، ارکان ایمان می‌آید که عبارتند از: ایمان به ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران، روز قیامت، قضا و قدر و خیر و شر. آن چیزی که از این ایمان سرچشمه می‌گیرد، تصور تأثیر آثار ایمان بر رفتار فرد و جامعه است از آن جایی که ایمان آرامش روحی و عقلی می‌بخشد پس همان ایمان است که استقامت و پایداری را در رفتار ایجاد می‌کند تا کرامت انسان را که خداوند متعال با اصل خلقت و فطرت برای این موجود خواسته است، محقق سازد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۚ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۖ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ [التین: 4-6]. «ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما

آفریده‌ایم. سپس ما او را به میان پست‌ترین پستان بر می‌گردانیم. مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منت دارند.»

هر بار که کلمه ایمان در قرآن کریم آمده است، همیشه همراه با عمل صالح بوده است، گویی که خداوند متعال ایمان را از لحاظ قولی و عملی در نظر گرفته است. هر عملی که باشد مدنظر نیست بلکه تنها عملی که با صلاح و صالح بودن مشروط شده باشد، قبول است و عملی که نفع آن به خود انسان و تمام انسان‌ها در دنیا و آخرت برسد و کرامت انسان را محقق کند که اصل و اساس آن آزادی است که اسلام بسیاری از حقوق را بر آن بنا نهاده است. چون ایمان یعنی آزاد کردن انسان از عبودیت غیر خداوند، و هنگامی که چنین احساسی در درون به وجود آمد، همان احساس، شخص را از ترس و بزدلی خواری می‌رهاند. و این مخلوق را از موجودی پست و فرومایه به انسانی صاحب رسالت و هدفمند تبدیل می‌کند.

از بزرگ‌ترین ثمره ایمان همان آرامشی است که امنیت روحی و اجتماعی را به انسان می‌بخشد همان چیزی که کرامت را برای انسان محقق می‌سازد. پس بر خلاف کافران، مؤمنان خوف و اضطراب و ترس ندارند و این مصداق سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا...﴾ [آل عمران: 151]. «در دل‌های کافران رعب و هراس خواهیم انداخت. از آن رو که چیزهای را انباز خدا ساخته‌اند که خداوند دلیل و برهانی فرو فرستاده است.»

بلکه عدم ایمان به خداوند متعال و فراموش کردن آن، سبب می‌شود که انسان خودش را گوشه گیر و در حاشیه قرار بدهد و خودش را کم ارزش و حقیر جلوه بدهد پس این احساس شخص را به پستی و گوشه نشینی و خواری می‌کشاند.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾﴾ [الحشر:

19]. «و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد. آنان بیرون روندگان و خارج شوندگان هستند.»

در حالی که ایمان و اعتقاد به کرامتی که خداوند به انسان داده است، ارزش انسان را از دید خودش بالا می‌برد پس اعتماد به نفس پیدا کرده و غرور و عزت می‌یابد و همین احساس شخص را به انجام کارهای مهم و دوری از خواری و پستی می‌کشاند. ایمان به انسان اطمینان و اعتماد می‌بخشد و یأس و ناامیدی را از شخص می‌راند و او را به خوشبینی فرا می‌خواند. حتی در بدترین شرایط شخص را به خوشبینی فرا می‌خواند. و اطمینان و توازن را در اقوال و افعال به شخص می‌دهد. و این باعث می‌شود که شخص همیشه تلاش کند تا یاد بگیرد که «چیزی را که درست انجام می‌دهد نمی‌بایست بگوید که: اشتباه است و اشتباهی را که مرتکب می‌شود نمی‌بایست که بگوید: درست است»^(۱).

این به معنای بی‌اعتنایی و تصمیم نگرفتن و از زیر بار مسئولیت و کارهای اشتباه‌شانه خالی کردن نیست، اسباب و ابزارهای یک کار ربطی به نتایج ندارد. ولی شخص با توکل به خدا کاری را انجام می‌دهد و بدین ترتیب انسان فاعل محسوب می‌شود.

بنابراین، کرامت انسان تحقق پیدا کرده و انسان تبدیل به بار سنگینی برای دیگران نمی‌شود و از کمک گرفتن از ابزارها و لوازم مأیوس نمی‌شود. چون این امر سفاهت و حماقتی وجود دارد که با کرامت انسانی در تضاد است. و از زیر بار مسئولیت‌شانه خالی نمی‌کند. چون این امر دلیل بر ضعف و درماندگی است و اسباب و لوازم را به نتایج ربط نمی‌دهد. به گونه‌ای که اگر نتیجه‌ای که مربوط به ابزار و لوازم است، محقق نشود، ناراحتی، دیوانگی، خودکشی، بیماری‌های روانی و عصبی، نوشیدن (مسکرات) و اعتیاد به مواد مخدر و انواع جرائم دیگر را به دنبال دارد. جرائمی که باعث سقوط و انحطاط فردی و جمعی انسان‌ها می‌شود. و این‌ها همگی شایسته غیر مؤمن است. ولی برعکس انسان مؤمن مصداق این سخن پیامبر ﷺ است که می‌فرماید: «کار یک مؤمن عجیب و همگی آن‌ها برای او خیر است، اگر ناراحتی و دردی به او برسد، صبر می‌کند و این برای

۱- (ترمذی، السنن، ۴ / ۴۵۱).

او خیر است. و اگر شادی و خوشحالی به او برسد شکرگزار است و این نیز برای او خیر است، و این خیر فقط برای شخص مؤمن است»^(۱).

«ایمان به یگانه خالق هستی، افزون بر اینکه قلب‌ها را پاک و مطهر می‌کند و عقل‌ها را آراسته و از اوهام و خیال‌های فاسد دور می‌کند، گروه‌های مؤمنان، عزت می‌یابند و درماندگی باطل و اهل آن از اهل ایمان دور می‌شود»^(۲). ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: 8]. «عزت و قدرت از آن خدا، فرستاده او و مؤمنان است».

ایمان درست اساس تفکر سالم و دوری از خیال‌های گمراه کننده است. ایمانی که نقش آن رساندن به حقایق و استنباط‌های درست است. و این ایمان یکی از عوامل اصلی جانشینی است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «انسان مؤمن زیرک و هوشیار است»^(۳).

شیخ محمد طاهر ابن عاشور می‌گوید: «البته عقیده اساس تفکر است، و این مهم‌ترین تفکر برای انسان است که خارج از خود انسان می‌باشد. پس هر گاه عقل را بر اساس اعتقاد درست تربیت کند و پرورش دهد، از دسیسه‌های اوهام گمراه کننده در امان می‌ماند. و میان وارثی حقایق و استنباط‌های صحیح جولان می‌زند. از باطل دور می‌افتد و برای قبول آموزش‌های درست و عمل بر حق آماده می‌شود»^(۴).

۲-۲-۲- بزرگداشت انسان به وسیله عبادت:

تعریف عبادت: تمام اعمال و گفتار ظاهری و باطنی که موجب رضایت و خشنودی خداوند می‌شود، عبادت نام دارد.

۱- (مسلم، ۳/ ۲۲۹۵).

۲- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۸).

۳- (القضاعی، ج ۱، ص ۱۰۸، شماره ۸۹).

۴- (ابن عاشور، د. ت، ص ۵۱).

عبادت؛ هدف وجود انسان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: 56]. «من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

همچنان که هدف تمامی موجودات نیز هست. ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ [الحج: 18]. «آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه کسانی که در زمین هستند... برای خدا سجده می‌برند».

عبادت از دیدگاه اسلام، منحصر به اعمال دینی که شخص مسلمان انجام می‌دهد، نیست، بلکه هر عملی بخاطر رضای خدا باشد، عبادت است. ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۳﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۳۴﴾﴾ [الأنعام: 162-163]. «بگو، نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست. و به همین دستور داده شده‌ام. و من اولین مسلمان هستم».

عبادت به معنای خاص آن، تحقق بعد انسانی را در دنیا و قیامت هدف قرار می‌دهد. نماز، زکات، روزه و حج تمامی این‌ها دارای اهداف فردی و اجتماعی هستند که ضابطه رفتار بشری است. و از حد فرد و جامعه به درجه تکریمی که خداوند بزرگوار برای انسان خواسته است، بالا می‌رود و اولین تکریم تحقق وحدانیت و یکی بودن خداوند است. چون کسی که خداوند را نپرستد، دیگری را می‌پرستد. انسان عبد خداوند و سرور تمامی موجودات غیر از خدا است. پس هر گاه که غیر خدا را پرستش کند عبد کسی می‌شود که در اصل سرور بوده است. و اینجا در موازین و معیارها با اختلال در روشی که بر انسان واجب شده است دگرگونی ایجاد می‌شود و سستی جای بزرگداشت و تکریم را می‌گیرد. خداوند متعال این گروه‌های بسیار بزرگ مخلوقات را در کاروان متواضع هستی یاد می‌کند و سجده همگی آن‌ها را برای خداوند بیان می‌کند، جز اینکه

انسان از آن اجتماع بزرگ جدا شده و به دو دسته تقسیم شده است: ﴿وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ...﴾ [الحج: 18]. «و بسیاری از مردمان هم، عذاب ایشان حتمی است.»

سپس بعد از آن آورده است که: ﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾ [الحج: 18]. «و خدا هر که را بی ارزش کند، هیچکس نمی تواند او را گرامی دارد.»

پس انسان با تکریم و بزرگداشت خداوندی، گرامی داشته شده و با عزت وی عزیز داشته شده است و هر گاه به غیر خداوند نزدیک شده است، خوار و ذلیل می شود.

شیخ محمد ابوزهره اشاره کرده است که عبادات به دو نتیجه منتهی می شوند:

الف) روی آوردن به وجدان دینی که مؤمن به اسلام را با غیر خود به عنوان یک گروه به حساب می آورد تا از این ائتلاف جامعه انسانی به وجود آید که همدیگر را دوست داشته باشند.

ب) هدف عبادت در اسلام تنهای تقوای سلبی نیست. چون این امر در دنیا به نفع انسان منجر می شود و به ایجاد جامعه دوست داشتنی، که بغض و نزاعی در آن نیست می انجامد. رابطه اخلاص برای خداوند باید پاک کننده قلب و دفع کننده شر باشد و باید این رابطه میان وی و مردم، بدون کمی و کاستی و زیاده روی الفت ایجاد کند^(۱). ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: 56].

وظیفه اصلی که انسان را با تمام هدف های هستی ربط می دهد، همان عبادت خداوند یگانه و بدون شریک است. کسی که به این وظیفه خود بر اساس روشی که خداوند خواسته است عمل کند، هدف از وجود خویش را محقق ساخته است و کسی که از این وظیفه خودداری می کند در حقیقت هدف وجودی که به خاطر آن خلق شده است را باطل کرده است و تبدیل به انسانی بی وظیفه می شود و زندگی انسانی، خالی و بدون محتوا و بدون هدف خواهد شد. و این امر منجر به نابودی مطلق در دنیا و آخرت

۱- (ابوزهره، د. ت، صص ۹۷-۹۶).

می‌شود. همچنان که ایمان قوی‌ترین محرک و انگیزه رفتار می‌باشد، عبادت نیز قوی‌ترین ضابطه رفتار می‌باشد. و عبادت بر حق همان تکریم و بزرگداشت این موجود انسانی است. پس هر گاه که این جانشینی را بر اساس روش الهی در روی زمین محقق ساخت، با انواع فعالیت‌های مختلف به آبادانی زمین می‌پردازد تا این بزرگداشت را با بندگی خداوند و سروری سایر موجودات احساس کند.

بر عکس «اگر انسان تنها بنده خداوند نباشد و عبادت را مختص خداوند کند و این عبادت را به تنهایی انجام دهد، ضرورتاً در عبودیت و بندگی غیر خداوند می‌افتد و این بدان معنا نیست که اگر انسان عبادت خداوند را انکار کند از بندگی رسته است بلکه با این کار در بندگی غیر خدا افتاده است پس رهایی انسان از عبودیت مطلق، محال است. چون انسان مخلوق است و تمامی مخلوقات به مقتضای خلقت شان بندگان ناچیز خداوند هستند، در حالی که انسان با این کارش خود را از آنها کنار می‌کشد و خداوند متعال بندگی انسان را محل آزمایش و امتحان قرار داده است»^(۱).

همچنان که ایمان آرامش روحی و قلبی به انسان می‌دهد عبادت نیز اینگونه است چون یاد خداوند می‌باشد. ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: 28]. «آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

ابن قیم در این مورد می‌گوید: «برای قلب‌ها چیزی محبوب‌تر از خالق و به وجود آورنده وی است. چون وی اله و معبود و ولی و پروردگار و مدبر و رازق و میراننده و زنده کننده وی نیست. پس محبت او نعمت جان‌ها و زندگی روح‌ها و نیروی قلب‌ها و روشنایی عقل‌ها و روشنی چشم‌ها و آبادانی زمین است»^(۲).

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص ۲۱).

۲- (ابن القیم، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۱۹۷).

۲-۳- بزرگداشت انسان با علم:

بعد از اینکه خداوند متعال با جانشین کردن انسان بر روی زمین به وی ارزش داد با دادن علم نیز وی را ستایش کرد. ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ «سپس به آدم نام‌های همه را آموخت». اینک بشر با گذشت قرن‌ها، گوشه‌ای از اسرار الهی را که خداوند در وجود این موجود بشری، به امانت گذارده است، در می‌یابد.

انسان قدرت یادگیری دارد. و به همین دلیل علوم و دانستنی‌ها در طول تاریخ بشریت از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به وارثان انسان‌ها بر روی زمین منتقل خواهد شد، یکی از دستاوردهای علم این است که بر چیزها و موجودات می‌توان اسم گذاشت و اگر انسان این قدرت را نداشت، سختی‌های زیادی در فهمیدن پیش می‌آمد مخصوصاً هنگامی که یک مرد نیاز داشت که با سایر افراد تعامل پیدا کند. اگر این نام‌ها برای مسمای آن‌ها وجود نداشت باید هنگام صحبت کردن خود آن چیز را می‌آورد تا شاید فهم حاصل شود و ممکن است که اصلاً مخاطب نفهمد که منظور متکلم چیست.

اولین چیزی که از قرآن نازل شد، متضمن امر به خواندن بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝﴾ [العلق: 1-5].

«بخوان، به نام پروردگارت، آن که آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان پروردگار تو بزرگوarter و بخشنده تر است. همان خدائی که به وسیله قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست».

این اشاره به انسانی است که با یادگیری، کرامت و بزرگ منشی را برای خودش می‌خواهد. چون عدم توجه به اسباب و ابزارهایی که منجر به علم می‌شوند به معنای تکیه بر غفلت و فراموشی و بیسوادی است. در حقیقت خداوند متعال به این موجودی که از خون لخته آفریده است، کرامت و بزرگی داده است، و او را از این موجود کوچک و ساده به انسانی تبدیل کرده است که یاد می‌گیرد و یاد می‌دهد. و قلم را ذکر کرده است

چون قلم وسیعترین و عمیقترین ابزار تعلیم است که در زندگی انسان تأثیر دارد. و انفجار معلوماتی که ما در این عصر مشاهده می‌کنیم و دیگران در عصرهای آتی مشاهده خواهند کرد، تنها نتیجه قلم و ابزار و لوازم علم و تعلیم است. از آنجایی که قلم بزرگترین اثر را در پیشرفت و ترقی انسان دارد و این پیشرفت و ترقی بدون علم محقق نمی‌شود، علمی که یکی از دو معیار محقق‌کننده جانشینی است و آن دو معیار دین و علم می‌باشند.

«قرآن استفاده از موضوعهایی را که با نشانه‌های وجودی سلسله منظومه‌های شگفت‌انگیز هستی ارتباط دارد، تشویق می‌کند. و این نخست به خاطر شناخت خالق می‌باشد و دوم؛ به خاطر استفاده از آنچه که علم به طور کلی به آن می‌رسد، از جمله حقیقت‌های طبیعت که رام و مسخر انسان‌های صالح است»^(۱).

همچنانکه انسان با عقل گرامی و بزرگ داشته شده با علم نیز گرامی و بزرگ داشته شده است. چون علم طبق دیدگاه ابو حامد غزالی همان «ثمره عقل» می‌باشد.

قرآن کریم در بسیاری از آیات به تفکر تشویق کرده است و خردمندان را مخاطب قرار داده است و عقل را ستوده است، بجز عقلی که به علم و شناخت حق منتج نشود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَّفُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾﴾ [آل عمران: 190-191]. «مسلماناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز، نشانه‌ها و دلایلی برای خردمندان است. کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی. پس ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.»

۱- (السعفی، د. ت، ص ۲۰۵).

شیخ محمد طاهر ابن عاشور در تفسیر این جمله: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^(۱) در آیه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: 2]. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف / ۲). «ما آن را کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا اینکه شما بفهمید». می‌گوید: به این معنی است که امکان حصول علم از لفظ و معنای قرآن برای شما میسر است چون شما عرب هستید و نزول قرآن به زبان شما، مشتمل بر چیزی است که نفع شما را که همان عقل شما است، به دنبال دارد. و تعبیر عقل برای اشاره به دلالت قرآن بر این علم است که در وضوح به حدی رسیده است که کسی که علمی از قرآن نداشته باشد به منزله این است که عقل ندارد»^(۱).

در حقیقت خداوند انسان را با علم بزرگی بخشیده است، به گونه‌ای که مرتبه علمی را در گواهی دادن به وحدانیت و اقرار به عدالت خداوند، همنشین خود و ملائکه خود آورده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: 18]. «خداوند گواهی می‌دهد اینکه معبودی جز او نیست. و اینکه او دادگری می‌کند، و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند. جز او معبودی نیست که هم توانا است و هم حکیم». و این بزرگداشت و کرامت برای انسان منحصر و محدود به زندگی دنیوی نیست بلکه به زندگی اخروی نیز مربوط می‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند متعال روز قیامت، هنگامی که بر جایگاه خود نشسته تا میان بندگان داوری کند به علماء می‌گوید: من علم و صبر خود را جز برای اینکه شما را پیامرم به شما نداده‌ام و چیزی بر من نیست»^(۲).

۱- (ابن عاشور، د.ت، ۲۰۲/۱۲).

۲- (الطبرای، ۱، ۲۲۱۳/۱۹۸۲)، (ابن عبدالبر، ۱۹۸۵، چاپ چهارم، ۲۱۵/۱).

کرامت و بزرگی این علم (به گونه‌ای که نمی‌توان کرامت آن محسوب کرد) همان مغفرت و بخشش خداوند در دنیا و قیامت است.

۲-۲-۴- بزرگداشت انسان به وسیله عقل:

خداوند با دادن عقل به انسان وی را گرامی داشته است و به وسیله عقل در میان سایر مخلوقات جایگاه ویژه‌ای را به او داده است. که همان انگیزه تکلیف می‌باشد. تکلیفی که مسئولیت بر آن مترتب می‌شود. از آنجایی که عقل مالک اراده آزادی است که توسط آن می‌تواند مسیر خود را در قلمرو سنت‌ها و قوانین و ارزش‌هایی که وی را فراگرفته‌اند، انتخاب کند.

جامدات بدون اراده و اختیار خاضعانه مطیع قوانین و سنت‌هایی هستند که خداوند متعال برای آن‌ها گذاشته است. ولی حیوانات محکوم به غریزه می‌باشند که خداوند برای آن‌ها قرار داده است و نمی‌تواند از قاعده و قوانین این غریزه غالب بیرون بروند^(۱). در قرآن کریم و سنت پاک محمدی ﷺ شماری از نصوص را می‌بینیم که عقل را ستوده‌اند که کم نیستند و آن را مخاطب قرار داده‌اند، صاحبان این عقل‌ها کسانی هستند که از این نصوص (قرآن و سنت) بهره برده و عقل‌هایشان را به علم و معرفت حق می‌رساند. چون علم همچنان که امام غزالی گفته است، «ثمره عقل است».

بزرگداشت انسان به وسیله عقل مقتضی حفظ عقل از تمام چیزهایی است که به آن ضرر می‌رساند و نقش آن را در زندگی تعطیل می‌کند و از چرخ‌های مادی و معنوی که عقل را ضایع و تباه می‌کنند، پاکیزه نگه‌دارد. و تحریم عبادت بت‌ها جز برای نماد پاکی معنوی نیست. همچنانکه تحریم مواد مست‌کننده و مخدر نماد پاکی مادی می‌باشند. به این دلیل است که به صورت تدریجی در مرحله سوم تحریم شراب، از نزدیک شدن به نماز نهی شده است. در حالی که عبادت‌های اولیه در حال مستی بوده است. ﴿يَتَأْتِيهَا

۱- (عثمان، د. ت، ص ۱۵۸).

الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ﴿۴۳﴾ [النساء: 43]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گویید».

ادای نماز و اذان یک عمل عقلی خالص است و دعوت به نماز کلماتی است که عقل را می‌نوازد و قلب را بیدار می‌کند، این کلمات، الله اکبر گفتن و شهادت به وحدانیت خداوند و تشویق به رستگاری است. اذان زنگی نیست که صدای آن در فضا طنین افکند و احساسات مبهم را مخاطب قرار دهد. خود نماز آیاتی است که از کتابی که در بردارنده مقاصد خیر و راهنمای‌های رشد است، خوانده می‌شود. و اندازه قبول آن بستگی به هوشیاری هنگام نماز خواندن و تفکر در معانی آن است»^(۱).

در حقیقت اسلام هر سخن یا فکری را که باعث بی‌حرمتی به عقل بشود، منع کرده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که شیوایی و بلاغت کلام بیاموزد تا به وسیله آن قلب‌های مردمان را مجذوب خود کند، خداوند در روز قیامت هیچ شیوایی و عدلی را از او نمی‌پذیرد»^(۲).

خداوند متعال کسانی را که عقل‌های خود را به کار نمی‌گیرند، سرزنش کرده است. و می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۲۲﴾﴾ [الأنفال: 22]. «بی‌گمان بدترین انسان‌ها در پیشگاه یزدان، افراد کر و لالی هستند که نمی‌فهمند».

همچنان که خداوند متعال انسان را با ایمان تکریم کرده است و می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: 8]. «همچنین ایمان را همراه عقل و کفر را همراه پلیدی آورده است، به خاطر عدم استفاده از عقل»^(۳). چون انسان مؤمن کسی است که از

۱- (الغزالی، د. ت، ص ۲۲۰).

۲- (ابو داود، ۴/۱۳۷۲، ۳۰۲، شماره ۵۰۰۶).

۳- (السعفی، د. ت، ص ۱۶۲).

این هدیه الهی استفاده کند تا جایگاه وی را در دنیا و آخرت رفیع گرداند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ [الأعراف: 52]. «بی‌گمان کتاب بزرگی را برای ایشان فرستاده‌ایم که با آگاهی آن را توضیح داد. و تبیین کرده‌ایم تا مایه هدایت و رحمت برای کسانی باشد که مؤمنین باشند».

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [إبراهيم: 27].
 «خداوند مؤمنان را در زندگی دنیا و در آخرت به سخن استوار، پایدار می‌دارد».
 و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۵۵﴾
 «بی‌گمان بدترین انسان‌ها در پیشگاه یزدان، کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی‌آورند».
 و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِتَفْسِيرِ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۱۰﴾ قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۱۱﴾ [یونس: 100-101]. «هیچ کسی نمی‌تواند ایمان بیاورد، مگر اینکه خدا اجازه بدهد و خدا عذاب را نصیب می‌سازد کسانی را که تفکر و تعقل نمی‌ورزند. بگو: بنگرید در آسمان‌ها و زمین چه چیزهایی است؟! آیات و بیم دهندگان به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند».

در حقیقت عدم ایمان به معنای عدم استفاده از عقل می‌باشد که این امر انسان را از قله رفیع کرامت به دره پست گمراهی می‌اندازد تا رتبه و مقام وی را کمتر از چهار پایان نیز برساند. ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۴﴾ [الفرقان: 44]. «آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! ایشان مثل چهارپایان هستند و بلکه گمراه‌تر».

و این امر در دنیا ضرر و تباهی است و در آخرت بزرگ‌ترین ضرر و تباهی را به دنبال دارد. ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۰﴾ [الملك: 10]. «و

می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمره دوزخیان نمی‌گشتیم».

همچنانکه قبلاً بیان کردیم علم یکی از معیارهای جانشینی انسان بر روی زمین است و این در خلال کشف قوانین هستی است که در بهره برداری از آنها تجسم می‌یابد و این امر جز توسط عقل امکان پذیر نیست. و بر «رابطه پشتیبانی و یاری کردن میان ادراک حسی و ادراک عقلی که راه رسیدن به شناخت ذهنی و تجربی و ریاضی است تکیه می‌کند»^(۱). خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾ [النحل: 78]. «خدا شما را از شکم‌های مادران تان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگذاری کنید».

۲-۵- بزرگداشت انسان با بیان و صحبت کردن:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ ﴿۱﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿۲﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿۳﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿۴﴾ [الرحمن: 1-4]. «خداوند مهربان، قرآن را یاد داد، انسان را بیافرید، به او بیان آموخت».

بخش ابزاری در تشکیل دستگاه ناطقه انسان امر بسیار عجیبی است که عقل‌ها را حیران و سرگردان کرده است. زبان و دو لب و فک و دندان‌ها و حنجره و لوله‌های هوایی و نایژه و ریه‌ها، تمامی این‌ها چگونه در یک عملیات اصیل و ابزاری شرکت می‌کنند تا صدا بیرون بیاید و این حلقه‌ای از حلقه‌های آن زنجیره‌های گره خورده نعمت بیان است که خداوند متعال به انسان بخشیده است. و ابزار و وسایلی که به این عملیات مربوط می‌شود از گوش شروع می‌شود که اولین ابزاری است که لغت و بیان با آن برخورد می‌کنند سپس عصب‌هایی این امواج را به داخل مغز منتقل می‌کنند تا این لغت را

۱- (السعفی، القاسمی، د.ت، ص ۱۶۱).

ذخیره کنند، و سپس به وسیله آن، بیان ایجاد کنند. سپس عقل و نتیجه هر یک از این‌ها که علم و عمل است، برای اجرای عمل لغت به بیان در واقعیت زندگی انسانی شروع به کار می‌کند. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾ [الصف: 2-3]. «ای مؤمنان چرا سخنی می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید. اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد».

چرا و چگونه کتاب‌های آسمانی و در رأس آن‌ها قرآن میان خالق و مخلوق توسط این نعمتی که جز نماد آثار این بزرگداشت انسانی نیست، ارتباط برقرار می‌کنند. قرآن کریم مثال زنده‌ای برای این امر است، شنیدن، حفظ کردن، تلاوت، تدبر، و اجرای قرآن در واقعیت زندگی، واضحی برای معجزه بیان می‌باشد. که خداوند متعال به این انسان هدیه داده است. و با این نعمت جانشینی برای انسان برپا می‌شود. اگر دین و علم همچنان که دکتر دسوقی می‌گوید: «دو معیار برای تحقق جانشینی هستند»^(۱). پس بیان همان ظرفی است که این دو معیار را در آن ذخیره می‌کنند و تکلیف و مسئولیت به وسیله بیان است و فرستادن پیامبران برای بیان و ابلاغ شروط جانشینی بوده است. نعمت بیان در مرحله سوم از سلسله مراحل تکریم آمده است، یعنی بعد از ستایش انسان به وسیله جانشینی در روی زمین و تعلیم و یادگیری آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ يٰٓأَدَمُ اٰتِ بِهٖم بِاسْمَائِهٖمُ﴾ [البقرة: 33]. «فرمود: ای آدم! آنان را از نام‌ها و خواص و اسرار این پدیده‌ها آگاه کن».

آگاهی رسانی جز به وسیله بیان ممکن نیست و تمدن انسانی به وسیله بیان شکل می‌گیرد و توسعه می‌یابد و انسان آنچه را که آموخته است، بیان می‌کند و به دیگران می‌رساند و دانش‌ها در طول تاریخ بشریت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. تا جایی

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص ۲۰).

که بعضی از فلاسفه در مقام تعریف انسان، گفته‌اند که: «حیوان ناطق» است. انسان فطرتاً قدرت بیان دارد و نویسندگی با تمام گونه‌های آن نمادی از نمادهای بیان می‌باشد. چون اگر نویسندگی نبود، تمدنی برای بشریت وجود نداشت. نویسندگی معجزه است و چه معجزه و تکریم گرانبهایی است که اگر طول نزدیکی و همنشینی با این معجزه نبود بزرگی و عمق تأثیر این نعمت را فراموش می‌کردیم. که در طول تاریخ زیاد خود اثرات زیادی بر زندگی انسان‌ها گذاشته است. توانگری‌ها و ثروت‌های زیادی در انتقال این دانش‌ها از نسلی به نسل دیگر و از زبانی به زبان دیگر خواهد بود، که خداوند به انسان بخشیده است.

اسلام در استفاده از این هدیه الهی که محکم و مستدل سخن گفتن است، اصرار ورزیده است و این امر شامل تمام خیرها می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: 70-71]. «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگوئید. در نتیجه خدا اعمالتان را شایسته می‌کند. گناهانتان را می‌بخشاید. (اصلاً) هر که از خدا و پیغمبرش فرمان برداری کند. قطعاً به پیروزی و کامیابی دست می‌یابد».

برعکس دروغ خیانت بزرگی محسوب شده است. پیامبر ﷺ فرموده است: «خیانت بزرگی است که برادر دینی تو سخن راستی را به تو بگوید در حالی که تو به او دروغ بگویی»^(۱).

بلکه سخن گفتن پیمانی است که از بنی اسرائیل گرفته شده، وفای به آن واجب است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ

۱- (البخاری، ص ۳۹۳، ابوداود، ۴۹۷۱، ۱۳۷۲، احمد، ۱۹۵۶، ۴/۱۸۳).

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۸۳﴾ [البقرة: 83]. «و آن زمان را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و به مردم نیک بگوئید، و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید، سپس شما جز عده کمی روی بر نتافتید و سرپیچی کردید و روی گردان شدید». چون سخن محکم و مستدل همنشین تقوی است و یکی از صفاتی است که خداوند متعال آن را دوست دارد چون مؤمن را به استفاده از آن تشویق کرده است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۷۶﴾ [الأحزاب: 70]. «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگوئید».

چون سخن بد را خداوند متعال جز در یک حالت دوست ندارد و آن هنگامی است که بر انسانی ظلم می‌شود، و این امر در مدت ارتباط درست با این حق برای ما بیان می‌کند که از حق وی دفاع کنیم و باطل و ظلم را دور کنیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظَلِمَ﴾ [النساء: 148]. «خداوند دوست ندارد زبان به بد گوئی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد».

اگر عدل همان شعار و نشان اسلام باشد جز کسی که نعمت بیان همراه با پایداری بر راه راست در گفتار و کردار و راه درست، به او داده شده است به آن عمل نمی‌کند و مخالف آن کسی است که این نعمت را حرام کرده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۷۶﴾ [النحل: 76]. «و خداوند دو مرد را مثل می‌زند که یکی از آنان گنگ مادرزاد است و بر انجام چیزی توانایی ندارد. و سربار صاحب خود بوده و هر جا او را بفرستد نفعی نخواهد داشت آیا او برابر با کسی است که به عدل و داد می‌خواند و در جاده صاف و راست قرار دارد».

رواج حق و عدل و بخشش و انتشار آن میان مردم جز به وسیله بیان، امکان پذیر نمی‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ [آل عمران: ۱۰۴]. «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند».

اسلام مطالب دورتر از آن را نیز در نظر گرفته است از جمله اینکه کلام و سخن حق را پیش سلطان و حاکم ظالم از جمله بزرگ‌ترین جهادها به شمار آورده است در حالی که خود جهاد قله رفیع اسلام است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کلام و سخن حق پیش سلطان ظالم از جمله بزرگ‌ترین جهادها است»^(۱).

گاهی در دین اسلام آمده است که بیان سخن حق، صاحب سخن را به بالاترین درجات تکریم در دنیا و قیامت می‌رساند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «حمزه بن عبدالمطلب (سیدالشهداء) کسی را که کارهای امام ظالم را عهده دار بود امر و نهی کرد و سپس او را کشت»^(۲).

۲-۲-۶- بزرگداشت انسان با انتخاب نسبی از جنس انسان:

در آنچه که قبلاً بیان کردیم روشن شد که اسلام با دادن ایمان به انسان، وی را گرامی و بزرگ داشته است. و ایمان از میان اصولی که اسلام حقوق را بر آن گذاشته است اصلی محکم و استوار است. چون ایمان یک امر فطری در ذات انسان بوده است. ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ [الروم: ۳۰]. «روی خود را خالصانه متوجه آئین

۱- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، ۲/ ۱۳۶۷).

۲- (الحاکم، ۱۹۷۸، ۳/ ۱۹۵).

کن، از فطرت الهی که مردم را بر اساس آن پدید آورده است [پیروی کن]. آفرینش خداوند دگرگونی نمی‌پذیرد. دین استوار این است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

بشر در آغاز عهد خود موحد بوده است. و بعد از آن کفر و گمراهی بر او عارض شده است. پس رحمت خداوندی است که رسولان را فرستاده و انبیاء را برانگیخته تا آنچه را که اعتقاد مردم را فاسد کرده است، صحیح و درست کنند. خداوند متعال به صورت تدریجی در طول تاریخ انسان‌ها، رسولانی را برای آن‌ها فرستاده است و این به هدف تربیت انسان‌ها و تدریجی بودن قانونگذاری بوده است تا انسان‌ها به مرحله رشد برسند و سپس حضرت محمد ﷺ را فرستاد تا هدایت و دین حق بر دست او باشد. و رسالت به وی ختم شد.

فرستادن رسولان از جنس بشر در حقیقت بزرگداشت انسان است و بزرگداشت و ارزش انسان در روی زمین چقدر است؟ و زمین نسبت به ملکوت خداوند چیست؟ برآستی که زمین ذره‌ای از این هستی فراخ و وسیع می‌باشد. با وجود این عنایت و لطف خدا بر گردن این انسان انداخته شد تا فضل و تکریم بیشتری را به انسان عطا کند. از آنجایی که جایگاه خاصی را برای او در نظر گرفته است، چرا چنین نباشد حال آنکه انسان به مقتضای قرار الهی جانشین روی زمین است. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ﴾ [البقرة: 30]. «زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم.»

همچنان که دانستیم جانشینی همان عبودیت و سروری است. و شروط جانشینی جز از طرف کسی که انسان را جانشین کرده است، دانسته نمی‌شود و این امر جز با فرستادن رسولان بر اساس راه و روش درست امکان‌پذیر نیست. تا دو جنبه جانشینی یعنی عبودیت و سروری را محقق کند. و به وسیله پیامبران است که تکلیف برای انسان معنی پیدا می‌کند و سپس مسؤولیت بر آن مترتب می‌شود. چون ما با موازین بشری خود فقط کسی را که جایگاهی دارد مؤاخذه می‌کنیم. چون مسؤولیت تکلیف جایگاه انسان را بلند

می‌گرداند و او را تبدیل به موجودی می‌کند که وجود و کرامت وی از آن خودش است. و بر همین منوال بدون فرستادن انبیاء و رسولان پیش می‌رود مسؤولیت همچنانکه که فردی است، جمعی نیز می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ۖ وَإِبْرَاهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰ ۖ ۗ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ﴾ [النجم: 36-38]. «آیا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌اند؟ ابراهیمی که به بهترین وجه ادا کرده است. که هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

و همچنین می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: 134]. «ایشان قومی بودند که مردند و سرخود گرفتند. آنچه به چنگ آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما فرا چنگ آورده اید از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود».

انسان‌ها، هر چند که صاحبان خرد و مصلحان میان آن‌ها وجود داشته باشند، آخرین درجه شناخت آن‌ها به کلیات می‌رسد و اطلاع از جزئیات برای آن‌ها میسر نیست پس تکلیف و مسؤولیتی بر آن‌ها نیست، تا زمانی که رسولانی فرستاده نشده باشند و بدین ترتیب حجت برای آن‌ها نماند.

شیخ محمد خضر بن حسین می‌گوید: «مانند فقیهی که حوادث هستی را می‌داند ولی نیروی برتری برای حکم دادن در مورد آن‌ها ندارد. یا مانند پزشکی که داروها و خواص آن‌ها را می‌شناسد ولی مهارت کافی در درمان بیماری‌ها ندارد یعنی دانش وی با عمل وی مطابق نیست. به همین دلیل خداوند متعال به آوردن دلیل برای مردم اکتفا نکرده است بلکه بهانه سست کاران را در عدم هدایتشان قرار داده است. و می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: 165]. «ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان، و بیم دهنده باشند، و بعد از

آمدن پیغمبران حجت و دلیلی برای خدا و برای مردمان باقی نماند. و خدا چیره‌ی حکیم است.» و همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: 15]. «و ما مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیغمبری روان سازیم.»

«پس هدف نهایی و زیرکی عادلانه این است که آموخته‌هایش را با احکام ربط بدهد»^(۱).

اسلام وقتی که به ایمان آوردن به انبیاء و رسالت‌های آسمانی امر کرده است، به این وسیله خواسته است که وحدت اصل را بیان کند وحدتی که تمام انبیاء و رسولان آن را قبول کرده‌اند و وحدت رسالت آن‌ها و وحدت انسان‌های که خلقت و طبیعت و سرنوشت آن‌ها یکی است. پس با وحدت پیدایش و روش و مسیر در عقیده تبدیل به امت واحد می‌شوند. ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: 92]. «این ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه شما هستم پس تنها مرا پرستش کنید.»

ایمان در اسلام جز با ایمان به تمامی انبیاء و رسولان محقق نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: 136]. «بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، و اسحاق، یعقوب و اسباط نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدایی نمی‌اندازد و ما تسلیم خدا هستیم.»

و همچنین می‌فرماید: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا

۱- (ابن حسین، ج ۱، ع ۱۷، ص ۵۸-۲۵۷).

وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾ [البقرة: 285]. «فرستاده معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان داشته، میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آموزش تو را خواهیم، و بازگشت به سوی تو است.»

این بزرگداشت انسان‌ها را بعثت پیامبر ﷺ با آوردن این دین فراگیر، مزین کرد. پیامبر ﷺ آخرین دوره رسالت الهی است و او به طور جامع آن را بیان کرده است و او آخرین گام‌ها را برای کمال دین آسمانی برداشته است. به همین دلیل خداوند متعال در آخرین آیه‌ای که از قرآن کریم نازل فرموده است، می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: 3]. «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم.»

پس اسلام ادامه تمامی ادیان صحیح آسمانی است. چون همگی به آن منتهی می‌شوند.^(۱)

۱- (ابو زهرة، د. ت، ص ۳۰).

فصل سوم:
حقوق بشر در اسلام

۳-۱- حقوق اساسی:

۳-۱-۱- حق برابری:

قبل از هر چیز باید فهم اشتباه قاطی شدن دو مفهومی که مربوط به برابری و مساوات هستند را روشن کنیم.

مفهوم اول: هر چند که عرفها و زبانها و رنگها مختلف باشد در اصل خلقت و ابتدای زندگی مساوات و برابری وجود دارد و این درست است.

مفهوم دوم: مساوات و برابری در آنچه که افراد و گروهها در چارجوب کسب ذاتی بدست می آورند خواه این کسب علم یا عمل یا اخلاق باشد. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا﴾ [الأنعام: 132]. «و هر یک دارای درجاتی بر طبق اعمال خود هستند». و همچنین می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾ [الأنعام: 165]. «خدا است که شما را جانشینان زمین گردانید، و برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد».

و این چیزی است که مساوات و برابری در آن ممکن نیست، چون اساس طبیعت بشری تفاوت در ملکه‌های فکری میان افراد است که استعداد هر فردی از آن سرچشمه می‌گیرد، تا به عمل و کار بیانجامد. و از تفاوت‌هایی که هنگام انجام دادن آن عمل ظاهر می‌شود و همچنین از مقدار استحکام و استواری آن عمل سرچشمه می‌گیرد. و این تفاوت‌ها برای برپایی جانشینی در روی زمین ضروری است. اگر همه مردم مثل هم بودند و نسخه‌های تکراری بودند تمدن چگونه بوجود می‌آمد و زندگی انسان چگونه غنی می‌شد؟ فعالیت‌های متنوع است که جانشینی بر روی زمین بر اساس آن گذاشته شده است. و بدین ترتیب میان کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، و کسانی که کار می‌کنند با کسانی که سست و بی‌اراده هستند، و کسانی که کریم هستند و با کسانی که

پست و خوار هستند مساواتی نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: 9]. «بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند برابر و یکسانند». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَقُلِ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: 105]. «بگو: انجام دهید خداوند و پیغمبر اعمال شما را می‌بینند».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ [الحجرات: 13]. «همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست».

شیخ محمد خضر بن حسن می‌گوید: «خداوند انسان‌ها را بر حسب فطرتشان به طور مساوی خلق کرده است و همچنین به طور یکسان و برابر و آزاد متولد شده‌اند. ولی وارد شدن در نبرد زندگی اجتماعی لباس تساوی و شبیه بودن را از انسان‌ها خلع می‌کند و بعضی از آن‌ها را در مقابل برابر بعضی دیگر درجاتی بلندتر می‌کند و این مراحل سه گانه در این سخن خداوند متعال جمع شده است که می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ [الحجرات: 13]. «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است».

پس جمله: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ﴾ نشان فطرت اولیه است و جمله: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ اشاره به پایگاه‌های اجتماعی دارد، و جمله: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ اشاره به جدایی و برتری جویی است که خداوند متعال به آن اذن داده است تا به وسیله آن به مقام کرامتی که نزد اوست و همان تقوا می‌باشد، برسند»^(۱).

۱- (ابن حسین، ۱۹۵۹، ص ۲۱).

اما برابری در اصل انسانی و حقوق و واجباتی که بر آن مترتب می‌شود، همان چیزی است که اسلام آن را بیان کرده است و یکی از قاعده‌های آزادی است که بسیاری از حقوق در آن مندرج است. بشر در نواحی مختلف زمین پخش و پراکنده است و همگی آن‌ها از یک اصل سرچشمه گرفته‌اند. و همگی به یک پدر و مادر نسبت داده می‌شوند به گونه‌ای که در اصل خلقت و شروع زندگی برتری و تفاضلی میان آنان نیست و تکلیف الهی متوجه همگی آن‌ها به طور یکسان، است.

انسان‌ها ویژگی‌های جنس انسانی را از نسل‌های گذشته به ارث می‌برند. پس آن‌ها با تکریم الهی مکرم و بزرگ داشته شده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبِّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «انسان‌ها همگی مانند دندان‌های شن کش مساوی هستند»^(۱). مساوات در اسلام یک مبنای اعتقادی است که نص قرآنی بر آن وجود دارد و ایمان به آن واجب است بلکه یک اصل قانونی در اعلامیه‌های جهانی نیست یا شعاری بلند و بی‌معنی نیست و قضیه مساوات در اسلام یک تفکر ذهنی نیست بلکه مطابق واقعیت زندگی با رفتار متکی بر اعتقاد است. و مساوات در نماز و حج جز برای اجرای این روش در واقعیت زندگی نیست.

اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها نشانی از نشانه‌های خداوند است که قدرت خالق عظیم در آن نمایان است. پس انگیزه ای برای فخرفروشی که اوج آن نژادپرستی است، باقی نمی‌ماند. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَنُكُمُ إِنَّ فِي ذَلِكَ

۱- (ابن عدی، ۱۴۰۴، ۱۰۹۹/۳، ابن الجوزی، ۸۰/۳).

لَا يَتَّخِذُ الْوَعْدَ بَيْنَهُمْ وَلَا يَلْعَلِمِينَ ﴿٢٢﴾ [الروم: 22]. «و از زمره‌ی نشانه‌های خدا آفرینش آسمان‌ها و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است. بیگمان در این دلیلی است برای فرزندانگاران و دانشوران».

هنگامی که ابوذر رضی الله عنه مردی را به داشتن رنگ مادرش نکوهش کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «تو هنوز در جاهلیت هستی»^(۱).

خداوند متعال انسان‌ها را از مرد و زن آفرید سپس آن‌ها را از ملت‌ها و قبائل گوناگون قرار داد تا علت آشنائی باشند نه همدیگر را کنار کردن و تا علت صمیمیت و مهربانی میان مردم باشد نه نسبت به همدیگر نفرت ورزیدن. و حتی تقوایی که در جدایی میان فرد و دیگران و میان ملتی با ملت دیگر و میان امتی با امتی دیگر معتبر است، وسیله‌ای برای دست یابی به حقی که او را از دیگران جدا کند، نیست. بلکه تنها تقدیر و احترام او به دیگران است که اکتساب ذاتی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾ [الحجرات: 13].

صاحب بزرگ‌ترین رسالت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، در حالی که مردم را در حجة الوداع مخاطب قرار می‌داد، می‌فرمود: «ای مردم، پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است همگی از آدم هستید و آدم از خاک است، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، عرب بر عجم و عجم بر عرب و سرخ بر سفید و سفید بر سرخ جز تقوا هیچ برتری ندارد آیا نرساندم؟ خداوندا شاهد باش که رساندم، ای مردم هوشیار باشید، کسانی که حاضر هستند به کسانی که غایب هستند برسانند»^(۲).

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۵/۲۲۴۸).

۲- (احمد، المسند، ۴۱۱/۵).

بنابراین مساوات در اسلام بستگی به شرایطی دارد که تساوی در اصل خلقت و حقوقی که بر آن مترتب می‌شود، را داشته باشد. تا همگی در صفت انسان بودن مشترک باشند. شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می‌گوید: «بیان کردیم که اسلام دینی است که اساس آن فطرت می‌باشد هر آنچه که فطرت به تساوی آن میان مردم گواهی بدهد، اسلام در آن آهنگ مساوات می‌کند و هر آنچه که فطرت به تفاوت مواهب بشری گواهی بدهد، اسلام حق آن را چنانکه شایسته است به وی می‌دهد»^(۱).

۳-۱-۲- حق زندگی:

از کلیات پنجگانه ای که تمامی ادیان و در رأس آن‌ها اسلام، امر به حفظ آن کرده‌اند، همان حفظ زندگی می‌باشد و این گرانباترین چیزی است که انسان دارد. و اسلام حق زندگی را به عنوان قاعده‌ای اساسی قرار داده که بسیاری از احکام و محافظت از این حق مبتنی بر آن است. تجاوز به حق زندگی با قتل، جرم محسوب می‌شود و همچنین تجاوز به بخشی از این حق عقوبت مناسب خود را دارد.

اسلام گرفتن جان دیگری که حیات و زندگی اوست را جرمی ضد تمام انسان‌ها قلمداد می‌کند و در مقابل رهانیدن جان از مرگ و نابودی نعمتی برای تمام انسان‌ها قلمداد کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: 32]. «که هر کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسان‌ها را کشته است، و هر کسی انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است».

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که می‌فرماید: «یک نفر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و در مدینه کشته شده بود و کسی نمی‌دانست که چه کسی وی را کشته است. پیامبر صلی الله علیه و آله بالای

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۴۴).

منبر رفت و فرمود: «ای مردم یک نفر کشته شده است و حال آنکه من میان شما هستم و کسی نمی‌داند که چه کسی وی را کشته است. اگر تمامی اهل آسمان و زمین در قتل یک نفر مشارکت بکنند، خداوند متعال همگی آن‌ها را عذاب می‌دهد، مگر چیز دیگری بخواهد که خود انجام می‌دهد»^(۱).

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «قطعاً نابودی دنیا بهتر از کشته شدن یک نفر مسلمان است»^(۲). مسلمان و غیر مسلمان از دیدگاه اسلام در حرام بودن خونشان و استحقاق زندگی یکسان هستند. به همین دلیل تجاوز به صلح پذیران اهل کتاب و انکار و فحش دادن به آن‌ها مانند تجاوز به مسلمان است و در دنیا و آخرت فرد متجاوز عاقبت بدی دارد. در این مورد پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که شخص معاهد و هم پیمانی را بکشد، بوی بهشت را احساس نمی‌کند»^(۳). و همچنین می‌فرماید: «کسی که یک نفر از اهل ذمه را به قتل برساند، خداوند بهشت را بر وی حرام می‌کند»^(۴).

اسلام قطعاً هر عملی را که از حق زندگی بکاهد، حرام کرده است. خواه آن عمل ترساندن، اهانت، زدن، بازداشت کردن، تجاوز کردن یا طعنه به آبروی شخص باشد، فرقی نمی‌کند. چون این حق زندگی نعمتی است که خداوند متعال به انسان داده است و آن را با بزرگ‌ترین حصار ضمانتی محصور کرده است. تا آن را از هر تجاوز و دشمنی حمایت کند. در اسلام زندگی مادی و ادبی انسان جایگاه رعایت و احترام است. و این حقی است که همگی انسان‌ها بدون تمایز و تفرقه از آن برخوردارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا﴾ [المائدة: 45]. «و در آن مقرر داشتیم که انسان در

۱- (الهندی، ۲۶/۶).

۲- (الترمذی، ۴/۱۶، شماره ۱۳۹۵).

۳- (البخاری، ۱۳۸۸، ۶/۲۵۳۳، ۲۵۳۴).

۴- (النسائی، ۲۳/۸).

برابر انسان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحی‌ها قصاص دارد».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که خادم و برده‌اش را بکشد ما او را می‌کشیم»^(۱).

تداوم این حق به فرزندان نیز می‌رسد. با وجود اینکه عاطفه پدری و عشق والدین به فرزندان‌شان معروف است، چگونه می‌توان تصور کرد که پدری فرزندش را کشته است ولی به هر حال این امر در حالت‌های نادر اتفاق افتاده و خواهد افتاد. و حالت و موقعیت شاذ و نادر همچنان که فقها می‌گویند؛ حکمی ندارد. و با وجود این اسلام از آن نهی کرده و این جرم را حرام می‌داند و آن را گناه بسیار بزرگ قلمداد می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: 31]. «و فرزندان‌تان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم بی‌گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ [التکویر: 8-9]. «و هنگامی که از دختر زنده بگور پرسیده می‌شود. به سبب کدامین گناه کشته شده است».

و پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید: «خداوند قطعاً نافرمانی و بی‌حرمتی به مادران و زنده به گور کردن دختران را حرام کرده است»^(۲).

شریعت اسلام تجاوز به این حق را (ناحق) حرام اعلام کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [الإسراء: 33]. «و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را -جز به حق- حرام کرده است».

۱- (الدارمی، ج ۲/۲۵۰).

۲- (البخاری، ۲/۴۸۴).

و عقوبت قصاص را برای کسی که به این حق تجاوز کند، در نظر گرفته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ [البقرة: 178]. «در باره گشتگان قصاص بر شما فرض شده است».

شریعت اسلام عقوبت قصاص را معتبر دانسته است هر چند که خود قصاص گرفتن جان دیگری و سلب حیات از وی است حیاتی که قضاوت‌هایی در مورد جرم‌ها بر آن مترتب است تا بنیاد مجرمان را بر کند. همان مجرمانی که وقتی عقوبت و مانعی برای انجام جرم نمی‌بینند مسیر را برای ورود دیگران نیز به آن جرم هموار می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [البقرة: 179]. «ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است».

هر چند که اسلام در دنیا عقوبت‌هایی را برای ادامه زندگی و حمایت و دفاع از این حق گذاشته است و این بخاطر زشتی این کار بوده است، در آخرت نیز عقوبت‌های اخروی گذاشته است که شدیدتر از عقوبت‌های دنیوی می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَذَابُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: 93]. «و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

اسلام در محافظت از این حق بسیار دورنگر بوده است. تا جایی که از خودکشی نیز نهی کرده است و این کار را زشت‌ترین انواع قتل‌ها به شمار آورده است. چون حق حیات و زندگی فقط ملک خداوند می‌باشد که خود هستی بخش و زندگی بخش است. پس تجاوز به آن را حرام کرده است حتی برای کسی که از این حق برخوردار است و خود صاحب حق می‌باشد چون طبیعت انسان این است که بر حفظ جان خود اصرار بورزد. و جز انسان‌های ناامید از رحمت خداوند، هیچ کس کاری را بر آن مقدم نمی‌کند

و این زمانی است که خللی در قوای عقلی فرد نباشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [النساء: 29]. «خودکشی مکنید».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: کسی که خود را با آلت آهنی بکشد، همان آلت در دستش است در حالی که آن را رو به شکمش گرفته در جهنم به طور ابدی می‌ماند. و کسی که خود را با سم بکشد، با سمی که در دست دارد و آن را احساس می‌کند در آتش جهنم وارد می‌شود و تا ابد می‌ماند و کسی که خود را از کوهی پرت کند تا خودکشی کند، در آتش جهنم پرت می‌شود و تا ابد در آن می‌ماند»^(۱).

۳-۱-۳- حق انسان در امن زیستن:

اسلام علاوه بر محافظت از زندگی، بر پیشرفت زندگی انسان‌ها نیز حریص است و این جز با تمام صورت‌های امنیت حاصل نمی‌شود. خواه این امنیت در درون خود فرد و با اعتقاد صحیح باشد و خواه امنیت جمعی و با رفتار متمرکز بر عقیده باشد، فرقی نمی‌کند.

زیستن با امنیت وقتی امکانپذیر است که جز محافظت بر کلیات پنجگانه که ادیان سماوی و در رأس آن‌ها اسلام بر آن نازل شده‌اند محافظت شود. این کلیات پنجگانه مقاصد شریعت نامیده می‌شود که عبارتند از: حفظ دین، حفظ جان، حفظ عقل، حفظ آبرو و ناموس و حفظ مال. امام غزالی می‌گوید: «همانا جلب منفعت‌ها و دفع ضررها، مقاصد حق و صلاح مردم در بدست آوردن اهدافشان می‌باشد. ولی منظور ما از مصلحت، محافظت از اهداف و مقاصد شریعت می‌باشد، و مقصود شریعت از خلقت انسان‌ها پنج چیز می‌باشد؛ حفظ دینشان، حفظ جانشان، حفظ عقلشان و حفظ نسلشان و حفظ اموالشان. هر آنچه که حفظ این اصول پنجگانه را تضمین کند مصلحت و هر آنچه که این اصول را از بین ببرد، مفسده است. و دفع این مفسده‌ها مصلحت است. حفظ این

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ۱/ ۴۵۹).

اصول پنجگانه در مرتبه ضروریات واقع شده است و در میان مصلحت‌ها قوی‌ترین مرتبه را دارد. برای مثال داوری شرع در مورد قتل کافر گمراه کننده و عقوبت شخص بدعت‌گزاری که دیگران را به بدعت خود می‌خواند. چون این اعمال باعث از بین رفتن دین مردم می‌شود. و همچنین قضاوت و داوری شریعت و امر به وجوب قصاص، چون در آن حفظ جان‌های دیگران نهفته است. و همچنین واجب کردن حد شرب خمر چون حفظ عقل‌ها را در بر دارد. که معیار و ملاک تکلیف می‌باشد. و واجب کردن حد زنا، چون حفظ نسب را به دنبال دارد و واجب کردن زجر و عذاب غاصب و سارق، چون بدین وسیله اموال حفظ می‌شود. اموالی که معاش مردم هستند و بدان نیاز دارند. از بین بردن این امور پنجگانه و دفع کردن آن‌ها محال است مگر اینکه ملتی یا شریعتی از شریعت‌ها را در بر بگیرد که به وسیله آن بخواهند مردم را اصلاح کنند. بنابراین شریعت‌ها در تحریم کفر و قتل و زنا و سرقت و نوشیدن مسکرات (مست کننده‌ها) اختلافی ندارند»^(۱).

در هر یک از این ضروریات تمامی حاجیات و تحسینات^(۲) وجود دارد. این ضروریات به طور کلی حفظ کلیات پنجگانه را هدف قرار می‌دهند. کلیاتی که با هم زندگی امنی را برای انسان تشکیل می‌دهند. چون سلب این حق باعث تجاوز به یکی از

۱- (المستصفی، ج ۱، ص ۸۸-۲۸۷).

۲- حاجیات اموری هستند که انسان‌ها برای برداشتن سختی و مشقت از خودشان به آن نیاز دارند ولی اگر این امور از بین رفتند، نظام زندگی مختل نمی‌شود، بلکه مردم در سختی قرار می‌گیرند. مثل رخصت در عبادات (نماز مسافر و ...) و تحسینات اموری هستند که مقتضی آداب عالی و اخلاق استوار است و اگر نباشند نظام زندگی مختل نمی‌شود و مردم دچار سختی نیز نمی‌شوند بلکه زندگی‌شان بر خلاف مروت و خصوصیات بزرگ منشانه اخلاقی و فطرت سالم است. مثل ستر عورت و لباس خوب پوشیدن و ... (مترجم)

کلیات پنجگانه می‌شود. اسلام برای حمایت از این مصلحت‌ها دو روش را قرار داده است:

(الف) روش حفظ و نگهداری

(ب) روش عقاب و عذاب

(الف) روش برقراری امنیت از طریق حفظ و نگهداری: اصل در انسان، سالم بودن فطرت است. چون ارزش‌های حق و خیر و عدالت و فضیلت در طبیعت و فطرت انسان اصل است، فطرتی که خداوند انسان را بر آن سرشته است. و خلاف آن چیز زشت و ناپسندی است. و دلیل خللی که بر نفس و روان بشریت عارض می‌شود به کوتاهی در تربیت یا خطای توضیح یا الگوی بد بر می‌گردد. اسلام از تربیت فرد به تزکیه نفس یاد کرده است. و تزکیه نفس در خلال رسوخ و نفوذ ایمان در قلب و پاک کردن ظاهر و باطن و کاشتن نمونه‌های برتر و اخلاق فاضل در درون، طی تربیت و راهنمایی درست و سالم برای بیدار کردن اوامر نهفته خیر در درون و ریشه کن کردن شر و تجاوز می‌باشد. و هنگامی که این مفاهیم بلند انسانی در ذات وی رسوخ پیدا کند همگی تازیانه بزرگی جهت حد زدن متجاوزین به مصلحت‌های اصلی انسان می‌شوند. و زندگی امن را ممکن می‌کند و این با مسائل زیر به دست می‌آید:

تربیت درون و باطن انسان: با برپا کردن یک مانع دینی در درون انسان می‌باشد. و این با رسوخ اعتقاد و انجام عبادات از روی ایمان و خشوع می‌باشد. ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: 45]. «مسلماً نماز از گناهان بزرگ و کارهای ناپسند باز می‌دارد».

چون تمام عبادات در اسلام، از جمله نماز و زکات و روزه و حج دارای بازدارنده‌های درونی هستند که باعث تهذیب رفتار و بالا رفتن فرد به مکارم اخلاق و ارزش‌های عالی انسانی می‌شود که از جمله این ارزش‌ها حیا و عفتی است که پیامبر ﷺ به آن تشویق کرده

است و آن را اخلاق این دین می‌داند و می‌فرماید: «هر دینی اخلاقی دارد و اخلاق اسلام حیا و عفت می‌باشد»^(۱).

برپایی جامعه فاضل: برای اینکه انسان با امنیت زندگی کند اسلام قصد برپایی جامعه فاضل کرده است که بر اساس مسؤولیت خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی است که به توازن اجتماعی می‌انجامد. حاصل تمامی این‌ها عدالت اجتماعی می‌باشد. چون برآوردن نیازهای اساسی فرد به طریق مشروع محافظت از حق و آزادی وی است و به همین دلیل فرد خودش را مغبون و متضرر نمی‌بیند. و در این منزلگاه اجتماعی درست، انسان درست و شایسته بار می‌آید.

«بدون شک برپایی جامعه بر اساس مسؤولیت، این کار وی است که هر گونه احساس ظلم و ستم و ضرری را از درون انسان مسلمان بزدايد و او را از تفکر تجاوز به مصلحت‌های اساسی جامعه دور کند»^(۲).

تشکیل افکار عمومی درست: و این با امر به معروف و نهی از منکر به دست می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: 104]. «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند».

و خداوند متعال، امت اسلام را بخاطر داشتن این صفت مدح و ستایش کرده است و حتی گاهی امر به معروف و نهی از منکر را بر ایمان مقدم کرده است با وجود اینکه از ثمره‌های ایمان، امر به معروف و نهی از منکر است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص ۶۵۱).

۲- (نوذری، د. ت، ص ۲۵).

[آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، [که] به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

تشکیل افکار عمومی درست جامعه را از منابع فساد حفظ می‌کند. و از آماده سازی بسترهای مناسب برای بی‌احترامی به چیزهایی که خداوند حرام کرده است، ممانعت به عمل می‌آورد^(۱).

امرهای و نهی‌های خداوند را به جزای آخرت ربط بدهد: در حقیقت اسلام قوانین و تشریحات خود را به ثواب و عقاب آخرت ربط داده است و این برای حمایت از مصلحت‌های اساسی است که قوام و پایداری حق انسان در زیستنی آرام و امن است. «و این ارتباط اثر زیادی در اجرای احکام و اطاعت از آن‌ها دارد. و نفس و درون انسان با طبیعت خود در معرض جنگ‌های شدید میان نیروهای خیر و شر در درون آن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ [الشمس: 7]. «سوگند به نفس آدمی و آنکه آن را ساخته و پرداخته کرده است». و اسلام برای کم کردن شدت این جنگ‌ها و تضعیف کردن آن به نفع نیروهای خیر، عمل می‌کند چون نیروهایی در درون مخاطبین احکام اسلام وجود دارد که انگیزه التزام می‌باشند پس وعده ثواب به کسانی داده شده است که به امرها و نهی‌های اسلام عمل می‌کنند و وعید عقاب اخروی برای کسانی که مخالف آن عمل می‌کنند»^(۲).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [النساء: 13-14]. «این حدود خداست، هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند خدا او را به باغ‌های (بهشت)

۱- (فوزی، د. ت، ص ۲۶).

۲- (فوزی، د. ت، ص ۲۵).

وارد می‌کند که در آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است. و آن کس که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) خدا در گذرد. خداوند او را به آتش وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و او را عذاب خوار کننده‌ای است».

خداوند متعال در مورد جرم قتل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: 93]. «و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد. کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند. و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

توبه: باز بودن در توبه و امکان توبه کردن از طرف خداوند متعال برای بندگان گناهکار قرار داده شده که تأثیر زیادی در محقق کردن امنیت (حفظ و نگهداری) دارد. ﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: 53]. «بگو ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد چرا که او بسیار آمرزگار و بسی مهربان است».

وقتی که فرد در خطاها و گناهان فرو می‌لغزد و راه‌های جلوش را بسته نمی‌بیند و از وسایل قطع امید نمی‌کند و در عفو و مغفرت خداوند راهی می‌یابد و بازگشت به مسیر درست را می‌داند، عضو مفید و درستی برای جامعه می‌شود هر چند که این طور هم نباشد.

از این امر به دست می‌آید که شخص گناهکار و خاطی در روی زمین با فساد ویرانی به بار می‌آورد. چون او خود را گناهکار می‌بیند و تا ابد خود را طرد شده و رانده شده می‌داند پس گناه و جرم در درون او ریشه دوانده و برای امنیت خطر ایجاد می‌کند پس او

در درون خود آرام و امن نیست و جامعه از تجاوز وی به حق امنیت در امان نیستند. در حالی که با توبه همگی انسان‌ها در امنیت و سلامت زندگی می‌کنند.

ب) روش عقاب و عذاب: اسلام این وسیله را برای حمایت از مصلحت‌های اساسی انسان واجب کرده است. تا با حالت امن زندگی کنند و این برای کسانی است که از روش بازدارنده و حفاظتی اسلام استفاده نمی‌برند.

اسلام در روش و نظام عقابی خود متناسب با هر تجاوز و جرمی عقوبتی را در نظر گرفته است. هر کدام بر حسب جرم مساوی هستند خواه حد یا قصاص یا دیه یا تعزیر باشد. چون هر کدام از این جرم‌ها و تجاوزها به یکی از کلیات پنجگانه بر می‌گردد و اولین آن‌ها حفظ دین است. همان چیزی که امنیت به وسیله آن محقق می‌شود. و این همان غایت برتری است که انسان بخاطر آن به وجود آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: 56]. «من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

و از اینجا است که زندگی رونق می‌یابد. چون انسان محصول تمدن و دین است و این با نقش انسان‌های صالح در هر مکانی و زمانی است که آماده کرده‌اند.

از آنجایی که دین در اسلام منبع حقوق انسان می‌باشد که از تشریحات و قوانین آن سرچشمه گرفته است و اولین حقوق، رهایی از بزرگ‌ترین ظلم‌ها می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾﴾ [الأنعام: 82]. «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزاست. و آنان راه یافتگان هستند». و پیامبر ﷺ ظلم در این آیه را به شرک تفسیر کرده است که مصداق آیه ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾﴾ [لقمان: 13]. «واقعاً شرک ستم بزرگی است».

بنابراین انسان همان محصول تمدن می‌باشد. و دین همان چیزی است که این انسان را آماده رسالت و مسؤولیت درست و پیشرفت شایسته می‌گرداند. چون دین همان چیزی

است که در انسان میان نیروهای مادی و روحی وی توازن به وجود می‌آورد. و رفتارهای وی را به خیر می‌گرداند و به آنچه که برای خودش و دیگران مفید است، تبدیل می‌کند. و دین همان چیزی است که تمام بشریت را به صورت مساوی و بدون تفاوت می‌نگرد و فقط معیار مسابقه در کارهای نیک و نزدیکی به خداوند ملاک برتری است. دین همان چیزی است که جامعه‌ها را با امنیت و آرامش و ثبات و برتری ارزش‌های برادری و مودت و دوستی و عدالت، نعمت می‌دهد^(۱).

از جمله حقوق انسان در زندگی امنیت درونی می‌باشد، و اسلام حفظ امنیت را بر عهده گرفته است و این حق را با حصار حمایتی احاطه کرده است و عقوبات دنیوی و اخروی را بر آن مترتب کرده است. همچنانکه در حدیث حق حیات بیان کردیم. تا برای انسان زندگی امن میسر شود. چون نفس و جان انسان گرانترین دارائی است که این موجود بشری دارد. پس وقتی که امنیت را از آن بگیری لذت زندگی وی را گرفته‌ای. چون امنیت با تمام گونه‌های آن از جمله بزرگ‌ترین نعمت‌ها است و امنیت جانی وضعیت ویژه‌ای دارد. چون زندگی و حتی جنگ در اسلام به آن بستگی دارد. جنگی که برای برتری کلمه الله بر پا می‌شود. چون امنیت و سلامت قاعده و اصل می‌باشند و جنگ استثناء است. جنگ در اسلام ضد تمام چیزهایی است که مانع رسیدن به خداوند می‌شوند و برای دور کردن شرک که بزرگ‌ترین ظلم‌ها می‌باشد، است و برای بیرون آوردن مردم از عبادت بندگان و هدایت آن‌ها به عبادت رب العباد است که برترین قله آزادی است که فرد و جامعه می‌سرایند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَتِّلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونُ فِتْنَةً وَيَكُفَّرَ اللَّهُ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: 193]. «و با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین از آن خدا گردد پس اگر دست برداشتند تجاوز کردن جز بر ستمگران نیست».

۱- (عباس، د. ت، ع ۲۴۲، ص ۶۱).

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: 39]. «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد».

همچنان که اسلام قصاص و دیه را برای جرائمی که علیه جان انسان صورت می‌گیرد. عقوبت قصاص و دیه را بر جرایمی که علیه غیر از جان صورت می‌گیرد نیز تشریح شده است. و آن چیزی است که فقهاء از آن به جنایت علیه جان و جنایت علیه غیر جان تعبیر کرده‌اند. و این امر در کتاب‌های فقه اسلامی به طور مفصل یافت می‌شود.

اما حفظ عقل که انسان لذت امنیت زندگی را با آن احساس می‌کند، اسلام در حفظ آن شدت عمل به خرج داده است و تجاوز به آن به وسیله مسکرات از طرف صاحب عقل مستحق جریمه عقوبت است و عقوبت آن جزء عقوبت‌های حدی است که قابل اسقاط و برداشتن نیست، چون حق الله است. در اسلام و این جز برای جایگاه عقل نیامده است. چون عقل، علت تکلیف و یکی از پایه‌های تکریمی است که اسلام حقوق را براساس آن گذاشته است. چون کوتاهی در حفظ آن، صاحبش را وادار می‌کند تا به بقیه افراد جامعه تجاوز کند. پس جایگاه و شأن چنین دینی در تحریم تمام آن چیزها علیه صاحبش است که به حفظ عقل ضرر می‌رساند و عقوبت آن نسبت به صاحب عقل بیشتر است. پس به طریق اولی تمام تجاوزهایی که از بیرون علیه عقل انجام می‌شود، حرام است خواه آن تجاوز بی‌احترامی به عقل باشد و خواه یک تهدید و خرابکاری فکری باشد، فرقی نمی‌کند بنابراین فکر سالم از عقل سالم ناشی می‌شود.

«فکر صحیحی که از تفکرات و تأثرات باطل و بدگمانی و نتایج گمراه کننده سالم بماند صاحبش را به عقاید بر حق هدایت می‌کند همچنان که به صاحبش اطمینان عقیده و امنیتی می‌بخشد که هیچ مخالفی نتواند آن را متزلزل کند»^(۱).

شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «معنی حفظ عقل، به طور کلی حفظ عقل‌های تمامی مردم می‌باشد از اینکه خللی در آن‌ها وارد شود، چون وارد شدن خلل در عقل منجر به فساد بزرگ، از جمله عدم قانونمند بودن تصرف می‌باشد و وارد شدن خلل بر عقل یک فرد منجر به فساد جزئی می‌شود در حالی که وارد شدن آن بر عقل‌های جمعی و عموم امت خیلی بزرگ‌تر است»^(۱).

عدم منظم بودن اعمال و تصرفات منجر به فساد بزرگ می‌شود به گونه‌ای که تمام معاملات دینی و دنیوی مردم را مختل می‌کند. سپس ترس و ناراحتی و عدم آرامش وجود افراد جامعه را فرا می‌گیرد. و به جای تمدن و نظم و ترتیب، ناهنجاری و آشوب رفتار انسان‌ها را فرا می‌گیرد. پس افراد و گروه‌ها در چنین جامعه‌ای چگونه احساس امنیت می‌کنند. عقل نعمت است و محافظت از آن اساس آرامش و امنیت زندگی است. به همین دلیل خردمندان گفته‌اند: انسان عقل است که اعضای بدن خدمتگزار وی هستند. در مورد حفظ آبرو، اسلام تمام آن چیزهایی را که آبروی انسان را به دروغ لکه دار می‌کند، حرام کرده است. و آن را جرمی مستحق عذاب دانسته است. چون لکه دار کردن آبروی انسان‌ها باعث تحقیر و پست شمردن کرامت انسان می‌شود و بهانه و دستاویزی جهت دشمنی و کینه و نفرت و فاسد کردن محیط اجتماعی می‌شود. این امر تمرین گوش‌هاست با تمرین شنواندن آن سخنانی که خداوند حرام کرده است. بدین ترتیب انسان به شنیدن فحش و ناسزا عادت کرده و سخنان زشت در جامعه پخش می‌شود و به جای اطمینان، شک و به جای امنیت، ترس جایگزین می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾ [النساء: 148]. «خداوند دوست ندارد زبان به بدگویی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشند و خدا شنوای آگاه است».

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص ۸۰).

پیامبر ﷺ در حجة الوداع فرمود: «همانا خون و اموال - و آبروی - شما بر یگدیگر حرام است مانند حرام بودن چنین روزی در چنین ماهی در چنین شهری»^(۱).

گاهی اوقات اسلام در اثبات کردن جرم بی‌حرمتی و بی‌احترامی به آبرو شدت عمل به خرج داده است. به گونه‌ای که این جرم جز با چهار شاهد ثابت نمی‌شود و این چهار شاهد باید آن عمل را در شرایطی که اسلام بیان کرده است، دیده باشند تا حد اجرا شود. و این بالاترین میانگین تعداد شهود می‌باشد. وقتی می‌دانیم که جاسوسی، و بالا رفتن از دیوار، و تجسس خانگی در اسلام ممنوع است. پس دیدن چنین جرمی توسط چهار نفر شاهد در حالت بی‌احترامی و حقارت و انجام آن در مکان‌های عمومی از زشت‌ترین درجات خواری و بزرگ‌ترین توهین به کرامت و آبروی انسان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۸۱﴾﴾ [النور: 4]. «کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، بدیشان هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی دادن آنان را نپذیرید».

فقط وقتی که تهمت از جانب زوج (شوهر) باشد و شاهی نداشته باشد از این حکم استثناء می‌باشد. چون غالباً در این تهمت‌ها مصلحتی عاید زوج نمی‌شود بلکه ننگ و عار برای او می‌ماند، بنابراین اسلام در این حالت «ملاعنه» را میان زوجین قرار داده است. و از اینجا جدایی و طلاق ابدی میان آنها ایجاد می‌شود. چون زندگی زناشویی مبتنی بر مودت و مهربانی و عفت و اطمینان و کرامت است، و بعد از ملاعنه جایی برای این مفاهیم نمی‌ماند.

این ضمانت‌ها در محافظت از آبرو ابتدا در پاکی آن است پس هر گاه با ارتکاب جرمی مانند زنا آن را آلوده کرد، «زنایی که نابودی جان‌ها بر آن مترتب می‌شود تنها یک

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۲ / ۶۱۹).

جنایت نیست بلکه فرزندی که از زنا متولد می‌شود در جامعه نابود شده و تباه گردیده است، نه پدری دارد که به او مهربانی کند و او را تربیت کند و نه خانواده ای دارد که از او مراقبت کند و او نیز به آن بی‌بالد. و بنابراین دیدگاه جامعه چنین انسانی را نمی‌پذیرد و انسان‌ها از وی خوششان نمی‌آید. پس وقتی چنین چیزهایی بر زنا مترتب می‌شود واجب است که تمام درهایی را که به نابودی و قتل و خواری جان‌ها می‌انجامد، ببندد»^(۱).

عقوبت برای سالم بودن خانه‌های مسلمانان و ایجاد جامعه‌ای امن تشریح شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ [النور: 2]. «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزیند و در دین خدا رأفت بدیشان نداشته باشید».

این عقوبت مرد و زن، زناکاری است که محصن نباشند (مجرد باشند) و اگر فرد زناکار مرد باشد علاوه بر تازیانه یک سال تبعید می‌شود. ولی عقوبت مرد و زن زناکاری که محصن باشند (متاهل باشند) سنگسار است. و این سنگسار با فعل و عمل خود پیامبر ﷺ وقتی که با سنگسار معاقبه می‌کرد، ثابت شده است. و خلفای بعد از وی نیز اینگونه معاقبه کرده‌اند، با وجود این انجام عقوبت سنگسار در طول تاریخ اسلامی نزدیک به تعداد انگشتان بوده است و بیشتر جرم‌ها (زنا) با اقرار ثابت شده است، و این نکته قابل توجهی است که اسلام در حفظ آبرو چه امنیتی را عهده دار شده است تا انسان‌ها در محیطی پاک و عفیف و امن و درونی سالم و خانه و جامعه‌ای سالم زندگی کنند.

اما حفظ اموال؛ اسلام اموال را حفظ کرده است و سلب ملکیت فرد یا گروهی که از کسب حلال ناشی شده باشد را حرام کرده است، جز برای مصلحت عمومی و همراه با تعویض برابر که حرام نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ [البقرة: 275]. «کسانی که ربا

۱- (الشاذلی، د. ت، ص ۲۹).

می‌خورند بر نمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی می‌سازد».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که چیزی را به ناحق از زمین بردارد، روز قیامت او را تا هفت زمین فرو می‌برد»^(۱).

اسلام حرام بودن ملکیت‌های عمومی را شدیدتر اعلام کرده است و تجاوز به آن را از ملکیت خصوصی بیشتر حرام می‌داند، چون تجاوز به آن تجاوز به جامعه و خیانت به امت است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که ما او را بر کاری گمارده‌ایم و اندازه سر سوزنی را از ما پنهان کند، روز قیامت او را دست بسته می‌آورند»^(۲).

بدین ترتیب اسلام رضایت دو طرف معامله و خشنودی آن‌ها را اصل خرید و فروش قرار داده است. و حرمت اموال را مانند حرمت خون دانسته است، چون مال با روح مرتبط است و ریشه و اساس زندگی است، و به اصل و سرچشمه ملکیت و آزادی و تصرف در اموال بر اساس ضوابطی که شریعت قرار داده است، اقرار کرده است. پیامبر ﷺ در روز عرفه در حجة الوداع فرمود: «خون و مال شما مثل حرمت چنین روزی بر شما حرام است، تا زمانی که می‌میرید»^(۳).

اسلام برای حفظ اموال به پند و راهنمایی و ترساندن از عقوبات اخروی اکتفا نکرده است. بلکه عقوبت‌های دنیوی را نیز برای مجرمان تعیین کرده است، تا کارها راست آید و زندگی رونق یابد و کسانی را که از پند و راهنمایی و ترساندن از عقوبت‌های اخروی بهره‌ای نمی‌برند، رنج و عذاب بدهد.

وقتی که جرم‌های تجاوز به اموال صورت‌های متعدد به خود می‌گیرد، اسلام برای هر کدام از حالت‌ها عقوبت دنیوی مناسب خود دارد که این عقوبت‌ها با عدالت شریعت

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲ / ۸۶۶).

۲- (مسلم، الصحيح، ج ۳ / ۱۴۶۰).

۳- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲ / ۶۱۹).

متناسب است. پس گرفتن اموال دیگران گاهی به صورت پنهانی و دزدی می‌باشد، و گاهی به صورت هجومی و غلبه و ترساندن و تهدید کردن می‌باشد، و گاهی به صورت غصبی می‌باشد، و گاهی به صورت اختلاس و خیانت می‌باشد.

برای جنایت اول: حد سرقت وضع شده است.

برای جنایت دوم: حد حرا به وضع شده است.

برای جنایت سوم: ضمانت و تعزیر وضع شده است.

برای جنایت چهارم: بنا بر رأی بعضی از فقها حد سرقت و بعضی دیگر گفته‌اند که: ضامن مال است و باید تعزیر شود^(۱).

با این ضمانت‌ها در شریعت اموال حفظ می‌شود و حرکت اقتصادی رشد و نمو می‌یابد. و ریشه‌های غارت و دزدی و اختلاس و راهزنی و دزدی دریایی از بین می‌رود، و انسان با اموال خود که قوام و اساس زندگی اوست، امن زندگی می‌کند.

شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «حفظ نظام امت و تقویت قدرت و عزت آن جز با ایجاد جایگاه مهم و ارزشمند ثروت حاصل نمی‌شود، و هنگامی که از دلایل قرآن و سنت که دال بر توجه به اموال امت باشند که به اصل بودن آن و کلید نیازهای انسان اشاره می‌کنند، جستجو می‌کنیم، دلایل زیادی را می‌یابیم که زیادی آن‌ها ما را مطمئن می‌کنند که اموال از نظر شریعت بهره و نصیبی است که نباید به آن توهین کرد»^(۲).

۳-۱-۴- حق کرامت:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبِحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰]. «ما آدمی

۱- (الشاذلی، د. ت، ص ۴۲).

۲- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۶۷).

زادگان را گرمی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم. و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم. و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم». و این کرامت در مردم تجلی پیدا می‌کند و خالق انسان‌ها امکاناتی را برای سروری و برتری مردم در روی زمین آماده کرده است که همان جانشینی و نعمت‌های گوش و چشم و عقل می‌باشد که همان وسایل فهمیدن می‌باشند و کسب علم از طریق آن‌هاست، خداوند متعال با دادن آزادی اراده ای که ابزار عمل خواسته شده طبق روش و دستورالهی -باید و نباید- است آبادانی زمین و اصلاح نوع انسان و احیای عمومی را محقق می‌کند. «اگر انسان‌ها حقیقت این بزرگداشت و مساوات میان بشر را درک کنند تعصب نژادی مذموم را رها کرده و سازش و مدارا را به عنوان اصل در برخوردها قرار می‌دهند. و خود را از مصیبت‌های جنگی که بی‌نیاز از آن هستند، دور نگه می‌دارند. جنگ جهانی دوم و بسیاری از جنگ‌های دیگر به علت تعصب نژادی و جدایی میان جنس بشری به وجود آمد»^(۱).

اسلام قسمت بیشتر حقوق بشر را بنا نهاده است، و اگر تمامی این حقوق مبتنی بر کرامت انسانی نباشد و انسان با تکریم خداوندی آنچه را که شایسته این حقوق است، نداشته باشد. چگونه حق کرامت انسان را هدر می‌دهد حال آنکه این از خصوصی‌ترین ویژگی‌های انسانی است.

احساس کرامت ما را وا می‌دارد که در مقابل درون خود اعلام کنیم که ما اهل احترام هستیم و از اینجا آن را بر دیگران نیز لازم می‌دانیم، ما را وا می‌دارد که در آن احترام الگوهای بلند انسانی در شخصیت ما وجود دارد و اسلام این امر را در خلال معیارهای ایمان قرار داده است، چون ایمان به اندازه خودش معیارهای بلند و کریم انسانی دارد. ایمان کرامت و بزرگداشت انسان از جانب خداوند است. و این بالاترین درجه کرامت است و این یک مبنای اعتقادی است که اعتبار انسان را از دید خودش بالا می‌برد و هر

۱- (السعفی، ۱۹۵۵).

نیازی از ارزش انسان از دید خودش می‌کاهد و آن نیازها به خواری و انحطاط فرا می‌خوانند خواه این‌ها صریح و آشکار باشند و خواه درونی و مخفی باشند، یکسان است. وقتی که اسلام مفهوم کرامت انسانی را با چشم پوشی از معیارهای انسانی که نسبی هستند برای تمام انسان‌ها ثابت کرد از این مفهوم احساسی بدست می‌آید که عزت و کرامت در عنصر اصلی شان ریشه دار هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ [الحجر: 29]. «پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم در برابرش به سجده افتاد.» و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: 8]. «عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است.»

«دعوت اسلام به کرامت انسانی همان دعوت پایبندی و التزام به حق و روی آوردن به سوی آن و یاری رساندن به کسی است که به او یاری رسانده است و اسلام به روابط میان هم و همدیگر را دوست داشتن و به ایمان به خداوند و به حق دعوت می‌کند و کسی که در ارتباط و ایمان به خدا یاری می‌رساند حق را یاری کرده است»^(۱). بنابراین دعوت به حق دور از فطرت بشری نیست. و اسلام هنگامی که به کرامت و به حق دعوت می‌کرد، آن دعوت خالی از مضمون و محتوای اسلام نبود بلکه از لحاظ قولی و عملی مطابق بود، چون تطابق تعالیم اسلام در واقعیت زندگی همان دستاورد اصلی در دین اسلام است. و قرآن عدم هماهنگ بودن قول و فعل را نکوهش کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الصف: 1-2]. «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است، و او چیره کار بجا است. ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟»

۱- (بیهقی، د. ت، صص ۱۶۰-۱۵۹).

دین اسلام انسان را در بالاترین جایگاه خود که کتاب قرآن می‌باشد، تکریم کرده است، قرآنی که تا براندازی زمین و آنچه که در آن است توسط خداوند، باقی می‌ماند. و بر این تکریم حقوقی مترتب می‌شود که تأثیر و رسوخ بیشتری دارد هر چه انسان بیشتر در پله‌های کمال و به وسیله استعدادهای فطری که خداوند به او داده است و با دادن اهلیت جانشینی به او، ترقی کند. در این هنگام فهمیده می‌شود که او شایسته تکریم است، پس دایره حقوق را توسعه می‌دهد ولی به شرطی که این حقوق از اصول روش‌های الهی مدد گرفته باشند همان اصولی که به انسان کرامت داد، و حقوق عطا کرده است و اگر این چنین نباشد، نابودی سختی است که کرامت انسانی را تباہ و حقوق را ضایع کرده است.

در حقیقت اسلام در طول چهارده قرن حقوقی را برای انسان ثابت کرده است که در احترام کرامتی که خداوند تنها به او داده است، نمود و تجلی می‌یابد. و این حقوق با جانشین بودن انسان در روی زمین سازگار است، و حقوقی را برای این موجود گرامی داشته شده و مسؤل در مساوات و عدالت و ملکیت قرار داده است و حق سالم بودن زندگی و حمایت از آن، حق حفظ دین و عقل آبرو و مال و نیک نامی و ویژگی‌های آن و دفاع از آزادی‌های تضمین کننده حقوق اساسی و سیاسی و مدنی و اجتماعی و غیره که مبتنی بر طبیعت فطری هستند.

این کرامت ثابت است، و برای هیچ کس جایز نیست که از آن بکاهد یا آن را هدر بدهد. چون این کرامت از طرف خالق متعال به انسان داده شده است و اوست که انسان را بزرگ داشته و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری داده است. بنابراین حقوق انسان در اسلام توسط خالق متعال تشریح شده است. پس هیچ بشری نمی‌تواند که آن را تعطیل کند یا به آن تجاوز کند. این حقوق دارای استحکام و مصونیتی ذاتی است که با اراده فرد،

ساقط نمی‌شود. و نیز خواست گروه‌ها و مؤسسات مختلف با هر طبیعت و کیفیتی که باشند و هر نیرویی که به آن‌ها سپرده شده باشد، نمی‌تواند آن را بر دارند»^(۱).

۳-۱-۵- حق عدالت:

عدالت شعار تمامی ادیان سماوی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۱۲۵﴾ [الحديد: 25]. «ما پیامبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهمان و پنهان یاری می‌کند خداوند نیرومند و چیره است».

عدالت به مقتضای این آیه عام و فراگیر شریعت تمامی انبیاء است. و از آنجایی که اسلام نزد خداوند همان دین است و دین انبیاء و دعوت آنان می‌باشد. مشخصه اسلام، عدالت است که در اسلام ترازوی جامعه می‌باشد. و چیزی است که بنای جامعه به آن بستگی دارد. و تمام دسته بندیهای اجتماعی تا زمانی که نیروی نظم و تربیت در آن نباشد، مبتنی بر عدالت نیستند.

چون عدالت همان تکیه گاه و نظام حقیقی است و دسته بندی سالم برای تمام بناها می‌باشد. به همین دلیل آیاتی را از قرآن کریم جمع می‌کنیم که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۹۰﴾ [النحل: 90]. «خداوند به دادگری، و نیکوکاری و نیز بخشش به

۱- (جریشه، د. ت، ص ۹۴).

نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای ناشایست و دست درازی و ستمگری نهی می‌کند. خداوند شما را اندرز می‌دهد تا اینکه پند گیرید». و پیامبر ﷺ در جواب کسی که از معنی جامع اسلام سؤال کرد، جواب داد: خداوند متعال عدالت را در میان مردم به عنوان نزدیک‌ترین وسیله قربت خود قرار داد. و این از مؤمن خواسته شده است که آن را برای خداوند متعال خرج کنید و این همان راه نزدیک به خداوند متعال است^(۱).

به همین دلیل خداوند متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾ [المائدة: ۸]. «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهد».

«عدالت از عدل گرفته شده است، و عدل از نام‌های خداوند متعال و یکی از صفات خداوند متعال است و اسلام به طور فراگیری به عدل امر کرده است، و این امر به نوع یا طایفه خاصی مربوط نمی‌شود. چون عدل نظام خداوند است که تشریح کرده است. و مردم بندگان او هستند و سفید و سیاه و مذکر و مؤنث و مسلمان و غیر مسلمان آن‌ها در مقابل عدل و حکمت خداوند به طور یکسان خلق شده‌اند»^(۲).

نقطه مقابل عدل، ظلم است و بزرگ‌ترین ظلم‌ها، شرک به خداوند است و خداوند متعال ظلم به خویشتن را حرام کرده است و آن را میان مردم نیز حرام کرده است، چون

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۱۸).

۲- (الشرقاوی، د. ت، ۲۵۹، ص ۵۱).

ظلم تاریکی‌های روز قیامت است. پیامبر ﷺ فرموده است: «ظلم تاریکی‌های روز قیامت است»^(۱).

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «انسان‌های عادل در روز قیامت بر منبرهایی از نور در سمت راست خداوند عزوجل قرار دارند و همچنین کسانی که نسبت به خود و خانواده خود و کسانی که تحت سرپرستی آن‌ها هستند، عدل دارند»^(۲).

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: 58]. «بی‌گمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید. خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد بی‌گمان خداوند دائماً شنوای بی‌نا بوده و می‌باشد».

همچنانکه گذشت عدالت حق تمامی مردم است. و این حتی حق دشمنان نیز می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: 8]. «و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است».

عدل در حکم، مانند عدل در قول می‌باشد هر چند که عدل متعلق به قول نزدیک باشد، بحثی در حق بودن آن نیست. ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ [الأنعام: 152]. «و هنگامی که سخن گفتید، دادگری کنید هر چند از خویشاوندان باشد».

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲ / ۸۶۴).

۲- (مسلم، الصحيح، ج ۳ / ۱۴۵۸).

«عدل بر همگان در مقابل همگان واجب است و ظلم نیز بر همگان در مقابل همگان حرام می‌باشد»^(۱). و همچنین بر فرد در مقابل فرد نیز واجب است، و ظلم نیز بر فرد مقابل فرد حرام می‌باشد.

عدالت از صفت‌های بزرگ منشانه اخلاق می‌باشد. عدالت و مروت برادر تنی هستند. شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می‌گوید: «حدیثی روایت شده که جمع میان عدالت و مروت است که می‌فرماید: «کسی که کارکن و خادم مردم است و برای آنها کار می‌کند، نباید به آنها ظلم کند و هنگام سخن گفتن نباید به آنها دروغ بگوید، و هنگام وعده و قولی دادن، خلاف وعده نکند، پس اگر این کارها را رعایت نکند مروت خود را کامل و عدالت خود را آشکار و برادری خود را ثابت کرده است»^(۲).

عدالت دارای دو بخش است:

بخش اول: عدالت درونی: «عبارت است از اینکه انسان حقوقی را که برای دیگری در نظر می‌گیرد برای خود نیز در نظر بگیرد تا حقی را نسبت به مردم بیشتر نداشته باشد، و در واجبات حق را بر خود بیشتر فرض کند و این عدالت درونی همان چیزی است که ارتباط همیشگی و مداوم را ایجاد کند و همان چیزی است که بنای جامعه را محکم می‌کند و دینی را بدون قهر و سلطه نافذ می‌کند، بلکه از درون و باطن خود حکم می‌دهد»^(۳).

و این بخش از عدالت همان انصاف درونی است که اوج مطلب عدالت می‌باشد. چون کسی که این صفت را داشته باشد به دیگران نیکی می‌کند و کسی که از درون منصف نباشد به دیگران ظلم می‌کند. چون فاقد چیزی است که به دیگران ببخشد.

۱- (عمارة، ۱۴۰۵، ص ۶۰).

۲- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۳۲).

۳- (ابو زهرة، د. ت، ص ۱۱۸).

شیخ محمد طاهر ابن عاشور در این مورد می‌گوید: «انصاف درونی بارزترین نماد اخلاق کریمانه است. و بر نفوذ محبت عدل در درون دلالت می‌کند. کلمه انصاف مشهورتر از آن چیزی است که به دادن حق دیگران از روی میل اطلاق می‌شود. گفته می‌شود: «وقتی چیزی را داوطلبانه می‌بخشی انصاف داشته باش»^(۱).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ﴾ [النساء: 135]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید هر چند که شهادتتان به زیان خودتان باشد». و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «باهوش کسی است که نفسش را مطیع خود گرداند»^(۲).

بخش دوم: عدالتی است که دولت آن را تنظیم کرده است؛ جایگاه این عدالت در سازماندهی و اصلاح ظاهر است، ولی این عدالت تا زمانی که حاکم و محکوم (شهروندان) به طور یکسان از عدالت درونی برخوردار نباشند به طور کامل اجرا نمی‌شود»^(۳).

این بخش از عدالت دارای سه قسم می‌باشد که به طور خلاصه آن را بیان می‌کنیم:
الف) مساوات در مقابل نص شریعت که عدالت قانونی نام دارد و شریعت اسلامی خطاب خود را متوجه جمع می‌کند و در اجرای مساوات میان جمع تفاوتی در جنسیت، رنگ، طبقه و دین شخص وجود ندارد. و پیامبر ﷺ مبدأ و اساس این امر را بیان می‌کند هنگامی که قریش مخزومیان را مهم و بزرگ می‌دانستند و هنگام دزدی از اسامه بن زید ﷺ می‌خواستند که برای آن‌ها شفاعت کند، و پیامبر ﷺ شدیداً از او عصبانی می‌شد و

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۳۳).

۲- (السیوطی، ج ۱، ص ۱۶۴).

۳- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۱۹).

میان مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم پیشینیان شما هلاک شدند همان کسانی که وقتی انسان شریف و بزرگی دزدی می‌کرد وی را رها کرده و هرگاه که انسان ضعیفی دزدی می‌کرد، بر او حد می‌زدند. قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند حتماً دست وی را قطع خواهم کرد»^(۱).

ب) عدالت اجتماعی که انگیزه و علت آن مساوات و برابری میان مردم است، و این مقتضی از بین رفتن فقر میان مردم نیست. بلکه معنی آن کار کردن تمام نیروها به اندازه توانشان است به گونه‌ای که فرصت‌های مناسب را آماده کند تا تمام نیروها آشکار و ظاهر شده و هر کدام در جایگاه خود قرار گیرند. و ضمانت از کار افتاده‌ها وجود داشته باشد تا بتوانند زندگی کنند و سهم و نصیب خود را از زندگی ببرند. تا اگر کوچک باشند در میان جمع نیرو بگیرند، و اگر بزرگ باشند از گرسنگی و برهنگی در امان باشند. به امید اینکه سبب ناتوانی آن‌ها نشود. و این در صورتی است که برای کسانی که لوازم زندگی و مسکن مناسب و پوشش مناسب و غذای مناسبی ندارند که با آن رفع گرسنگی و بلا کنند، آن‌ها را فراهم کنند^(۲).

ج) عدالت بین المللی: خداوند متعال برای بیان این اصل فرموده است: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^(۳) إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۹﴾ [الممتحنة: 8-9]. «خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما جنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد. بلکه خداوند شما را باز می‌دارد و از دوستی ورزیدن با

۱- (البخاری، ج ۱۲۸۲/۳).

۲- (ابو زهرة، د. ت، ص ۱۲۸).

کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند. کسانی که ایشان را به دوستی بگیرند، ظالم و ستمگرند».

روابط میان مسلمانان با غیر مسلمانان بر اساس مودت و رحمت است. بلکه اسلام تمام روابط انسان‌ها را بر اساس مودت همیشگی و رحمت دایمی فرض کرده است. پس مودت و مهربانی اساس روابط انسانی است. و این روابط میان افراد به تنهایی و میان گروه‌ها و دولت‌ها تفاوتی نمی‌کند. و قانون برتر، فرض می‌کند که برخورد و روابط گروه‌ها و دولت‌ها و روابط افراد با یکدیگر اختلافی ندارد. پس هرگاه یکی از امور در روابط فرد مباح یا ممنوع باشد در روابط اجتماعی و گروهی و بین المللی نیز همان حکم را دارد. فضیلت یکی است و جزء ناپذیر می‌باشد و دو معیار متفاوت ندارد که یکی برای افراد باشد و دیگری برای گروه‌ها^(۱).

طبق آنچه که بیان کردیم، می‌بینیم که سنجش یک چیز با دو معیار و دو ترازو در اسلام ممنوع است. فرقی نمی‌کند که خواه در مورد افراد یا گروه‌ها یا دولت‌ها باشد. پس مردم در تمامی سطح‌ها و طبقه‌ها مساوی می‌باشد.

قضاوت در اسلام از ابزارهای دفاع از حقوق و تحقق عدالت می‌باشد، و این امر در حق انسان‌ها با یک محاکمه و داوری عادلانه می‌باشد.

«عناصر و مقتضیات حق انسان در یک محاکمه و داوری عادلانه، در نامه فاروق؛ عمر بن خطاب^(رضی الله عنه)، به قاضی ابوموسی اشعری^(رضی الله عنه) بیان شده است^(۲).

آنچه که از پیشینیان و گذشتگان و منصفان غیر مسلمان ذکر شده و قابل تمجید است، بیان خواهیم کرد.

۱- (ابو زهره، د. ت، ص ۱۳۹).

۲- (ابن القیم، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۸۵).

ابن فرحون در کتاب خود [تبصرة الحکام] از ابن سهل نقل کرده است که: «این نامه عمر بن خطاب رضی الله عنه مورد داوری‌های قاضیان و حکم دادن اصل می‌باشد. و قاضی‌های مسلمان از آن پیروی کرده‌اند و بسیاری از علماء آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند»^(۱).
شیخ محمد خضری می‌گوید: «اکثر قاضی‌های مسلمان در نظام‌های قضایی خود از این نامه استفاده کرده‌اند. و این نامه شایسته این امر است»^(۲).

استاد حافظ سابق، دادستان کل پیشین مصر، می‌گوید: این نامه عمر بن خطاب رضی الله عنه در بردارنده اصول اساسی قضا و راه‌های داد خواهی کردن و صفات قاضی و ادب قاضی است. و شایستگی این را دارد که در هر دوره و زمانی قانونی برای قضا بشود. و لازم است که تمامی قانون‌گذرای‌های جدید بر اساس آن باشد. که این امر را عمر بن خطاب از کتاب خدا و سنت رسول وی و صفای قلب و پاکی درون و فهم معنای عدالت و ظلم استنباط کرده است^(۳).

قاضی حقوق بشر محمد شوربجی می‌گوید: «به نظر من این نامه حقوق انسان را در برابر قاضی بیان می‌کند تا به قاضیان توضیح بدهد. علاوه بر این در بر دارنده آداب و اصول اقدامات قضایی در اسلام است»^(۴).

گوستاو گرینبالول می‌گوید: «این نامه تمامی آنچه را که مسلمان در تعریف امور قضایی و اقدامات آن الگوی برتر دانسته‌اند، شامل می‌شود»^(۵).

۱- (عرنوس، د. ت، ص ۱۴).

۲- (خضری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۱).

۳- (الشوربجی، د. ت، چاپ اول، ج ۳، ص ۸۷).

۴- (الشوربجی، ج ۳، ص ۸۸).

۵- (الجبری، ۱۹۸۴، ص ۹۸).

۳-۲- حقوق اجتماعی و فرهنگی

۳-۲-۱- حق ضمانت اجتماعی:

وقتی که اسلام حق ضمانت اجتماعی را بیان داشت از نفوذ عاطفه دوست داشتن و رحمت در درون افراد شروع کرد. دوست داشتن خالصی که برای همه مردم باشد و رحمت و مهربانی که برای همه آنها باشد. چرا چنین نباشد حال آنکه اولین چیزی که پرچم اسلام را رفیع می‌کند همان رحمت هدایت کننده و نعمت زیاد می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: 107]. «ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم».

همچنان که اسلام به حق ضمانت اجتماعی اشاره کرده است به تربیت اجتماعی نیز اهتمام ورزیده است: و این امر با تحقق عدالت در بنیان افراد جامعه نمود پیدا می‌کند تا جامعه‌ای قوی و محکم پدید آید که به همدیگر عشق و محبت بورزند.

اسلام با بازگرداندن مردم به یک جان و یک روح، احساس نزدیکی را در آنها ایجاد می‌کند چون آنها در پیدایش و طبیعت و عقیده و سرنوشت یکسان هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید. و همسرش را از نوع او آفرید. و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت، و از خدائی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزد از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید. زیرا که بی‌گمان خداوند مراقب شماست».

جان و روح انسان وقتی که از این اعتقاد می‌نوشد، برای مزین شدن به اخلاق اسلامی آماده می‌گردد که از جمله این اخلاق‌ها مدارا و همکاری و صلح می‌باشد.

ضمانتی که اسلام آن را معرفی کرده است محدود به بخش مادی انسان نمی‌شود بلکه شامل ضمانت روحی و اخلاقی نیز می‌شود. چون انسان روح و جسم می‌باشد، و رسالت اسلامی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی تمام شده است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «من برای کامل کردن و تمام کردن ارزش‌های اخلاقی برگزیده شده‌ام»^(۱).

اسلام دایره احساس مسئولیت را توسعه داده تا فرد در مقابل خودش، فرد با خانواده‌های نزدیکش، فرد با فرد، فرد با گروه، امت با امت و نسل با نسل‌های بعدی احساس مسئولیت کند^(۲).

احساس مسئولیت فرد در برابر خودش به دو صورت است که اسلام توجه کامل به آن داشته است:

الف) اسلام به بیداری احساس مسئولیت شخصی و بیداری آن در عمل توجه داشته است. تا فرد با عمل خود اعتماد به نفس پیدا کرده و به کار و نتیجه آن برسد. آزادی که از وجود خاص سرچشمه می‌گیرد و از اینجا دایره ثمره آن توسعه پیدا می‌کند. علاوه بر آن مسئولیت خود را می‌پذیرد و نیازی به تحمیل دیگران نیست و اگر از خود فرد بیشتر باشد به دیگران می‌رسد، کسانی که نمی‌توانند کار بکنند، یا اینکه کار آن‌ها کفایتشان را نمی‌کند. و این همان هدف اسلام است. چون فرصت کار و عمل برای تمامی انسان‌ها به اندازه توانشان و به اندازه استعدادشان آماده شده است. پس نیروهای مخفی و استعداد‌های پنهانی درون انسان از جمله آزادی و عزت و افتخار خود به خود منفجر می‌شوند.

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص ۶۵۱).

۲- (قطب، ۱۹۶۰، چاپ ۸، ص ۶۳).

ب) بیداری احساس همکاری در راه خیر، و مشخص کردن آن، به گونه‌ای که خودبینی و خودپرستی فرد را از بین ببرد تا در یکی از امور طغیان و تجاوز نکند، و در این هنگام انگیزه‌های ذاتی و آزادی فردی خود را در مسیر مشارکت و همکاری مفید با دیگران هموار می‌کنند.^(۱)

انحراف در تصمیم‌گیری‌های یا به علت سلب شخصیت و آزادی و اراده فرد است، و یا به علت ترک شخصیت و خود بینی شخص است که رشد می‌کند تا جایی که برای کارهای خود مرز و معیاری نمی‌شناسد.

در حالت اول، فرد با راهنمایی و مراقبت یک امر بیرونی، مداوم به کار و فعالیت و نتیجه آن می‌رسد. همچنان که در درون خود ابزار عمل را گم کرده است چون آزادی را گم کرده است پس او را یک عامل بیرونی مجبور کرده است. و در اعماق درون مجبور واقع شده است و این امر شری است که بشر در آن افتاده است.^(۲)

بدین ترتیب دایره ثمره و بهره آن تنگ می‌شود، تا جایی که فرد نمی‌تواند مسؤلیت خود را داشته باشد. و این امر در کشورهای کمونیستی واقع شده است، تا جایی که اتحاد شوروی سابق از ایالات متحده آمریکا گندم وارد می‌کرد با وجود اینکه مساحت شوروی چند برابر مساحت ایالات متحده بود.

اما در حالت خودبینی در تصرف و عمل از بین می‌رود و شخص را وادار می‌کند که همراه دیگری به جامعه‌اش تجاوز کند، او را نمی‌بیند و شعور و وجود و حقوق و حرمت وی را رعایت نمی‌کند. مانند کشاورزان کالیفرنیا در ایالات متحده آمریکا که چهارصد برابر همکاران خود در پاکستان و هند مصرف می‌کنند.^(۳)

۱- (البهی، د. ت، ص ۱۶۵).

۲- (البهی، د. ت، ص ۱۶۵).

۳- (صبحی، ۱۴۰۱، ص ۲۸).

گذاشتن فرد در میان بشر و رها کردن وی با این حالت، از وضعیت پیشین وی نمی‌کاهد، از جهت آثار بدی که بر دو انحراف هدف‌گیری مترتب می‌شود^(۱).

اسلام در تحقق مسؤولیت و ضمانت فرد با خودش راه میانه ای پیموده است. که مطابق روش کلی میانه روی می‌باشد که نه کم روی است نه زیاده روی. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...﴾ [البقرة: 143]. «بی‌گمان شما را ملت میانه روی کرده‌ایم». مسؤولیت فرد با خانواده؛ از آنجایی که خانواده خشت اول بنای جامعه است که اساس آن مودت و رحمت می‌باشد، و از یک طرف نظام اجتماعی است و یک نظام بیولوژی و درونی می‌باشد، و یکی از نشانه‌های خداوند می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [الروم: 21]. «و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت مسلماً در این (امور) نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند».

آرامش قلبی و جسمی مانند خانه‌ای است که انسان در آن سکونت می‌گزیند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا...﴾ [النحل: 80]. «خدا است که خانه‌هایتان را محل آرامش و آسایشان گردانده است».

این فضا سرشار از روح اخلاق و مودت و رحمت است که از درون افراد خانواده‌های مسلمان ریشه می‌گیرد و در مراحل آن صداقت، پیوستگی و روحیه وفای به عهد کاشته می‌شود. پس با مودت و رحمت آن را در بر می‌گیرد. و در کودکی بر آن اساس تربیت می‌شود و خیر و فضیلت در وی پرورش می‌یابد. و این‌ها همگی نیاز به زمان و تلاش دارد. چون طولانی‌ترین دوران کودکی از میان تمام موجودات زنده روی

۱- (البهی، د. ت، ص ۱۶۵).

زمین، کودکی انسان است. پس وقتی که بزرگ شد و ضعیفان دیروزی، قوی‌های امروز شدند. آن کسی که بر اساس مودت و رحمت تربیت شده است عهده دار این امر می‌شود تا چیزهایی که دیروز به وسیله آن خوشبخت شده است را به دیگران برگرداند. چون هر انسانی مثل خودش را به دنیا می‌آورد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ [الإسراء: 24]. «بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما، همانگونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نمودند». اسلام بر تقویت رشته‌های نزدیکی روابط میان افراد خانواده تأکید می‌کند. پس میان افراد آن ضمانت مادی و معنوی ایجاد می‌کند که اساس آن همان مودت و رحمت است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ [لقمان: 14]. «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه ای دچار شده است. پایان دوران شیرخواری او دو سال است که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾ [الأحزاب: 6]. «خویشاوندان نسبت به همدیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب یزدان (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند». اسلام برای ضمانت و تضمین مرز مشخص مسؤولیت افراد خانواده، دو نظام بزرگ تشریح کرده است. که نظام ارث و نظام نفقه می‌باشد که احکام پیرو آن و واجباتی که بر آن مترتب می‌شود، نیز تابع آن است. توزیع مال و دارایی در نظام ارث، و طبقه‌هایی که شخص در نظام نفقه متحمل نفقه می‌شود. هدف و قصد بزرگ اسلام را از این تشریح می‌رساند^(۱).

همکاری میان افراد با همدیگر امر واجب است که اسلام برای مصلحت جامعه آن را بیان کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَىٰ

۱- (عثمان، د. ت، ص ۲۵۲).

أَلِئْمٌ وَالْعُدْوَانِ ﴿ [المائدة: 2]. «در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید».

و پیامبر ﷺ می فرماید: «همگی شما مسؤول هستید و همگی مسؤول رعیت (افراد تحت ولایت) خود می باشید»^(۱).

پیامبر ﷺ میان تمامی انصار و مهاجرین عهد اخوت و برادری بست. سیره این اصحاب بعد از عهد برادری انگیزه و محرک تلاش و کوشش مهاجرین شد. همان کسانی که اموال و دارایی خود را در مکه گذاشتند تا در زمین کوچ کنند و رزق و روزی به دست بیاورند. و بر دوش برادران انصار خود سنگینی نکنند که داستان عبدالرحمن بن عوف بزرگترین دلیل بر این مدعا می باشد.

سپس مسؤولیت و ضمانت فرد در برابر گروه‌ها است که اساس آن زکات واجب می باشد ولی محدود به زکات نیست بلکه شامل صدقاتی می شود که اسلام به آن تشویق کرده است که فرد با رضایت خاطر بدون اجبار می بخشد.

و مثال دیگر کفاره است، که اسلام کفاره گناهان را به عنوان همکاری اجتماعی و مسؤولیت قرار داده است. که در آن رابطه میان مسؤولیت روحی و اخلاقی با مسؤولیت مادی در اسلام مشاهده می کنیم.

همچنین کفاره گناهان را به عنوان یک مسؤولیت اجتماعی می یابیم. گویی که گناه مرتکب شده و کوتاهی در عبادات یک تجاوز و دشمنی اجتماعی به شمار می رود که جز همکاری اجتماعی آن را جبران نمی کند تا نقص را بسته و خلل‌ها را بزدايد^(۲).

۱- (البخاری، ۲ / ۸۵۳).

۲- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۴).

همچنین دیه‌ها در اسلام به عنوان نوعی مسئولیت میان فرد و جامعه قرار داده شده است تا جایی که اگر انسان بر خود یا دیگری قتل خطائی کرد، دیه مقتول بر عاقله قاتل است که در اسلام نوعی مسئولیت است.

مسئولیت میان امتی با امت دیگر بخاطر ثمره و بهره اختلاف ملتها در روی زمین است. چون این اختلافات هدف ارزشمندی دارند که خداوند متعال خواسته است و آن را در «همکاری و کمک به استفاده انسان‌ها از تمام منفعتهای و خیرات زمین قرار داده است. به گونه‌ای که اهالی یک سرزمین از خیر و برکات سرزمین دیگر نفع ببرند و سود و بهره سرزمین خود را با سود و بهره سرزمین‌های دیگر مقابله و معامله کند. پس وقتی بهره و ثمره زمین‌ها مختلف می‌باشد تمامی این بهره و ثمره برای تمامی انسان‌هاست. و جدایی و اختلاف سرزمین‌ها برای بهره برداری کامل از آنهاست. و زمین هر چقدر که دور و پراکنده باشد از تمام اجزای آن بهره برداری می‌شود»^(۱).

پیامبر ﷺ بزرگ‌ترین مثال مسئولیت میان امت‌ها می‌باشد حتی اگر چه آن امت کافر باشند. به پیامبر ﷺ خبر دادند که قریش با بلای ویرانگری مواجه شده‌اند. وقتی پیامبر ﷺ از این خبر مطلع شد همراه حاطب بن ابی بلتعنه حدود پانصد دینار، به پیش ابوسفیان رهبر مکه فرستاد تا به وسیله آن گندم بخرند و میان مردم توزیع کنند^(۲).

نظام میراث هر چند که نمادی از نمادهای مسئولیت اجتماعی میان افراد خانواده واحد می‌باشد، همچنین مسئولیت میان نسل‌های بعدی نیز می‌باشد. هر چند که ظاهراً یکی از وسیله‌های کم کردن ثروت می‌باشد تا این ثروت‌ها انباشته نشود و جامعه را نیازارد. ولی در واقع به رشد ثروت می‌انجامد و ملکیت را به اشخاصی که بعد از وفات مورث حق ارث دارند، منتقل می‌کند. سپس این وارثان از مالی که به ارث می‌برند بهره

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۴).

۲- (ابوزهره، د. ت، ص ۳۵).

برداری و استفاده می‌کنند، و هر کدام به تناسب خود در میدان‌های مختلفی رشد می‌کنند. بسیاری از مردم استعدادهای بهره برداری از مال و ثروت را دارند و از مالی که اولین پله ترقی و رشد را طی می‌کند، کم می‌کنند تا نسل‌های بعدی بتوانند مانند او استفاده کنند. در رشد مال و امثال او مانند او استفاده کنند. اسلام در نظام میراث خیلی سخت گرفته است به گونه‌ای که خداوند متعال توزیع و پخش ترکه و میراث را به عهده گرفته است و وصیتی که حق مورث است بیشتر از یک سوم قرار نداده است که در این امر حفاظت مال و رشد آن نهفته است. به گونه‌ای که اموال بیهوده و بارآورده در غیر صورت‌هایی که خداوند خواسته است، وارد این اموال نشود. و این بر خلاف آن چیزهایی است که بعضی از نظام‌ها و جامعه‌ها در تصرف سفیه نسبت به اموالشان جایز می‌دانند. به گونه‌ای که به گربه‌ها و سگ‌ها وصیت می‌کنند. این کجا و مسؤولیتی که اسلام آن را بیان کرده است و میان نسلی با نسل‌های دیگر شدت ورزیده است، کجا؟

شبیه نظام میراث، نظام وقف و وصیت در اسلام با نقش خود در مسؤولیت نسل‌ها سهیم هستند. حتی اگر چه رابطه نسبی میان آن‌ها وجود نداشته باشد. اما مسؤولیت معنوی در حق نسب فرزندان و در مجموع نسل‌ها با نسل‌های دیگر برجستگی می‌یابد و بزرگ‌ترین مسؤولیت محسوب می‌شود. فوران و انفجار نیروهای خلاق در افراد و جامعه‌ها از ثبات نفس و سلامت باطن سرچشمه می‌گیرد. که در انتساب انسان به والدین و خانواده نمود پیدا می‌کند و به وسیله آن‌ها عزت و شرف می‌یابد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ﴾ [الأحزاب: 5]. «آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر به شمار است، اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند». بنابر مقتضای این آیه کریمه نسبت دادن انسان به غیر پدرش اگر مجهول باشد، باطل است و انسانی که پدرش معلوم نباشد فقط به قومی که در آن متولد شده

نسبت داده می‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «از بزرگ‌ترین دروغ‌ها این است که شخص خود را به غیر پدرش نسبت بدهد»^(۱).

و همچنین می‌فرماید: «کسی که خود را به غیر پدرش نسبت بدهد و بداند که او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام می‌شود»^(۲).

به حق نسب که از انواع مسؤولیت‌ها معنوی محسوب می‌شود، حق انسان در تمتع جنسی ملحق می‌شود که حرام کردن و سلب کردن این حق از وی جایز نیست.

بدین ترتیب در می‌بایم که مسؤولیت معنوی و مادی بزرگ‌ترین اثر را در توازن و تعادل درونی و عقلی و محیطی با ابعاد چهارگانه طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد. «چون بعضی از صورت‌های تشویش عقل از رویارویی شخص با مشکلات و سختی‌های بزرگ ایجاد می‌شود. بدون اینکه تکیه گاه اجتماعی و پشتیبان برادروارانه‌ای داشته باشد»^(۳).

۳-۲-۲- حق بنای خانواده:

کلمه خانواده در اسلام از کلمه خانواده در قوانین وضعی وسیعتر می‌باشد. خانواده در اسلام شامل زن و شوهر و فرزندان که ثمره این ازدواج هستند و فرزندان فرزندان آنها می‌شود همچنان که شامل والدین می‌شود پس اجداد پدری و مادری نیز داخل این دایره می‌شوند، و همچنین فروع والدین یعنی برادران و خواهران و فرزندان آنها و فروع اجداد پدری و مادری یعنی عموها و عمه‌ها و فروع آنها یعنی دایی‌ها و خاله‌ها و فروع آنها نیز می‌شود.

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۳/۱۲۹۳).

۲- (مسلم الصحیح، شماره ۳۶/۱۱۵).

۳- (بکار، د. ت، ع ۲۴۵، ص ۴۳).

پس خانواده با این معنی فراگیر شامل زن و شوهر و تمامی فامیل‌های دور و نزدیک می‌شود.

اسلام، ازدواج را از جمله عبادات به حساب آورده است. و توصیف میل جنسی به کثیف بودن مردود است تا زمانی که در مرز شریعت حرکت می‌کند، و بر اساس ضوابط آن حرکت می‌کند رابطه میان زوجین قربت و نزدیکی است که وجود آن، تداوم کاروان زندگی بر روی زمین است^(۱).

ازدواج و بنای خانواده از سنت‌های نبوی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمُ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ [الرعد: ۳۸]. «ما پیش از تو پیامبرانی را روانه کرده‌ایم و زنان و فرزندان بدیشان داده‌ایم».

جامعه ایمان و نیرو شکل می‌گیرد و جمعیت امت با نسل صالح افزوده می‌شود و این با پیوستن فرزندان به پدران و مانند آن شکل می‌گیرد.

اسلام خانواده را همان خشت اول بنای خود و پرورشگاهی می‌داند که در آن کودکان را تربیت و بزرگ می‌کنند و سرمایه‌های دوست داشتن و همکاری و مسئولیت و سازندگی را به آنان می‌دهند^(۲).

اسلام بر حق انسان در بنای خانواده بسیار تأکید کرده است که این امر از توجه شریعت اسلامی و فقهای اسلام در طول قرن‌ها با احکام تفصیلی آشکار می‌شود. و جزء این نیست که خانواده جایگاه پیدایش و نشأت کودک است.

به گونه‌ای که بر اساس عشق به والدین و دیگر انسان‌ها تربیت می‌شود. برخلاف کودکی که از پرورشگاه خانواده محروم بوده در بسیاری از جنبه‌های زندگی به صورت استثنایی و غیر طبیعی نشأت می‌یابد، هر چند که ابزارهای راحتی و تربیت را در محیطی غیر از خانواده داشته باشد.

۱- (غزالی، د. ت، چاپ اول، ص ۱۵۸).

۲- (قطب، ۱۳۸۶، چاپ ۵، ج ۲۶، ص ۳۲۶۱).

تجربه علمی ثابت کرده است کودکانی که در میان والدینشان زندگی می‌کنند از لحاظ جسمی و عقلی و عاطفه قوی‌تر از کودکانی هستند که در پرورشگاه‌ها زندگی می‌کنند. جنگ جهانی دوم مجال گسترده‌ای را برای بررسی مقارن این نوع از بچه‌ها فراهم آورد، چون بسیاری از کودکان پناه و مأوایی نداشتند پس پرورشگاه‌ها آن‌ها را در پناه خود گرفت. از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است کتاب «کودکان بی‌خانواده» از (دکتر انا فروید) است که در آن به روشنی بیان شده که کودکانی که در خانواده‌های خود زندگی می‌کنند از لحاظ صحبت کردن و تأثیرپذیری یا از لحاظ تعلیم به طور کلی برتر هستند^(۱).

برای حمایت از وجود خانواده اسلام حقوق و واجبات و آدابی را تشریح کرده است که هر یک از زوجین در داخل خانواده مؤظف به رعایت آن هستند تا بنای خانواده محکم و قوی بماند. چون خانواده‌های اسلامی مبتنی بر مودت و رحمت و شرف هستند، و خانواده یکی از خشت‌های جامعه است که به طور کامل از اصول آن حمایت می‌کند. اسلام هر یک از زوجین را به انجام اموری که حقوق و واجبات مربوط به خود تشویق می‌کند. پس شوهر به کار و کسب و تأمین مخارج زن و فرزندان امر شده است، و زن به امانت در خانه همسرش و حفظ آبروی خود و مال شوهرش و رعایت فرزندانش امر شده است.

اسلام کیان خانواده را با حصاری از فضیلت محصور کرده است و طولانی‌ترین عقوبت‌ها را برای کسانی که می‌خواهند با ارتکاب رفتارهای منحرف کننده که به نابودی این بنا می‌انجامد، تشریح کرده است. جامعه با تمام نهادها و ارگانهایش مسؤول دفاع بر ضد هر نوع دشمنی علیه کیان این خانواده می‌باشد. «هر چند که این امر از اهمیت دفاع بر ضد دشمن خارجی نمی‌کاهد. دشمن داخلی در شیوع خواری و فساد و نابودی اخلاق

۱- (عثمان، د. ت، ص ۲۶۷).

نمونه است. چون در نابودی کیان خانواده در جامعه اسلامی بدترین و وحشتناک‌ترین امر می‌باشد»^(۱).

۳-۲-۳- حق تعلیم و فرهنگ:

دیدگاه اسلام در مورد تعلیم و فرهنگ یکی از اهداف اساسی است که لازم است جامعه اسلامی به آن آراسته شود. که این امر در دعوت صریح و آشکار اسلام و با نص قرآن که به پیامبر ﷺ اشاره دارد، آشکار است. در اولین سوره‌ای که نازل شد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ أَلَمْ يَكُنْ لِلْإِنْسَانِ الْأَكْرَمُ ۝۳ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝۴ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝۵ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيْقَطَعِي ۝۶﴾ [العلق: 1-6]. «بخوان به نام پروردگارت، آن که آفریده است، انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است، همان خدائی که به وسیله قلم آموخت، بدو چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست. قطعاً انسان‌ها سرکشی و تمردی آغازند».

در این آیات به آزادی عقل انسان از تاریکی‌های جهل و خرافات دعوت شده است و به علم و معرفت و تربیت دعوت شده است. و این یکی از نشانه‌های این دین می‌باشد. همچنانکه انسان حق دارد که غذا بخورد تا زندگی جسمانی را حفظ کند همچنین حق دارد که حقوق و واجبات خود را یاد بگیرد.

هیچ کس عالم به دنیا نمی‌آید بلکه به وسیله حواسی که خداوند متعال به او داده است، امکان ارتباط با اشیاء و جانداران اطراف را پیدا می‌کند و به وسیله عقلی که خداوند متعال به او داده است از تجربه‌های خود و دیگران (معاصر و غیر معاصر) استفاده می‌کند. و بدین ترتیب وجود معنوی شکل می‌گیرد که به حق پیشرفته‌تر از وجود حسی وی می‌باشد. چون رشد جسمی «فیزیولوژی» انسان به مواد مختلف دیگری بستگی دارد.

۱- (خضر، د. ت، ص ۶۶).

که غیر قابل استمرار هستند. اما رشد روحی و عقلی در زیبایی یا بهره برداری محصور نیست.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [النحل: 78]. «خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

آدم عليه السلام جز با علم بر ملائکه مقرب درگاه خداوند برتری نیافت. و شخص دانا و یاد گیرنده از دیدگاه اسلام مانند شخص جاهل نیست هر چند که آن شخص عابد هم باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: 9]. «بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابر هستند؟». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ [العنكبوت: 43]. «این‌ها مثال‌هایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزندان آن‌ها را فهم نمی‌کنند».

شیخ محمد بن عاشور می‌گوید: «علمی که مردم به دست می‌آورند و علمی که در گذشته به دست آورده‌اند و در آینده به دست می‌آورند، همگی به سوی غایتی پیش می‌روند که یا اصلاح فکر است تا از خطای اندیشه در هر هدفی به دور بماند و یا به خاطر اصلاح عمل است هنگامی که بخواهد کاری انجام بدهد تا از خطای وارده بر فاعل آن کار به دور باشد. پس ناگزیر تشویق به علم آموزی، تشویق به اصلاح فکر و عمل است و وسیله‌ای برای اصلاح اعتقاد است تا مانع و بازدارنده درونی را کامل کند»^(۱).

تعلیم و آموزش حق الزامی بزرگ‌ترها و دولت است. چون پیامبر ص فرموده است: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است»^(۲).

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص ۹۱).

۲- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، شماره ۱ / ۸۱).

و این امر گاهی از طرف پیامبر ﷺ اجرا شده است. به گونه‌ای که در قبال آزادی اسیران جنگ بدر باید هر کدام از اسراء به ده نفر از کودکان مسلمانان خواندن و نوشتن بیاموزند. پیامبر ﷺ جامعه مسلمانان را به ریشه کن کردن بیسوادی و نابودی جهل ملزم کرده است. و مسئولیت تعلیم جاهل و نادان را به دانا واگذار کرده است و وظیفه جاهل است که از انسان با فرهنگ، فرهنگ یاد بگیرد. و این امر را یکی از حقوق همسایگی بر شمرده است.

پیامبر ﷺ روزی گروهی از مسلمانان را ستود و سپس فرمود: «این قوم و طایفه را چه می‌شود که به همسایگانشان چیزی نمی‌آموزند و چیزی به آن‌ها یاد نمی‌دهند. و این قوم را چه می‌شود که از همسایگانشان چیزی یاد نمی‌گیرند، قسم به خدا گروهی از همسایگانشان یاد گرفتند و بر آن‌ها یاد دادند یا عقوبت خود را به پیش آورده‌اند». سپس پایین آمد. و گفته شد: «منظور این‌ها چه کسانی بودند؟ سپس فهمیدند که منظور پیامبر ﷺ اشعری‌ها بوده است چون این‌ها گروهی از فقها بودند که همسایگان نادان و جفاکاری بودند. این مطلب به گوش اشعری‌ها رسید و نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: «ای رسول الله ﷺ گروهی از ما را به نیکی و گروهی از ما را به بدی یاد کرده ای ما را چه می‌شود؟ فرمود: گروهی از شما به همسایگانشان علم بیاموزند یا از همسایگانشان علم بیاموزند و یا عقوبت خود را در دنیا جلو بیاورند. گفتند: ای رسول الله ﷺ دیگران بر ما می‌خروشند. پیامبر ﷺ سخنش را برای آن‌ها تکرار کرد و آن‌ها از پیامبر ﷺ یک سال مهلت خواستند تا این توضیح ارزشمند پیامبر ﷺ معلم را اجرا کنند:»^(۱)

اسلام تشویق خود را تنها منحصر به علوم دینی نکرده است بلکه به آموختن تمام معرفت‌هایی که برای فرد و جامعه سودمند است، تشویق کرده است. چون علم همان ابزار کشف قوانین هستی و رازهای آن است که بر عظمت خالق متعال دلالت می‌کند که عقل بشری در مقابل قدرت خالق می‌ایستد، خالق که شگفتی‌های خلقتش بارز است و

۱- (الطبرانی، المعجم الکبیر، ۱/ ۱۶۷).

قرآن کریم به تحصیل علوم طبیعی و گیاهی و حیوانی و علم لایه‌های زمین اشاره کرده است و این امر قابل درک نیست و جز علماء و دانشمندان ارزش و قدر آن را به شایستگی نمی‌دانند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿۲۷﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ، كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿۲۸﴾﴾ [فاطر: 27-28]. «آیا نیندیشیده‌ای که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد، آن گاه از آن [آب] فراورده‌هایی به رنگ‌های گوناگون بر آوردیم. و از کوه‌ها راه‌هایی است با رنگ‌های گوناگون که برخی از آن‌ها سفید و برخی دیگر سرخ و برخی سیاه سیاهند. و [نیز] از مردم و جانوران و چارپایان که هم چنان رنگش گوناگون است [پدید آوردیم]. جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمش بیم دارند. بی‌گمان خداوند پیروزمند آمرزنده است.»

با وجود این قرآن بیان می‌دارد که محدود شدن به علم دنیوی بدون در نظر گرفتن آخرت همان علم به ظواهر اشیاء است. و از هنگام ولادت نابودی و فناى خودش را با خود دارد و این به فروپاشی تمدن‌ها اشاره دارد در نتیجه استفاده انسان از وسایل جدید علمی برای جنگ و نابودی بیشتر از استفاده آن‌ها در جهت مصلحت و نفع عمومی تمامی افراد انسانی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ ﴿۷﴾﴾ [الروم: 7]. «تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند.»

کسی که قرآن و سنت را مطالعه می‌کند آن‌ها را از تشویق به علم و معرفت و استفاده از آنچه که خداوند در هستی برای انسان مسخر کرده است و بهره برداری از منابع لایق و شایسته بشریت، انباشته می‌بیند. و این امر توسط نعمت عقل که خداوند به انسان داده است، می‌باشد. چون عقل سالم و متکی بر ایمان صادق انسان را به علم درست و مفید هدایت می‌کند. اسلام تخصص و تعمق در علوم گوناگون را بر جامعه فرض کفائی

دانسته است و کسانی که نبوغ کافی برای برجسته شدن در این زمینه‌ها را دارند، به آن می‌پردازند^(۱).

روش‌های تربیت اسلامی که از کتاب و سنت و کتاب‌های پیشینیان و گذشتگان سرچشمه گرفته است وقتی که وظیفه خود را به درستی انجام بدهند، ضامن ایجاد نسل روشنفکری خواهند شد که نیروهای نهفته خیر در درون را روشن و نورانی می‌کنند، پس دین خود را شناخته و به ارزش‌های اخلاقی آراسته می‌شوند و شخصیت انسانی انسان در خدمت حقوق و آزادی‌های وی است تا رشد کند و پیشرفت انسانی را برای تمامی ملت‌های زمین فراهم می‌کند به گونه‌ای که نسب واحد و سرنوشت واحد آن‌ها را در کنار هم جمع می‌کند.

طلب زیاد کردن علم یک خواسته اسلامی است. ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: 114]. «و بگو پروردگارا بر دانشم بیافزا».

و طلب علم تا آخرین لحظه زندگی دنیوی انسان را تا جایگاه انبیاء بالا می‌برد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که اجلس فرا برسد در حالی که طلب علم می‌کند، خداوند او را در حالی می‌میراند که میان وی و انبیاء بجز درجه نبوت چیزی نباشد»^(۲).

اسلام آموزش فرهنگ‌های بیگانه را به شرط آموختن از فرهنگ اسلامی بیان داشته است و استفاده از فرهنگ‌های دیگر به گونه‌ای که معارض اصول اسلام و فضائل آن نباشد و به عقیده‌های فاسد و مذهب‌های ویرانگر و فلسفه‌های گمراه کننده و منحرف از روش استوار اسلامی دعوت نکند، ممکن است.

۳-۲-۴- حق انسان در داشتن محیطی سالم:

۱- (خضر، د. ت، ص ۶۹).

۲- (الدارمی، ۱۹۸۷، چاپ اول، شماره ۱/۱۵۱۲. ابن عبدالبر، ۱۹۸۵، چاپ ۴، شماره ۱/۴۰۳، ۵۸۱).

اسلام به اصول و مبادی مهمی که به سعادت و خوشبختی انسان‌ها می‌انجامد، توجه کرده است. از جمله این اصول حق انسان در داشتن محیطی سالم است که امور دیگری از آن ناشی می‌شود. از جمله حق کرامت انسانی و جانشینی وی در روی زمین، خصوصیات بزرگ منشانه اخلاقی و مقاصد شریعت که انواع فساد را در روی زمین ریشه کن می‌کند. چون پیامبر ﷺ فرموده است: «در اسلام نه ضرر رساندن به دیگری وجود دارد و نه دفع و جبران این ضرر با ضرر دیگر»^(۱).

این حدیث برای قاعده فقهی «لا ضرر ولا ضرار» اصل است که یکی از کلیات پنجگانه به حساب می‌آید که قاعده‌های دیگری نیز از آن جدا می‌شوند. ضرر به معنای وارد کردن مفسده به دیگری است، و ضرار مقابله ضرر با ضرر است. و این حدیث ضرر را به طور کل نفی می‌کند. پس منع آن به طور مطلق واجب است که شامل ضرر عام و خاص می‌شود. و شامل دفع ضرر قبل از وقوع آن نیز با استفاده از راه‌های جلوگیری ممکن، می‌شود. و رفع آن نیز بعد از وقوع به وسیله تدبیرهایی که آثار ضرر را بزدايد و مانع تکرار آن بشود، شامل می‌شود^(۲).

شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می‌گوید: «وقتی ما چشمه‌ها و منابع شریعت را که بر مقاصد آن دلالت می‌کنند، ثابت گردانیم برای ما دلایل کلی و جزئی ثابت آن روشن می‌شود که هدف کلی شریعت از آن‌ها حفظ نظام امت و ادامه صلاح و شایستگی آن به صلاح امن کننده بستگی دارد. و این نوع انسان است که صلاح وی شامل صلاح عقل و عمل و صلاح تمامی موجوداتی است که در دنیا زندگی می‌کنند»^(۳).

بنابراین، اسلام با دیدگاه فراگیر خود قصد ایجاد محیط سالمی را دارد که چهار بُعد دارد که عبارتند از:

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص ۵۲۹).

۲- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۹۷۷).

۳- (ابن عاشور، د. ت، ص ۶۳).

۱- بعد طبیعی.

۲- بعد اقتصادی.

۳- بعد اجتماعی.

۴- بعد سیاسی.

هر یک از این ابعاد در بردارنده ابعاد فرعی دیگری در داخل خود هستند. به گونه‌ای که صلاح انسان و صلاح عقل وی در محیط است. عقلی که علت تکلیف و تفکر و نوآوری است. و صلاح عمل انسان به صورت سلبی یا ایجابی در محیط تأثیر می‌گذارد که با فعالیت‌های که انجام می‌دهد یا آن را آلوده می‌کند یا آن را سالم نگه می‌دارد. و خداوند وی را به وسیله این عقل جانشین خود کرده است. سالم بودن محیط با تمام ابعاد آن حق انسان نسل امروزی و نسل‌های آینده است، حق هر نسلی است که محیط سالم را از نسل قبل از خودش به ارث ببرد. و این امر از امانت و مسئولیتی سرچشمه می‌گیرد که انسان در طول نسل‌های گذشته و در طول تاریخ خود متحمل شده است تا زمانی که خداوند انسان‌ها و تمام موجودات دیگر را از بین می‌برد.

از جانب بعد طبیعی، اسلام بر سالم بودن محیط طبیعی با تمام ابعاد فرعی آن از آب، و هوا، و خاک تأکید کرده است و ما را بر حفظ تمامی اسباب و لوازم نگهدارنده برای حفظ سلامت و نظافت و نگهداری محیط از تمام آلودگی‌ها تشویق کرده است. ما برای حفظ ضروریات زندگی، غذا و نوشیدنی و هوا از محیط استفاده می‌کنیم. و استفاده درست و سالم از این ضروریات، محیط سالمی را برای ما فراهم می‌کند. و ایجاد محیط پاک در چارچوب زیبای طبیعت زندگی کردن را در آن شیرین می‌کند و انسان در این محیط خوشبخت می‌شود.

در مورد آب که اصل زندگی است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا﴾ [الأنبياء: 30]. «هر چیز زنده‌ای را از آب آفریده‌ایم». تمامی موجودات زنده اصل وجودیشان بر آب متکی است و همچنین استمرار این وجود نیز به آب بستگی دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [الروم: 24]. «و از آسمان آب مهمی را می‌باراند، و زمین را قبل از مرگش، به وسیله آن آب زنده می‌گرداند. بی‌گمان در این دلایلی است برای فهمیدگان و خردمندان». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 99]. «و او کسی است که از آسمان، آب فرو می‌فرستد، و ما به وسیله آن آب، همه رستنی‌ها را می‌رویانیم».

آب در اسلام اهمیت خاصی دارد از آنجایی که آب وظیفه اجتماعی و دینی دارد که پاک کردن بدن، لباس و مسکن از کثیفی‌ها و نجاست‌ها می‌باشد. اسلام غسل و پاکی برای عبادت‌ها مانند نماز و حج و عمره را تشریح کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾ [الأنفال: 11]. «و از آسمان آب بر شما باراند تا بدن شما را پاکیزه دارد».

آب علاوه بر استعمال آن در پاکی و نظافت و قبل از اینکه اصل زندگی باشد، منبع سیراب سازی موجودات زنده است و به وسیله آن عطش و تشنگی خود را رفع می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾ [لُحُحِي بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأَنْاسِي كَثِيرًا﴾ [الفرقان: 48-49]. «و این ما هستیم که از آسمان آب پاک و پاک کننده را نازل می‌گردانیم. تا با آن آب سرزمین مرده زنده گردانیم، و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده‌ایم، از جمله چهارپایان زیاد و مردمان فراوان قرار دهیم».

آب از طرف دیگر به عنوان محیطی است که مخلوقات در آن زندگی می‌کند از آنجایی که دنیای دریاها موجودات عجیبی را در خود دارد و آب دریا و موجودات آن، رام و مسخر انسان است، تا مردم به فضل خداوند برسند و برای نعمت‌هایی که به آن‌ها داده است وی را شکر بگویند: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا

مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾ [النحل: 14]. «و اوست که دریا را مسخر ساخته است تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می پوشید. کشتی ها را می بینی که دریا را می شکافند و تا شما فضل او را بجوئید و سپاسگزاری کنید».

حق استفاده از آب، حق تمامی موجودات است. بدین ترتیب محافظت از سالم بودن محیط های آبی بر تمامی انسان ها واجب است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ﴾ [القمر: 28]. «به آنان بگو که: آب میان ایشان (و شتران) تقسیم شده است نوبت هر کدام باشد بر سر آب می رود». و پیامبر ﷺ می فرماید: «مسلمانان در سه چیز شریک هم می باشند: در آب، و در خوراک، و در آتش»^(۱).

و پیامبر ﷺ از ادار کردن در چشمه های آب نهی کرده است، چون باعث کثیفی و پخش و شیوع بیماری می شود. و همچنین می فرماید: «از سه چیز که لعن و نفرین شده است، پرهیزید؛ مدفوع کردن در آب چشمه ها، مدفوع کردن در سر راه، و مدفوع کردن در سایه درختان»^(۲).

تمام آشغال های خشک و تری که در آب رودخانه ها، دریاها و اقیانوس ها انداخته می شود به حدیث بالا قیاس می شود. و فرقی نمی کند که این آشغال ها، چیزهای دور انداخته شده انسان ها باشد یا بازمانده های کارخانه ها باشد و یا آشغال ها و بازمانده های اتمی باشد که بسیار کشنده تر و ویرانگرتر هستند. چون عمر بیشتری می کند و ضرر بیشتری از سایر مواد دارند.

۱- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، چاپ ۱، شماره ۲ / ۸۳۶).

۲- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۱ / ۲۹).

برای جلوگیری از آلودگی، اسلام تأکید زیادی بر پاکی هوا می‌کند و این به دلیل آن است که هوا فوائد بسیاری دارد که بعضی از این فوائد را مردم دریافته‌اند و بعضی دیگر را درک نکرده‌اند، و بزرگ‌ترین آن فوائد نفس کشیدن است که ادامه حیات تمامی موجودات زنده یعنی انسان و حیوان و گیاهان به آن بستگی دارد. و این از حکمت‌های خداوند متعال است که عملیات و روند فتوستتز را در گیاهان قرار داده است. این گیاهان از (دی اکسید کربن) تنفس کرده و در طول روز اکسیژن آزاد می‌کنند و در شب عکس این عمل را انجام می‌دهند و این کار جز برای پاک کردن هوا از (دی اکسید کربن) نمی‌باشد که قاتل موجودات زنده انسانی و حیوانی است. علاوه بر این درجه حرارت هوا بالا می‌رود و منجر به ذوب شدن یخ‌های اقیانوس‌های منجمد می‌شود و از اینجا میانگین مد آن‌ها بالا می‌آید و بسیاری از قسمت‌های دنیا که در کنار اقیانوس‌ها هستند به زیر آب می‌رود بنابراین پیامبر ﷺ به کاشت درخت تشویق کرده است، و این امر بیشتر از هزار و چهارصد سال پیش بوده که مردم آن زمان از اکسیژن و دی اکسید کربن چیزی نمی‌دانستند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اگر روز قیامت برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود، آن را بکار»^(۱). و همچنین می‌فرماید: «هر مسلمانی که نهالی را بکارد اگر کسی از ثمره آن بخورد، برای او صدقه ای نوشته می‌شود، و اگر از آن دزدی بشود، برای او صدقه است و کسی که به آن صدمه بزند تا روز قیامت برای صاحب درخت، صدقه است»^(۲).

علاوه بر پاکی هوا که گیاهان انجام می‌دهند، منظره زیبایی را به طبیعت می‌دهند که مصداق این آیه خداوند است که می‌فرماید: ﴿فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ﴾ [النمل: 60]. «برای شما از (آسمان آبی بارانده است که) با آن باغ‌های زیبا و فرح افزار رویانیده‌ایم».

۱- (احمد، المسند، ۳/ ۱۸۴).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲/ ۸۱۷).

پیامبر ﷺ از کشتن موجودات زنده بدون علت و نیاز نهی کرده است، حتی اگر پرنده کوچکی باشد. چون در این صورت سبب بیهودگی و بی‌فایده بودن موجوداتی می‌شود که خداوند مسخر کرده است. و نتیجه‌ای جز آلوده کردن هوا ندارد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که گنجشکی را بیهوده و بی‌فایده بکشد، روز قیامت وی را می‌آورند که می‌گوید: ای پروردگار من! این شخص مرا بیهوده کشت و از کشتن من سودی به او نرسید»^(۱).

آنچه که آگروزیهای ماشین‌ها و لوله‌های کارخانجات و نیروگاه‌های هسته‌ای از خود رها می‌کنند و همچنین سوزاندن درختان و فضولات حیوانات، از جمله گازهای خطرناک هستند که باعث آلودگی هوا می‌شوند. و در این مورد پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای مردم شما را به ده چیز توصیه می‌کنیم آن‌ها را حفظ کنید؛ افراط نکنید، فریب ندهید، خود را شبیه دیگران نکنید، و کودکان کوچک را نکشید، و پیرمردان بزرگ را نکشید، زنان را نکشید، درختان خرما را زخمی نکنید، این درختان را نسوزانید، درختان میوه دار را قطع نکنید، گوسفند و گاو و شتر را جز برای خوردن ذبح نکنید»^(۲). شاهد مثال ما در اینجا سوزاندن درخت خرما و سایر درختان است که باعث برانگیختن گازهای خطرناک می‌شود، و تمام انواع آتش‌ها و همچنین لاشه حیواناتی که برای غیر خوردن ذبح می‌شوند، گازهای خطرناک از آن‌ها متصاعد می‌شود. و این توصیه پیامبر ﷺ در زمان جنگ بوده است، در زمان صلح چگونه می‌تواند باشد.

اسلام بر سالم بودن خاک و عدم کثیف کردن آن تشویق کرده است. چون کثیف بودن خاک عبارت است از وارد کردن ترکیبات نامعلومی که در نتیجه آن‌ها ترکیب شیمیایی و فیزیکی خاک تغییر پیدا کند. غالباً در نتیجه استفاده از سم‌ها و کودها و بارش سنگین باران‌های اسیدی و انداختن زباله‌های انسان، و آب‌های آزمایشگاهی در خاک بدون اینکه آن‌ها را آزمایش کنند باعث بسیاری از مشکلات سلامتی و محیطی می‌شود. و همچنین

۱- (النسائی، ۶/ ۲۴۹).

۲- (مسلم، الصحيح، ۳/ ۱۳۵۷، شماره ۱۷۳۱).

انداختن آشغال‌های کارخانه‌ها و پالایشگاه‌های نفت و زباله‌های اتمی که شدیداً ویران کننده سلامت و محیط هستند.

اسلام از انداختن زباله‌های انسان‌ها در آب چشمه‌ها و مکان‌هایی که محل رفت و آمد مردم هستند و بر سر راه‌ها و زیر سایه درختان نهی کرده است و بر آن تأکید کرده است، و انجام دهنده آن را مستحق لعن یعنی دوری از رحمت خداوند می‌داند و این امر باعث بروز بیماری‌ها و مشکلات محیطی می‌شود صرف نظر از اینکه این کار یک امر غیر متمدنانه است که با تمدن جاویدان اسلام سازگار نیست. و تمام کثیف کننده‌های خاک و آب به آن قیاس می‌شوند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «از سه چیز که لعن و نفرین شده است، بپرهیزید؛ مدفوع کردن در چشمه‌ها، و در سر راه‌ها، و در سایه درختان»^(۱).

همچنین اسلام بر سلامت خانه‌ها و مردم از هیاهو و شلوغی که امروزه یکی از آلودگی‌ها می‌باشد، تأکید کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾ [لقمان: ۱۹]. «و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و از صدای خود بکاه، چرا که زشت‌ترین صدا صدای خران است». وقتی اسلام به پایین آوردن صدا امر کرده است، هر چند که صدا بلند و ناراحت کننده باشد، به صدای ناهنجار آلات جدید پر سر و صدا و هیاهو نمی‌رسد، به طریق اولی به پایین آوردن تمام صداهای بلند و ناهنجاری که باعث پریشانی انسان و آشفتگی فکر وی می‌شد، امر می‌کند. چون باعث سلب نفس کشیدن راحت می‌شود و منجر به کم شدن فعالیت وی می‌شود و او را در حالت آشفتگی و ناراحتی و گیجی و پریشانی و کم شدن تفکر و عدم هماهنگی و انسجام سالم، قرار می‌دهد. و بر گوش‌های وی تأثیر می‌گذارد و آن‌ها را ضعیف می‌کند و گاهی باعث کر شدن انسان می‌شود. و اگر این صداها به گوش انسان‌هایی که مریض روحی یا جسمی هستند برسد نتیجه بهبودی آن‌ها

۱- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۱/ ۲۹).

کم می‌شود، و فرقی نمی‌کند که کار آن‌ها ذهنی باشد یا عضلانی و جسمی باشد و یا بخاطر نبود علت بیماری یا عدم تمرکز و انسجام وی با کار باشد.

حق انسان در محیط اقتصادی سالم؛ که اسلام بر کار و استفاده از نعمت‌های منتشر شده خداوند در آسمان و زمین تشویق می‌کند که اقتصاد دانان از آن به بهره برداری از «در آمد» تعبیر می‌کنند. پس هر چه دایره کار توسعه پیدا کند، دایره نتیجه و سود توسعه می‌یابد. از آنجایی که فراوانی همان اصل اقتصادی می‌باشد و ندرت و کمی درآمد مصداق این آیه خداوند نمی‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رِوْاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ﴾ [فصلت: 10]. «او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید، و مواد غذایی زمین را به اندازه لازم مقدر و مشخص کرد، این‌ها همه رویهم در چهار روز کامل به پایان آمد. بدانگونه که نیاز نیازمندان و (روزی روزی خواهان را بر آورده کند)». بلکه کمی در آمد به عوامل دیگری بر می‌گردد از جمله؛ بد خرج کردن که کفران نعمت می‌باشد، و قرآن از آن به اسراف و تبذیر تعبیر کرده است و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ طُّ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [الإسراء: 27]. «بی‌گمان بادرستان دوستان اهریمنانند و اهریمنان بسیار ناسپاس پروردگار خود هستند».

ظلم کردن مردم به همدیگر در استفاده و بهره برداری از درآمدها و منابع که تجاوز از حد خویشتن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ [یونس: 23]. «ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، وبال و زیان آن متوجه خود شما می‌شود».

عدم قدرت انسان بر استفاده از تمامی درآمدهای اقتصادی و تمام آنچه که انسان کسب می‌کند امکان گسترش دایره بهره برداری از درآمدها را گسترش می‌دهد، و از اینجا زندگی کریمانه‌ای برای وی فراهم می‌شود. چون فقر آثار منفی بر سلامتی فرد و اخلاق و

احترام ذاتی دارد، که از کرامت انسان نسبت به خداوند سرچشمه می‌گیرد. و خداوند متعال ثروتمندی مردم را وقتی به خود نسبت می‌دهد، آن را دوست دارد و فقری را که به شیطان نسبت می‌دهد، دوست ندارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٨﴾ [البقرة: 268]. «اگرچه شما را وعده تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه شما را دستور می‌دهد ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فزونی می‌دهد. و خداوند (فضل و مرحمتش) وسیع و (از همه چیز) آگاه است.»

فقر همنشین کفر است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «نزدیک است که فقر به کفر بیانجامد»^(۱). و از دعاهای پیامبر ﷺ این است که می‌فرماید: «پروردگارا از غم و غصه، ناتوانی و تنبلی، فقر و کفر و غلبه قرض و بدهی و قهر و غضب مردمان به تو پناه می‌برم»^(۲).

اسلام به صراحت در بیشتر از یک آیه به کسب درآمد دعوت کرده است. از جمله خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١١﴾ يُنْبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٣﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٤﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٥﴾ وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾ وَعَلَّمَتِ وَبِالتَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾ [النحل: 10-16]. «او کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاده است و شما از آن می‌نوشید و به سبب آن گیاهان و درختان می‌رویند و شما

۱- (ابونعیم، د. ت، ص ۱۶۱).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۱۱/۱۷۳).

حیوانات خود را در آن می‌چرانید. خداوند به وسیله آن زراعت و زیتون و خرما و انگور و همه میوه‌ها را برای شما می‌رویانند. بی‌گمان در این نشانه روشنی است برای کسانی که بیاندیشند. و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد و ستارگان به فرمان او مسخر هستند. مسلماً در این کار دلایل روشن و نشانه‌های بزرگی است برای کسانی که تعقل می‌ورزند. و چیزهایی را مسخر شما گردانیده است که در زمین برای شما به رنگ‌های مختلف و در انواع گوناگون آفریده است. مسلماً در این دلیل واضح و نشانه روشنی است برای مردمی که عبرت می‌گیرند. و اوست که دریا را مسخر ساخته است تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید کشتی‌ها را می‌بینی که دریا را می‌شکافند و تا شما فضل او را بجوئید و سپاسگزاری کنید. و در زمین کوه‌های استوار و پابرجایی قرار داد تا اینکه زمین شما را نلرزاند، و رودخانه‌ها و راه‌هایی را پدیدار کرد تا اینکه راهیاب شوید. و نشانه هائی (را پیدا می‌کنند) و ایشان به وسیله ستارگان رهنمون می‌شوند».

و در مورد سلامت محیط اجتماعی، اسلام بر صحت عقل انسان تشویق کرده است و این امر با پاک کردن آن از کفر و هدایت و دعوت آن به طرف ایمان است، ایمانی که امنیت درونی و آرامش عقلی به انسان می‌بخشد که نتیجه آن محیط اجتماعی سالم است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: 82]. «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان هستند».

اسلام تمامی چیزهایی را که برای عقل ضرر دارد، حرام کرده است. از جمله خوردن مست‌کننده‌ها و مواد مخدر است. از جمله تلاش‌های اسلام برای صحت و درستی عقل، دعوت عقل به علم است. علمی که مجموعه دانش‌های منضبط و مربوط به هم است که انسان در طول تاریخ طولانی خود به دست آورده است. همچنانکه تعلیم، کانال اصلی اتصال به این دانش‌ها و علوم است.

«تعلیم همان انتقال و ارتباط معرفت و دانش از طریق کانال‌های رسمی و غیر رسمی از نسلی به نسلی دیگر است»^(۱).

اسلام به صحت و سلامت جامعه انسان‌ها تشویق کرده است و این در خلال دعوت‌های آن به مسؤولیت اجتماعی است که یکی از ابعاد محیط اجتماعی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: 2]. «در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی نکنید».

اسلام توجه به برادر انسانی خود را در حالت سختی و گرفتاری بیان کرده است. و هر آنچه که نیاز به نیکی داشته باشد همان زائیده خیرات است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [البقرة: 177]. «اینکه چهره هایتان را به جانب مشرق و مغرب نمیکنید، نیکی نیست. بلکه نیکی کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب و پیغمبران ایمان آورده باشد، و مال را با وجود علاقه ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزاد سازی بردگان صرف کند، و نماز را بر پا دارد، و زکات را بپردازد، و وفا کنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند، و در برابر فقر و بیماری و به هنگام نبرد، شکیبایند. اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزکاران اینانند».

۱- (بدر، ۱۴۰۱، ع ۵، ص ۵۳۴).

در دعوت اسلام به بخشیدن، منت نهادن مکروه است، و حفاظت کرامت انسانی و سلامت محیط اجتماعی است. چون نفس بشری جز برای تمایل به برتری طلبی دروغین و خوار کردن شخص گیرنده، چیزی را با منت نمی‌بخشد. و این باعث نقص و کاستی گیرنده و احساس خواری وی می‌شود. پس سعی می‌کند که بر شخص بخشنده برتری بیابد و از اینجا دشمنی و کینه را در دل می‌پروراند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ﴾ [البقرة: 262]. «کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می‌کنند و به دنبال آن منتی نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند».

در زمینه سلامت جسمانی اسلام به رعایت سلامت تشویق کرده است. چون عقل سالم در بدن سالم است. اسلام طبق عادت خود ابزارهای حفظ کننده‌ای را برای انواع مختلف خطرهایی که به بیماری جسمی می‌انجامد، گذاشته است. اسلام به نظافت تشویق کرده است. اولین سوره‌ای که از قرآن نازل شد در سوره علق به علم فرا خواند. ﴿اقْرَأْ﴾ [العلق: 1] یعنی بخوان و در دومین سوره‌ای که نازل کرد به نظافت فرا خواند، که می‌فرماید: ﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ [المدثر: 4]. «لباست را پاکیزه گردان».

خداوند متعال توبه و گناهان و پاک بودن و سایر امور را از هم نزدیک می‌گرداند. همچنان که اسلام بر سلامت محیط زیست تأکید می‌کند. چون گناهان منجر به آلودگی شنوایی و دیداری و عقلی می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: 222]. «بی‌گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست می‌دارد».

نظافت از نشانه‌های ایمان، و تقویت کننده ایمان و دلیل بر آن می‌باشد. چون مسلمان حقیقی بدن و لباس و محیطش پاکیزه است. نظافت در این امور ضامن برطرف شدن میکروب‌هایی می‌شود که سبب بیماری هستند. پس مشاهده می‌کنی که اسلام بر شستن

بدن و عطر زدن مخصوصاً هنگامی که نزد جمع است، تأکید کرده است. چون به علت شلوغی و تراکم مردم در یک جا بوهای بد از بدن‌هایی که تمییز نیستند، بر می‌خیزد و سپس سبب اذیت و آزار دیگران می‌شود. پیامبر ﷺ به شستن بدن و عطر زدن تشویق کرده است. وی می‌فرماید: «روز جمعه بدن و سرهای خود را بشوید و هر چند که جنب هم نباشید و به خود عطر بزنید»^(۱).

بلکه اسلام مدت زمانی را تعیین کرده است که شخص مسلمان نظافت بدنش را رعایت کند. پیامبر هدایتگر و مژده دهنده ﷺ می‌فرماید: «حق هر مسلمانی است که در هر هفته حداقل یک بار سر و بدن خود را بشوید»^(۲).

نظافت در اسلام عبادت و سلامت است، و معیار تمدن و همچنین پیشرفت ملت‌ها می‌باشد. همچنانکه یکی از مفاهیم عمیق رفتار متمدنانه است.

اسلام علاوه بر نظافت بدن به نظافت لباس و مرتب کردن آن و شانه کردن موی سر، و زیبایی ظاهر و کوتاه کردن ناخن، و از بین بردن موهای زائد، و عطر زدن اشاره کرده است و این امور فقط برای این است که شخص مسلمان با ظاهری آراسته و شایسته ظاهر بشود تا موجب احترام و دوست داشتن وی در میان مردم بشود. پیامبر ﷺ خود را برای خانواده و اصحاب و گروه‌هایی که پیش او می‌آمدند، می‌آراست.

اسلام به تشویق مردم به نظافت اکتفا نکرده است بلکه به پاکی محیطی که در آن زندگی می‌کنند، امر کرده است، چون بسنده کردن انسان به نظافت بدن و درست کردن ظاهر بدون اینکه محیط خود را تمییز و پاک کند وی را از جریان بیماری‌هایی که در خانه و بیرون است، حفظ نمی‌کند. بنابراین اسلام به نظافت حیاط منزل تشویق کرده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند خوش بو است و انسان‌های خوشبو را دوست دارد. و

۱- (البخاری، ۱۹۶۱، ج ۱ / ۳۰۲).

۲- (مسلم، ج ۶ / ۱۳۳).

پاکیزه است و انسان‌های پاکیزه را دوست دارد، و کریم است و انسان‌های کریم را دوست دارد، و بخشنده است و انسان‌های بخشنده را دوست دارد. پس حیاط خانه‌ی خود را تمیز کنید»^(۱).

برای سالم نگه داشتن محیط از تمامی عواملی که آن را کثیف می‌کنند، اسلام نظافت آن‌ها را یکی از بخش‌های ایمان به حساب آورده است. پیامبر ﷺ فرموده است: «اسلام هفتاد و اندی بخش دارد که بالاترین و برترین آن‌ها کلمه لا إله إلا الله است، و پایینترین آن‌ها برداشتن چیزهای سر راهی است که موجب آزار مردم می‌شوند»^(۲).

وقتی برداشتن چیزهای آزار دهنده از سر راه مردم پایین‌ترین بخش ایمان است حال چه کسی حافظ سلامت محیط از انواع مختلف آلودگی‌های محیطی و اجتماعی است. و این فقط نشانه تأکید اسلام بر حق انسان در داشتن محیطی سالم است بلکه از سلامت به نظافت فراتر رفته که نشانه عنایت و توجه اسلام است.

اما سلامت محیط سیاسی:

اسلام بیشترین توجه را به این محیط کرده است. چون ثبات سیاسی و رشد کامل همراه آن چیزی است که انسان در زندگی کریمانه خود می‌خواهد. چون امنیت در سرزمین‌ها و کشورها از بهترین و بزرگ‌ترین نعمت‌هاست و این امر جز با سلامت محیط سیاسی نمی‌باشد که هر نوع رشد اجتماعی، اقتصادی، یا طبیعی را پشت سر گذاشته باشد، و ندای اسلام به مشورت و آزادی اندیشه می‌باشد حتی جزء مهم‌ترین ویژگی‌های این دین می‌باشد و میدان و زمینه اعتقاد نیز هست. و در بدترین شرایط بعد از شکست در غزوه احد به مشورت امر کرده است. غزوه ای که آغاز آن نیز مبتنی بر مشورت بود تمامی این‌ها بر اشتیاق و تمایل اسلام به کرامت انسان تأکید می‌کند که از متون قرآن و

۱- (ترمذی، ج ۴ / ۱۹۸).

۲- (مسلم، ج ۱ / ۶۳).

سنت سرچشمه گرفته است. و این امر را در بیان جایگاه شورا و آزادی در اسلام توضیح خواهیم داد که این‌ها یکی از ابعاد فرعی بعد سیاسی هستند که یکی از پایه‌های سلامت محیط به شمار می‌رود.

۲-۳-۵- حق رعایت بهداشت:

اسلام به سلامت و تندرستی افراد اهتمام ورزیده است به اعتبار اینکه آن‌ها را به انجام واجبات دینی و معیشتی راهنمایی می‌کند. چون افراد بدین وسیله می‌توانند که به جامعه نفع برسانند و آمال و آرزوهای آن را بر آورده کنند^(۱).

اهتمام به سلامتی افراد منجر به جامعه‌ای بدون بیماری می‌شود که دین و بدن و عقل قوی دارند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: انسان با ایمان و قوی نزد خداوند بهتر و دوست داشتنی‌تر از انسان مؤمن و ضعیف است و در تمام خوبی‌ها نیز این گونه است^(۲).

اسلام حق فرد را در رعایت بهداشت بیان کرده است و این حق را به عنوان واجبی بر گردن فرد گذاشته است. همچنانکه این حق را برای فرد به صورت الزام بر دوست قرار داده است^(۳).

در مورد اعتبار واجب بودن رعایت بهداشت بر فرد، خداوند متعال به مردم امر کرده است که از تمام چیزهایی که به سلامتی آن‌ها ضرر می‌رساند دوری کنند، و شراب و زنا را بر آن‌ها حرام کرده است و حرام بودن این‌ها یکی از نشانه‌های حفظ سلامتی در اسلام می‌باشد خواه این سلامتی عقلی باشد یا جسمی فرقی نمی‌کند. در مورد تحریم نوشیدن می‌و شراب خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰]. «می‌خوارگی و قماربازی و

۱- (العینی، ۱۳۹۴، ص ۴۸۹).

۲- (مسلم، ۴/ ۲۰۵۲).

۳- (العینی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۹).

بتان و تیرها پلیدند و عمل شیطان می‌باشند پس از پلیدی دوری کنید تا اینکه رستگار شوید.»

و در مورد حرام بودن زنا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: 32]. «و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است.»

اسلام از تمام چیزهایی که به سلامتی و تندرستی ضرر می‌رساند و نیروی بدن را تحلیل می‌برد، نهی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: 195]. «و خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید.» و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا ضرر ولا ضرار» (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص ۵۲۹). و همچنین می‌فرماید: «روزه بگیرید تا سالم بمانید»^(۱).

پیامبر ﷺ از زیاد خوردن تا سرحد سوء هاضمه گرفتن نهی کرده است. و می‌فرماید: «شکم آدمی را هیچ چیز بدتر پر نمی‌کند پس برای آدمی لقمه‌ای چند بس است که پشت وی بدان راست نگه داشته شود. پس ناچاراً باید یک سوم شکمش را برای غذا، یک سوم را بری نوشیدن و یک سوم را برای نفس کشیدن بگذارد»^(۲).

همچنانکه اسلام به نظافت تشویق کرده است و فرقی نمی‌کند که این نظافت در جسم باشد، یا در محیطی که انسان در آن زندگی می‌کند باشد،

به وضو گرفتن قبل از نماز و غسل جنابت و غسل روز جمعه امر کرده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «غسل روز جمعه بر هر شخص محتلم و غیر محتلم است. و از عطری که نزد خود دارد به خود بزند»^(۳).

۱- (الغزالی، ۱۳۸۹، ج ۸، ص ۱۴۹۸).

۲- (احمد، المسند، ج ۴، ۱۳۲، الترمذی، السنن).

۳- (مسلم، الصحيح، ج ۲ / ۵۸۱).

همچنان که اسلام توجه به غذای بهداشتی و آب پاک را تشویق کرده است، از نوشیدن از دهانه ظرف نهی کرده است، چون احتمال سرایت بیماری وجود دارد. و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بدن تو بر تو حقی دارد»^(۱).

همچنین به ورزش و اموری که در تقویت بدن تأثیر دارند اشتیاق نشان داده است، چون این امور منجر به مقاومت بدن در مقابل بیماری‌ها می‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «به فرزندان خود شنا و تیراندازی بیاموزید و به زنان ریسندگی بیاموزید»^(۲).

همچنین اسلام به رعایت بهداشت اهتمام ورزیده است و در عبادات به خاطر بیماری رخصت قرار داده شده است. به همین دلیل برای مریض رخصت قرار داده شده است که در ماه رمضان اگر ترس زیاد شدن بیماری، یا دیر افتادن شفا وجود داشته باشد می‌تواند روزه نگیرد و بعد از شفا یافتن و تمام شدن بیماری باید قضا کند، و همچنین برای زن شیرده و باردار نیز وقتی ترس جان‌شان وجود داشته باشد، یا ترس جان فرزندش وجود داشته باشد می‌توانند در طول روز روزه نگیرند و بعداً آن را قضا کنند یا قضا کنند و غذا نیز بدهند.

برای کسی که روزه گرفتن بر او سخت است، مباح است که روزه نگیرد و به جای هر روزی که روزه نگرفته است غذای مسکینی را بدهد. همچنین برای شخص مسافر رخصت وجود دارد که در طول ماه رمضان روزه نگیرد و این بخاطر مشقت و سختی است که در سفر وجود دارد و بر سلامتی فرد تأثیری ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ [البقرة: 185]. «پس هر که از شما این ماه را در یابد، باید که آن را روزه بدارد. و اگر کسی بیمار یا مسافر باشد چندی از روزهای دیگر را روزه بگیرد».

۱- (البخاری، ۴/ ۲۸).

۲- (البیهقی، ۱۳۵۳، شماره ۶/ ۴۰۱).

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ [البقرة: 184]. «و برکسانی که توانایی انجام آن را ندارند لازم است که کفاره بدهند، و آن خوراک مسکینی است».

و همچنین می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: 185]. «خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

از سخنان عمر بن خطاب رضی الله عنه در مورد تشویق به رعایت بهداشت است که می‌گوید^(۱):

- شما را از چاقی برحذر می‌دارم چون (چاقی در بدن) گره ایجاد می‌کند.
- شما را از پرخوری برحذر می‌دارم چون برای نماز خواندن تنبلی ایجاد می‌کند و برای بدن نیز مفسده است و منجر به بیماری می‌شود.
- میانه روی در غذا خوردن وظیفه شماست. چون از اسراف دور است و برای بدن درست تر است و برای عبادت قوی تر است».

اسلام رعایت بهداشت را در صورت‌های مختلفی به اعتبار اینکه حق افراد بر دولت است بیان کرده است، از جمله «داستان بدویان است وقتی که به مدینه رسیدند، اسلام آوردند ولی دچار وبا شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله یک شتر صدقه به آن‌ها داد که از شیر و بول آن بنوشند. تا سالم و سر حال شدند»^(۲).

اسلام حق رعایت اجتماع را بر عهده شخص مریض گذاشته است. عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتی که از شام بر می‌گشت بر گروهی از جذامیان گذشت و مقداری از بیت المال را به آن‌ها داد و بدین ترتیب آن‌ها را از گدایی کردن در میان مردم منع کرد^(۳).

همچنان که ولید بن عبدالملک مقداری از درآمدها را به آن‌ها اختصاص داد و برای هر شخص فلج و زمین‌گیری خادمی گذاشت که کارهای وی را انجام بدهد، و برای هر

۱- (العقاد، ۱۹۵۳، ۲۵۴) (العیلى، ۱۳۹۴، ص ۴۹۰).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۱/۳۳۳).

۳- (العیلى، ۱۳۹۴، ص ۲۹۱).

نابینایی، راهنمایی گذاشت تا از وی مراقبت کند. همچنان که ابن طولون در انتهای مسجد خود اتاقی ساخت و داروخانه‌ای با داروها و شربت‌های مختلف درست کرد و برای این مکان خادم و پزشک مخصوص تعیین کرد تا نمازگزاران بیمار را معالجه کند، همچنین بیمارستان نظامی ساخت و خوب آن را مرتب کرد و خود در روز جمعه‌ها از داروخانه و کار پزشکان و درمان بیماران دیدن می‌کرد»^(۱).

همچنین اسلام به عیادت بیماران امر کرده است و این امر جز به خاطر خوشحالی و تسلی دادن آن‌ها نیست. چون شخص بیمار در اثنای بیماری حالت روحی‌اش تغییر می‌کند پس عیادت وی را خوشحال می‌کند و مهربانی کردن با او شفای او را جلوتر می‌اندازد. و او را به سلامتی خود امیدوار می‌کند. و پیامبر ﷺ این امر را بیان کرده و عیادت بیمار را به عنوان حقی بر دیگران گماشته است و می‌فرماید: «وقتی که کسی مریض و ناخوش احوال شد از او عیادت کنید»^(۲).

عمر بن خطاب رضی الله عنه و الیان خود را به عیادت بیماران امر می‌کرد تا به کار آن‌ها رسیدگی کند و هنگامی که گروه‌هایی نزد عمر می‌آمدند از امیرشان سؤال می‌کرد و آن‌ها از وی به نیکی یاد می‌کردند. سپس عمر رضی الله عنه می‌گفت: آیا از مریض‌های شما عیادت می‌کند؟ وقتی آن‌ها می‌گفتند: خیر، آن امیر را عزل می‌کرد»^(۳).

۳-۲-۶- حق انسان در رشد و توسعه:

ثروت مالی و ثروت طبیعی و ثروت بشری و ثبات سیاسی و آمیزش این‌ها با هم ایجاد رشد و توسعه می‌کند. تکنولوژی حاصل همان رشد و توسعه است. انسان از

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۲۹۱).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۳/۱۱۲).

۳- (الطماوی، ۱۹۶۹، ص ۲۷۸).

دیدگاه اسلامی ثروتمندتر و شایسته‌تر از زمینه‌های رشد و توسعه است. جز این نیست که انسان «سازنده تکنولوژی و موضع رشد و پرچم دار آن می‌باشد»^(۱). خداوند متعال نیروهای مخفی و استعدادهای ذخیره شده برای استفاده از نیروها و گنجینه‌های زمین به او داده است. و نیروهای پنهان به او داده است تا بتواند مشیت و خواست الهی را محقق بکند^(۲).

و بالاترین آن چیزهایی که خداوند به انسان داده است، همان جوهری است که انسان را از سایر حیوانات جدا می‌کند و آن عقل می‌باشد که منبع و مطلع و اساس علم می‌باشد. علم مانند میوه درخت، نور خورشید و بینایی چشم است. و همین امر است که علوم نظری را طلب می‌کند و صنعت‌های فکری مرموز را تدبیر می‌کند. همچنان که اگر به وظیفه خود عمل کند علوم مختلف دیگری که از تجربه‌ها در شرایط مختلف به دست آمده، بر آن مترتب می‌شود^(۳).

وقتی انسان همان ثروت گرانبها و شایسته میدان رشد و موضع رشد و پرچم دار آن باشد، اسلام به رشد انسان تأکید کرده و آن را با ویژه‌ترین خصوصیت انسان که همان شخصیت جدی انسان است، شروع کرده است. وقتی که رشد انسان به پایان رسید این انسان رشد کرده مسئول محقق کردن رشد محیط با ابعاد چهارگانه آن است، (بعد طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) چون آنچه که در این هستی است مسخر و رام انسان می‌باشد. سپس وقتی که شخصیت، جدیت و کارآمدی را بیابد، نیروهای شگفت و عجیب و ابزارهای برتر منفجر می‌شوند. پس حق انسان است که ابتدا شخصیت خود را رشد بدهد و اسلام قاعده‌های ثابت و اساسی را برای رشد شخصیت کوشا و کارآمد

۱- (بلخوخه، د. ت، ص ۸۷).

۲- (قطب، ۱۳۸۶، چاپ ۵، ج ۱، ص ۵۶).

۳- (الغزالی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۷۹).

برای انسان وضع کرده است، همان انسانی که بر او لازم است از تمامی توسعه‌ها پیشی بجوید تا تمامی ابعاد رشد و توسعه را محقق کند. از جمله این قواعد امور زیر می‌باشند:

در حقیقت اسلام هدفی را برای انسان مشخص کرده که بالاتر از اهداف و مصالح دنیوی می‌باشد و از این جا کارآمدی انسان زیاد می‌شود و نیرویی برای جدیت در کار و محقق کردن بزرگ‌ترین سود برای خود و تمامی انسان‌ها در او ایجاد می‌شود. چون هدف وی فراتر از این دنیای فانی است.

رشد شخصیت انسان به وسیله عبادت است، همچنان که عبادت در اسلام اساس گرامیداشت انسان توسط خداوند است. بنابراین عبادت یکی از قواعد رشد شخصیت می‌باشد از آنجایی که امنیت در جامعه انسانی همان کلید رشد اجتماعی فراگیر می‌باشد و عبادت با نقش خود کلید انواع رشد محیط می‌باشد. مثالی را برای یکی از انواع عبادت‌ها می‌آوریم؛ نماز خواندن که مکان انجام و ادای آن مسجد می‌باشد و مسجد همان مکانی است که شخصیت انسان مسلمان در دفاع اجتماعی که محقق کننده امنیت است، رشد می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: 45]. «مسلماناً نماز از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند باز می‌دارد».

اسلام با امکان تغییر از بد به خوب و از خوب به خوب‌تر رضایت و خشنودی را در شخص به وجود می‌آورد. بلکه حتی تغییر را ضرورت می‌داند. و سرعت رشد را به جلو و شرایط بهتر هر چند که سخت و دشوار باشد، تشویق و تحریک کرده است. چون بنابر کلام خداوند متعال: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۖ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۗ﴾ [الشرح: 5-6]. «چرا که همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. مسلماً با سختی و دشواری آسایش و آسودگی است».

و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ﴾ [الرعد: 11]. «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

رشد احساس مسئولیتی که با نقش خود منجر به ظهور شخصیت یگانه‌ای شود که مسئولیت‌های خود را تحمل کند چون تمام چیزهایی که در دست اوست امانت می‌باشد. و بر او لازم است که با امانت و اخلاص به انجام وظیفه رشد خود پردازد با این احساس که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾ [الأحزاب: ۷۲]. «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند و حال اینکه انسان زیر بار آن نرفت آنان واقعاً ستمگر و نادانند.»

کوتاهی کردن همان نتیجه عدم احساس مسئولیتی است که منجر به در حاشیه قرار دادن خود انسان و سپس اطرافیان از محیط می‌شود که منجر به عدم کارآمدی در فعالیت رشد انسانی می‌شود.

رشد اراده محکم و متکی به ایمان؛ چون مؤمن شخصیتی قوی و محکم دارد که ناامیدی در او راه پیدا نمی‌کند چون مدام از ایمان عمیقش به همراهی خداوند با او نیرو و قوت می‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾ [آل عمران: ۱۳۹]. «و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر که براستی مؤمن باشید.»

بنابراین نیرو و استحکام در حقیقت و بر اساس حقیقت می‌باشد پس تمامی نقش‌ها و تصمیمات و اقدامات را با اراده ای آهنین جلو می‌برد تا همراه آن رشد مبتنی بر قواعد محکم را محقق کند.

وقتی اسلام اصول و مبانی رشد شخصیت کارآمد انسان را وضع کرده است تنها هدف آن صلاح انسان است و سپس او به صلاح محیط می‌پردازد، و آن را به هدف جانشینی در روی زمین رشد می‌دهد.

چون جانشینی بر دو امر متکی است و با دو حرکت کامل می‌شود^(۱):

الف) حرکت انسان در زمینه تحقق عبودیت و بندگی

ب) حرکت انسان در زمینه تحقق سروری و سیادت

برای تحقق سیادت و برتری انسان ناچار باید رشد فراگیر تمام ابعاد محیط (طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) وجود داشته باشد. رشدی که نیکی و خوبی محیط را مورد هدف قرار می‌دهد و از اینجا رشد ارزشمند حیات از بعد طبیعی شروع می‌شود که خالق متعال بهره برداری از تمام چیزهایی که روی زمین است را به انسان بخشیده است، به شرط اینکه به مبدأ و اساس عظمت در همه کارها و فعالیت‌ها تمسک بجوید، انسان به حکم سیادت خود در بهره برداری از منابع طبیعی زیر دست می‌شود ولی طبق دیدگاه اسلامی باید به امانت داری مقید باشد. یعنی مسؤولیت حفظ صلاح محیط و عدم فساد آن را داشته باشد. چون در این صورت با مفهوم رشد و نص قرآن تعارض پیدا می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الأعراف: 55]. «پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک بخواهید او تجاوز گران را دوست نمی‌دارد». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ [القصص: 77]. «و در زمین تباهی مجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی‌دارد». ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ [البقرة: 60]. «از روزی خدا بخورید و بنوشید (و همچون تباهکاران) در زمین به (لاف و گزاف و) تجاوز و تعدی نپردازید».

در مورد بعد اقتصادی، اسلام به کار و دور کردن فقر و تنبلی تشویق کرده است. و به بهره برداری از نعمت‌های خداوند در هستی تشویق کرده است. و این امر با وسعت دادن دایره نتایج و ثمرات می‌باشد. پس هر گاه دایره نتایج وسعت بیابد پایه‌های اقتصادی

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص ۴۶).

وسعت می‌یابد. سپس رشد اقتصادی زیاد می‌شود، که با نقش خود منجر به زیادی درآمد فرد می‌شود که هزینه وی را در زندگی کریمانه ای ممکن می‌سازد و تأثیر مثبتی بر تمام امت دارد.

در مورد بعد اجتماعی، اسلام به رشد این بعد اهتمام ورزیده است و این امر در خلال تلاش وی به سلامت و صحت عقلی انسان است. و این امر به دعوت اسلام به علم و حرام کردن تمام چیزهایی که به عقل و سلامت جسمانی ضرر می‌رساند، می‌باشد و این نیز با تأکید بر حق وی در رعایت بهداشت و سلامت جامعه‌اش می‌باشد که در دعوت اسلام به مسؤولیت اجتماعی نمود می‌یابد. خواه این مسؤولیت معنوی باشد و خواه مادی فرقی نمی‌کند.

بنابراین، اسلام بیکاری و عقب ماندگی را با دعوت به رعایت تمامی جنبه‌های بهداشت و مسؤولیت محکوم می‌کند.

اما بعد سیاسی که اسلام توجه خاص و مهم خود را به آن روا داشته است به دلیل این است که بعد سیاسی سنگ بنای هر اجتماعی است، به گونه‌ای که ایجاد یا بقای هر رشد و توسعه‌ای چه طبیعی، چه اجتماعی و چه اقتصادی ممکن نیست مگر اینکه قبل از آن یا همراه آن رشد سیاسی بوده باشد. چون امنیت سرزمین‌ها از بزرگ‌ترین نعمت‌هاست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ [النور: 55]. «خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است، همچنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به

امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان بشمارند.»

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که در گروه و جامعه خود امنیت داشته باشد و بدنش سالم باشد و خوراک روزانه‌اش را بیابد گویی که دنیا ملک وی است»^(۱).

امنیت با وجود رشد سیاسی مبتنی بر شورا و آزادی و کرامت به دست می‌آید که این امر منجر به ثبات سیاسی می‌شود که همراه آن زندگی کریمانه و توسعه یافته تکمیل می‌شود.

۳-۳- حقوق سیاسی و مدنی

۳-۳-۱- حق آزادی

۳-۳-۱-۱- آزادی شخصی:

آزادی شخصی عبارت است از اینکه «فرد در امور شخصی خود و تمامی آنچه که مربوط به خود است قادر به تصرف باشد و از تجاوز به خود یا آبروی خود یا تجاوز به اموالش یا هر یک از حقوقش در امان باشد و نباید در تصرفات وی تجاوزی علیه دیگری وجود داشته باشد»^(۱).

اسلام به شخصیت انسانها احترام می‌گذارد و وجود چنین شخصیتی جز با آزادی محقق نمی‌شود. چون شخصیت و آزادی شخصی یکی از مقتضیات متعلق به انسان است. که لازم است معیار تمامی چیزها باشد و در سایه این آزادی انسان احساس کرامت و انسان بودن می‌کند.

آزادی شخص به چند قسمت تقسیم می‌شود که از مجموع آنها آزادی که مهم‌ترین ویژگی انسان است به دست می‌آید و آنها عبارتند از:

آزادی خویشتن.

آزادی مسافرت و مهاجرت و پناهندگی.

حق امنیت.

احترام و ارزش مسکن.

حق سری بودن نامه‌ها و مکاتبه‌ها.

۱- (العیلى، ۱۳۹۴، ص ۳۵۹).

آزادی خویشتن، همان صفت رشدی است که شخص لیاقت و اهلیت تصرف در امور خود و محافظت از وجود خود و کرامت خود را پیدا می‌کند. کرامتی که از ایمان وی به کرامت ذاتی از طرف خداوند به او و تمام انسان‌ها ناشی می‌شود. و نیز حق آزادی و رعایت کردن حقوق دیگران ناشی می‌شود. چون آزادی به طور عام و آزادی خویشتن به طور خاص، وجود آن فقط در جامعه متصور است. و از قدیم بعضی از دانشمندان گفته‌اند که: «انسان خوی مدنی دارد. هر چند گفته‌اند که: انسان خوی اجتماعی دارد. ولی این تعریف عام‌تر و درست‌تر می‌باشد. چون انسان در جامعه زندگی می‌کند و آزادی معنای جمعی دارد. و جامعه‌ای که افراد را از آن بگیرند جامعه نیست. به همین دلیل انسان آزاد، باید آزادی خودش را مقید به آزادی دیگران بکند که به آزادی دیگران لطمه وارد نکند وقتی که از درون خودش را مقید نکند لازم است که قید و بندهای بیرونی از جمله عذاب و عقاب بر او گذاشته شود. و او را از آزادی منع کنند چون آزادی و رهایی وی مانع آزادی دیگران می‌شود»^(۱).

بنابراین اسلام بر این آزادی، با دادن آزادی اراده تأکید می‌کند تا آنچه را که می‌خواهد انجام دهد و آنچه را که نمی‌خواهد رها کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [الإنسان: ۳]. «ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ [البلد: ۱۰]. «او را به دو راه [نیک و بد] رهنمون شده‌ایم». آزادی عقیده یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ذات انسانی می‌باشد و عدم اجبار انسان به اسلام آوردن نیز جزء آن ویژگی می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «اجبار و اکراهی در دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است». مسؤولیت در اسلام فردی است و هر انسانی مسؤول

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۸۸).

خودش می‌باشد و تبعات عمل خودش را می‌بیند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلَمْنَهُ لَطْفَهُ فِي غُنْفِهِ وَخُرُجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا﴾ ﴿۱۳﴾ اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿۱۴﴾ [الإسراء: 13-14]. «ما اعمال هر کسی را به گردنش آویخته‌ایم و در روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می‌آوریم که گشوده به او می‌رسد. کتاب خود را بخوان، کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی».

و همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا﴾ ﴿۸۴﴾ [الإسراء: 84]. «بگو: هر کسی برابر روش خود کار می‌کند و پروردگارتان بهتر می‌داند که چه کسی راهش درست‌تر است».

و انسان مسؤول اعضای بدن خود می‌باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ ﴿۳۶﴾ [الإسراء: 36]. «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی، بیگمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

انسان تبعات عمل دیگری را متحمل نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الإسراء: 15]. «و هیچ کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». اگر انسان آزاد نباشد چطور می‌تواند مسؤول باشد و اگر این ذات بشری آزاد و مکرّم نباشد چطور و چگونه حساب و ثواب و عقاب بر او مترتب می‌شود. چون ما با معیارهای بشری خود نمی‌توانیم محاسبه و سؤال بکنیم بلکه کسی که شأن و جایگاه آن را دارد می‌تواند این کار را بکند.

اسلام شأن این آزادی را خیلی فراتر دانسته است وقتی بیان می‌کند که انسان نمی‌تواند حقوق والدین را اداء کند و خداوند تشکر از خود را همسان تشکر از والدین قرار داده است و می‌فرماید: ﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ [لقمان: 14]. «که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

انسان هر چقدر می‌تواند به والدین نیکی کند فقط در صورتی می‌تواند نیکی آن‌ها را جبران کند که آزادی شخص آن‌ها را به آنان ببخشد، یعنی وقتی والدینش برده دیگری هستند و او آن‌ها را آزاد کند. مسلم در صحیح خود از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ فرزندی نمی‌تواند نیکی والدینش را جبران کند مگر اینکه او را مملوک و برده دیگری بیابد و او را بخرد و آزادش کند». و در روایت ابی شیبه به جای والدین، پدر آمده است^(۱).

آزادی مسافرت؛ «یعنی شخص قدرت سفر کردن را با آزادی کامل در داخل کشورش داشته باشد و نیز آزادی سفر به خارج از کشور را به خاطر نیاز یا به خاطر مصلحت، داشته باشد. بدون اینکه مانعی داشته باشد و هر وقت که خواست بتواند بر گردد بدون اینکه وی را زندانی یا منع کنند»^(۲).

از این امور، حالاتی استثناء می‌گردد به گونه‌ای که وقتی مصلحت عمومی اقتضاء کند قیودی را بر این آزادی می‌گذارند. و این مصلحت‌ها به خاطر انگیزه‌های سلامت و امنیت و آداب عمومی است. بیان این آزادی در قرآن و سنت و سخنان خلفاء و فقهاء و اعمال آن‌ها آمده است.

قرآن به گردش و سیر و سفر در روی زمین برای کسب روزی و سفر به اینجا و آنجا بدون مانع امر کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰﴾ [الجمعة: ۱۰]. «آنگاه که نماز فرا خوانده شد، در زمین پراکنده گردید و از فضل خدا بجوید خدای را بسیار یاد کنید، تا اینکه رستگار شوید».

۱- (مسلم، الصحیح، شماره ۱۵۱۰، ج ۲، ص ۱۱۴۸).

۲- (الشیشانی، ۱۴۰۰، ص ۲۴).

و همچنین می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ۗ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿١٥﴾ [الملک: 15]. «اوست کسی که زمین را برایتان رام گرداند پس در گوشه و کنار آن راه روید و از روزی‌اش (خداوند) بخورید. و [وقوع] رستاخیز در نزد اوست».

همچنان که خداوند متعال مسلمانان را به خاطر طلب آزادی به مهاجرت امر کرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الظَّالِمِينَ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ أَرْضًا لِّلَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ [النساء: 97]. «به راستی کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند در حالی که آنان نسبت به خویش ستمکار بوده‌اند، [فرشتگان] گویند: در چه حالی بودید؟ [در پاسخ] گویند: در زمین مستضعف بودیم. گویند: آیا زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنم است و بد جایی است».

همچنان که پیامبر ﷺ به سفر برای طلب علم دعوت کرده است و می‌فرماید: «طلب علم کنید هر چند که در چین باشد»^(۱).

پیامبر ﷺ بر سلامت راه‌ها و رفت و آمد کردن در آن‌ها تأکید می‌کند و می‌فرماید: «شما را از نشستن بر سر راه‌ها برحذر می‌دارم». گفتند: ای رسول خدا! ما جایی جز راه‌ها برای نشستن نداریم که در آن‌ها صحبت کنیم. فرمود: «پس اگر در جایی نشستید، حق آن را نگه دارید». گفتند: ای رسول خدا، حق راه چیست؟ فرمود: «چشم پوشی (نگاه نکردن به دیگران)، اذیت نکردن، جواب دادن به سلام دیگران، امر به معروف، نهی از منکر»^(۲).

۱- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، باب ۲۲).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۵ / ۲۳۰۰).

همچنان که امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه ایاس بن سلمه را با مرواریدی به طرف خود کشاند وقتی که او را دید که راه مردم را سد کرده بود، سپس آن را به عنوان هدیه به او داد^(۱).

همچنان که فقهاء بیان کرده‌اند که اگر مسلمانی شهادت بدهد که مردی خانه‌اش را بر سر راه مسلمانان بنا کرده است، امام دستور به خراب کردن آن بنا، می‌دهد تا راه به حالت عادی خود باز گردد. و بدیهی است که راه حق تمامی افراد است^(۲).

از سفارش‌های خلیفه عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه این است که ضمانت حق سفر در خارج از کشور وجود داشته باشد و می‌گوید: «دروازه هجرت را برای مسلمانان بگشایید»^(۳).
و همچنین می‌گوید: «مردم را فرا خوانید به اینکه با اموالشان در دریا و خشکی به گردش و کسب درآمد پردازند و میان بندگان خدا و روزی آن‌ها فاصله ایجاد نکنید»^(۴).

اسلام موانعی برای آزادی مسافرت و هجرت لازم ندانسته است. چگونه این طور باشد حال آنکه پیامبر اسلام، خود از مکه به مدینه مهاجرت کرد و به اصحابش دستور داد که به حبشه مهاجرت کنند. بلکه ترک سرزمینی که مسلمان در آن احساس ذلت و خواری و ضعف می‌کند واجب است. پس اگر ترک نکرد، گناهکار است. وقتی که به خاطر حفظ دین هجرت کرد خداوند بر این اساس برای وی در جایی که بدان هجرت کرده اگر زنده ماند اسباب راحتی و سعادت را فراهم می‌کند و اگر فوت کرد، اجر وی با خداوند است و فضل عظیمی به وی می‌رسد. چون خداوند وی را مسؤول قرار داده است و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ

۱- (العقاد، ۱۹۵۳، ع ۲۵).

۲- (السرخسی، ۱۲۲۵، ج ۳، ص ۶۳).

۳- (خالد، ۱۹۶۹، ص ۲۰۹).

۴- (خالد، ۱۹۶۹، ص ۲۰۹).

اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۳۰﴾ [النساء: 100]. «و هر کس در راه خدا هجرت کند، در زمین جایگاه بسیار و گشایشی [در زندگی] یابد و کسی که هجرت کنان به سوی خداوند و رسول او از خانه‌اش بیرون رود، آن گاه مرگ او را دریابد، پاداشش بر خداوند است و خداوند آمرزنده مهربان است».

حق امنیت؛ ضامن سلامت، شخصیت، آبرو و اموال افراد است و بنابراین تجاوز به آن و تحقیر و عذاب دادن آن جایز نیست خواه این امور از طرف دولت باشد و خواه از طرف افراد، فرقی نمی‌کند^(۱).

اسلام برای حمایت از این حق عقوبات بازدارنده‌ای را وضع کرده است، و بر دولت واجب کرده است که از تجاوز یا آزار آن دفاع کند. چون دولت همان جهتی است که اجرای احکام شرعی مربوط به آن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۗ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ ۗ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ ۗ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ ۗ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ ۗ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۸﴾ [البقرة: 178]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان قصاص بر شما فرض شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است. پس اگر کسی از ناحیه برادر خود گذشتی شد باید نیک رفتاری شود و پرداخت با نیکی انجام گیرد این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان، پس اگر کسی بعد از آن تجاوز کند او را عذاب دردناکی خواهد بود».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خون و مال و آبروی هر مسلمانی بر دیگری حرام است»^(۲).

۱- (العیلى، ۱۳۹۴، ص ۳۶۳).

۲- (مسلم، ج ۴ / ۲۵۶۴).

برای تحقق این امر اسلام با اوامر و نواهی خود حدودی را تعیین کرده است و برای تجاوز به این حدود عقوباتی را وضع کرده است. بعضی‌ها به عنوان حدود مشخص شده‌اند و بعضی از آن‌ها در دست امیر و امام است که تعزیر می‌باشند^(۱). «فقه‌اء بر این امر موافق هستند که عقوبات حدودی با رأی و قیاس ثابت نمی‌شوند، بلکه تنها با نص ثابت می‌شوند، و در این امر ضمانت آزادی فردی و امنیت وجود دارد»^(۲).

احترام و ارزش مسکن؛ مسکن یکی از نعمت‌هایی است که خداوند به انسان بخشیده است و به وسیله آن بر انسان منت گذارده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا﴾ [النحل: ۸۰]. «خدا است که خانه‌هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده است».

شریعت اسلامی حرمت این مسکن را مطابق سه امر بر عهده گرفته است که عبارتند از:

الف) حق هر فردی است که در منزلی سکنی گزیند.

ب) ارزش و جایگاه این مسکن که برای دیگران حرام می‌باشد.

ج) جاسوسی کردن مسکن و دزدی لوازم آن و بی‌احترامی به رازهای آن ممنوع است. در مورد حق مسکن، اسلام فراوان کردن خانه‌ها را برای تمامی افراد جامعه بر دولت واجب کرده است، پس افراد حق دارند که خانه مستقل داشته باشند، و کسی که نمی‌تواند وظیفه دولت است که مسکن مناسب برای او تهیه کند^(۳).

۱- (ابن تیمیه، ۱۳۸۷، ص ۶۶-۶۵).

۲- (ابو زهره، ۱۹۸۷، ص ۱۰۶).

۳- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۳۷۱).

در این مورد ابن حزم می‌گوید: «بر ثروتمندان هر شهری واجب است که به فقرای آنجا رسیدگی کنند و اگر زکات و سایر اموال مسلمانان به آن‌ها نمی‌رسد، آنان را یاری دهند تا نیرو بگیرند، و از غذایی که ضروری است به آن‌ها بدهند و در تابستان و زمستان به آن‌ها لباس مناسب بدهند و برای آنان مسکنی فراهم کنند تا از باران و گرما و آفتاب و چشمان عابران در امان بمانند»^(۱).

اگر کسانی وجود دارند که پناهگاهی ندارند و در عین حال بعضی از مردم هستند خانه‌هایی مازاد بر خود دارند، وظیفه حاکم است که این‌ها را به زور در این خانه‌ها اسکان بدهند^(۲).

و این‌ها فقط به خاطر اهمیت مسکن است. چون مسکن محافظ کرامت انسان است و وی را از سرما و باران زمستان و گرما و آفتاب تابستان حفظ می‌کند و مسکن محل اسرار و جای استراحت و پوشاننده عورت شخص است تا کسی از آن مطلع نشود. حرام بودن مسکن، اسلام مسکن را با حصار حمایتی احاطه کرده است به گونه‌ای که برای هیچ کس جایز نیست که بدون اجازه صاحبش وارد آن خانه شود. هر چند که خود حاکم باشد. چه برسد به تجاوز و تجسس خانگی.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۲۷﴾ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸﴾﴾ [النور: ۲۷-۲۸]. «ای مؤمنان، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید مگر آنکه اجازه بگیرید و بر اهل آن [خانه] سلام گوید. این برایتان بهتر است، باشد که پند پذیرید. اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید بدانجاها داخل نشوید تا به شما

۱- (ابن حزم، ۱۳۵۰، ج ۶، ص ۱۵۶).

۲- (ابن تیمیة، ۱۳۳۳، ص ۵۳).

اجازه داده می‌شود. اگر هم به شما گفتند: برگردید، پس برگردید. این برایتان پاک‌تر می‌باشد، خدا بسی آگاه از کارهایی است که می‌کنید».

این امر در آیات کریمه قرآن برای هر شخص بیگانه‌ای الزامی است که بدون اذن وارد هیچ خانه‌ای نشود و مهم نیست که صفت شخص چگونه باشد. بلکه این حرام بودن ورود به خانه بدون اجازه حتی به کودکان و خادمانی که اهل خانه هستند نیز تجاوز کرده است.

چون مردم بیشتر وقتشان دوست دارند که در خانه راحت باشند و چیزی را روی خود می‌اندازند که دوست ندارند دیگران از آن آگاه بشوند، و در این حال فرزندان یا خدمتکارشان وارد می‌شود و این فقط برای بیان نیکویی ادب و حفظ کرامت انسان و حیا و عفت انسان است که اخلاق اسلام می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾ [النور: 58]. «ای مؤمنان، ملک یمین‌هایتان و کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند، باید سه نوبت از شما اجازه گیرند، پیش از نماز صبح و هنگامی از نیمروز که لباس‌هایتان را در می‌آورید و پس از نماز عشا. [این] سه نوبت برایتان [اوقات] خلوت است. پس از آن‌ها بر شما و بر آنان هیچ گناهی نیست چرا که پیرامون شما در گردشند. [و] بر همدیگر [وارد می‌شوید]. خداوند آیات [خود] را بدینسان برایتان روشن می‌سازد. و خداوند دانای فرزانه است».

حرام بودن مسکن شامل عدم سلطه و تجاوز به آن و یا خراب کردن آنجا به زور نیز می‌شود، حتی اگر به خاطر مصلحتی عمومی باشد جز با رضایت مالک درست نیست و باید آن را با جای دیگری تعویض کرد. چون داشتن پناهگاه و حفاظ ضروری است. عمر بن خطاب رضی الله عنه به بازگرداندن قسمتی از منزل یکی از مصریان که عمرو بن عاص رضی الله عنه والی

مصر آن را گرفته و به مسجد متصل کرده بود، دستور داده است. همچنان که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه مثل این عمل را انجام داده است وقتی که به بازگرداندن خانه‌ای به مالکش دستور داده بود که والی شام بوده است که بر آن خانه چیره شده و آن را به مسجد اموی ضمیمه کرده بود^(۱).

جاسوسی خانگی ممنوع است: اسلام جاسوسی و دزدی خانه‌ها را حرام اعلام کرده است. چون عورت‌های مردم ظاهر می‌شود و باعث بی‌احترامی به کرامت انسان و خدشه دار کردن حیا و آبروی وی می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا﴾ [الحجرات: 12]. «و جاسوسی و پرده‌داری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننمایید». تجسس حتی اگر به خاطر هدف مشروعی باشد، مباح نیست. چون در اسلام هماهنگی اهداف با وسایل و ابزار رسیدن به آن‌ها واجب است. پس اگر هدف مشروع است بایستی که وسیله دستیابی به آن نیز مشروع باشد، و این گونه نیست که گفته می‌شود: هدف، وسیله را توجیه می‌کند.

عمر بن خطاب رضی الله عنه گروهی را که در خانه‌هایشان به می‌خوارگی معتاد شده بودند محاصره کرد و بدون اجازه وارد حیاط آن‌ها شد و گناهشان را آشکار کرد. و با این سخن آن‌ها مواجه شد: ای امیر المومنین ما یک بار معصیت خداوند را انجام دادیم حال آنکه شما سه بار معصیت کرده‌ای. خداوند می‌فرماید: «جاسوسی نکنید». حال آنکه شما جاسوسی کرده‌اید، و خداوند می‌فرماید: «از در خانه‌ها وارد شوید». حال آنکه شما از دیوار بالا آمده‌اید، و از آن پایین آمدید. و خداوند می‌فرماید: «وارد خانه‌ای غیر از خانه خودتان نشوید. تا وقتی که با آن آشنا نشده‌اید و بر اهل آن سلام نداده‌اید». و شما این کار را نکردی. پس عمر رضی الله عنه به خاطر تأکید بر حرام بودن مسکن آن‌ها را بخشید.

۱- (خالد، ۱۹۶۹، ص ۱۹۵).

پس خلیفه عقوبت مجرم را به خاطر بطلان اقدامات دستگیری و محاصره حیاط منزل و ورود بدون اجازه، بخشید که این امور مخالف اصول شریعت هستند که بخشش عقوبت بر آنها مترتب شود^(۱).

اسلام پای را از این فراتر گذاشته و به محاصره منزل با حصار حمایتی کفایت نکرده است به خاطر تجاوز و ورود به منزل با زور و تصرف بدون حق حرام است، بلکه تلاش برای دزدانه نگاه کردن از شکاف و سوراخ‌های در، برای فاش کردن اسرار آنها و آشکار ساختن عورت‌هایشان را حرام ساخته است. و کاشتن دوربین‌های مدار بسته برای عکس گرفتن یا برای فیلم تلویزیونی یا ویدئویی یا سینمایی و... نیز حرام است. و در این مورد روایت شده است که: بادیه نشینی نزد در خانه پیامبر ﷺ آمد و چشمش را به شکاف در دوخت. و پیامبر ﷺ چشمش به او افتاد سپس چوب تیزی را برداشت و آن را در شکاف در فرو برد و چشم وی را زخمی کرد و سپس فرمود: «اگر می‌دانستم که تو مرا می‌پایی آن را در چشمانت فرو می‌بردم»^(۲).

درباره حق سری بودن نامه‌ها؛ اسلام بر این حق و تمام حقوقی که خصوصیات اشخاص در آن موجود است، تأکید کرده است، و این حق شامل انواع مکاتبه‌ها و نامه‌های پستی، برقی، فاکس، تلکس و همچنین مکالمه‌های تلفنی می‌شود، و اسلام از جاسوسی نهی کرده است و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾ جاسوسی نکنید. تجسس، یعنی آگاهی پیدا کردن از اسرار شخصی بدون اینکه خود بدانند. و این حرکت بعد از شک و گمان ایجاد می‌شود و در آغاز برای کشف عورت و آگاهی پیدا کردن از چیزهای بد بوده است. در حقیقت تمامی نامه‌ها و مکالمه‌های اشخاص وقتی نخواهند که کسی از آنها باخبر شود، در حکم سری و محرمانه هستند. پس باخبر شدن از آنها بدون

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۳۷۴).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۱۲ / ۲۴۳).

اجازه فاش کردن اسرار است که مساوی حرام بودن خانه‌ها می‌باشد، و از قدیم گفته‌اند: «نامه‌ها مانند زنان عورت دارند».

در داستان بادیه نشین و دزدانه نگاه کردن وی به خانه پیامبر ﷺ دیدیم که چگونه چشم وی را زخمی کرد و نزدیک بود که او را کور کند، و این دلیل حرام بودن آگاهی از خصوصیات اشخاص و خانه‌های آنان است و فرقی نمی‌کند که این آگاهی از طریق چشم باشد یا از طریق شنیدن باشد. این یک نوع دزدی است که از دزدی اموال بدتر می‌باشد. چون این امر باعث می‌شود که انسان نتواند به حق شخصی خود پردازد و باعث بی‌حرمتی به کرامت و آزادی فکر و فاش کردن اسرار می‌شود.

اسلام از ناحیه اخلاقی با این عمل زشت، مخالفت می‌کند تا قلب‌ها را از امثال این توجهات پست و دنبال کردن عورت دیگران و کشف زشتی‌های آنان پاک کند. تا در نظافت اخلاق و نظافت قلب‌ها مطابق اهداف اسلام باشد. چگونه این طور نباشد، حال آنکه اسلام دین پاکی و محبت است.

تلاش برای کشف عورت‌ها و اسرار مردم انگیزه ای برای فاسد و منحرف کردن آنهاست. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اگر عورت‌های مردم را دنبال کنید آنها را منحرف می‌کنی یا نزدیک است که آنها را منحرف کنی»^(۱).

آنچه که در مورد کشف سری بودن نامه‌ها وجود دارد، در کشف عورت و زشتی‌ها نیز وجود دارد پس اسلام اجر و ثوابی را برای کسی که عورت مؤمنی را بپوشاند قرار داده است، مثل اینکه شخص زنده به گور شده‌ای را از قبر زنده کند. و این هنگامی است که ما عقوبت کسی که دیگری را زنده به گور می‌کند می‌دانیم. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که عورت مؤمنی را بپوشاند گویی که شخص زنده به گور شده‌ای را از قبرش زنده

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۲۴۸، ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۴/۲۷۲، ۴۸۸۸).

می‌کند»^(۱). پس عقوبت کسی که سعی می‌کند عورت مردم را کشف کند و بدون اجازه و اطلاع آن‌ها از رازهای آن‌ها سر در بیاورد، چگونه است؟

۳-۱-۲- آزادی عقیده:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۚ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: 256]. «اجبار و اکراهی در دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است».

آزادی عقیده، اولین حقوق انسان است که وصف انسان بدان درست است. پس کسی که آزادی عقیده را از انسان سلب کند در حقیقت انسانیت وی را از او سلب کرده است. و در اصل آزادی عقیده تکریم خداوند نسبت به انسان و اراده و فکر و احساس وی تجلی پیدا می‌کند و کار انسان را به خود واگذاشته است تا هدایت یابد یا گمراه شود، و در داشتن اعتقاد آزاد است و بازتاب عمل وی به خودش بر می‌گردد و این یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آزادی انسان به شمار می‌رود^(۲).

ایمان صحیحی که نزد خداوند قابل قبول باشد، فرزند بیداری عقل و رضایت قلب است، چون اسلام نیازی به منافع ندارد. پس خیر و برکتی در دینی که از روی اجبار باشد، وجود ندارد. و در حقیقت اسلام به مردم آزادی بخشیده است و خود را در دایره این مفهوم بدون اجبار به آن‌ها عرضه داشته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکهف: 29]. «بگو: حق از سوی پروردگارتان است پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد کافر شود».

۱- (احمد، المسند، ۴/ ۱۵۳، البیهقی، ۱۳۵۳، شماره ۸/ ۳۳۱).

۲- (قطب، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۲۹۱).

بنابراین دعوت به اسلام با خشنودی و دلیل عقلی است. ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108]. «بگو: این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم».

و بدون اکراه می‌باشد، ولی در مقابل وقتی که مورد آزمایش قرار گیرد، حق دارد که با قوت از عقیده خود دفاع کند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ [الحج: 39-40]. «اجازه (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است، و خداوند تواناست بر این که ایشان را همکاری کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند، پروردگار ما خداست».

نظامی که با شمشیر از آزادی عقیده دفاع می‌کند به طور آشکار بر تمجید این آزادی دلالت می‌کند و آن را بر عهده مردم گذاشته است و آن را در گرانبهاترین مکان از اصول و مبادی این نظام قرار داده است^(۱).

شریعت اسلام به انسانی اجازه نمی‌دهد که به چیزی ایمان بیاورد مگر اینکه قبل از آن فکر کرده باشد و تعقل ورزیده باشد. بنابراین خداوند متعال کسانی را که بدون هوشیاری و تفکر از عقاید دیگران تقلید می‌کنند، سرزنش کرده است. و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾﴾ [البقرة: 170]. «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۲۸۳).

می‌کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند. (باز هم پیروی می‌کنند)».

شریعت اسلامی اسلوب عملی را برای حمایت و دفاع از آزادی عقیده برگزیده است که این اسلوب شامل دو روش است^(۱):

۱- اجبار و الزام مردم به احترام حقوق دیگران در اعتقادی که دارند. پس برای کسی جایز نیست که دیگری را مجبور به پذیرش عقیده‌ای یا ترک عقیده دیگر بکند.

۲- صاحب عقیده را مجبور می‌کند که بر اساس حمایت از عقیده خود عمل کند و دیدگاه منفی نسبت به عقیده خود نداشته باشد. وقتی که نتوانست از عقیده خود حمایت کند لازم است که اگر بتواند از آن شهر مهاجرت کند. اما وقتی که نتواند مهاجرت کند خداوند به اندازه توانایی بر او تکلیف نمی‌کند و این قرآن کریم است که صراحتاً بر آن تاکید می‌کند که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۹۷﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿۹۸﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ﴿۹۹﴾ [النساء: ۹۷-۹۹].

«به راستی کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند در حالی که آنان نسبت به خویش ستمکار بوده‌اند، [فرشتگان] گویند: در چه حالی بودید؟ [در پاسخ] گویند: در زمین مستضعف بودیم. گویند: آیا زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنم است و بد جایی است. مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند. پس امید است که خداوند در گذرد و خداوند بسی عفو کننده و آمرزنده است.»

۱- (عوده، د. ت، ج ۱، ص ۳۲-۳۱)

آزادی عقیده در اسلام در سیطره هیچ کس نیست. منزلت و ارزش وی هر چه می‌خواهد باشد حتی اگر این شخص یکی از والدین باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۗ وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: 15]. «هرگاه آن دو، (والدین) تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته ای رفتار کن.»

اسلام آزادی مباحثه دینی که به حقیقت منجر بشود، و مناظره دلیل به دلیل را قبول کرده است و از اینجا عقیده‌ای به دست می‌آید که از رضایت عقل آزاد و کامل سرچشمه گرفته است.

به همین دلیل خداوند متعال رسولان را به عنوان مژده دهنده و ترساننده فرستاده است تا بعد از این برای مردم حجت و دلیلی باقی نماند. و کسی که هلاک می‌شود با دلیل هلاک می‌شود و کسی که زنده می‌شود با دلیل زنده می‌شود. مسیر آنان در دعوت به خداوند با بصیرت و از طریق وسایل قانع کننده و دلایل قاطع می‌باشد.

این ابراهیم علیه السلام است که در ادعای الوهیت بشر را با دلیل و برهان باطل می‌کند و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ ۗ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۸﴾ [البقرة: 258]. «آیا باخبری از کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق بر می‌آورد، تو آن را از مغرب برآور، پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد. و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.»

و این موسی و هارون علیهم السلام هستند که در برابر یکی از بزرگ‌ترین ظالمان روی زمین ایستاده‌اند که این ظالم کارش به جایی رسیده است که ادعای ربوبیت و الوهیت می‌کند و با وجود این دلیل و برهان می‌آورد. و خداوند متعال موسی و هارون را به نرمی سخن گفتن با او امر می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَقُولَا لَهُو قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُو يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ [طه: 44]. «پس به نرمی با او سخن بگویند، شاید یاد کند و بهراسد».

و تعدادی مجادله کننده در مورد حضرت عیسی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را به مباحله فرا خواندند و بر دروغگو لعنت می‌فرستادند. و پیامبر صلی الله علیه و آله ادعا نمی‌کرد که او راستگو و دیگری دروغ می‌گوید با وجود اینکه از راست بودن آنچه که می‌گوید مطمئن بود و با بهترین شیوه مجادله می‌کرد که مصداق این کلام خداوند باشد: ﴿وَجَدِلْهُم بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: 125]. «و با ایشان به شیوه هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن».

اسلام اظهار و بیان نشانه‌های دین و ابلاغ رسالت را بر مسلمانان واجب کرده است. چون تمامی مردم از دیدگاه اسلامی، امت دعوت هستند و کسانی که به این دعوت پاسخ مثبت داده‌اند، امت اجابت هستند که همان امت اسلام می‌باشند.

اسلام آزادی انجام مناسک دینی مخالفان را تأمین کرده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله برای تحقق این آزادی و در مسجد خود زیباترین مثال را در زندگی عملی خود می‌زند. هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را به مسجد فرستاد و اجازه داد که در آنجا نمازشان را بخوانند. آن‌ها در گوشه‌ای از مسجد مناسک دینی خود را به جای می‌آوردند و رسول الله و مسلمانان در گوشه دیگر مسجد نماز می‌خواندند.^(۱)

اسلام طبق روال خود برای هر کدام از حقوق قانون و ضابطه‌ای وضع می‌کند به گونه‌ای که هر کاری وقتی از حد خود فراتر رفت به ضد آن تبدیل می‌شود، و آزادی نیز اگر از حد خود فراتر برود به ضد آن که آشوب و هرج و مرج است، تبدیل می‌شود.

۱- (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۶۲۹).

اسلام در سازش با دیگر معتقدان میان اهل کتاب و مشرکین فرق قائل شده است. اهل کتاب همان صاحبان دین‌های پیشین یهود و مسیح هستند به گونه‌ای که دین آن‌ها در اصل صحیح بوده که به توحید دعوت می‌کرده است و قبل از اینکه دچار تحریف شده باشند که مصداق این کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشوری: 13]. «خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است، و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم. دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید بر مشرکان سخت گران می‌آید. خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می‌گزیند و هر که به سوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند».

آنچه که به حقوق اهل کتاب مربوط می‌شود این است که آن‌ها می‌توانند شعائر و مناسک دینی خود را همچنان که بیان کردیم اظهار کنند، و این در صورتی است که منجر به فتنه یا آشوب و هرج و مرج نشود و این‌ها بجز در اوقات نماز در هر ساعت از شب و روز که بخواهند می‌توانند ناقوس خود را به صدا در بیاورند^(۱).

اما آنچه که به حقوق مشرکین مربوط می‌شود و آن‌ها کسانی هستند که غیر خدا را می‌پرستند و ملحد می‌باشند، اسلام تعامل با آن‌ها را جز به اندازه نیاز و بر طرف شدن ضرورت توسعه نمی‌دهد، همچنان که در صدر اسلام با کسانی که تازه ایمان آورده بودند رفتار می‌شد.

۱- (ابویوسف، الخراج، ص ۱۴۶).

چون شرک مخالف نظام اجتماعی و نظام عمومی اسلام است. و صاحب عقیده مخالف در اسلام، وقتی که عقیده‌اش را در درون خود پنهان بدارد از طرف اسلام ضرر و رنجشی به او نمی‌رسد. اما وقتی که کفر خود را اظهار کند و آشکارا به آن دعوت کند یا به عقاید مسلمانان طعنه بزند، یا قول یا عمل منافی اسلام را اظهار کند، حربی شناخته می‌شود. و بر اساس این وصف با وی برخورد می‌شود. چون آزادی هر فردی بستگی به آزادی دیگری دارد. مخصوصاً احترام عقیده ملتی که در سایه شریعت و مناسک دینی و عبادات آن زندگی می‌کنند^(۱).

اما جنگ در اسلام بر ضد کسانی است که مانع رسیدن دعوت می‌شوند، و ادعای اینکه اسلام با شمشیر انتشار پیدا کرد، ادعای باطلی است. چون مسلمانان در فتوحات خود طرف مقابل را میان سه امر ترتیبی مخیر می‌کردند که عبارتند از: اسلام آوردن، که در صورت اجابت به آن هر آنچه که مال مسلمانان بود برای آنان نیز می‌بود و هر آنچه که علیه مسلمانان بود، علیه آنان نیز می‌بود. اگر اسلام نیاوردند، جزیه می‌دادند و این جزیه در برابر حمایت دولت اسلامی از آنها می‌بود. چون آنها مکلف به وظیفه جنگ و جهاد در صف مسلمانان نبودند. پس اگر از جزیه نیز سر باز زدند، باید جنگ می‌کردند. تا دعوت به تمامی مردم برسد، پس کسی که خواست اسلام می‌آورد و کسی که نخواست بر دین خود باقی می‌ماند. همراه با اینکه باید جزیه پرداخت کند همچنان که مسلمانان زکات پرداخت می‌کنند. در این مورد روایت شده است که قتیبه بن مسلم باهلی بعضی از سرزمین‌های سمرقند را فتح کرد، و آنها را میان اسلام یا معاهده یا جنگ مخیر نکرد. اهل این سرزمین‌ها به حاکم عادل عمر بن عبدالعزیز شکایت کردند که قتیبه آنها را مخیر نکرده تا سرنوشت خود را خود تعیین کنند. خلیفه این شکایت را پیش قاضی فرستاد تا بررسی کند، پس معلوم شد که شکایت درست است و این ادعا راست است. پس به لشکر مسلمانان نوشت که از آن سرزمین خارج شوند و به خیمه‌های نظامی خود

۱- (رضا، ۱۳۴۶، ج ۱۱، ص ۱۴۰-۱۳۹).

باز گردند و آنها را میان این امور سه گانه مخیر کنند تا سرنوشت خود را برگزینند و آنان عهد و جزیه را پذیرفتند، و بعضی نیز اسلام را به عنوان دین خود برگزیدند^(۱).

جنگ در دفع ظلم و پرهیز از فتنه و دفاع از عقیده و جان و وطن است.

بحث آزادی عقیده را با این سؤال خاتمه می‌دهیم:

آیا اسلام آزادی مرتد شدن از آن را مباح کرده است؟

یا به عبارت دیگر با وضوح بیشتر:

آیا اسلام آزادی خروج بر علیه آن را مباح دانسته است؟

اسلام یک عقیده صرف قلبی و تفکر خالی نیست بلکه رفتار اجتماعی و واقعیت عملی مطابق با واقعیت زندگی است، و مطابق با تمام فعالیت‌های آشکار و پنهان انسان است. بر این اساس یک نظام اجتماعی است، و ارتداد خروج از این نظام و علیه آن است که در صورت مباح بودن ارتداد دنیا تبدیل به بی‌بندوباری پر هرج و مرجی به اسم آزادی می‌شود که هیچ مهار و افساری ندارد. همچنان که می‌دانیم اسلام هیچ کس را مجبور به پذیرفتن آن نکرده است. و ارتداد به معنی دورویی در رفتار و سلوک است و به نظام عمومی امت خلل وارد می‌کند.

«اسلام با مردمانی مواجه می‌شود که با نیرنگ و فریب وارد آن می‌شوند و با ضرر زدن به آن از آن بیرون می‌روند. آیا از دینی که طبیعتاً یک عقیده قلبی و شریعت اجتماعی است انتظار می‌رود که در مقابل این رفتار، جاهلانه عمل کند؟ هرگز چنین نیست»^(۲).

در حقیقت دشمنان اسلام از یهودیان گذشته سعی کرده‌اند که با این روش سخت، این دین را بدنام کنند تا در صفوف جماعت نو مسلمانان آشوب ایجاد کنند. و قرآن این روش آنان را ثبت کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۹۱).

۲- (الغزالی، د. ت، چاپ ۱، ص ۱).

ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَهَ التَّهَارِ وَكُفِّرُوا ءَاخِرَهُو لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هَدَىٰ اللَّهُ أَن يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتَيْتُمْ أَوْ يُجَازِكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾ [آل عمران: 72-74]. «جمعی از اهل کتاب گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید. تا شاید برگردند. و باور نکنید مگر به کسی که پیروی از آئین شما کرده باشد، بگو: بی‌گمان هدایت، هدایت خدا است اینکه به کسی همان چیزی داده شود که به شما داده شده است و اینکه دیگران بتوانند در پیشگاه پروردگارتان با شما به داوری بنشینند و اقامه حجت کنند. بگو: فضل و بزرگی در دست خدا است و آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد. و خداوند (عطاء و نعمتش) فراخ و آگاه است. هر کس را که بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌گرداند. خداوند دارای فضل عظیم و لطف عمیم است.»

خیلی به ندرت پیش می‌آید که ارتداد یک امر قلبی باشد و در رفتار واقعی شخص ظاهر نگردد، و اگر چنین می‌بود کسی آن را احساس نمی‌کرد. ولی غالباً ارتداد رفتارهای عملی است که از شخص مرتد از عقیده و شریعت و روش اسلام سر می‌زند تا به وسیله آن بنیان دولت اسلامی را نابود کند. «بنابراین بسیاری از جرم‌هایی که مترادف و همسان ارتداد هستند. جرم و خیانت بزرگی هستند که مقاومت در برابر آن‌ها واجب مقدسی است»^(۱).

۳-۱-۳- آزادی فکر و اندیشه:

آزادی فکر یکی از مهم‌ترین آزادی‌های اساسی به شمار می‌رود. که واجب است انسان از آن برخوردار باشد. چون فکر گرانبهاترین موهبت‌های انسانی است و ابزاری برای کسب علم و دانش و معرفت و حکمت می‌باشد. همچنین ابزاری است که از آن به آزادی

۱- (الغزالی، د. ت، چاپ ۱، ص ۱۰۳).

اراده انسان تعبیر می‌شود و شخص را قادر می‌سازد که میان فضیلت و رذیلت، خیر و شر تمییز قائل شود. بنابراین آزادی فکر «بر طبق ضوابط» در هر عصری نشان مدنیت آن عصر و تمدن و رشد و تعالی افراد می‌باشد. در همان حال مقید و منحصر کردن این آزادی سبب انحطاط آن عصر و رواج جهل و نادانی در آن عصر و افراد آن عصر می‌شود^(۱).

فکر ثمره و نتیجه عقل است. و اصلاح نظر همان ثمره‌ای است که فکر و سپس عقل سالم به دست می‌آورد. فکر سالم مبتنی بر بینش درست و استدلال محکم به نظر روشنفکرانه منتج می‌شود. و این همان چیزی است که اعلام و اظهار آن ممکن است. و این نظر تا زمانی که با دلیل قطعی نشده باشد درخشان و روشنفکر نیست و در آن فایده‌ای برای مردم وجود ندارد. کسی که در آیات قرآن کریم دقت می‌کند بسیاری از آیات را می‌یابد که به کلمات یعقلون، یعلمون، یتفكرون، یتدبرون منتهی می‌شوند. و همچنین آیاتی را می‌یابد که به نگرستن در ملکوت آسمان‌ها و زمین و تدبر و تفکر در آن‌ها دعوت می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: 185]. «آیا آنان به ملک آسمان‌ها و زمین و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند؟».

تنها چیزی که اسلام فکر کردن در مورد آن را منع کرده است، تأمل در ذات خداوند می‌باشد. چون عقل‌های کوتاه انسان‌ها به ذات خداوند نمی‌رسد. هر نوع توجیهی از طرف نیروهای فکری در مورد امثال چنین موضوعی ضایع کردن نیروهای انسانی در چیزی بی‌فایده به شمار می‌رود. آثار خداوند بر روی هستی عقل را بی‌نیاز از فکر کردن در مورد ذات خداوند می‌کند^(۲).

۱- (الفار، ۱۹۸۹، ج ۳، ص ۶۱).

۲- (عثمان، د. ت، ص ۶۴).

اسلام، غیر از این مورد، عقل را به تفکر و تأمل بدون مرز دعوت می‌کند که این کلام خداوند آن را تأیید می‌کند که می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۳۱﴾ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ﴿البقرة: 219-220﴾. «این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد، شاید بیندیشید در دنیا و آخرت».

وقتی اسلام به آزادی فکر دعوت می‌کند، آزادی اندیشه و انواع مختلف آزادی مثل آزادی بیان و آزادی عمل نیز تابع آن است. چیزی که اسلام آن را حرام کرده است، دعوت بر ضد دین و اخلاق می‌باشد. مانند دعوت به کفر و الحاد و زندیقی یا خوب جلوه دادن گناهان و پستی‌ها.

در این مورد شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «آزادی بیان عبارت است از بیان کردن نظر و اعتقاد تا حدودی که شریعت به آن اجازه داده است»^(۱).

اسلام بر این نکته تأکید می‌کند که جامعه‌ای به دور از پلیدی وجود داشته باشد. بلکه باید پلیدی از انظار مردم پنهان بماند بنابراین تشویق کرده است که رذیلت‌ها و پستی‌ها اعلام نشود بلکه پنهان بماند، ولی فضیلت‌ها باید اعلام بشود و مخفی نماند. پوشیدنی‌های یک جرم نباید برای مردم آشکار شود و هیچ جرمی جز همراه عقوبت آن نباید ظاهر شود. چون اعلام جرم به تنهایی و بدون ذکر عقاب آن فضای جامعه را فاسد می‌کند و انسان‌های شرور را جری می‌کند بسیاری از جرم‌هایی که اتفاق می‌افتند، از جرم‌هایی است که اعلام شده‌اند پس جرم دومی تابع جرم اولی است. و بسیاری از مجرمان تازه کار جرمی را که انجام داده‌اند بیان می‌کنند که چگونه یاد گرفته‌اند و از یک نشریه یا رادیوی معلوم یا نامعلوم آن را اعلام می‌کند^(۲).

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۳۳).

۲- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۰۳-۱۰۲).

پیامبر ﷺ بیان حق در هر شرایطی را تشویق کرده است. و انسان به خاطر خدا نباید از سرزنش هیچ ملامتگری بهراسد. چون پیامبر ﷺ فرموده است: «از جمله بزرگ‌ترین جهادها بیان حق در پیش سلطان و حاکم ظالم است»^(۱).

در غزوه بدر کبری و در آغاز درگیری میان اسلام و کفر، پیامبر ﷺ مکانی را برای محل جنگ انتخاب کرد و فکر کرد که جای مناسبی است. با وجود اینکه پیامبر ﷺ در میان امت خود از احترام و ارزش خاصی برخوردار بود و او متصل به وحی بود، اسلام زمینه نظرخواهی و مناقشه را گشوده است. به گونه‌ای که یکی از اصحاب به نام حباب بن منذر بن جموع رضی الله عنه در نهایت ادب و احترام و با میل شدید به مصلحت عالی اسلام، بلند شد و گفت: آیا این جایی که برگزیده‌ای از طرف خداوند انتخاب شده است که ما حق تغییر آن را نداشته باشیم یا رأی و نظر خود و حيله جنگی است؟ پیامبر ﷺ فرمود: «آری نظر خودم و استراتژی جنگی می‌باشد».

حباب گفت: ای رسول خدا! اینجا مکان مناسبی نیست. مردم را بردار تا نزدیک چاه‌های بدر برسیم. سپس منبع آب پشت سر ما قرار می‌گیرد پس ما از آب می‌نوشیم و کافران نمی‌توانند بنوشند، و پیامبر ﷺ به این صحابی سرباز قهرمان و مخلص جواب مثبت داد^(۲).

در غزوه احزاب پیامبر ﷺ به رأی سلمان فارسی رضی الله عنه در حفر خندق عمل کرد^(۳). شخص مجتهد وقتی نظرش موافق حقیقت در آمد دو اجر دارد و اگر موافق نبود یک اجر می‌برد.

در غزوه بنی قریظه پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، نماز عصر را جز در بنی قریظه نمی‌خواند»^(۱).

۱- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، شماره ۲ / ۳۶۷).

۲- (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۱۷۵).

۳- (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۲۷۱).

بعضی از آن‌ها گفتند: نماز را باید در بنی قریظه بخوانیم هر چند که وقت نماز عصر سپری شده باشد و بعضی دیگر گفتند: منظور پیامبر ﷺ سرعت و عجله کردن بوده است و در راه نماز خواندند. و عمل این دو گروه به پیامبر ﷺ رسید و پیامبر هر کدام از این‌ها را بر اساس اجتهاد و رأی خودشان و دانست و آن را صحیح دانست.

آزادی اندیشه در اسلام تنها به معنای مباح بودن نشر و پخش این اندیشه نیست بلکه فراتر از این به معنای فرض می‌باشد که این نظر را در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر انتشار بدهد. و این امر اصلی است که اسلام آن را بیان داشته است و آن را یکی از ویژگی‌های امت قرار داده است و توسط آن جای برتری را اشغال می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و به خدا ایمان دارید».

در اصل واجب بودن رأی نوعی مسؤولیت اجتماعی است و مادامی که نفع عمومی داشته باشد و منجر به مفسده بزرگ‌تری نشود واجبی اسلامی است. صاحب رأی و اندیشه قدرتی دارد که می‌تواند به تنهایی آن را فرض کند. «کسی از شما اگر امر منکری را دید با دستش آن را تغییر بدهد و اگر نتوانست با زبانش آن را تغییر بدهد و اگر نتوانست با قلبش آن را تغییر بدهد، و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است»^(۲).

رأی و نظر خود را محکم اعلام کردن یکی از صفات جامعه مسلمانان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [التوبة: 71]. «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند».

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۱ / ۳۲۱).

۲- (مسلم، الصحيح، ج ۱ / ۶۹).

بلکه عدم اعتراض به منکر یعنی بی‌احساس بودن نسبت به آن و بدتر شدن فساد و رواج آن. و این نشانه هلاک امت‌ها و نابودی ملت‌ها و دوری از رحمت خداوند است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾﴾ [المائدة: 78-79]. «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حد می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشت‌کاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند!».

حال آنکه واجب است که آزادی اندیشه را به عنوان وسیله‌ای برای دعوت‌های مخرب و مذاهب منحرف بر نگزینیم و عقل‌های مردم را تباه نکنیم به گونه‌ای که هر چیز باطل و چرندی را به بهانه اینکه آزادی بیان است میان آن‌ها رواج بدهیم. بلکه واجب است که در ایجاد رأی عمومی و بهتر و روشنگر که اساس آن علم و مسئولیت کلمه باشد بکوشیم. تا این کلام خداوند را محقق کنیم که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾﴾ [الإسراء: 36]. «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جویی از آن قرار می‌گیرد».

۳-۲-۳- حق عمل:

در اسلام هر عملی که به خاطر رضای خداوند باشد، عبادت است بنابراین اسلام بیکاری را نمی‌شناسد و آن را بیان نکرده است. تمامی انبیاء همگی کار کرده‌اند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند هیچ نبی‌ای را نفرستاده است که چوپانی نکرده باشد. گفتند: و شما

ای رسول الله، فرمود: من طبق یک بیست و چهارم گوسفندان برای اهل مکه چوپانی کرده‌ام»^(۱).

پاک‌ترین و بهترین کسب و کار آن است که انسان از آن بخورد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هیچکس تا به حال غذایی بهتر از غذای کسی که از عمل خودش می‌خورد، نخورده است. و داود نبی خداوند از دسترنج خود می‌خورد»^(۲).

ویژگی برتر داود عليه السلام این بود که از دسترنج خود می‌خورد چون از یک طرف او نبی بود که مثل یک پادشاه بود و پادشاهان به طور طبیعی نیازی ندارند که از دسترنج خود بخورند، حال آنکه داود عليه السلام می‌خورد.

بلکه اسلام مرتبه کار را بالا برده است یعنی آن را همراه نوعی از جهات ذکر می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْ الْأَرْضِ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمُ الَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ [المزمل: 20]. «گروهی دیگر برای جستجوی روزی و بدست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند، و دسته دیگر در راه خدا می‌جنگند».

روایت شده است که مردی از کنار پیامبر ﷺ می‌گذشت و اصحاب پیامبر ﷺ نشاط و فعالیت وی را دیدند و گفتند: «ای رسول خدا اگر این فعالیت در راه خدا بود، پیامبر ﷺ فرمود: «اگر برای تأمین مخارج فرزند کوچکش بیرون بیاید، در راه خداست، اگر برای تأمین هزینه پدر و مادر پیرش بیرون بیاید، در راه خدا است و اگر برای تأمین هزینه خود بیرون بیاید تا آن را سالم نگه دارد، در راه خداست. ولی اگر برای ریا و فخر فروشی بیرون بیاید در راه شیطان است»^(۳).

۱- (البخاری، ۱۳۸، ج ۲ / ۷۸۹).

۲- (البخاری، ج ۲ / ۷۳۰).

۳- (الطبرانی، المعجم الكبير، ۱۹ / ۲۹، الصغیر ۲ / ۶۰).

از طرف دیگر کار اگر به قصد رضای خدا باشد عبادت است و بعضی از گناهان را می‌پوشاند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بعضی از گناهان هستند که هیچ چیزی بجز تلاش برای کسب در آمد و معیشت، آن‌ها را نمی‌پوشاند»^(۱).

در مفهوم اسلامی عبادت به معنای عام آن به برپایی یک نظام اجتماعی می‌انجامد، علاوه بر این عبادت مراسمی است که باید انجام شود. بنابراین پیامبر ﷺ از گوشه‌نشینی و رهبانیت نهی کرده است. «در اسلام رهبانیت و گوشه‌نشینی وجود ندارد»^(۲).

روایت شده است که پیامبر ﷺ مردی را دید که به مردم ظلم می‌کند در مورد او پرسید، گفته شد که: این عابد ماست. پیامبر ﷺ گفت: چه کسی خرج او را می‌دهد؟ گفتند: همگی ما خرج او را می‌دهیم. پیامبر ﷺ فرمود: همگی شما از او بهتر هستید»^(۳).

روایت شده است که: مردی مانند این مرد بر عمر بن خطاب رضی الله عنه وارد شد، و عمر مثل پیامبر ﷺ در مورد او سوال کرد گفتند: برادر آن مرد است. به عمر گفت: «برادرش از خودش عابدتر است»^(۴).

بی‌اعتنا بودن نسبت به کار و کار نکردن اخلاقی است که اسلام آن را دوست ندارد. پس شایسته نیست که در جامعه اسلامی نیروهای بیکار وجود داشته باشند که مایل باشند که بر دوش دیگران زندگی کنند و سر بار آن‌ها شوند. بلکه بر هر مسلمانی لازم است که در هر حرفه‌ای که دوست دارد هر چند که از نظر مردم پست و خوار باشد، کار کند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اگر هر کدام از شما طنابی بر دارد و به کوه برود و پشته‌ای چوب بر

۱- (الطبرانی، المعجم الوسط).

۲- (الدارمی، ۱۹۸۷، شماره ۲ / ۱۷۹).

۳- (ابن منصور، ۳۲۸ / ۲، شماره ۲۹۱۹).

۴- (ابوزهره، د. ت، ص ۹۸).

پشتش بگذارد و آن را بیاورد و بفروشد، بهتر است از اینکه از مردم گدایی کند که بعضی به او می‌دهند و بعضی نمی‌دهند»^(۱).

از جمله روایت‌های عمر بن خطاب رضی الله عنه در مورد دعوت به کار این است که می‌گوید:
 - خداوند به کسی که فضل سخن را رها کرده و فضل عمل را بر آن ترجیح می‌دهد، رحم می‌کند.

- قوت و توان در کار است. پس کار امروز را به فردا میانداز.
 - متوکل (توکل کننده) کسی است که دانه ای را در زمین می‌کارد و به خدا توکل می‌کند.

وقتی که اسلام کار کردن را بر فرد واجب دانسته است برای این است که جایز نیست که شخص با گدایی یا غارت و چپاول زندگی کند. چون در همان حال پیدا کردن کار حق دولت است و بر دولت اسلامی واجب است که برای کسانی که توانایی انجام کار دارند، کار فراهم کند و از حقوق آن‌ها دفاع کند^(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله به اعتبار اینکه رئیس دولت و رهبر امت بود، دروازه کار و تهیه وسایل آن را برای کسی که کار بخواهد و قادر به آن باشد، گشوده است. مردی از انصار از پیامبر گدایی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: آیا در خانه چیزی داری؟ گفت: آری نمد زینی دارم که قسمتی از آن را می‌پوشم و قسمتی را پهن می‌کنم و قدحی دارم که در آن آب می‌نوشم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر دوی آن‌ها را بیاور، او آن دو را آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را از او گرفت. و گفت: چه کسی این دو را از من می‌خرد؟ مردی گفت: من آن‌ها را به یک درهم می‌خرم. پیامبر صلی الله علیه و آله دو بار و سه بار فرمود: چه کسی آن را به بیشتر از یک درهم می‌خرد؟ مردی گفت: من به دو درهم می‌خرم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را به او داد و دو درهم را از او گرفت و به مرد انصاری داد و گفت: با یکی از این درهم‌ها غذایی بخر تا از هلاکت

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲ / ۵۳۵).

۲- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۴۸۰).

رهایی‌یابی، و با دیگری تیشه ای بخر و نزد من بیا، آن مرد نزد پیامبر ﷺ آمد و پیامبر ﷺ با چوبی که در دست داشت او را زد و گفت: برو و هیزم جمع کن و آن را بفروش و تا پانزده روز تو را نبینم. پس آن مرد رفت و هنگامی که آمد ده درهم کسب کرده بود. که با مقداری از آن لباس خرید و با مقداری غذا خرید. سپس پیامبر ﷺ به او گفت: «این برای تو بهتر از گدایی کردن است که در روز قیامت به صورت لکه ای بر صورت تو می‌ماند»^(۱).

و این همان چیزی است که امام غزالی مدنظر داشته است. یعنی بر ولی امر مسلمانان واجب کرده است که آلت و ابزار کار را برای کار فراهم کند^(۲).

کسی که فقه اسلامی را بررسی می‌کند در می‌یابد که فقهاء زیادی کار و تهیه فرصت‌های آن را واجب دانسته‌اند و به هر انسانی کار مناسبی را واگذار کرده‌اند. و این همان تنظیم جمعی و سالمی است که ثمره هر یک از نیروها زیاد می‌شود بدون آنکه نیروی بیکار مانده باشد یا نیرویی کمتر از اندازه کار انجام داده باشد. و یا نیرویی بیش از اندازه کار انجام داده باشد که کار را خراب می‌کند^(۳).

بعد از اینکه اسلام به کار و زیاد کردن فرصت‌های کار تشویق کرده است بر کارگر نیز واجب کرده است که کارش را با محکمی و درستی انجام بدهد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند دوست دارد وقتی یکی از شما کاری انجام می‌دهد آن را با محکمی انجام دهد»^(۴). و این کار را برای نزدیکی به خداوند انجام دهد.

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲).

۲- (الغزالی، ۱۳۸۹، ج ۹، ص ۷۴۶).

۳- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۲۸).

۴- (ابویعلی، ۱۲۵۷).

اما وقتی که کارگر در کار خود سستی کند و منفعت کار را تباه کند یا با خیانت و کم کاری منفعت آن را نابود کند ضامن آن است^(۱).

از لحاظ شرعی خیانت در کار کردن جایز نیست. «کسی که به ما خیانت کند از ما نیست»^(۲).

اسلام به کار حلال دعوت می‌کند و کار حرام را ممنوع می‌داند. مانند کاری که به درست کردن می‌و شراب می‌انجامد. کاری که منجر به حرام می‌شود، خود نیز حرام است. و ابزار و وسایل نیز حکم هدف و غایت را دارند^(۳).

اسلام کاری را که به ضرر خود کارگر یا دیگری تمام بشود نیز ممنوع و حرام اعلام کرده است بخاطر تحقق این اصل شرعی که می‌گوید: «لا ضرر ولا ضرار»^(۴). اسلام اشتیاق و تأکید خود را با انصاف کارگر و دادن حق وی به طور کامل و بدون کمی یا ظلم، کامل کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ [هود: 85]. «از چیزهای مردم نگاهید». و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «حق کارگر را قبل از آنکه عرقش خشک بشود، بپردازید»^(۵).

از طرف دیگر اسلام برای دادن حق کارگر به طور کامل و بدون کاستی سیستم انگیزه کارگر را مقرر کرده است، کارگری که فعالیت وی قابل مشاهده است تا فعالیت و ثمره وی بیشتر بشود باید حقش را به طور کامل پرداخت. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٦﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٣٧﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٣٨﴾﴾ [النجم: 39-41]. «و اینکه برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است

۱- (ابن قدامة، ج ۵، ص ۴۹۶، الکاسانی، ج ۲، ص ۲۱۲).

۲- (مسلم، الصحيح، ج ۱ / ۹۹).

۳- (ابن القيم، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۴۷).

۴- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص ۵۲۹).

۵- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، شماره ۲ / ۸۱۷).

و برای آن تلاش نموده است. و اینکه قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس سزا و جزای کافی داده می‌شود».

وقتی که جسم نیروی محدودی دارد و خسته می‌شود و روح و جان نیز نیرویی محدودی دارد که خسته می‌شود بنابراین وقتی نیرو و توان شخص تمام شد، اسلام حق استراحت به کارگر داده است. و برای حفظ سلامت خود و تجدید نیروی وی و انجام واجبات خدا و خود و خانواده‌اش ساعت کاری را مشخص و محدود کرده است. «پروردگار تو بر تو حق دارد و بدن و بر تو حق دارد پس حق هر صاحب حقی را ادا کن»^(۱).

خلاصه آنچه که مورد هدف اسلام است این است که حق معیشت را به طور شایسته برای کارگر ضمانت کند. که این حق شامل تغذیه، پوشاک، مسکن و توجه بهداشتی می‌شود. و این امر با فراوان کردن فرصت‌های کار برای کارگر دادن حق کامل وی بعد از پایان کارش می‌باشد. و دستمزد وی با کارش اگر زیاد نباشد باید مساوی باشد. و با وجود علاقه و انگیزه وی، او را تشویق کند و مهارت‌هایش را توسعه بدهد و سطح انجام کار وی را تحسین کند و مواهب وی را صیقل بدهد. و کار طاقت فرسا و بیش از توان به او ندهد، و در رعایت این امور باید مصالح عمومی را رعایت کند و ضرری به مصلحت عمومی وارد نکند. چون مصلحت عمومی مقدم بر مصلحت خصوصی است. چون به مصلحت غایی امت می‌انجامد.

وقتی قدرت‌ها و نیروهای فرد به اندازه هزینه‌ها و مخارج وی درآمدزا نیستند اسلام حق دیگری برای وی در نظر می‌گیرد که حق مسئولیت و ضمانت اجتماعی است که از بیت‌المال مسلمانان باید پرداخت شود. سطح مناسبی از زندگی کریمانه که شایسته حقوق و کرامت انسان باشد، متعهد می‌شود.

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۲/۸۱۳، ۱۱۵۹).

۳-۳-۳- حق مشارکت سیاسی:

مشارکت سیاسی امروزه به دو چیز معنا می‌شود:

نخست: حق هر انسانی است که مدیریت‌های کوچک یا بزرگ را سرپرستی نماید. مادامی که شایستگی و اهلیت آن مدیریت را داشته باشد.

دوم: حق هر انسانی است که رأی و نظر خود را در مورد امور عمومی جامعه بدهد و طبق نظر خود در چارچوب ضوابط شریعت آن‌ها را نقد و بررسی کند^(۱).

در مورد نمونه اول؛ اسلام به ندای فطرت فرد مسلمان پاسخ نمی‌دهد و به حکم مدنی و اجتماعی بودن سرشت وی نیاز او را به زندگی در جامعه لبریز می‌کند. بلکه او را به عنوان عنصری کارآمد در پیشبرد و هدایت زندگی روزمره قرار می‌دهد، و انصاف این است که فرصت‌های مناسب و به اندازه کفایت و لیاقت افراد در مدیریت‌های دولت مسلمان به آن‌ها داده شود. از اینجا عدالت محقق می‌شود و رشد و پیشرفت امت که صدق پیدا می‌کند. چون در حاشیه قرار دادن افراد، بی‌حرمتی به حق سیاسی آن‌ها در مشارکت زندگی عمومی و تعطیل کردن نیروها و ملکه‌های ثمر بخش آن‌ها است.

مشارکت سیاسی قدر دانی از منابع غنی و خلاق انسانی است. پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید: «کسی که به عنوان رهبر گروهی انتخاب شده باشد و در آن گروه کسی وجود داشته باشد که خداوند بیشتر از آن رهبر از وی راضی باشد، در حقیقت آن رهبر به خدا و رسول خدا و مؤمنان خیانت کرده است»^(۲).

این دستور پیامبر ﷺ است که حق مشارکت برای انتخاب بهترین فرد، و همچنین آزادی مدیریت وظایف برای کسی که اهلیت آن را در خود می‌بیند، وجود داشته باشد. در مشارکت اعتماد به نفس و عشق به امت و جامعه بیشتر می‌شود. و سازمان‌های جامعه پر از مردمانی می‌شود که همت‌های والا دارند و جان‌ها و روح‌هایی دارند که

۱- (الغزالی، د. ت، ص ۶۷).

۲- (الحاکم، ۱۹۷۸، ۴/۹۳-۹۲).

شیفته تعالی و پیشرفت امور از پستی‌ها و گودی‌ها می‌باشند. در این مورد شیخ محمد خضر بن حسین می‌گوید: وقتی پرتوهای آزادی بر امت تابید با پرتوهای آن در هر سرزمینی آمال و اهدافشان گسترش می‌یابد، و همت آن‌ها بزرگ می‌شود، و در جان‌های آنان استعداد نیروی انجام کارهای ارزشمند زنده می‌شود، و عقل آن‌ها از لحاظ علمی سیراب می‌شود. و نظر آن‌ها به اهداف دور است که اداره‌های حکومت را آگنده از مردمانی می‌کند که راه‌های مصلحت حقیقی جامعه را می‌دانند و آن را از مسیر سیاست عادلانه‌اش منحرف نمی‌کند.^(۱)

مشارکت، آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی وقتی محقق می‌شود که به ایجاد جامعه مودت و رحمت بیانجامد که مصداق کلام پیامبر ﷺ است که می‌فرماید: «مؤمنان در محبت ورزیدن و مهربانی کردن به همدیگر مانند بدنی هستند که هر گاه عضوی از آن به درد آمد سایر اعضای بدن با تب کردن و نخوابیدن با او هم‌دردی می‌کنند»^(۲).

بنابراین فقهای مسلمان بیان کرده‌اند که: وظیفه ولی امر مسلمانان است که برای کارهای مسلمانان تواناترین و شایسته‌ترین آن‌ها را انتخاب کند تا اجابت این امر خداوند متعال باشد که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸]. «بی‌گمان خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان امانت برسانید. و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید».

پس بر ولی امر واجب است که برای هر یک از کارهای مسلمانان فردی را که برای آن کار شایسته‌تر است مسؤول کند. چون رویگردانی از فرد بر حق و شایسته‌تر و انتخاب کسی که به دلیل فامیلی یا سرپرستی یا دوستی یا همشهری یا هم مذهبی یا هم جنسی یا

۱- (حسین، ۱۳۲۷، ص ۶۱).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ۱۰/۴۳۸).

بخاطر گرفتن رشوه (مال یا منفعت یا غیره) و یا به خاطر نفرت و کینه‌ای که از فرد شایسته‌تر دارد و یا دشمنی که با وی دارد، قطعاً خیانت به خدا و رسول خدا و مؤمنان است^(۱).

همچنان که اسلام به حق مرد اعتراف کرده است به حق زن نیز در مدیریت اموری که با ویژگی و استعدادهای وی به عنوان یک زن معارض نباشد و یا به عفت وی خدشه وارد نکند، اعتراف کرده است^(۲).

چون زن خواهر مرد است، و مرد و زن در ارزش انسانی مشترک و تعامل انسانی و کرامت انسانی مساوی هستند و نصوص زیادی از کتاب و سنت بر این امر دلالت می‌کند، از جمله خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّن بَعْضٍ﴾ [آل عمران: 195]. «پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که بکار خاسته باشد - خواه زن باشد یا مرد - ضایع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما پاره‌ای دیگر هستید». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ [البقرة: 228]. «و زنان از همچون حقی که [شوهران] به طور شایسته بر آنان دارند، بر خور دارند و مردان بر آنان [به مرتبتی] برتری دارند». و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «زنان خواهر مردان هستند»^(۳).

بلکه اسلام در اندازه‌گیری هم سطح‌ها و حق مشارکت سیاسی در دولت اسلامی پای را فراتر از این گذاشته است و این حق را برای ذمی‌ها بجز در بعضی از وظایف مهم قرار داده است، و این شغل‌ها نیز به اقتضای مشروط بودن به اسلام، شامل آن‌ها نمی‌شود. از جمله این وظایف، حق ریاست دولت «ولایت عظمی» و وزارت تفویض (وزیر مختاری)

۱- (ابن تیمیة، ۱۳۸۷، ص ۱۴-۱۳).

۲- (الشیشانی، د. تف ص ۶۸۴).

۳- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۶۱، ۲۳۶).

که امروزه در مقابل نخست وزیری است و امیر جنگ، و امیر مناطق (استاندار) می باشد. چون اینها وظایفی هستند که شاغل آنها باید امور دینی و حمایت دولت را انجام بدهد و در جمع و جماعت امانتدار باشد و اینها اموری هستند که مرتبط به عقیده و عبادات می باشد که جایز نیست غیر مسلمان بر آنها ولایت داشته باشد»^(۱). (الشیشانی، ۱۴۰۰، ص ۶۷۳).

اما جایز است که اهل ذمه وظایف و مدیریت‌های دیگری که مربوط به اجرا و اداره امور دنیوی هستند را در دست بگیرند. مانند امور اجرایی نه امور تفویضی^(۲). اما امر دوم از مشارکت، که باید هر انسانی نظر و رأی خود را در مورد امور عمومی اعلام بکند. توسط اسلام با سه امر حفظ و مصون شده است.

نخست: اسلام امور مسلمانان را به صورت امور مشورتی در میان آنها قرار داده است. و این امر آنها را در حکم به عنوان شریک قرار می دهد تا تابع اختیار خود باشند. پس از اختیار خود بهره می برند، و اگر انتخاب بد کرده باشند، بدی آن را می چشند. و وظیفه آنهاست در این هنگام آن را با امر به معروف و نهی از منکر معالجه کنند. شورا اصلی اصیل در جوهر نظام سیاسی اسلام است که شریعت اسلامی به آن اشاره کرده است، و از جمله سوره‌های قرآن سوره «الشوری» می باشد.

شورا با قرآن و سنت، ثابت شده است. در قرآن کریم دو آیه بر شورا تأکید می کنند و آن را می ستایند یکی از این دو آیه است که خداوند متعال می فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿۱۵۹﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. «از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی، و اگر درشتخوی و سنگدل

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۲۰۱)

۲- (الموردی، ۱۳۸۶، ص ۲۷-۲۵).

بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما، و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. و هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی بر خدا توکل کن؛ چرا که خدا توکل کنندگان را دوست می‌دارد».

این آیه خطاب به پیامبر ﷺ است که با صیغه امر می‌باشد، و اصل این است که صیغه امر مقتضی بر وجوب است. پس وقتی که این امر متوجه پیامبر ﷺ است، در حالی که به خاطر نزول وحی بی‌نیاز از مشورت می‌باشد. به طریق اولی شورا بر والیان و مدیران کشور واجب می‌باشد.

آیه دوم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [الشوری: ۳۸]. «و کسانی که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است، و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم صرف می‌کنند».

در این آیه خداوند مؤمنان را با صفات جماعت مسلمان وصف و مدح کرده است. و امور واجبی را از جمله لیبیک گفتن به واجبات خداوند و ادای نماز و کمک‌های واجب تضمین کرده است که بر اهمیت و وجوب شورا دلالت می‌کند. و وجوه دلالتی این آیه وجوب عمل به شورا برای حاکم و محکوم و شهروندی می‌باشد.

پس شورا بر حاکم واجب است تا حکومت تبدیل به دیکتاتوری نشود و بر شهروندان و مردم نیز واجب است که همراه حاکم در شورا سهم داشته باشند تا تبعات مشارکت خود را تحمل کنند.

ابن عطیه می‌گوید: «شورا از قواعد شریعت و اهداف احکام می‌باشد. پس علماء و دیندارانی که مشورت نکنند، عزلشان واجب است. و این چیزی است که خلاف ندارد»^(۱).

۱- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۴، ص ۲۴۹).

ابن خویزمنداد می‌گوید: «بر والیان واجب است در چیزهای که نمی‌دانند و برای آنان مشکل است با علماء مشورت کنند. و در امور متعلق به جنگ با جنگجویان و در امور متعلق به مصالح عمومی با مردم و در امور متعلق به مصلحت و آبادانی کشور با نویسندگان و وزراء مشورت کند. در سنت آمده است: «کسی که خودرأی باشد، گمراه می‌شود». و آیه‌ای ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ دلیل بر جایز بودن اجتهاد در امور و عمل به ظن است.^(۱)

بنابراین صفاتی که شخص را لایق و اهل شورا می‌سازد. برتری در یکی از زمینه‌های ضروری زندگی برای بیداری امت است. علاوه بر این باید مردم به اخلاص بر شایستگی آن‌ها اطمینان و اعتماد پیدا کرده باشند.^(۲)

همچنان که در شورا حق با اکثریت است گاهی ممکن است که حق با اقلیت باشد. مثلاً مسأله‌ای برای شورا پیش می‌آید و هر یک از آن‌ها رأی خود را اعلام می‌کنند سپس امام و رهبر امت نظری را که مصلحت مردم در آن است بر می‌گزیند هر چند که رأی غالب را کسب نکرده باشد. و این امر در تاریخ سیاسی اسلام ثبت شده است و مطابق واقعیت زندگی سیاسی صدر اول امت اسلام می‌باشد.

در هر حال شورا یک نظر اجتهادی است که امکان درست یا اشتباه بودن آن وجود دارد. ولی از امنیت نزدیک و از پراگندگی به دور می‌باشد و در عین حال بر حاکمی که شرایط امامت را دارد نیز لازم نیست که به نظر شورا عمل کند. وظیفه حاکم است که مشورت خواهی کند و وظیفه اوست که بعد از مشورت نظر بهتر را برگزیند.^(۳)

دوم: رأی و نظر انسان‌ها مصون و معصوم نیست. بلکه تمامی انسان‌ها در مقابل خداوند و شریعت او یکسان هستند. همگی انسان‌ها، حتی پیامبر ﷺ گاهی اشتباه می‌کنند

۱- (طبلیه، د. ت، ص ۵۴۳).

۲- (القطان، د. ت، ص ۲۱۰).

۳- (القطان، د. ت، ص ۲۰۹).

و گاهی درست نظر می دهند. پیامبر ﷺ در غیر از زمینه‌های حلال و حرام اجتهاد می کرد، و گاهی درست اجتهاد می کرد و گاهی اشتباه اجتهاد می کرد. اگر درست اجتهاد می کرد وحی آن را تأیید و اگر اشتباه اجتهاد می کرد آن را تصحیح می کرد. و گاهی وی را سرزنش می کرد همچنان که در مورد اسیران غزوه بدر بنا به رأی ابوبکر رضی الله عنه در قبول فدیة سرزنش شد. خداوند متعال می فرماید: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾ [الأنفال: 67-68]. «هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد. شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، در صورتی که خداوند سرای آخرت را می خواهد و خداوند عزیز و حکیم است، اگر حکم سابق خدا نبود، عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیة اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می رسید.»

پیامبر ﷺ تا جایی که امکان داشت از خطا و اشتباه احتراز می کرد و آن را به رأی عمومی واگذار می کرد تا تجاهل وی ممکن نباشد. بنابراین بعضی از صحابه به قتل عبدالله بن ابی بن سلول (سردسته منافقان) اشاره کردند ولی پیامبر ﷺ آن را رد کرد. چون امثال این وقایع موجب سوء استفاده بعضی از دشمنان اسلام یا مسلمانانی که کینه و نفرت در دل دارند، خواهد شد، و می گویند که: محمد اصحاب خود را می کشد. چون عبدالله بن سلول اسلام خود را اظهار کرده بود و ظاهراً از زمره صحابه به شمار می آمد^(۱).
تحمیل نظر حاکم باعث کم شدن آراء و نظرات و تنگی آنها می شود یعنی حاکم معتقد به دوری خود از خطا باشد یا اطرافیان ریاکار وی این اعتقاد را برای او آراسته

۱- (خلیل، ۱۳۹۴، ص ۳۴۸).

کرده باشند یا معصومیت حاکم به عنوان اصلی از اصول روابط وی با مردم قرار گرفته باشد^(۱).

سوم: آنچه که اسلام آن را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر واجب کرده است این امر واجب یعنی مشارکت سیاسی را برای مردم سهل می‌کند. و اسلام برای مردم مباح کرده است که در مورد اعمال و کارهای حاکمان در اموری که فتنه یا تشویق به فساد نباشد رأی و نظر خود را اعلام کنند.

پیامبر ﷺ امثال این نظرات را چه از طرف مؤمنان و چه از طرف منافقان می‌پذیرفت. از طرف مؤمنان مانند داستان حباب بن منذر جموح رضی الله عنه در غزوه بدر - که به خاطر عم پیامبر از صدق و اخلاص دین وی و اشتیاق او به مصلحت عالی اسلامی از او پذیرفت - و از طرف منافقان مانند سرزنش‌های کلامی آنان، که پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به اخبار خداوند متعال از کفر و دشمنی پنهانی آنان خبر داشت ولی با وجود این با آنان مدارا می‌کرد تا شاید دروازه ورود به اسلام برای امرا و کسانی که بعداً می‌آیند باز باشد و بهانه‌ای به عنوان ممانعت از حق نظر دادن مردم وجود نداشته باشد. و قرآن کریم به آنچه که منافقان گفته‌اند اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رِضْوَانًا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾ [التوبة: 58]. «در میان آنان کسانی هستند که در (تقسیم) زکات از تو عیبجوئی می‌کنند و ایراد می‌گیرند، اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند».

از جمله آنچه که از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: «در جنگ حنین پیامبر صلی الله علیه و آله در تقسیم غنائم بعضی از مردم را ترجیح داد از جمله به اقرع بن حابس صد شتر و به عیینة بن حصن نیز صد شتر داد، و بعضی از اشراف عرب را نیز ترجیح داد.

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۲۰۲).

پس مردی گفت: این است تقسیم عادلانه و به خاطر رضای خدا؟ گفتم: قسم به خدا به پیامبر ﷺ خبر می‌دهم، سپس پیامبر ﷺ آمد و آنچه را که آن مرد گفته بود به او خبر دادم. ناگهان چهره پیامبر ﷺ دگرگون شد و مانند طلا زرد شد. سپس گفت: وقتی که خدا و رسولش عدل نورزند، چه کسی عادل است. بعد گفت: خداوند موسی را پیامرزد که از این بیشتر اذیت شد و صبر کرد»^(۱).

همچنین خلفای راشدین از پیامبر ﷺ پیروی کرده‌اند. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که می‌گوید: عیینة بن حصن بر برادرزاده‌اش حر بن قیاس وارد شد. و این حر بن قیس یکی از نزدیکان عمر رضی الله عنه بود و یکی از قاریان اصحاب مجلس عمر و یکی از مشاوران او بود. عیینة به برادرزاده‌اش گفت: ای برادرزاده‌ام! تو نزد این اسیر جایگاه و شأنی داری. برای من اجازه رفتن به پیش او را بگیر. و عمر رضی الله عنه اجازه ورود داد و هنگام ورود گفت: «زنده باشی ای ابن خطاب، قسم به خدا، تو زیاد به ما نمی‌بخشی و در مورد ما با عدل حکم نمی‌کنی. عمر رضی الله عنه عصبانی شد و حتی نزدیک بود با او در افتد، حر به او گفت: ای امیر مؤمنین خداوند به نبیش گفته است: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: 199]. «عفو پیشه کن و امر به معروف و کارهای نیک بکن و از جاهلان روی بگردان». و این شخص نیز از زمره جاهلان است، قسم به خدا عمر هنگام تلاوت این آیه دیگر کاری نکرد»^(۲).

دو امام شهید و عادل، عثمان و علی رضی الله عنهما با شدیدترین نقد و سرزنش و ناسزای مخالفان خود مواجه شدند و از نیروی حاکم بودن و غلبه سلطان استفاده‌ای نکردند^(۳).

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۸ / ۳۴).

۲- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۷، ص ۳۴۷).

۳- (ابوزهره، د. ت، ص ۲۰۳).

این امام علی علیه السلام است که در حال سخنرانی کردن با کلام خالص و نابی روبرو شد، و آن چیزی بود که خوارج به وی می گفتند: «لا حکم الا لله» و جواب امام علی با حکمت و مدارا به آنان این بود که: «کلامی حق است که منظور باطلی از آن برداشت شده است». آری حکم فقط برای خداوند است ولی اینها می گویند که: قدرت و سلطه فقط برای خداوند است حال آنکه برای امیر خوب یا بد لازم است که قدرت داشته باشد تا مؤمنان در سایه قدرت وی کار بکنند و از کافران در امان باشند تا زمانی که مرگ آنها فرا می رسد و دشمنان را با آن بکشد و راهها را امن کند و حق ضعیف را از قوی بگیرد تا از نیکی وی خوشحال بشوند و از بدی وی رهایی بیابند. و نیروی تحمل شنیدن نظر مخالف این گونه می باشد، حتی اگر از طرف فرد غیر شایسته ای باشد^(۱).

۳-۳-۴- حق ملکیت

۳-۳-۴-۱- دیدگاه اسلام در مورد ملکیت:

اسلام حق ملکیت را موافق طبیعت انسان و فطرتی که بر آن سرشته شده است، بیان کرده است. چون انسان بر اساس عشق به مال و تنگ نظری نسبت به آن آفریده شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ۝۲۰﴾ [الفجر: 20]. «و اموال و دارائی را بسیار دوست می دارید». و می فرماید: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۝﴾ [الکهف: 46]. «دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند».

اسلام در میان نظام های مختلف اقتصادی از جهت نگرش وی به ملکیت، راه میانه ای را پیموده است. بعضی از اینها به انواع مختلف ملکیت بدون هیچ ضابطه ای اجازه می دهند و بعضی دیگر جز به ملکیت جمعی و مخصوصاً ملکیت بهره آور اجازه نمی دهند. اما اسلام حق ملکیت فردی را در آنچه که محقق کننده مصلحت فرد است،

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۲۰۳).

بیان می‌دارد. و حق منسجم وی را همراه با خوی دوست داشتن تملک بنیان نهاده است. تا نیروهای ثمره بخش و نیروی فکر و رشد شخصیتی وی در همکاری با جامعه زیاد شود. و وظیفه اجتماعی خود را در قبال آن انجام بدهد. و از طرف دیگر حق ملکیت جمعی را نیز بیان داشته است و این همان چیزی است که شریعت آن را به عنوان دست مایه عمومی جماعت مسلمانان قرار داده است و آن را به طور کلی حق جامعه قرار داده است تا رهبر آن جامعه منافع آن را به کسانی که نمی‌تواند امور مالی خود را اداره کنند یا کسانی که مالی ندارند یا قدرت مال داری ندارند، بدهد. و مقداری از این سرمایه اموال ثروتمندان است نه ملک خاص کسی که به عنوان حق جمع قرار داده‌اند و مقداری از این سرمایه از مالی گرفته شده که همان نوع اول می‌باشد در وجهی که شریعت تعیین کرده است^(۱).

بدین ترتیب توازن بین فرد و جامعه محقق می‌شود. و جانب فردی بر جانب جمعی چیره نمی‌شود که ثروتمند را ثروتمندتر و فقیر را فقیرتر بگرداند. جانب جمعی نیز بر جانب فردی چیره نمی‌شود. که فرد را حاشیه ای و بی‌ارزش قرار بدهد. مانند اینکه فرد ابزاری بیش نباشد که تمام انگیزه‌های کارآمد را در خود بکشد.

بعض از آیات قرآن کریم حق ملکیت فردی را بیان می‌دارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ﴾ [الحديد: 7]. «و از چیزهایی ببخشید که شما را در آن‌ها نماینده (خود در تصرف) کرده است». و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ [التغابن: 15]. «قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیله آزمایش شمایند». و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ [البقرة: 274]. «کسانی که دارائی خود را در شب و روز صرف می‌کنند».

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۹۱).

علاوه بر این آیاتی نیز وجود دارند که حق ملکیت جمعی را بیان می‌کنند و ملکیت را به خداوند متعال نسبت می‌دهند. بخشنده ملک و دارنده آن کسی است که آن را خلق کرده است، و کسب آن را برای کاسبان آسان کرده و اسباب آن را فراهم ساخته است، و خداوند متعال به سعی و تلاش در خور این ملک و انجام آن در مصلحت جمع و عدم بد استفاده کردن و بد تصرف کردن در آن اشاره کرده است. چون اکثراً توجه مردم به ملک خصوصی است تا ملک عمومی. از آیاتی که در این مورد آمده است. کلام خداوند می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَعَاثُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ [النور: 33]. «و از مال و ثروت خدا، که خدا به شما داده است، بدیشان بدهید». و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ﴾ [الأعراف: 128]. «بی‌گمان زمین از آن خدا است به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد».

وقتی اسلام حق ملکیت را بیان داشته است. التزام عمومی برای احترام آن و عدم تجاوز به آن یا هتک حرمت آن به ناحق بر آن مترتب کرده است و در این مورد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ [البقرة: 188]. «اموال خودتان را به باطل در میان خود نخورید».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «استفاده از مال هیچ مسلمانی جز با رضایت و خشنودی صاحب آن، حلال نیست»^(۱).

بنابراین اسلام عذابی را برای کسانی که این التزام را نقض و به ملک غیر تجاوز می‌کنند، فرض کرده است. مثل عقوبت دزدی، راهزنی و غارت، خیانت در امانت و سایر عقوبت‌ها^(۲).

۱- (احمد، المسند، ۷۲ / ۵، البهقی، ۱۳۵۳، ۱۰۰ / ۶، ۱۸۲ / ۸، الدار قطنی، ۱۳۸۶، ۳ / ۶۶).

۲- (زیدان، ۱۹۸۱، ص ۲۴۲).

۳-۴-۲- محدودیت‌ها و شروطی که بر ملکیت وارد می‌شوند:

نخست: از نظر کسب ملک، اسلام برای به دست آوردن ملک شروطی را گذاشته است که باید ناشی از اسباب مشروع باشند. و اگر اینگونه نباشد، ملکیت را به رسمیت نشناخته است و آن ملک از نظر شرع یک ملک بی‌ارزش است.

اسباب مشروع ملکیت عبارتند از:

الف) تمامی انواع کارها خواه بدنی باشد یا ذهنی باشد، از جمله به دست آوردن چیزهای مباح مانند شکار، احیای اراضی موات، استیلای بر چراگاه‌ها، استخراج معادن و گنج‌های زیرزمینی. همچنین حق دارد که از ملکیت‌های فکری سازگار با اصول شریعت و ارزش‌های اخلاقی نفع ببرد.

ب) عقود و تصرفاتی که ملکیت را منتقل می‌کند. مانند بیع، اجاره، هبه، وصیت و تمامی عقود دیگر که طبق شروط و تصرفات و کیفیتی که شریعت مقرر کرده است، مشروع می‌باشند.

ج) زاد و ولد مال؛ یعنی چیزهایی که از ملک متولد می‌شود یا رشد می‌کند؛ مثل زاد و ولد حیوانات و ثمره درختان و ... مشروع می‌باشند.

د) میراث؛ که انتقال ملکیت بعد از مرگ مورث است که به وارث می‌رسد. وقتی اسباب و شروط وجود داشته باشد و موانع وجود نداشته باشد. و فرقی نمی‌کند که ملک منقول باشد یا غیر منقول باشد.

دوم: از نظر رشد مال؛ اسلام بر طبق ضوابط مشروعی راه‌های رشد مال را منظم و مرتب کرده است. بنابراین آزادی مطلق را به مالک اجازه نداده است که حتماً به آشوب و ناهنجاری می‌انجامد. چون هر شخصی ملک خود را به هر طریقی که می‌خواهد - مشروع یا غیر مشروع - رشد می‌دهد.

اسلام برای همه اشخاص حق رشد ملکشان را قرار داده است خواه ملک کشاورزی باشد یا تجاری، یا صنعتی باشد فرقی نمی‌کند. در چارچوب ارزش‌ها و فضایل و قواعد

اسلامی در رشد ثروت، وقتی غایت و هدف مشروع باشد، باید وسیله رسیدن به آن نیز مشروع باشد.

در اینجا به بعضی از وسایلی که اسلام در مورد رشد مال آنها را حرام کرده است، اشاره می‌کنیم. و وسایل دیگری را که با علت حکم این‌ها مشترک باشند، می‌توان به آن قیاس کرد. که عبارتند از:

الف) حرام بودن انواع خیانت و نیرنگ، چون خیانت در معاملات به فقدان اعتماد و همکاری میان مردم می‌انجامد. و در اصل مسؤولیت اجتماعی و برادری و دوست داشتن همدیگر خلل وارد می‌کند. همچنان که به کسب غیر مشروع می‌انجامد و باعث کم شدن معاملات مالی و از بین رفتن اقتصاد می‌شود. «کسی که به ما خیانت کند، از ما نیست»^(۱).

ب) حرام بودن احتکار، اسلام احتکار را راه غیر مشروعی دانسته است. چون شخص محترک نیازهای مردم را انبار می‌کند تا از این طریق سود کلانی به دست بیاورد. و بر بازار چیره شود. مخصوصاً کالاهایی که انبار می‌کند از نیازهای ضروری مردم باشد. این چیرگی بیشتر است. بنابراین وظیفه ولی امر مسلمانان است که در این حالت بر خلاف میل شخص محترک کالاهای انبار شده را به قیمت روز خودشان بفروشد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که غذایی را چهل روز احتکار و انبار کند، از خداوند بیزار است و خداوند نیز از او بیزار می‌باشد»^(۲). و همچنین می‌فرماید: «کسی که احتکار بکند، گناهکار است»^(۳).

ج) حرام بودن ربا؛ اسلام ربا را حرام کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى

۱- (مسلم، الصحيح، ۱۳۸۸، ج ۱ / ۹۹).

۲- (احمد، المسند، شماره ۴۸۸) و

۳- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۳ / ۲۷۱).

فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۷۵﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿۷۶﴾ [البقرة: 275-276]. «کسانی که ربا می‌خورند [از قبر] بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که شیطان او را به آسیبی آشفته حال کرده باشد. این از آن است که گفتند: بیع مانند رباست، حال آنکه خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام شمرده است، پس هر آن کس که از [جانب] پروردگارش پندی به او رسید، آن گاه [از کار خویش] باز آمد، آنچه گذشت، او راست و کارش واگذار به خداوند است و هر آن کس که [به ربا] باز گردد، اینان دوزخی‌اند. آنان در آن جاودانه‌اند. خداوند [بهره] ربا را نابود می‌سازد و [برکت] صدقات را رشد می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاس گناهکار را دوست نمی‌دارد».

چون در ربا اثر کردن مال و استفاده آن وجود دارد. شخص رباخوار وقتی به معاملات ربوی پناه می‌برد مال خود را از نفع عمومی منع و حبس کرده است. چون اگر همین مالش را در ساخت کارخانه، فروشگاه یا مزرعه به کار می‌برد سود بیشتری از استفاده ربوی آن می‌برد. چون با این کار تعدادی از مردم را در کارهای مشروع پرثمر متمرکز کرده است که بیکاری را نیز از بین برده است. و سود آن هم به او و هم به جامعه می‌رسد. در حالی که در معامله ربوی تنها کسی که ظاهراً سود می‌برد خود رباخوار است. و جامعه از این امر ضرر کرده است. و علاوه بر این روح ترس ناشی از معاملات ربوی غالب می‌شود. و جرأت بهره‌برداری‌های مباح که برای کسب آن باید سودهای کلانی را پرداخت کرد، از بین می‌رود. علاوه بر این معاملات ربوی در میان مردم زشت و نفرت‌انگیز است.

سوم: از نظر خرج کردن مال: اسلام بر خرج کردن مال تأکید کرده است به گونه‌ای که متعرض انسان‌های سفیه نشده است. مال و دارایی ریشه زندگی است و هزینه کردن مال به روش نادرست و نامشروع منجر به ضعف توان اقتصادی امت می‌شود. چون اگر امور را به حال خود واگذارد. منابع امت خالی می‌شود و منجر به فقر و بدبختی می‌شود.

بنابراین اسلام برای خرج کردن اموال راه‌های صحیح و مبتنی بر اصول و قواعد شریعت وضع کرده است و تمامی راه‌هایی که منافی آن باشد را نیز حرام کرده است. و بر کسانی که اهلیت خرج کردن مال را ندارند حجر (منع) گذاشته است. و امور زیر بعضی از ابزارهای منظم کننده هزینه‌ها و محافظت از آن‌ها را بیان می‌کند:

الف) اسلام اسراف و تنگ نظری را حرام کرده است و میانه روی را صفتی از صفت‌های بندگان خاص خداوند قرار داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۝﴾ [الفرقان: 67]. «و کسانی هستند که به هنگام خرج کردن نه زیاده روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو میانه روی و اعتدال را رعایت می‌کنند».

اسلام اسراف کاران را برادر شیطان قرار داده است و این صفت فقط برای چیزهایی است که مال را در غیر جای خود خرج می‌کند یا کفران نعمت می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ۖ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۝﴾ [الإسراء: 27]. «بی‌گمان بادیستان دوستان اهریمنانند و اهریمنان بسیار ناسپاس پروردگار خود هستند».

و به کسانی که مال خود را انبار می‌کنند؛ وعده عذاب دردناک داده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝﴾ [التوبة: 34]. «و کسانی که طلا و نقره اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده». و به کسانی که اموال خود را آشکارا و پنهان در امور خیر و نیک خرج می‌کنند مژده اجر بزرگ و ثواب عظیم داده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝﴾ [البقرة: 274]. «کسانی که دارائی خود را در شب و روز و بگونه پنهان و آشکار خرج

می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه ایشان اندوهگین خواهند شد».

بر اساس این دیدگاه انسان برای خود، خانواده و خویشاوندانی که هزینه آن‌ها بر عهده وی است، خرج می‌کند و نیازهای نیازمندان و از کار افتاده‌ها را برآورده می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْبَنِ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذِرْ تَبْذِيرًا﴾ [الإسراء: 26]. «حق خویشاوند و حق مستمند و وامانده در راه را بپرداز، و به هیچ وجه بادهستی مکن».

ب) اسلام بر دارندگان اموال که در اموالشان به خوبی تصرف نمی‌کنند حجر (منع) واجب کرده است. مثل بچه، دیوانه، انسان‌های نادان و ولخرج، کسانی که بدهی آن‌ها را از دارایشان بیشتر باشد، بیهوش، فاسق. و نیز کسانی در حکم این افراد هستند صفت عدم اهلیت در تصرف اموال بر آن‌ها تحمیل می‌شود. حجر دست برداشتن مالک از ملک خود است تا زمانی که سبب حجر از بین برود. و این امر با احساس رشد آن‌ها در تصرف اموال می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ وَأَبْتَلُوا الَّتِي نَعَمَ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: 5-6]. «و اموالتان را که خداوند [آن‌ها را] مایه قوام [زندگی] قرار داده است، به کم خردان مدهید و از [ثمرات] آن به آنان بخورانید و بپوشانید و با آن‌ها سخن پسندیده بگویید. و یتیمان را بیازمایید تا وقتی که به [سن] ازدواج رسند. پس اگر از آنان حسن تدبیر یافتید، اموالشان را به آنان برگردانید و آن را [از بیم] آنکه بزرگ شوند به اسراف و شتاب مخورید و هر کس که توانگر باشد باید که خویشتنداری کند و هر کس که فقیر باشد باید به طرز شایسته بخورد».

ج) سرمایه گذاری در مقابل یک ارزش گرانبها که این امر با هزینه کردن اموال در جهاد در راه خدا می باشد که جزای این معامله بهشت می باشد. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [التوبة: 111]. «بی گمان خداوند جان و مال مؤمنان را به بهشت خریداری می کند».

د) به کارگیری اموال؛ که با سرمایه گذاری آن ها در امور مشروعی است که خیر آن به مسلمانان بر می گردد و محقق کننده نفع است. خواه این امور مشروع بعد اجتماعی داشته باشند و خواه بعد فردی داشته باشند، فرقی نمی کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَقَةَ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَبِيِّنَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: 60]. «زکات مخصوص مستندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان می شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه خدا می باشد».

ه) میراث؛ همچنانکه میراث یکی از اسباب کسب ملکیت بود؛ سبب بیرون آمدن ملکیت از مورث به وارث نیز می باشد. و اسباب و علت های میراث ازدواج (سبب)، خویشاوندی (نسب) و سرپرستی می باشد. و همچنین شروط ارث عبارتند از: مرگ مورث، هنگام مرگ مورث وارث زنده باشد، به جهت های مقتضی ارث علم داشته باشد، موانع ارث یعنی بردگی، قتل و اختلاف دین وجود نداشته باشد.

۳-۳-۳-۳-۳ حقوق مترتب بر ملکیت:

اسلام حقوقی را بر ملکیت مترتب کرده است تا زندگی کریمانه را برای همه افراد ضمانت کند، فرد در اسلام تحت سرپرستی و رعایت جامعه اسلامی است که از سرپرستی و رعایت خانواده وی آغاز می گردد. اسلام سرپرست خانواده را به تأمین مخارج کسانی که خرج آن ها بر عهده اوست، شامل زن و بچه امر کرده است. و همچنین به تأمین هزینه خویشاوندان فقیر و صله رحم امر شده است. شخص فقیر تحت حمایت

جامعه و محله خود است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هر گاه در میان اهل سرزمینی شخص گرسنه ای شب را به صبح برساند، ذمه خدا و رسول وی از اهل آن سرزمین بری می‌شود»^(۱).

افراد تحت حمایت و کفایت دولت هستند. چون در اسلام دولت ملزم است که هزینه فقرا را از بیت المال بپردازد. و در اسلام ولی امر مسلمانان مسؤول این کار است. و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هیچ مؤمنی نیست که من در دنیا و آخرت از او اولی‌تر نباشم. اگر خواستید بخوانید: ﴿التَّيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: 6]. «پیامبر ﷺ از خود مؤمنان به آنها اولی‌تر می‌باشد». «کسی که دین و بدهی دارد و یا چیزی را گم کرده است او را نزد من بیاورید که من سرپرست او هستم»^(۲).

ابن حزم با استفاده از این حدیث می‌گوید: «مسلمان برادر مسلمان است و به او ظلم نمی‌کند و او را رها نمی‌کند». کسی که دیگری را با حالت گرسنگی و تنگدستی رها کند، در حالی که قادر به غذا دادن وی باشد، وی را رها کرده است^(۳).

بعضی از حقوقی که بر ملکیت مترتب هستند:

الف) زکات: یکی از ارکان پنجگانه اسلام، رکن بارز اسلام می‌باشد که عبادت است و با توجه به این وسیله‌ای برای محقق کردن مسؤولیت اجتماعی و سپس عدالت اجتماعی است و به خاطر اهمیت آن در بسیاری از آیات قرآن کریم همراه نماز ذکر شده است. از جمله این آیات؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [البقرة: 110]. «و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و هر کار نیکی که پیشتر برای خود بفرستید آن را در نزد خدا خواهید یافت». و

۱- (الغزالی، ۱۹۵۰، ص ۸۹).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲ / ۸۴۵).

۳- (ابن حزم، ۱۳۵۰، ج ۶، ص ۱۵۷-۱۵۶).

همچنین می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾ [الحج: 41]. «کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند».

مسلمانان بر وجوب زکات اجماع دارند و صحابه گرانقدر در قتل کسانی که از دادن زکات ممانعت می‌کنند توافق دارند. بنابراین کسی که وجوب زکات را انکار کند، کافر است و خونش مباح است، و کسی که با اعتقاد به وجوب آن از دادن آن به امام ممانعت کند، امام آن را به زور از وی می‌گیرد و او را تعزیر می‌کند. و هنگامی که از تسلط امام خارج باشد وی را به قتل می‌رساند. همچنان که ابوبکر رضی الله عنه این کار را انجام داد و می‌گفت: «اگر کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله زکات می‌دادند حال ممانعت می‌کنند، قطعاً آن‌ها را می‌کشم»^(۱).

ب) نفقه و تأمین مخارج خویشاوندان: نفقه در اصطلاح فقهاء به معنی دادن هزینه کسانی است که خرج آن‌ها بر عهده اوست.

نفقه از دو جهت به خویشاوندان استحقاق پیدا می‌کند.

نخست: ستون نسب، که اصول (پدر، پدرپدر و ...) و فروع (فرزند، فرزند فرزند و ...) می‌باشند وقتی شرایط نفقه را داشته باشند.

دوم: خویشاوندان غیر از موارد بالا، که وقتی شروط نفقه را داشته باشند، بر ثروتمندترینشان واجب است که نفقه آن‌ها را پردازد.

ج) صدقه‌ها: اسلام در بسیاری از آیات قرآن کریم به صدقه دادن تشویق کرده است. هر چند که الزام شرعی در آن‌ها نیست بلکه الزام ادبی است. و این هنگامی است که فقیری دچار سختی و اذیت شده است که دفع آن جز با صدقه ممکن نمی‌باشد. عدم

صدقه دادن منجر به نابودی امت و از بین رفتن بنای اجتماعی آن می‌شود. چون کمک و یاری فقیران در امان ماندن امت از فتنه‌هایی است که غالباً منشأ آن‌ها فقر می‌باشد.

د) وقف: وقف از صدقه‌های غیر لازم است و از سایر صدقه‌ها جدا می‌باشد. چون صفت دوام دارد از این نظر که منفعت آن همیشگی است و در تحقق مسؤلیت اجتماعی نقش ایفا می‌کند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وقتی آدمی از این دنیا رفت. جز سه چیز عمل وی از این دنیا منقطع می‌شود: «صدقه جاریه، علم مفید، فرزند صالح که برای او دعا بکند»^(۱).

ه) وصیت: وصیت در اصطلاح به دو معنا اطلاق می‌شود:

۱- گذاشتن چیزهایی برای بعد از مرگ یا تصرف انسان در بعضی از اموالش بعد از مرگ.

۲- انسان کس دیگری را برای مراقبت از اولاد و تصرف در ارثش بعد از مرگ خود، جانشین کند.

معنای اول بر اطلاق لفظ وصیت از دید فقهاء غالب تر می‌باشد و همان منظور ما از وصیت در این بحث می‌باشد.

و اصل این است که انسان در حال حیات خود در اموالش دخل و تصرف کند اما بعد از مرگ نمی‌تواند که در آن‌ها تصرف کند ولی خداوند متعال به بندگانش لطف کرده و وصیت را استثناء کرده است. و شخص می‌تواند تا یک سوم اموالش را وصیت کند که بعد از مرگش و قبل از تقسیم ترکه نافذ می‌شود.

عواید وصیت رضایت خاطری است که به شخص وصیت کننده و افراد جامعه می‌رسد. از جهت شخص وصیت کننده کارهای خیری را برای بعد از مرگ خود تدارک دیده است که این کار حسنات وی را زیاد کرده و اجر وی را بیشتر می‌کند.

۱- (مسلم، الصحيح، ۳/ ۱۲۵۵، شماره ۱۶۳۱، الترمذی، ۳/ ۶۶۶، شماره ۱۳۷۶).

اما از جهت اجتماعی باعث تقویت روابط میان وصیت کننده و وارثان او از یک طرف و میان کسانی که به او وصیت شده و خویشاوندانش از طرف دیگر می شود و این کار نیک و تقویت روابط است.

فصل چهارم:

حقوق بعضی از افراد بنابر موقعیت و جایگاه آنان

۴-۱- حقوق والدین

۴-۱-۱- نیکی به والدین:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: 23]. «پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید». این آیه کریمه را خداوند متعال با ذکر اصل کلی شریعت آغاز کرده است که توحید خداوند متعال است، و بعد از آن اصل دوم از اصول شریعت را بیان کرده است که نیکی به والدین می‌باشد یعنی به هر امر و سفارش آنان عمل کنید.

امر به نیکی کردن والدین به امر به عبادت خداوند متعال عطف شده است. چون خداوند متعال همان خالق انسان است که شایسته عبادت است چون انسان‌ها را به وجود آورده است. و به خاطر اینکه خداوند والدین را علت ایجاد مردم قرار داده است به نیکی و احسان به آنها امر کرده است. و خالق شایسته عبادت و پرستش است و بی‌نیاز از احسان و نیکی است. چون عبادت بزرگ‌ترین قدردانی در مقابل بزرگ‌ترین منت است. ولی والدین که سبب وجود هستند مستحق احسان و نیکی هستند نه عبادات چون آنها محتاج احسان و نیکی هستند نه عبادت، و چون آنها به وجود آورنده حقیقی نیستند. و خداوند متعال والدین را بر اساس مهربانی و شفقت به فرزندانشان آفریده است و به فرزندان امر کرده است که جواب این مهربانی و شفقت را با نیکی و احسان به والدین جبران کنند^(۱).

همچنان که شیخ محمد بن طاهر بن عاشور می‌گوید: هدف اسلام از امر نیکی به والدین و صلہ رحم دو چیز می‌باشد^(۲): یکی هدف درونی و نفسانی است که تربیت افراد

۱- (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۵، ص ۶۸).

۲- (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۵، ص ۷۳).

امت بر اساس اعتراف به زیبایی خالق است که همان شکرگزاری است. با تأسی از اخلاق خداوند متعال در اسم خودش که شکور (بسیار شکرگزار) می‌باشد به شکر و قدردانی از نعمت‌ها و روزی که به انسان‌ها داده است امر کرده است، همچنین به تشکر والدین برای نعمت شکلی و صوری وجودی که به آن‌ها داده‌اند، امر شده است. چون والدین سبب وجود انسان و نعمت تربیت و رحمت و مهربانی برای آن‌ها هستند امر به شکرگزاری فضایل آن‌ها شده و به رقابت بر شکرگزاری آن‌ها اشاره شده است.

دوم: هدف عمرانی و ساختاری است. پیوندهای خانواده باید پیوندهایی محکم و قوی باشد و به آنچه که این استحکام را میان افراد خانواده محقق می‌کند امر شده است، و آن برخورد و معاشرت خوب است تا در درون آن‌ها دوست داشتن همدیگر پرورش بیابد. و هدف سوم نیز به آن اضافه می‌شود که این ارتباط و اتصال با عبادت خداوند و توحید وی و نیکی به والدین به عنوان واسطه ای میان قانون خانواده‌های نزدیک و قانون روابط گسترده انسانی می‌باشد تا با این پیوندها همگی پیوندهای دیگر را به هم ارتباط بدهد تا منبع تشریح و توجیه نیز یکی بشود.

رابطه خانواده بعد از رابطه با خدا و یکی بودن قبله است. - و خداوند آگاه‌ترین مردم است - و از پدر و پسر به مردم با رحمت‌تر است. پس فرزندان را به رعایت والدین و والدین را به رعایت فرزندان سفارش کرده است. و این وصیت و سفارش را به معرفت واحد الهی و ربوبیت ربط داده است^(۱).

وقتی حق والدین بعد از حق خداوند متعال است به این دلیل می‌باشد که والدین شایسته‌ترین مردم برای نیکی کردن به آن‌ها والدین هستند. سپس نیکی کردن به دیگران به تربیت نزدیکان و خویشان است. و این امر تابع نیکی و احسان به والدین است چون با نیکی به والدین، شخص در اخلاق نیکوکارانه فرو می‌رود و شخصیتی پیدا می‌کند که به تمام انسان‌ها نیکی می‌کند. تا مفاهیم عالی و ارزشمند این دین تحقق پیدا کند همان دینی

۱- (فائز، د. ت، ص ۳۳۵).

که منزلت والدین تا درجه عظیمی رسانده است وقتی که خداوند متعال نیکی به آنها را با توحید خود ذکر می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: 23]. «پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید». و شکر خود را با شکر آنها ذکر می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِن أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ [لقمان: 14]. «که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

سفارش به والدین در اسلام با حدیث نیکی و احسان به آنها ادامه می‌یابد به گونه‌ای که نیکی به آنها مقدم بر جهاد در راه خدا است. از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال کردم که کدام عمل نزد خدا و رسولش محبوب‌تر است؟ فرمود: «نماز خواندن سر وقت» گفتم: بعد کدام عمل؟ فرمود: «نیکی به والدین». گفتم: بعد کدام عمل؟ فرمود: «جهاد در راه خدا»^(۱).

روایت شده است که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من دوست دارم که در راه خدا جهاد کنم ولی نمی‌توانم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا یکی از والدینت زنده هستند». گفت: مادرم زنده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند تو را به نیکی کردن به او امر کرده است، اگر این کار را بکنی، حاجی و معتمر (کسی که به حج عمره رفته است) و مجاهد (مبارز) هستی»^(۲).

اسلام رسیدگی به یکی از والدین یا هر دوی آنها را سبب وارد شدن به بهشت قرار داده است. چون این کار نیکی کردن به آنها محسوب می‌شود و اگر این کار را نکند مخالفت آنها را کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مخالفت کرده است، مخالفت کرده است، مخالفت کرده است». گفتند: چه کسی ای رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که با خودبینی و غرور و کبر به پدر و مادرش رسیدگی کند وارد بهشت نمی‌شود»^(۳).

۱- (مسلم، الصحيح، ۱ / ۸۹ شماره ۱۳۹-۱۳۸).

۲- (ابو یعلی، ۱۹۸۴، شماره ۵ / ۵۰)، الطبرانی، ۱۹۸۲، شماره ۱ / ۸۱).

۳- (مسلم، الصحيح، ۴ / ۱۹۷۸، شماره ۲۵۵۱).

همچنین امر به نیکویی به والدین و احسان به آنها همراه نهی از شرک به خداوند ذکر شده است. همچنان که در آیه می‌آید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا^ط وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [النساء: 36]. «(تنها) خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او نکنید و نیکی کنید به پدر و مادر».

در آیات دیگری از قرآن نیکی به والدین ستوده شده و به عنوان یکی از صفات انبیاء قرار داده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [البقره: 177]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بترسید تا رحمت او را از شما دریابید». خداوند متعال از قول حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۖ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۖ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ [مریم: 30-32]. «[عیسی] گفت: من بنده خدا هستم. به من کتاب [آسمانی] داده و مرا پیامبر گردانیده است. و مرا هر جا که باشم خجسته داشته است و مرا تا آن گاه که زنده باشم به نماز و زکات سفارش کرده است. و [مرا] به مادرم نیکوکار [ساخته] و مرا گردنکش [و] نگون بخت قرار نداده است».

اسلام بیان کرده است که نیکی و احترام به والدین باعث افزایش عمر و فراوان شدن رزق و روزی می‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که بخواهد عمرش زیاد بشود و رزق و روزیش فراوان، باید به والدین نیکی و مهربانی کند و صله رحم به جای آورد»^(۱).

۱- (احمد، المسند، ۳/ ۲۶۶، ابن مالک و البیهقی، ۶/ ۲۱۲، شماره ۷۹۴۷).

طول عمر وقتی مفید است که بتوان آن را برای انجام کارهای نیک مغتنم بشماری. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بهترین شما کسی است که عمرش زیاد و اعمالش نیک باشد». همچنین فراوان بودن رزق و روزی زندگی کریمانه‌ای را برای شخص مهیا می‌کند و امکان بخشش از آن مال را در کارهای خیر و احسان پیدا می‌کند. شایسته‌ترین مردم برای نیکی کردن به آن‌ها والدین می‌باشند. چون بدین ترتیب خیر دنیا و آخرت را کسب می‌کند.

نیکی و مهربانی با مادر بر نیکی و مهربانی با پدر مقدم است. چون مادر همان کسی است که فرد را حمل می‌کند، به دنیا می‌آورد و شیر می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ [الأحقاف: 15]. «و به انسان درباره پدر و مادرش به نیکوکاری سفارش کرده‌ایم. مادرش با دشواری به او آبیستن شده و به دشواری او را زاده است».

جمله ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ جمله معترضه است که بیانگر حق مادر به تنهایی است.

مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا چه کسی شایسته‌ترین مردم برای همنشینی خوب است؟ فرمود: مادرت. سپس گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت. گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: پدرت^(۱).

نیکی به والدین واجب است هر چند که آن‌ها کافر و ظالم باشند حق نیکی و احسان و فرمانبرداری از آن‌ها در غیر معصیت خداوند وجود دارد. چون هیچ اطاعتی برای مخلوق در معصیت خداوند نیست، چون حق خداوند و توحید او از حق والدین بزرگ‌تر و برتر است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾﴾ [لقمان: 15]. «هر گاه آن دو تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته‌ای رفتار کن. راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من بر می‌گردید و من شما را از آنچه می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم».

از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: «مادرم را از دست داده بودم در حالی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مشرک بود از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم که: مادرم را از دست داده‌ام در حالی که وی به اسلام تمایل داشت آیا بر او نماز بخوانم؟ فرمود: «بله بر او نماز بخوان»^(۱).

نیکی به والدین در اسلام به زمان حیات آن‌ها منحصر نمی‌شود بلکه به زمان بعد از وفات آن‌ها نیز ربط دارد. از جمله در قرآن کریم از زبان نوح علیه السلام آمده است: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [النوح: 28]. «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را، و همه کسانی را که مؤمنانه و باورمندانه به خانه من در می‌آیند و سایر مردان و زنان با ایمان را ببامرز».

و از زبان ابراهیم علیه السلام آمده است: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ [ابراهیم: 41]. «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را ببامرز و ببخشای در آن روزی که حساب برپا می‌شود».

در سنت نیز آمده است که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا آیا بعد از وفات والدین نیکی کردن به آن‌ها وجود دارد؟ فرمود: «آری، نماز خواندن بر آن‌ها و

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۵/۲۳۳).

طلب آمرزش برای آن‌ها، اجرا کردن عهد و قرارهای آن‌ها بعد از مرگشان، صلّه رحم با کسانی که با آن‌ها مرتبط بودند، احترام به دوستان آن‌ها»^(۱).

اسلام علاوه بر نیکی به والدین، نیکی به دوستان آن‌ها را از مکملات نیکی قرار داده است. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «کامل‌ترین نیکی‌ها، ارتباط و نیکی فرزند با دوستان پدرش است»^(۲).

قرطبی در احکام خود گفته است که: «پیامبر صلی الله علیه و آله به دوستان خدیجه هدیه می‌داد تا به آن‌ها نیکی کند و وفاداری خود را به خدیجه ثابت کند؛ در حالی که وی همسر پیامبر بود. پس در مورد نیکی به والدین چه می‌اندیشی؟»^(۳).

این در مورد والدین مسلمان بود، ولی اگر والدین مشرک باشند برای شخص مسلمان شایسته نیست که برای والدین مشرکش طلب آمرزش کند و طلب آمرزش ابراهیم برای والدینش منسوخ می‌باشد که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ [ابراهیم: ۴۱]. «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را بیامرز و ببخشای در آن روزی که حساب برپا می‌شود».

ترمذی و نسائی از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که می‌گوید: شنیدم که مردی را برای والدین مشرک خود طلب آمرزش می‌کند. گفتم: آیا برای والدین استغفار می‌کنی حال آنکه آن‌ها مشرک بودند؟ این جریان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردند و آیه نازل شد که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ (۱۳) وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿۱۴﴾

۱- (البیهقی، ۱۳۵۳، شماره ۶ / ۱۹۹، ۷۸۹۶).

۲- (مسلم، الصحيح، ۴ / ۱۹۷۹، شماره ۲۵۵۲).

۳- (القرطبی، ج ۵، ص ۳۸۵۷).

[التوبة: 113-114]. «پیامبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کند هر چند که خویشاوند باشند. هنگامی که برای آنان روشن شود که مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود ولی هنگامی که برای او روشن شد که (پدرش)، دشمن خدا است، از او بیزاری جست. واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیب بود».

طلب آمرزش ابراهیم عليه السلام برای پدرش، بخاطر وعده ای بود که پدرش به وی داده بود. چون پدر ابراهیم به فرزندش وعده ایمان داده بود. پس استغفار برای او به منزله نو ایمان آوردگان است. چون ابراهیم متردد بود که پدرش بت پرست بوده باشد. وقتی که به او گفت: ﴿وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا﴾ [مریم: 46]. «برو، برای مدتی مدیدی از من دور شو». از خداوند برای او طلب آمرزش کرد شاید عبادت بت‌ها را رد کرده باشد. همچنانکه این کلام وی دلالت می‌کند. ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ﴾ راه روشن شدن اینکه او دشمن خدا بوده است، یا با وحی بوده چون خداوند با استغفار ابراهیم آن را از وی پنهان داشته است و یا بعد از مرگ وی بر اساس شرک بوده است^(۱).

ثمرات نیکی به والدین:

نیکی به والدین دعای انسان را اجابت می‌کند. از جمله روایت ابن عمر رضی الله عنهما است که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود: «از مردمان قبل از شما سه نفر از خانه‌هایشان گریختند و برای خوابیدن به غاری پناه بردند. وقتی که وارد آن شدند، سنگی از کوه پایین آمد و دهانه غار را بست. گفتند: از این سنگ رهایی نمی‌یابیم مگر اینکه هر کدام از ما با ذکر اعمال صالح خود دعا کنیم»^(۲).

۱- (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۱، ص ۴۶-۴۵).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲/۷۹۳).

یکی از این سه نفر به والدینش نیکی کرده بود و به وسیله این نیکی از خداوند شفاعت خواست و خداوند دعای وی و همراهانش را برآورده کرد و از آن سختی رهایی یافتند. عمر بن خطاب رضی الله عنه از امرای یمن سؤال کرد که آیا در میان شما اویس بن عامر وجود دارد؟ اویس را یافتند. عمر به او گفت: آیا تو اویس بن عامر هستی؟ گفت: آری. گفت: از طایفه مراد و سپس از طایفه قرن هستی؟ گفت: آری. گفت: آیا تو جذام داشته ای که فقط اندازه یک درهم از جای آن مانده باشد؟ گفت: آری. گفت: آیا مادر داری؟ گفت: آری. سپس عمر رضی الله عنه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: اویس بن عامر همراه با نیروهای کمکی از اهل یمن از طایفه مراد و طایفه قرن بر شما وارد می شوند. این اویس جذام دارد که جز اندازه یک درهم همگی آن خوب شده است، مادری دارد که به او نیکی می کند. اگر خداوند را قسم بدهد خداوند حتماً وی را اجابت می کند. اگر می خواهی که برای تو طلب آمرزش بکنند این کار را بکن. پس برای او طلب آمرزش کرد و من نیز برای او طلب آمرزش کردم ^(۱).

نیکی به والدین سبب طول عمر و فراوان شدن رزق و روزی می شود. از انس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که می خواهد طول عمرش زیاد شود و رزق و روزی او فراوان شود. به والدینش نیکی کند و صله رحم به جا بیاورد» ^(۲). طول عمر همراه با عمل صالح خیر و برکت دنیا و آخرت را برای انسان حاصل می کند و مصداق این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید: «بهترین شما کسی است که عمرش طولانی و عملش صالح است» ^(۳). و روزی زیاد زندگی کریمانه را برای انسان مهیا می کند تا هزینه خود و خانواده خود را پردازد و در راه های خیر وقتی خداوند وی را

۱- (مسلم، ۴/ ۱۹۶۸-۱۹۶۹، شماره ۲۵۴۲).

۲- (احمد، المسند، ۳/ ۲۶۶، البیهقی، ۱۳۵۳، شماره ۶/ ۲۱۹، ۱۹۴۹).

۳- (الترمذی، ۴/ ۵۶۵ شماره ۲۳۲۹).

برای آن‌ها موفق گردانده است، هزینه کند بنابراین خیر دنیا و آخرت را به دست می‌آورد. «بهترین مال صالح برای عبد صالح است»^(۱).

نیکی به والدین سبب خیرات دنیا از جمله محبت مردم به او است. و همچنین هزینه کردن در راه خداوند مسؤولیتی اجتماعی است. و خیر آخرت در جات عالی بهشت است چون وارد بهشت شدن در آغاز با رحمت خداوند است و رسیدن به درجات عالی بهشت با عمل می‌باشد^(۲). و مصداق این آیه می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَتُؤَدُّوْا۟ اَنْ تَلٰكُمُ الْجَنَّةُ اُوْرَثْتُمُوْهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ﴿۱۳﴾ [الأعراف: 43]. «و به آنان ندا در دهند که: این بهشت است که آن را به پاس آنچه می‌کردید، به شما داده‌اند».

از ثمره‌های نیکی به والدین دوری انسان از کارهای بد و عاقبت بد است. از جمله در آداب الکبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: خداوند عقوبت سلیمان از هدهد را به خاطر نیکی هدهد به مادرش پذیرفت. و عکرمه می‌گوید: سلیمان از کشتن هدهد صرفنظر کرد، چون هدهد به والدینش کمک می‌کرد و رزق و روزی را برای آن‌ها می‌برد^(۳).

پس وقتی صرفنظر از ذبح این پرنده به خاطر نیکی به والدینش بوده است در حالی که غیر مکلف نیز بوده است. صرفنظر کردن بدی از انسان به خاطر نیکی به والدین اولی‌تر است.

داستان قرآنی که در مورد نبی خداوند اسماعیل رضی الله عنه است وقتی که امر کشتن اسماعیل بر پدرش عرضه شد. ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَیُّ اِنِّیْ اَرِیْ فِی الْمَنَامِ اَنِّیْ اَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرِیُّ قَالَ يٰۤاَبَتِ اَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِیْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ﴿۱۲۴﴾

۱- (احمد، المسند، ۴/ ۲۰۲-۱۹۷).

۲- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۷، ص ۲۰۸).

۳- (السلیمان، ۱۴۰۲، ج ۳، چاپ ۱۱، ص ۴۱۴).

[الصافات: 102]. گفت: فرزندانم، من در خواب دیده‌ام که من [دارم] تو را سر می‌برم، بنگر تو چه نظر داری. [فرزندش] گفت: پدرجان، آنچه را فرمان می‌یابی انجام بده. مرا - اگر خدا بخواهد - از شکیبایان خواهی یافت. و خود را به خاطر رضایت و خشنودی پدرش تسلیم وی کرد ولی خداوند متعال با ذبح و قربانی عظیم وی را گرامی داشت. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَفَدَيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ [الصافات: 107]. «ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلا گردان او کردیم».

از ثمرات نیکی به والدین این است که فرزندان او نیز به وی نیکی می‌کنند. پس وقتی انسان با والدینش نیک رفتار کند خداوند متعال فرزندان صالحی به وی ارزانی می‌دهد که به او نیکی کنند، همچنان که او به والدینش نیکی کرده است و بدین ترتیب زنجیره نیکی از طرف فرزندان به پدران در طول نسل‌ها به هم متصل می‌شوند که نتیجه آن ایجاد جامعه‌ای است که همگی آن‌ها نیک رفتار و مهربان هستند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند»^(۱).

نیکی کردن با والدین سبب پوشاندن گناهان می‌شود. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که می‌گوید: «مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من گناه بزرگی مرتکب شدم، آیا می‌توانم توبه کنم؟ فرمود: آیا مادر داری؟ گفت: نه فرمود: آیا خاله داری؟ گفت: آری. فرمود: به او نیکی کن»^(۲).

۴-۱-۲- اطاعت از پدر و مادر:

اطاعت از والدین در کارهای نیک و غیر معصیت خداوند واجب می‌باشد. چون حق خداوند متعال مقدم بر نیکی به والدین است. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنِ

۱- (المناوی، د. ت، ج ۱، ص ۴۲۲).

۲- (احمد، المسند، ۲/ ۱۴).

جَهْدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا^ط وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ [لقمان: 15].

«هر گاه آن دو تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته‌ای و گونه بایسته‌ای رفتار کن. راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من بر می‌گردید و من شما را از آنچه می‌کرده‌اید، آگاه می‌سازم.»

همچنان که اطاعت از والدین در شرک حرام می‌باشد اطاعت از آنها در تمام گناهان حرام می‌باشد. چون فرمانبرداری از مخلوق در معصیت خداوند درست نیست^(۱).

قرطبی می‌گوید: «اطاعت از پدر و مادر در انجام گناهان کبیره و ترک واجبات رعایت نمی‌شود. و در حالی که اطاعت از آنها در امور مباح لازم است و در ترک عبادات مندوب جایز است. مانند امر به جهاد کفائی، جواب دادن به مادر در نمازی که امکان اعاده آن وجود داشته باشد -براین اساس قوی‌تر از مندوب می‌باشد- ولی به خاطر ترس قضای نماز یا چیزهای دیگری که قطع نماز را مباح می‌کنند، قوی‌تر از مندوب می‌باشد. ولی حسن، مخالف این تفضیل است و می‌گوید: اگر مادر شخص را از شرکت در نماز عشا به خاطر مهربانی و شفقت منع کرد، اطاعت از او جایز نیست^(۲).

صاحب المنار در تفسیر این آیه می‌گوید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا^ط وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [النساء: 36]. لازم است که بدانیم نیکی به والدینی که در دین فطرت به آن امر شده‌ایم، این است که با نهایت ادب و احترام در کلام و در عمل و بر حسب

۱- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۱۴، ص ۶۴).

۲- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۱۴، ص ۶۴).

عرف با والدین رفتار شود تا به وسیله ما سعادت‌مند شوند. و به اندازه توانمان یکی از امور مشروع و معروف را که بدان نیازمندند، برآورده کنیم^(۱).

دعای رحمت برای والدین از جمله طاعت و نیکی کردن به آنهاست. چون لفظ رحمت در بر دارنده تمام خیرات دین و دنیا است و اطاعت از والدین با زبان و با عمل می‌باشد.

فخررازی از این آیه که می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۴]. اموری را استنباط کرده است. از جمله: خداوند متعال در آموزش نیکی به والدین به آموزش قولی اکتفا نکرده است، بلکه آموزش فعلی را نیز به آن اضافه کرده است و آن اینکه برای آنها دعای رحمت بکند پس می‌گوید: ﴿رَبِّ ارْحَمْهُمَا﴾ و لفظ رحمت در برگرفته تمام خیرات دین و دنیا است. سپس می‌گوید: ﴿كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ یعنی خداوندا این نوع احسانی که آنها در حق من کردند و در تربیت و رشد من بکار گرفتند، را برای آنها انجام بده^(۲).

آیا جزای احسان جز با احسان است. همچنان که خالق پاک و منزّه همان کسی است که از عدم به وجود می‌آورد و با نعمت‌ها پرورش می‌دهد، پس مستحق عبادت است. و والدین را سبب ایجاد انسان قرار داده است و همچنین سبب تربیت و رشد آنها در تمامی ابعاد جسمی، ذهنی، اخلاقی، دینی و اجتماعی قرار داده است، بنابراین مستحق احسان می‌باشند. و از جمله احسان به آنها اطاعت از والدین در غیر معصیت خداوند است. هر چند که آن اطاعت بر خلاف میل شخص باشد. در سنت آمده است که از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: «زنی دارم که او را دوست می‌دارم و ولی پدرم از او بدش می‌آید و به من امر کرده که وی را طلاق بدهم. پیامبر صلی الله علیه و آله را آوردم و

۱- (رضا، ۱۳۴۶، ج ۵، ص ۸۸-۸۳).

۲- (الرازی، ۱۳۵۷، ج ۲۰، ص ۱۵۱، قطب، ۱۳۸۶، چاپ ۵، ج ۱۵).

قضیه را برایش بیان کردم. فرمود: «ای عبدالله زنت را طلاق بده»^(۱). و بعضی گفته‌اند: این کار مخصوص عمر بوده است، چون عمر دلیلی بر این کارش داشته است. در حالی که عمر به زهد و تقوا مشهور است و این درست است و اطاعت از والدین نیز واجب می‌باشد که همان دروازه ورود به بهشت است. و سرپیچی از آنها حرام می‌باشد هر چند که آنها به وی ظلم کنند و ظلم نیز حرام است، ولی با وجود این دلیل بر سرپیچی از آنها نیست. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که برای رضای خدا مطیع والدینش باشد، دو در از درهای بهشت برای او باز می‌شود و اگر مطیع یکی از والدین باشد. یک در برای او باز می‌شود. و کسی که از اطاعت والدین سرپیچی کند دو در از درهای جهنم برای او گشوده می‌شود و اگر از یکی از آنها سرپیچی کند، یک در برای او باز می‌شود. و مردی گفت: اگر والدین به او ظلم کنند چطور؟ فرمود: «حتی اگر به وی ظلم کنند، حتی اگر به وی ظلم کنند، حتی اگر به وی ظلم کنند»^(۲).

خداوند متعال به کریمانه سخن گفتن با والدین امر کرده است و کریم در هر چیزی بالاترین و بلندترین نوع آن است ولی با این امر بهانه بالا بردن صدا قطع می‌شود. به گونه‌ای که وقتی فرزند، یکی از والدینش را نصیحت می‌کند یا آنها را از کاری باز می‌دارد، باید با آرامی و نرمی سخن بگوید. (ابن عاشور، د.ت).

و این از باب امر به معروف و نهی از منکر به والدین می‌باشد به گونه‌ای که هر گاه کار ناشایستی را از آنها دید. باید با نصیحت و کلام نیکو و آرام آنها را از آن کار باز دارد تا به مسیر درست بازگردند. و این کار اطاعت از آنها را برای او ممکن می‌سازد گویی که با این کار خود و با سخن کریمانه اطاعت آنها را به خود جلب کرده است. و با انجام آنچه که موجب اطاعت است از اطاعت نیز بیشتر می‌شود.

۱- (احمد، المسند ۲/ ۴۲-۵۳، الطحاوی، ۲/ ۱۵۹).

۲- (ابن حجر، ۲/ ۳۷۴، شماره ۲۵۰۷).

اسلام در سفارش به والدین پا را فراتر از این گذاشته است، چون به فرزندان امر کرده است که نسبت به والدین مسن خود متواضع باشند. چون آنها از لحاظ تواضع خیلی محتاج فرزندان می‌باشند و این بخاطر شکستن تنهایی میان فرزندان و والدین می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ [الإسراء: 24]. «و بال تواضع مهربانی را برایشان فرود بیاور».

چون کسی که تا دیروز خود نفع رساننده و مفید بود حال امروز نیاز به نفع پیدا می‌کند و در فروتنی به والدین رضایت و خشنودی باطن نهفته است، و هدایا و فروتنی‌های فرزندان را بدون احساس منت و اذیت قبول می‌کنند. چون بخشنده به طور طبیعی احساس برتری می‌کند و دیگری احساس کمتری و حقارت می‌کند و تمامی این‌ها تواضع فرزندان را برای والدین تا حد فروتنی و خواری در برابر آنها می‌رساند. و این‌ها جز شکل پذیرفتن اخلاق چیز دیگری نیست و خیلی مانده است که اخلاق فرزند به اخلاق والدین برسد. در این مور شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «اسلام در سفارش به والدین پای را فراتر از این گذاشته است و فرزندان را به تواضع در حد خواری و ذلیل کردن خود برای آنها امر کرده است تا موقعی که نیاز به کمک و یاری فرزند دارند، تنها نباشند. چون والدین به فرزندان نفع رسانده‌اند و منظور از این تواضع آنها شکر نعمتی است که والدین قبلاً به آنها داده‌اند.

و در تفسیر این آیه می‌گوید: ﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ [الإسراء: 24].

یعنی هر خواری و تواضعی که از رحمت ناشی بشود نه از ترس و ریاکاری^(۱).

می‌گوییم: اطاعت از والدین واجب است که اینگونه از رحمت و مهربانی ناشی بشود نه از ترس و نیرنگ و ریاکاری. تا جایی که این اطاعت که از رحمت سرچشمه گرفته است جزء عادت شخص بشود و آن را اخلاقی ماندگار بگرداند. ولی وقتی از روی ترس

۱- (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۵، ۷۰). (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۵، ص ۷۱).

و ریاکاری باشد به سرعت با زوال سبب و علت آن، از بین می‌رود. علاوه بر این متضمن مکر و حيله ای بوده است که شایسته حق اطاعت از والدین نیست. همان کسانی که در زمان کودکی وی را پرورش داده و به او مهربانی کرده‌اند. «بنابراین تربیت کامل کننده وجود است، و این به تنهایی مقتضی شکر است و مهربانی و رحمت حفظ وجود انسانی از بی‌حرمتی و نابودی است که این نیز مقتضی شکر است. و تمامی این شکرها به وسیله دعای به رحمت برای والدین می‌باشد. رحمتی که فرزند قادر به رساندن آن به والدین نیست مگر با گریه و تضرع و نیایش خداوند نباشد»^(۱).

۴-۱-۳- تحریم بی‌حرمتی به والدین:

اسلام از بی‌حرمتی به والدین نهی کرده است. و بی‌حرمتی، همان آزار و اذیت والدین است که یا با گفتار یا با کردار و یا با غیر از این‌هاست که از جمله بزرگ‌ترین گناهان کبیره است. از ابوبکر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را از سه گناه از بزرگ‌ترین گناهان کبیره باخبر کنم؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. فرمود: «شریک قرار دادن برای خداوند، بی‌حرمتی به والدین - در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه داده بود سپس نشست - و سپس فرمود: مبادا که دروغ بگویید». و مدام آن را تکرار می‌کرد تا اینکه ما گفتیم؛ ای کاش و او نیز ساکت شد»^(۲).

خداوند متعال برای این بی‌حرمتی مثالی می‌زند و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَلَدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْفِرَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ ءَأَمِنَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۷﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ ﴿۱۸﴾﴾ [الأحقاف: ۱۷-۱۸]. «و کسی که به پدر و مادرش گفت: اف بر شما. آیا به من وعده می‌دهید که [از گور] بیرون

۱- (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۵، صص ۷۳-۷۲).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲ / ۹۳۹).

آورده خواهم شد. حال آنکه نسل‌ها پیش از من گذشته‌اند و آن دو (پدر و مادر) از خداوند فریاد می‌خواستند: وای بر تو ایمان آر. به یقین وعده خداوند حق است. و [در نهایت] گوید: این [وعده] جز افسانه‌های پیشینیان نیست. اینانند که وعده عذاب در [زمره] امت‌هایی از جنّ و انس که پیش از آنان گذشته‌اند. بر آنان محقق شده است. بی‌گمان آنان زیانکار بودند».

وقتی خداوند متعال حال مدعیان نیکوکار نسبت به والدینشان را بیان می‌کند و حال آن‌ها در خوشبختی و سعادت می‌باشد. به حال بدبخت و بیچارگانی که نسبت به والدینشان بی‌احترامی کرده‌اند عام می‌باشد و حق را انکار کرده و به والدین خود اف می‌گویند، همان کسانی که آن‌ها را به هدایت و صلاح راهنمایی کردند ولی او در مقابل به آن‌ها نافرمانی و بی‌احترامی و ظلم می‌کند و روز قیامت و جزا را انکار می‌کند. و والدین از خداوند می‌خواهند که او را هدایت کند و به فرزندشان می‌گویند: ﴿وَيَلِّكَ ءَامِنًا إِنِّي وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا﴾ و او می‌گوید: ﴿مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^(۱).

اسلام بی‌احترامی به والدین را منع کرده است. و عقوبت کسی که از فرمان والدین سرپیچی می‌کند این است که: دو در از درهای جهنم برای او باز می‌شوند، هر چند که والدین نسبت به او ظالم باشند. و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که نافرمانی والدین بکند. دو در از درهای جهنم برای او باز می‌شود. و اگر به یکی از والدین نافرمانی کند، یکی در برای او باز می‌شود. مردی گفت: هر چند که والدین به او ظلم کرده باشند». پیامبر ﷺ فرمود: «هر چند که به او ظلم کرده باشند، هر چند که به او ظلم کرده باشند، هر چند که به او ظلم کرده باشند»^(۲).

۱- (ابن کثیر، ۱۴۰۸، چاپ اول).

۲- (ابن حجر، ۲/ ۳۷۴ شماره ۲۵۰).

جزای نافرمانی نسبت به والدین این است که، خداوند عقوبت وی را در زندگی دنیا و قبل از مرگ جلوتر می‌اندازد و غیر از این عذاب اخروی را نیز برای او در نظر گرفته است: پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند متعال عذاب و عقاب تمامی گناهان را تا روز قیامت به تأخیر می‌اندازد بجز عقاب بی‌احترامی به والدین که خداوند متعال آن را برای شخص در زندگی دنیا و قبل از مرگ جلو می‌اندازد»^(۱).

از جمله این عقوبت‌ها این است که فرزندان وی نیز نسبت به او بی‌احترام باشند. بدین ترتیب دو امر بد با هم جمع می‌شوند. ابتدا او به والدینش بی‌احترامی می‌کند و آن را به عنوان سنت بدی به وجود می‌آورد که به علت وی زنجیره‌ای از فرزندان ایجاد می‌شود که نسبت به پدرانشان بی‌احترام هستند و نتیجه آن وجود جامعه‌ای فاسد و قطع صله رحم و مهربانی می‌شود. پس کسی که به والدینش نیکی کند، فرزندانش نیز به او نیکی می‌کنند و مصداق این کلام پیامبر ﷺ می‌شود که می‌فرماید: «به پدرانان نیکی کنید تا فرزندانان به شما نیکی کنند»^(۲).

در مقابل کسی که از والدینش سرپیچی کند و به آن‌ها بی‌احترامی کند، فرزندان آن‌ها نیز از آن‌ها سرپیچی و بی‌احترامی خواهند کرد و همچنان که اگر قرض کند باید قرض پس بدهد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «محبت و دوستی، محبت و دوستی می‌آورد و دشمنی نیز دشمنی می‌آورد»^(۳).

اظهار خستگی و بی‌زاری کردن از والدین بی‌احترامی به شمار می‌رود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمْ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمْ وَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا كَرِيمًا﴾ [الإسراء: 23]. «اف به آنان مگو! و بر سر ایشان فریاد مزن و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو».

۱- (الحاکم، ۱۹۷۸، شماره ۴/۱۵۶).

۲- (المناولی، د. ت، ج ۱، ص ۴۲۲).

۳- (البخاری، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱).

با عصبانیت و خشم به والدین نگاه کردن، یا با تحقیر و کم بینی به آنها نگرستن، یا سطح اجتماعی خود را از والدینش برتر بداند و آنها را به عقب ماندگی و نفهمی و حماقت توصیف کند، بی احترامی به شمار می‌رود.

اظهار دل‌تنگی و اذیت از آنچه که از آنها می‌بیند یا می‌شنود، مخصوصاً در هنگام پیروی، بی احترامی محسوب می‌شود. والدین همان کسانی بودند که آزار و اذیت و بوهای کثیف تو را در بچگی با مهربانی و بلند نظری و رحمت تحمل کرده‌اند.

در میان پیشینیان صالح این امت الگوهای خوبی برای احترام و ادب با والدین و آزاد از بی احترامی زبانی و عملی به آنها وجود دارد. از جمله علی بن حسین فرزند دختر پیامبر ﷺ است که به او گفته شد: تو از نیکوکارترین مردم به والدینت هستی چرا با مادرت در یک ظرف غذا نمی‌خوری؟ گفت: می‌ترسم که دستم از دست وی جلوتر بیافتد و چیزی را که او به آن چشم دوخته بردارد و بدین ترتیب به او بی احترامی کرده باشم^(۱).

و به عمر بن عبدالعزیز گفته شد: که چقدر به والدینت نیکی می‌کنی؟ گفت: «سقفی را که آنها در زیرش هستند، بالا می‌برم و مقابلشان را همیشه روز می‌گردانم و پشت سرشان را همیشه شب می‌کنم». منظور این است که در روز آنها را به نشانه احترام جلو می‌اندازد و در شب به خاطر رویارویی با خطرهای خود را جلو می‌اندازد تا خطری به آنها نرسد^(۲).

حق والدین بر فرزند این است که در رفتار با والدین بالاترین درجه ادب و تواضع را در سخن و عمل برای آنها به کار ببرد. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «والدین را به اسم صدا

۱- (طاحون، ۱۴۱۱، چاپ ۳، ص ۳۵۴).

۲- (طاحون، ۱۴۱۱، چاپ ۳، ص ۳۵۵).

نزن، قبل از آن‌ها منشین، جلوتر از آن‌ها راه مرو»^(۱). چون صدا زدن آن‌ها به اسمشان با سخن کریمانه سازگار نیست.

و نشستن قبل از آن‌ها به منزله عدم احترام است و جلوتر حرکت کردن از آن‌ها جز به خاطر مصلحت، بی‌ادبی است. گریاندن والدین به علت بی‌احترامی به آن‌ها از گناهان کبیره است. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «گریاندن والدین بی‌احترامی به آن‌ها و از جمله گناهان کبیره است»^(۲).

دعای والدین به نفع فرزندان یا علیه آن‌ها از جمله دعا‌های مستجاب است. پس بر فرزند لازم است که سعی کند رضایت و خشنودی والدین را به دست بیاورد و آن‌ها را خشمگین نکند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سه دعا وجود دارد که بدون شک مستجاب می‌شوند: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای والدین برای فرزندان»^(۳).

اینکه انسان سبب بشود که دیگران والدینش را فحش و ناسزا بگویند و یا خود والدینش را فحش بدهد، بی‌احترامی به والدین می‌باشد. از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از جمله گناهان کبیره این است که شخص والدینش را فحش و دشنام بدهد». گفتند: ای رسول خدا! آیا کسی والدینش را فحش می‌دهد؟ فرمود: «آری، به پدر کسی فحش می‌دهی، پدر تو را فحش می‌دهد، به مادر کسی فحش می‌دهی، مادر تو را فحش می‌دهد»^(۴).

اسلام در نیکی به والدین، دایره پدر و مادر را وسعت داده تا شامل پدربزرگ و مادربزرگ نیز بشود بلکه فرزندان را ملزم به اطاعت و عدم سرپیچی از آن‌ها کرده است.

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، چاپ ۱، ص ۱۱۳).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۹۴).

۳- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۹۴).

۴- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲۲۲۸).

حتی در آماده شدن برای جنگ باید از آنها نیز اجازه بگیرد، درحالی که این امر به طریق اولی حق والدین می‌باشد. ابن منذر می‌گوید: پدربزرگها مثل پدر هستند و مادر بزرگها مثل مادر، پس شخص جز با اجازه آنها نمی‌تواند به جنگ و جهاد برود»^(۱).

۱- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۵، ص ۳۸۵۵).

۴-۲- حقوق انسان

۴-۲-۱- مساوات میان زن و مرد در کرامت انسانی:

اسلام زنان را گرامی داشته است و اصل مساوات میان زن و مرد را از نظر ارزش‌های انسانی مشترک بیان کرده است. هر یک از زن و مرد در حقوق و واجبات مساوی هستند. چون مزیت و برتری نزد خداوند تقوا و عمل صالح است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: 13]. «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شماست».

اسلام آبرو و شرف زن را حفظ کرده است و عقوبت‌های بازدارنده‌ای را برای کسی که به زنان بی‌ادبی بکند تشریح کرده است. چون زن یا مادر است یا دختر یا خواهر یا همسر یا خاله یا عمه است.

از جمله بزرگداشت‌های زن توسط اسلام، این است که در قرآن کریم در بیشتر از ده سوره از زنان صحبت کرده است. که به طور خاص عبارتند از (بقره، نساء، مائده، نور، احزاب، مجادله، ممتحنه، تحریم) و در سوره‌های دیگر نیز به طور کلی از آن‌ها بحث شده است. اسلام اصل مساوات میان زن و مرد را در حقوق مالی، مسؤولیت، ثواب، و عقاب دنیوی و اخروی بیان کرده است. جز در بعضی احکام استثنایی که این‌ها نیز به خاطر طبیعت زن و نقش هر کدام از زن و مرد در زندگی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾﴾ [النحل: 97]. «هر کس در حالی که مؤمن است کار شایسته

انجام دهد، مرد باشد یا زن، او را به زندگانی‌ای پاک زنده می‌داریم و پاداششان را به [حسب] نیکوترین آنچه می‌کردند، به آنان می‌دهیم».

و پیامبر ﷺ اصول مساوات و روابط میان زن و مرد را بیان کرده است. هنگامی که می‌فرماید: «زنان برادران مردان هستند»^(۱).

همچنان که زن در اسلام در داشتن مسئولیت و عقیده و سخن و عمل مانند مرد است. چون تکالیف شرعی مانند مرد متوجه زن نیز هست پس در اجرای عقوبات طبق آنچه که بر مرد حکم می‌شود بر زن نیز حکم می‌شود^(۲).

اسلام در تعلیم و تربیت و فرهنگ و بدست آوردن شغل میان زن و مرد تساوی رعایت کرده است تا نقش خود در جامعه ایفا کند. به گونه‌ای که با ویژه‌گی‌ها و استعدادهای وی به عنوان یک زن که اسلام برای او تعیین کرده است، مخالف نباشد. زن یک وظیفه عالی دارد که تربیت نسل‌های آینده است که مسئولیت مداوم بنا و پیشرفت تمدن امت مربوط به آن است.

وقتی اسلام وظایف اجتماعی را میان زن و مرد با توجه به طبیعت هر کدام از آنها تقسیم می‌کند، این امر برای اختلاف در رتبه و مقام بشری نیست، بلکه بخاطر ضمانت روند جامعه به طور خوب است، و این یکی از انواع اختصاصی است که ما آن را در هر یک از آسایش‌های زندگی مشاهده می‌کنیم. بنابراین قادر به انجام اعمالی است که مرد نمی‌تواند آن را به خوبی و درستی او انجام دهد و مرد نیز قادر به انجام اعمالی است که زن نمی‌تواند آن را به درستی انجام دهد^(۳).

اسلام برای زن مباح کرده است که به هر کار و وظیفه‌ای که حتی خارج از منزل باشد، پردازد. مادامی که همراه با وقار و آزر و حیا باشد. و از گمان فتنه به دور باشد. و

۱- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۱ / ۶۱، ۲۳۶).

۲- (مصیلحی، ۱۹۹۱، ص ۵۹).

۳- (عثمان، د. ت، ص ۲۷۳).

باید در چارچوب قوانین و ویژگی‌ها و استعدادها وی به عنوان یک زن باشد که شریعت برای او تعیین کرده است. و در انجام هر کاری باید از این امور محافظت کند تا عفت وی را خدشه دار نکند. و کرامت انسانی را از بین نبرد. از جمله روایت اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها است که به همسرش زبیر بن عوام کمک می‌کرد و برای جمع کردن علف حیوانات و رعایت مصلحت بیرون می‌رفت»^(۱).

بلکه اسلام حق بیعت را به زنان نیز اجازه داده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الْبُتِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾﴾ [الممتحنة: 12]. «ای پیامبر، چون زنان مؤمن به نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند بر آنکه چیزی را با خداوند شرک نیاورند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند و فرزندانشان را نکشند و بهتانی را که با آن [از روی دروغ] فرزندی را به شوهرانشان نسبت دهند، در میان نیاورند و در کارهای نیک [از فرمان] تو سر پیچی نکنند، با آنان بیعت کن و از خداوند برای آنان آمرزش بخواه. بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است.»

همچنان که زن و مرد در جهاد مساوی هستند، و در بسیاری از جنگ‌های اسلامی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشته‌اند و آن‌ها به مداوای زخمیان و اموری که مناسب آن‌ها بود می‌پرداختند^(۲).

از ام عطیه انصاری نقل شده است که گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در هفت غزوه شرکت کردم، پشت سر آن‌ها حرکت می‌کردم و برای آن‌ها غذا درست می‌کردم و زخمیان آن‌ها را مداوا می‌کردم و به بیماران آن‌ها رسیدگی می‌کردم^(۳).

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۹/ ۳۲۰-۳۱۹).

۲- (مصیلحی، ۱۹۹۱).

۳- (احمد، المسند، ۴۰۷/۶، ابن ماجه، ۱۳۸۴، شماره ۲/ ۹۵۲-۲۸۵۵).

اسلام از طلوع فجر خود جایگاه زن مسلمان را مرتفع کرده است. این زنان پیامبر هستند که در دین با وی موافق بودند و بسیاری از علوم دین خواه در عقیده یا در تشریح، مخصوصاً در امری که فقط زنان از آن باخبرند، از آنها گرفته شده است، و خانه‌هایشان مدارس بود که دانش دوستان از آن علم و حدیث می‌گرفتند، و مسلمانان از طریق آنها از احوال پیامبر ﷺ مخصوصاً در منزل باخبر می‌شدند.

سیده نفیسه دختر حسین بن زید بن حسن بن علی رضی الله عنه راوی و محدث بوده است. و بسیاری از علمای مشهور از او علم کسب کرده‌اند. از جمله کسانی که از طریق او حدیث روایت کرده است امام شافعی رضی الله عنه هنگام ورود به مصر بوده است. اسلام به مباح کردن تعلیم برای زنان مثل مردان بسنده نکرده است، بلکه تعلیم را برای زنان فرض کرده است. مخصوصاً در امور دینی و اموری که در دنیا مهم باشند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است»^(۱).

ام المومنین عایشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه از جمله حافظ‌ترین مردم به حدیث و فقه بود. و ام المؤمنین حفصه دختر عمر بن خطاب رضی الله عنه در جاهلیت و پیش زنی نویسنده به اسم شفای عدویه نوشتن را آموخت و بعد از ازدواج با پیامبر ﷺ پیش شفا رفت تا خوشنویسی را مثل نوشتن نیز بیاموزد^(۲).

امام ابن حزم می‌گوید: بر هر مسلمان عاقل و بالغ مذکر و مؤنث، آزاد یا برده بدون اختلاف هیچ یک از مسلمانان، واجب است که طهارت داشته باشد و نماز بخواند و روزه بگیرند. و طهارت و نماز خواندن در حال بیماری و سلامت لازم است، هر طوری که بخواهد انجام بدهد.

همچنین بر تمام کسانی که ذکر کردیم لازم است که حلال و حرام خود را از میان خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و ارتباط‌های جنسی و خون و گفتار و کردار خود

۱- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، ج ۱ / ۸۱، الغزالی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳).

۲- (البلاذری، ۱۳۷۹).

بشناسند و بدانند، بنابراین جهل نسبت به این امور برای هیچ کدام از افراد مذکر، مؤنث و آزاد یا برده یا کنیز درست نیست. و بر هر کدام از این‌ها واجب است که از وقتی که در حالت مسلمانی بالغ می‌شوند یا از وقتی که بعد از بلوغ اسلام می‌آورند، این امور را یاد بگیرند^(۱).

اما آنچه که مربوط به حقوق سیاسی زن می‌شود. خداوند متعال به آن اعتراف کرده است و می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [التوبة: ۷۱]. «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند. و زکات را می‌پردازند و از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کنند».

این آیه از دیدگاه بسیاری از فقها، تساوی زن با مرد را در بدست آوردن حق مشارکت سیاسی می‌رساند. برای آنچه که مصلحت عمومی امت را محقق کند^(۲).

همچنین بعضی از فقهای مسلمان به نقش سیاسی زن در روز فتح مکه تأکید کرده‌اند، وقتی که یکی از کافران به ام‌هانی پناه برد و از او امان خواست. پیامبر ﷺ به او اجازه داد و فرمود: «ای ام‌هانی، کسی که تو پناه داده‌ای ما نیز پناه می‌دهیم. بلکه بعضی از فقهای مسلمان این حادثه را نیز چنین دانسته‌اند که خلیفه عمر بن خطاب ﷺ وقتی خواست که بالاترین میزان مهریه را مشخص کند، یک زن وی را از این کار باز داشت و این آیه را به وی یادآوری کرد که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَعَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ فَنظَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونََهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۲۰]. «اگر خواستید همسری را به جای همسری برگزینید، هر چند مال فراوانی هم مهر یکی از آنان

۱- (ابن حزم، ۱۹۳۷، ج ۵، ص ۱۲۱).

۲- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۲۹۱).

کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید، آیا با بهتان و گناه آشکار آن را دریافت می‌دارید».

در این حال عمر رضی الله عنه گفت: «عمر اشتباه کرد و این زن درست گفت»^(۱).

اما مساوات در نظام خانواده این است که، زن مانند مرد می‌تواند به کارهای سفارش به فرزندان کوچک، سرپرستی مال و دارائی و نظارت بر اوقاف بپردازد.

همچنین در مورد ازدواج به اتفاق فقهاء، زن حق قبول کردن یا نکردن آن را دارد. و این وقتی است که زن بالغ و رشید باشد و در مورد طلاق بعضی گمان می‌کنند که شریعت اسلامی حق طلاق را به مرد داده است بدون اینکه در این امر حقی برای زن در نظر گرفته باشد. و این مخالف اصل مساوات میان زن و مرد است. و به اصل الزامی بودن عقود خلل وارد می‌کند. به طوری که فسخ یک عقد جز با رضایت طرفین آن عقد ممکن نیست. و این درست نیست چون اصل در عقد ازدواج در شریعت اسلامی این است که با رضایت طرفین عقد تمام می‌شود. و زن در آن قبول می‌کند که مرد به تنهایی در جاهایی که شریعت بیان کرده است، حق طلاق را داشته باشد. بنابراین وقتی شوهر بنا بر حق خود زنش را طلاق داد، این طبق توافقی است که خود هنگام عقد با هم کرده‌اند. چون نوعی از انواع طلاق وجود دارد که مربوط به زن است، و این هنگامی است که در عقد ازدواج شرط شده باشد که زن امور خود را خود به دست بگیرد. و شوهری که این شرط را قبول کرده باشد وقتی شروط آن پیش بیاید، زن حق طلاق دارد. همچنان که انواع دیگری از طلاق وجود دارد که زوج (شوهر) به تنهایی نمی‌تواند رابطه زناشویی را قطع کند^(۲).

اما عدم برابر بودن ارث زن و مرد بخاطر ملاحظه جوانب مادی است که مترتب در نظام ازدواج می‌باشد. مانند عملیات تفریق بعد از عملیات جمع است تا نتیجه درستی به

۱- (ابو زهره، د. ت، ص ۸۱، مصیلعی، ۱۹۹۱، ص ۶۱).

۲- (العیلى، ۱۳۹۴، ص ۳۱۰-۳۰۷).

دست بیاید. یعنی زیادی بودن ارث برتری نیست بلکه یک تعویض مادی صرف می‌باشد^(۱).

اما سایر تفاوت‌های زن و مرد که بعضی از مردم آن را زشت می‌پندارند با تأمل در آنها در می‌یابیم که اسلام طبیعت تکوینی و عاطفی زن را که جدای از طبیعت تکوینی و عاطفی مرد است، رعایت کرده است. بنابراین حقوق زن در اسلام مربوط به ویژگی‌ها، نیروها و شایستگی‌های وی است. و در این مورد بخاری می‌گوید: «خداوند متعال بندگانش را با عبادت مخاطب قرار داده است، با انجام عبادت جز با اجرای مصلحت‌های جسم و مصلحت‌های مربوط به داخل و خارج از منزل فراهم نمی‌شود. پس وقتی مردی به مصلحت‌های بیرون از منزل پرداخت، مصلحت‌های درون منزل بر او تباه می‌شوند و کسی که به مصلحت‌های درون منزل پرداخت، نمی‌تواند مصلحت‌های بیرون از منزل را بدست بیاورد. پس ناچار باید جمع میان مذکر و مؤنث وجود داشته باشد تا یکی از آنها به مصلحت‌های بیرون از منزل و یکی دیگر به مصلحت‌های درون منزل پردازد»^(۲).

۴-۲-۲-۱- اهلیت زن

۴-۲-۲-۱- اهلیت دینی زن:

اسلام اهلیت دینداری را برای زنان مقرر داشته است و تکالیف شرعی را به آنان سپرده است، و ندای شریعت به اعتبار و ویژگی انسان بودن متوجه زن و مرد شده است. انسان بودن همان چیزی است که هر یک از زن و مرد را شایسته ندا قرار داده است. و تکالیف را مبتنی بر تقوای خداوند کرده است و زن در اسلام خواهر مرد است. حقوقی که برای مرد است، برای زن نیز هست و حقوقی که علیه مرد است، علیه زن نیز هست. و فضل و برتری میان آنها جز به تقوا نیست. ولی حق محافظت و نگهداری از آن مرد

۱- (ابن حمید، ۱۴۱۸، ۳۸۸۴، ص ۳۶).

۲- (البخاری، ۱۴۰۶، چاپ ۶، ص ۱۴۴).

است، چون این حق را با بخشندگی از مالش به دست آورده است. اما در امور دینی و مسائل ایمانی زن و مرد از نظر اسلام مساوی هستند. بنابراین، هدایت اسلام شامل همه مردم است و خطاب به یک اندازه متوجه عموم مردان و زنان است. با اصلی که از آن برخاسته‌اند، و جدا شده‌اند، آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْفُورًا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت.»

پس هیچ کدام از آن‌ها جز با عمل صالح فضل و برتری بر یکدیگر ندارند. بنابراین خداوند متعال با متوجه ساختن ندا به همه آن‌ها با اسمی که به جمیع نسبت داده می‌شود، آن‌ها را مخاطب قرار داده است و می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ﴾ [الحجرات: 13]. «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خداوند، متقی‌ترین شما است.»

بنابراین، زن اهلیت دینداری را دارد و به عبادت خداوند متعال و یگانه امر شده است، هر کس هر آنچه را که فرا چنگ آورده است به خود باز می‌گردد و زنان نیز هر کاری بکنند به خودشان باز می‌گردد. هیچ کس تبعات گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد و هیچ کس گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و هر کسی برابر روش خود کار می‌کند و هر کسی در برابر کارهایی که کرده، گروگان می‌باشد. و در تمامی این‌ها میان زن و مرد تفاوتی نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾﴾ [النساء: 123-124]. «هر کس که کار بدی بکند

در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت. و هر کس، مرد یا زن در حالی که مؤمن است [کاری] از کارهای شایسته انجام دهد، اینان به بهشت در آیند و به کمترین میزانی ستم نمی‌بینند».

و همچنین می‌فرماید: ﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: 195]. «پس پروردگارش دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار خواسته باشد خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، پاره‌ای از شما از پاره‌ای دیگر هستید».

از جمله این اهلیت و شایستگی این است که خداوند پاک و منزّه زن و مرد را در داشتن صفات زیبا و وضعیت کامل مساوی قرار داده است، و بدین ترتیب آنچه که شایسته فضل و کرامت و اجر است به وی تعلق می‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّالِمِينَ وَالصَّالِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: 35]. «مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکيبا و زنان شکيبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: 97]. «هر کس چه

زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو زندگی پاکیزه و خویشاوندی می‌بخشیم و پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

نصوص و متونی که در مورد اهلیت دینی زنان آمده است، زیاد می‌باشد. اما از متونی که در سنت آمده است حدیث اسماء بنت یزید انصاری است که بر اهلیت زن دلالت می‌کند. زن و مرد هر کدام مکمل یکدیگر هستند. و در اینجا اسلام وظایف دینی و اجتماعی را میان آن‌ها توزیع کرده است که همان نوع توزیع ویژه‌ای است که ما آن را در آسایش‌های مختلف زندگی مشاهده می‌کنیم. بدین ترتیب کار زن در خانه معادل تمام کارهای بیرون از منزل مرد می‌باشد.

روایت شده است که اسماء بنت یزید بن سکن انصاری نزد پیامبر ﷺ آمد، در حالی پیامبر ﷺ در میان اصحاب بود و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، من نماینده و فرستاده زنان به پیش شما هستم. خداوند عزوجل شما را برای تمامی مردان و زنان برانگیخت و ما به تو و اله تو ایمان آوردیم... ما زنان در خانه‌ها محصور و زندانی هستیم و ستون خانه‌های شما می‌باشیم و فرزندان شما را حمل می‌کنیم، حال آنکه شما ای گروه مردان، شما در جماعت و عیادت بیماران و حاضر شدن بر جنازه‌ها و حج بعد از حج و مهم‌تر از همه این‌ها جهاد در راه خدا بر ما برتر هستید، حال آنکه اگر شما برای حج یا عمره یا جهاد بیرون بروید، ما اموال شما را حفظ می‌کنیم و لباس‌های شما را می‌بافیم و فرزندان شما را تربیت می‌کنیم، آیا شما را در این اجر و خیر شرکت دهیم؟ پیامبر ﷺ نگاه کاملی به اصحاب انداخت و فرمود: آیا هرگز درخواست زنی را شنیده‌اید که بهتر از درخواست این زن در امر دینش باشد؟ گفتند: ما فکر می‌کردیم که این زن به چنین چیزی هدایت می‌کند. سپس پیامبر ﷺ به آن گفت: ای زن، بدان و بفهم که بعد از تو زنانی هستند که برای شوهرانشان همسر خوبی خواهند بود و آرزوهای آن‌ها را برآورده می‌کنند و تابع موافقت وی هستند. تا همگی این‌ها وی را معتدل گردانند. پس آن زن منصرف

شد. و تا وقتی که به میان زنان رسید شادی می‌کرد و آنچه را که پیامبر ﷺ فرموده بود برای آن‌ها بیان کرد و آن‌ها خوشحال و شادان شدند^(۱).

بدین ترتیب برای ما روشن شد که زن مخلوق مستقلی است که مانند مرد مسؤول اعمال خود می‌باشد. و هر کدام از مرد و زن مخاطب تکالیف شرعی هستند جز بعضی از تکالیف که یکی از آن‌ها مستثنی می‌باشند و هر کدام از آن‌ها با انجام عبادات اجر خود را می‌برند بدون اینکه بر اجر دیگری افزایش داشته باشد. و هر کدام از آن‌ها تاوان گناه خود را می‌بینند و تاوان هیچ کدام از آن‌ها کمتر از دیگری نیست.

اسلام جایگاه مرد را به مرد و زن را به زن داده است، و راه واضح و بدون کجی و اعوجاج را برای هر کدام از آن‌ها رسم کرده است. و درهای الگوی عالی بودن و نمونه بهتر شدن را برای هر کدام از آن‌ها باز کرده است. و سعی و تلاش فراوان را بر دستان آن‌ها برای رسیدن به تعالی و پیشرفت انجام داده است^(۲).

۴-۲-۲-۲- اهلیت مدنی زن:

وقتی زن با ارزش‌های روحی و مواهب عقلی توسط خداوند گرامی داشته شده است از آنجای که اهلیت پذیرفتن تکالیف الهی را با عبادت و انجام خیرات و ترک کارهای منکر به وی داده است که بالاترین ارزش‌هاست. بنابراین به طریق اولی لازم است که اهلیت ارزش‌های کمتر از آن را از جمله ارزش‌های مدنی داشته باشد. پس لازم است که زن شخصیت اجتماعی و اهلیت معامله کردن و عقد بستن و حق تملک داشته باشد. پس زن می‌تواند مالک اجرای عقود مختلف از جمله خرید و فروش و هبه و وصیت بشود. همچنان که زن اهلیت تحمل التزام‌های شرعی را دارد مادامی که عاقل و رشید باشد^(۳).

۱- (ابن عبدالبر، د. ت، ۴ / ۱۷۸۸-۱۷۸۷).

۲- (عون، ۱۴۰۲، ج ۲).

۳- (الشافعی، ج ۳، ص ۱۹۴).

شوهر یا کس دیگری از خانواده‌اش در این امر حقی با او ندارد، همچنان که برای شوهرش حلال نیست که در اموال زنش دخل و تصرف کند مگر اینکه اجازه گرفته باشد یا به نیابت از وی وکیل اجرای عقدی شده باشد. و زن می‌تواند هر وقت که خواست وکالت شوهر خود را ملغی کند و وکیل دیگری بگیرد^(۱). خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا﴾ [البقرة: 229]. «برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه بدیشان داده اید باز پس بگیرید». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾ [النساء: 32]. «آنچه را که خداوند برخی از شما را بر برخی [دیگر] با آن برتری داده است، آرزو مکنید، مردان از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند. و زنان [نیز] از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای دارند». ابن حزم می‌گوید: «جایز نیست که زن را مجبور به بخشیدن مقداری از اموالش یا مهریه‌اش به شوهرش کرد. تمام مهریه زن مال او است و هر کاری می‌تواند با آن بکند. شوهر در این کار اجازه ای ندارد و حق اعتراض هم ندارد». و بعد می‌گوید: «برای پدر دختر با کره کوچک یا بزرگ و یا بیوه و همچنین برای سایر خویشاوندان یا غیر خویشاوندان حلال نیست که در مهریه دختر و فامیل خود حکم کند. و برای هیچکدام از این افراد که ذکر کردیم، جایز نیست که مهریه زن را ببخشد. و چیزی از این مهریه نه برای زوج است و نه برای دیگران خواهد بود. و اگر تصرفی در آن بکند، باطل و مردود است. و زن خود حق دارد که مهریه خود را هر طور که می‌خواهد ببخشد، و پدر یا همسر حق اعتراضی در این مسأله ندارند»^(۲).

همچنین زن می‌تواند مالک زمین‌های زراعی و خانه بشود و سایر صنف‌های مالی همگی ابزار و اسباب تملک هستند، و زن می‌تواند به تجارت و سایر تصرفات کسب

۱- (العیلى، ۱۳۹۴، ص ۳۰۶-۳۰۵).

۲- (ابن حزم، ۱۳۵۰، ج ۹، ص ۵۱۱-۵۰۷).

مباح پردازد و می‌تواند ضامن دیگری بشود و دیگری ضامن او بشود، و می‌تواند بخشش کند، و به کسی غیر از وارث خود وصیت کند، و می‌تواند علیه دیگری اقامه دعوا کند. تا خود به دفاع از خود پردازد یا برای این کار وکیل بگیرد.

امام محمد عبده تعلیقی بر این امر آورده است و می‌گوید: «این درجه و منزلتی که خداوند با آن زنان را بالا برده است هیچ دینی از دین‌های پیشین و هیچ شریعتی از شریعت‌های پیشین این منزلت را به وی نداده است. بلکه هیچ امتی از امت‌های قبل از اسلام و بعد از آن به آن نرسیده‌اند، و این کشورهای اروپایی هستند که از جمله پیشرفت تمدنشان آن است که برای زنان احترام و ارزش قائل شده‌اند و به تربیت و آموزش علوم و فنون آنها توجه کرده‌اند و همچنان کمتر از درجه و رتبه ای است اسلام برای زنان قائل شده است، و بعضی از قوانین آنها همچنان مانع حق تصرف زن در اموال شوهرش و بدون اجازه است. و حقوق دیگری شریعت اسلام در طول سیزده قرن و نیم به زنان بخشیده است، از این جمله می‌باشند. در حالی که زنان در طول پنجاه سال به عنوان پیشرفته و متمدن در هر چیزی، همچنان در زمان جاهلیت عرب و شاید بدتر از آن هستند». و بعد می‌گوید: «این فرنگیان که مدینتشان در دادن جایگاه عالی به زنان از شریعت ما کمتر است حال آنکه بر ما فخر می‌فروشدند و ما را به جهل و نادانی در رفتار با زنان متهم می‌کنند و بعضی از جاهلان آنها می‌پندارند که این باور ما تأثیر ما است»^(۱).

شریعت اسلام بعد از اینکه زنان از حق تملک ارث در زمان جاهلیت محروم بودند، به آنان حق تملک ارث داد به طوری که این اصل را خداوند متعال بیان می‌دارد و می‌فرماید:

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾ [النساء: 7]. «برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می‌گذارند سهمی است، خواه آن ترکه کم

۱- (رضا، ۱۳۴۶، ص ۳۷۶-۳۷۵).

باشد یا زیاد، سهم هر یک را خداوند مشخص و واجب کرده است.» و شریعت اسلام حق زن قرار داده است که از پدرش، برادرش، پسرش، شوهرش، و خویشان دیگرش غیر از اینها ارث ببرد. بدین ترتیب اسلام اهلیت مدنی زن و تعهد مالی وی را بیان کرده است، و در این مورد از سایر نظام‌های دیگر پیش تر رفته است.

۴-۲-۲-۳- اهلیت اجتماعی زن:

اسلام اهلیت اجتماعی زن را مقرر کرده است و امور زیر را از مقتضیات آن قرار داده است:

وقتی دختری بالغ شد و علامتهای رشد و تصرفات خوب در وی آشکار شد، ولایت و سرپرستی ولی یا وصیش بر او از بین می‌رود -خواه پدرش باشد یا غیر پدرش- بنابراین زن در امور مالی و شخصی خود و برگزینی جایی که در آن زندگی می‌کند تصرف کامل دارد. شیخ احمد ابراهیم در این مورد می‌گوید: «دخترها وقتی بزرگ شدند- خواه دختر باکره باشند یا بیوه زن- و مورد اطمینان نباشند، وظیفه پدر یا ولی و محرم و شخص مورد اطمینان وی است که او را نزد خود نگه دارند و به زور مراقبت کنند»^(۱).

زن حق قبول یا رد خواستگار خود را دارد. و ولی وی حق ندارد که او را با کسی که نمی‌خواهد شوهر بدهد. و از کسی که می‌خواهد، منع کند. اگر این شخص اهل دین و اخلاق و امانت باشد. بنابراین، زن جایگاه ویژه‌ای دارد. و از مهم‌ترین ویژگی‌های وی این است که او به آینده زندگی خانوادگی‌اش متعلق است. ولی وظیفه اوست که به طور پسندیده‌ای در این زندگی تصرف کند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «زن بیوه شایسته‌تر است که خود ولی خود باشد، ولی از دختر باکره برای ازدواج اذن گرفته می‌شود و اذن وی، سکوت وی است. و در روایتی دیگر آمده است که سکوت وی اقرار وی می‌باشد»^(۲).

۱- (ابراهیم، ۱۹۲۶، ص ۱۵۸).

۲- (مسلم، الصحيح، ۲/۱۰۳۷، شماره ۱۴۲۱).

روایت شده است که: دختر جوانی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «پدرم مرا به پسر برادرزاده‌اش شوهر می‌دهد تا به وسیله من پستی و ذلت خود را بالا ببرد. پس پیامبر ﷺ این امر را به خود او موکول کرده است. آن دختر گفت: من به این کار پدرم راضی هستم ولی می‌خواهم به زنان بفهمانم که پدران در امر ازدواج نمی‌توانند آن‌ها را مجبور کنند»^(۱). ابن قیم در بیان این مطلب می‌گوید: «پدر دختر بالغ عاقل و رشید نمی‌تواند در کمترین چیز از مال دخترش بدون رضایت وی تصرف کند. و نمی‌تواند او را مجبور به هزینه کردن مقدار کمی از مالش، مجبور کند. سپس چگونه می‌تواند خود وی را بدون رضایت و خشنودی خودش شوهر بدهد؟ و بدیهی است که هزینه کردن تمام اموال زن بدون رضایت وی آسانتر است از اینکه با زور و بدون اختیار وی را شوهر بدهد»^(۲).

از بارزترین نشانه‌های آن اهلیت این است که، اسلام در جنگ و صلح زنان را حمایت می‌کند. در فتح مکه ام هانی دختر ابوطالب مردی از مشرکان را پناه داده بود، و علی می‌خواست که وی را بکشد، ام هانی با شتاب پیش پیامبر ﷺ رفت و گفت: ای رسول خدا! برادرم علی بن ابی طالب، می‌خواهد مردی را که من پناه داده بودم بکشد و آن مرد به راه افتاد. پیامبر ﷺ فرمود: «ای ام هانی، کسی را که تو پناه داده ای ما نیز پناه می‌دهیم»^(۳).

و این امر در کلام پیامبر ﷺ آمده است که: «دست مسلمانان بر غیر خودشان، خون آن‌ها را محافظت می‌کند و پایین‌ترین مسلمانان می‌توانند آن‌ها را پناه دهند»^(۴). و می‌فرماید: «زن می‌تواند به قوم خود پناهنده بیاورد». یعنی در حمایت مسلمانان است. و در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده است: «اگر زنی به مؤمنان ظلم کند، جایز است»^(۱).

۱- (احمد، المسند، ۶ / ۱۳۶).

۲- (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۲).

۳- (البخاری، ۳۸۸، شماره ۱ / ۳۸۷، مسلم، ۴۹۸ / ۱، شماره ۳۳۶).

۴- (احمد، المسند، ۲ / ۲۱۵، ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۸۰ / ۳، شماره ۲۷۵، ابن ماجه، ۲ / ۸۹۵، شماره ۲۶۸۵).

جایز بودن به معنای این است که کار و عمل زن در ضمانت یا حمایت خودش است، و عمل وی محترم است و کسی وی را تحقیر یا نقض نمی‌کند.

از نشانه‌های اهلیت اجتماعی زن این است که، اسلام نسب زن شوهر کرده را حفظ می‌کند به گونه‌ای که بیان کرده است، نسب زن بعد از ازدواجش تغییر پیدا نمی‌کند. و زن مسلمان بعد از ازدواجش، نام و نام خانوادگی و نسب اصلی وی همچنان محفوظ می‌ماند. و اسم زوج بر وی تحمیل نمی‌شود، خواه جایگاه زوج هر چه می‌خواهد باشد. این همسران پیامبر ﷺ هستند که اسم پدرانشان و نسبت آن‌ها به خانواده و طایفه خودشان را حفظ کردند. گفته می‌شود: عایشه دختر ابوبکر و به طایفه پدریش بنی تمیم نسبت داده می‌شود. و حفصه دختر عمر که او نیز به طایفه پدریش بنی عدی نسبت داده می‌شود. و تمامی همسران پیامبر ﷺ، اسم پیامبر ﷺ بر آن‌ها تحمیل نشد در حالی که زن گرامی‌ترین و اشرف مخلوقات بودند.

و این در خلال تعالی شریعت اسلامی و حمایت آن از نسب‌ها به طور کلی ظاهر می‌شود. و نسب زن بعد از ازدواج به شکل ویژه و هنگام مقایسه بزرگی ارزش زن و عدم نابودی نسب وی ظاهر می‌شود تا بدین وسیله نام و نام خانوادگی وی را برداشته و نام خانوادگی همسر بر او گذاشته شود^(۲).

۴-۲-۳- نقش زن در بنای جامعه:

اسلام زنان را گرامی داشته است و تمامی مردم را -چه مرد و چه زن- به خاطر اشتراک در ارزش‌های انسانی مساوی دانسته است، و این وصف عام برای تمامی انسان‌ها است و اهلیت دینی و مدنی و اجتماعی زن بر آن مترتب می‌شود. و این‌ها مواهبی هستند که انسان با آن‌ها متمایز می‌گردد و یک هدیه الهی است برای اینکه هدف در نظر گرفته

۱- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۳/ ۸۴، شماره ۲۷۶۴).

۲- (وافی، د. ت، ص ۲۹۷).

شده برای انسان را محقق کند که جانشینی بر روی زمین است، تا نقش خود را در زندگی ایفا کند وزن و مرد در این امر یکسان هستند. و قرآن کریم نشانه‌های این هدف را به تفصیل آورده است. و شاید این آیه تمامی نصوص وارده در این مورد را در بر بگیرد که می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: 71]. «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند. و نماز را چنانکه باید می‌گزارند و زکات می‌پردازند و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانی هستند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند، خداوند توانا و حکیم است.» و این نصی است که برای بیان احاطه به همه امور زندگی و اوضاع آن تجزیه و تحلیل می‌خواهد و بعد از حقایق روحی که بنای فرد و جامعه و ارزش‌هایی که باید رعایت شوند به آن بستگی دارد، آگاهی می‌یابد. ولی ما را به بیان نقش زن مقید می‌کنند پیروی از عناصر آینده آن را بر ما تحمیل می‌کند تا بدین ترتیب به نقش خود برسند^(۱).

الف) این نص و متن در میان ویژگی‌های جامعه که نماد حقیقت اسلام هستند بین فرد و جامعه با نگاه به هر کدام از آنها توازن ایجاد می‌کند. و این در خلال اصولی است که بنای متکی به تقویت کننده‌های روحی یعنی ایمان به خداوند و سایر ارکان ایمان است، از آنجایی که رابطه ایمان قوی‌ترین روابط است چون جامعه روابطی است که از قلب‌های افراد بر می‌خیزد و عقل‌های آن‌ها از معانی اصلی و ارزش‌ها و عقاید می‌گیرد. پس وقتی ایمان رابطه وصل کننده میان فکر و عاطفه است و آن دو با هم همکاری می‌کنند مانند یک ساختمان که قسمتی از آن قسمت دیگر را محکم می‌کند. وقتی که

۱- (الخولی، ۱۴۰۴، ص ۳۰).

ایمان همان محور شخصیتی فرد در اسلام یا همان گنجینه فردی است، به اعتبار اینکه وحدت بشری در برابر خدا و جامعه دارای کیان واحد است که درون تمامی انسان‌ها با کمک و همیاری و حمایت آن‌ها تداعی می‌یابد. و این در کلام خداوند متعال آشکار است که می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: 71]. «مردان و زنان مؤمن برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند». در اینجا ایمان همان صفت ذاتی است که ویژگی‌های شخصیت مسلمانان به وسیله آن متحد می‌شود - برای هر فرد خواه زن یا مرد - تداوم و پیوستگی میان مردان و زنان مؤمن همان پیوستگی ارزش‌های دینی است^(۱).

اولین اجرای این تداوم در محیط خانواده و میان زن و شوهر می‌باشد که مصداق این آیه می‌باشد: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الروم: 21]. «و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسری را برای شما آفرید تا در کنار او بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت. مسلماً در این نشانه‌ها و دلالتی است برای افرادی که می‌اندیشند».

نقشی که خانواده برای محکم کردن جامعه ایفا می‌کند بسیار بزرگ است. چون خانواده نسلی را بر اساس تعاون و همیاری تربیت می‌کند و معانی ارزشمند انسانی را در آن می‌کارد و آن‌ها را به رویارویی با مشکلات در خلال تعاون افراد ارجاع می‌دهد. و بدین ترتیب سهم بزرگی در زمینه پیشرفت اجتماعی با وصف وحدت اصلی جامعه دارد. و بدون شک با اصلاح افراد خانواده، افراد جامعه اصلاح می‌شوند. و نسل جدیدی که ستون جامعه هستند شکل می‌گیرد. و مراقبت از توجه و عنایت آن جز با پناه دادن خانواده‌های با ثبات و روابط انسانی مستمر و همکاری مداوم نیست و منظم کردن امور

۱- (الخولی، ۱۴۰۴، ص ۳۱).

خانواده‌ها در جامعه همان اصل تمدن آن‌ها است، چون هر آنچه که فضای خانواده را از دوست داشتن و تعاون و همیاری و مهربانی و مدارا و سلامت جسمی و روحی افراد آن برتر می‌دهد، تمامی این‌ها در جامعه منعکس می‌شود. و این امور مسؤولیتی جسمی هستند که جامعه به وسیله آن‌ها آگاه می‌شود. تا نسل‌های جوان و بانشاط و قوی و مصمم به وجود آیند تا مشعلی راهنما و نیرویی برطرف کننده و زنجیری نگهدارنده برای جامعه بشوند^(۱).

ب) در این آیه ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [التوبة: 71]. به ابراز بعضی از معانی این آیه کریمه اکتفا می‌کنیم و آن بیان نقش زن به عنوان مراعات جایگاه وی است که در اسلام واضح می‌باشد که صلاح جامعه را به عنوان امانت در دست تمام انسان‌های مؤمن روشن‌فکر قرار داده است. و هر یک از آن‌ها را مسؤول این کار کرده است و فقط به زنان یا مردان محدود نشده است، چود وصف انسانیت را ذکر کرده است نه وصف مذکر یا مؤنث بودن. و آن نقش مهمی است که با اهمیت مواهب و مزایایی که خداوند به وی داده است، برابر و همسان می‌باشد^(۲).

وقتی اسلام صلاح جامعه را به عنوان امانت در دست مردان و زنان مؤمن و روشن‌فکر قرار داده است با این کار شکل‌گیری نظر عمومی و روشن‌گرانه را در نظر داشته است که هر یک از مردان و زنان وظیفه مشخص خود را بدانند. پس مرد نقش مؤثری در بنای جامعه دارد، نقش زن والاتر می‌باشد. چون به این انسان که گرامی‌ترین مخلوق است مهربانی و عطوفت می‌ورزد. پس هر مادری اگر اینگونه فرزندش را خوب تربیت کند خشت درستی را در بنای جامعه گذاشته است. و بنای اجتماعی از مهم‌ترین گنجینه‌های رشد می‌باشد. و وظیفه هر کدام از زن و مرد متقابل و برابر می‌باشد که باید با هم همکاری کنند.

۱- (السعفی، د. ت، ص ۹۰-۸۹).

۲- (الخولی، ۱۴۰۴، ص ۳۱).

۳-۴- مراقبت از بچه‌ها و بزرگ کردن آنها

۳-۴-۱- دفاع از جنین و حقوق وی:

اسلام به نوزاد و سعادت وی قبل از اینکه در شکم مادرش جنین باشد و هنگامی که جنین است، توجه کرده است و این امر را حق والدین قرار داده است. از جمله حقوق نوزاد در قبل از جنینی این است که، پدرش برای او مادر صالح و شایسته‌ای را برگزیند. و پیامبر ﷺ در مورد انتخاب زن صالح می‌فرماید: «برای نطفه‌های خود با زنان هم سطح خود ازدواج کنید و دختران خود را نیز با هم سطح خود شوهر بدهید»^(۱).

شاعر در مورد نیکی و مهربانی به فرزندان قبل از اینکه به دنیا بیایند، می‌گوید:
وَأولِ إِحْسَانِي إِلَيْكُمْ تَخِيرِي لِمَا جَدَّةُ الْإِعْرَاقِ بَادِ عَفَافِهَا
«اولین احسان و مهربانی که من به شما کردم این است که برای شما مادری پاک نژاد برگزیدم که عفت و پاکدامنی وی آشکار است».
خنساء فرزندان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: «قسم به خدا شما از یک مرد و زن متولد شده اید. نه به پدر شما خیانت کرده‌ام و نه سر دایی شما را پایین انداخته‌ام (به نشان شرمندگی)»^(۲).

شاعر می‌گوید:

الأم مدرسة إذا أعددت شعبا طيب الأعراق

۱- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، شماره ۱/ ۶۳۳، شماره ۱۹۶۸). (الدارقطنی، ۱۳۸۶، شماره ۳/ ۲۹۹، ابونعیم، ۳/

۳۷۷، البيهقي، ۱۳۵۳، ۷/ ۱۳۳).

۲- (ابن الاثير، ۱۹۷۲، ج ۷، ص ۹۰).

«مادر مدرسه است وقتی این مدرسه را مرتب و منظم کند، ملتی اصیل و نجیب زاده را مرتب و منظم کرده است».

انتخاب مادر صالح یک درخواست اسلامی است. چون در این امر تحقق هدفی فراتر از ازدواج مدنظر است که همان تربیت نسل صالحی است که به وسیله آن پیشرفت و تقدم امت محقق می‌شود.

حق جنین بر مادرش:

بر زن و ولی وی واجب است که مرد صالح و پرهیزگاری را برای ازدواج برگزینند. چون ازدواج زن با مرد فاسق موجب قطع شدن رحم و نابودی فرزندان می‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وقتی مردی نزد شما آمد که از اخلاق و دین او راضی بودید با او ازدواج کنید. اگر این کار را نکنید فتنه و فساد بزرگی زمین را فرا می‌گیرد»^(۱).

اما وقتی که فرزند در شکم مادر به صورت جنین است حق وی است که از او مراقبت شود و هنگام حمل مراقبت لازم را به عمل آورد. و این امر با اهتمام مادر به صحت و سلامت خود و عدم انجام کارهای سخت است، که این امر موجب سقط جنین می‌شود. علاوه بر این سقط جنین به دلیل کم کردن جمعیت و کم بودن رزق و روزی و ... از دلایل واهی و باطل است^(۲).

بنابراین فرزند اهلیت اثبات بعضی از حقوق را پیدا می‌کند که به اهلیت وجوب معروف است. چون علت این اهلیت، صفت انسان بودن است ولی اهلیت ناقصی است. چون فقط بعضی از حقوق را که مربوط به صفت انسان بودن است برای او اثبات می‌کند. و این جز به خاطر اهتمام اسلام به این انسان نیست و پنج حقوق را برای وی اثبات می‌کند که عبارتند از:

۱- (الترمذی، ۳/ ۳۹۵، شماره ۱۰۸۵).

۲- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۱۵).

نخست: نسب پدری و مادری و فامیلی که با واسطه پدر و مادر به او می‌رسند، اثبات می‌کند. اگر نعمت وجود هدیه‌ای از طرف خداوند برای مردم است و آن‌ها را با خلقتشان برتری داده است و نشان قدرت خدا می‌باشند، به خاطر لطف و رحمت وی است که رابطه قوی و ارزشمند میان آن‌ها ایجاد کرده است که نیروی بزرگی را برای رعایت نوزاد کوچک ایجاد می‌کند. که این‌ها به عامل محبت و بازدارنده مهربانی بر می‌گردد. و رابطه نسب را میان آن‌ها برپا می‌کند و آن را یکی از نعمت‌هایی به حساب آورده است که خداوند به بندگانش داده است و آن را یکی از نشانه‌های قدرت خود قرار داده است^(۱).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ۝﴾ [الفرقان: 54]. «و او (خداوند) کسی است که از آب بشری آفرید، آن گاه آن را دارای پیوند نسبی و سببی قرار داد و پروردگارت تواناست».

دوم: از مورث خود ارث می‌برد چون جنین از نسب وی جدا شده است. بنابراین برای جنین بیشترین میزان ارث را بنابر تقدیر مذکر یا مؤنث بودن کنار می‌گذارند. و بعضی از فقهاء گفته‌اند که: ملکیت جنین در میراث از زمان وفات مورث معتبر است^(۲).

سوم: استحقاق آنچه که به او وصیت می‌کنند را دارد.

چهارم: استحقاق آنچه را که به او وقف می‌کنند را دارد.

پنجم: نفقه: یعنی خرج مادر جنین بر عهده پدر است خواه این مادر همسر وی باشد یا طلاق داده شده باشد. چون وصیت و وقف از لحاظ شرعی برای کسی که بعداً به وجود می‌آید جایز است. بنابراین به طریق اولی برای جنین معین جایز خواهد بود.

میراث یا وصیت یا درآمد وقف که برای جنین مشخص شده است، جنین در آن ملکیت نافذ ندارد، بلکه بستگی به زنده متولد شدن جنین دارد. ولی اگر مرده به دنیا آمد

۱- (صالح، ۱۴۰۱، ص ۵۰).

۲- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۷۵).

چیزی از آن حقوق برای وی ثابت نمی‌شود. و درآمد وقف به مستحقینی غیر از او می‌رسد، و میراث تعیین شده برای او، به سایر وارثان بر می‌گردد. و آنچه که برای او وصیت شده به وارثان وصیت کننده بر می‌گردد ولی نفقه بی‌گمان برای او ثابت می‌شود و از طریق مادرش قبل از ولادت وی نافذ می‌شود.

هرگاه جنین زنده متولد شد، هر چند که تقدیری باشد، ملکیت وی در این حقوق ثابت می‌شود. که مستند به زمان علت آن در قبل بوده است، یعنی اثر ارجاعی دارد^(۱). زندگی زن وقتی تقدیری است که به علت جنایتی بر مادرش سقط شده باشد. همچنان که کسی زن حامله ای را می‌زند و در اثر این ضربه سقط می‌کند و جنین مرده به دنیا می‌آید. چنین جنینی در حکم زنده محسوب می‌شود. و اگر با عمل جانی مرده باشد، باید دیه جنین را که به اسم «غره» است به وارثان جنین پردازد. همچنان که حق جنین در میراث کسی که قبل از وی فوت کرده است، ثابت می‌شود سهم جنین به وارثان وی می‌رسد و به وارثان مرده بر نمی‌گردد^(۲).

در اینجا عظمت اسلام ظاهر می‌شود، چون حقوق جنین را اثبات می‌کند و مهم‌ترین این حقوق، حق نسب است که بیشتر حقوق جنین مبتنی بر آن است و بعداً وقتی که از حقوق نوزاد صحبت می‌کنیم به تفصیل از آن بحث می‌کنیم. چون آثار و اهمیت آن در زندگی نوزاد بیشتر از اهمیت آن در زندگی جنین می‌باشد.

۴-۳-۲- حقوق نوزاد بعد از ولادت

۴-۳-۱- حق نوزاد در نسب:

اسلام حق نسب را از مهم‌ترین حقوق فرزندان بر پدر قرار داده است. و این به خاطر اهمیت آن در زندگی انسان و تکامل جسمی و روحی و عقلی می‌باشد. و آثار یکسانی

۱- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۷۵۰).

۲- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ص ۷۵۱-۷۵۰).

نسبت به افراد و گروه‌ها بر آن مترتب می‌شود. و بخاطر اهمیت آن اسلام آن را ثابت کرده و از هنگام ولادت وی بر آن تأکید کرده است. به همین دلیل پیامبر ﷺ فرموده است: «هر گاه زنی خود را به قومی نسبت بدهد که از آن قوم نیست. خداوند چیزی را برای او قرار نمی‌دهد و او را هیچ وقت وارد بهشت نمی‌گرداند و هر گاه مردی فرزندش را انکار کند در حالی که فرزند به او خیره شده است، خداوند خود را از وی مخفی می‌کند و او را زشت‌ترین خلاق می‌گرداند»^(۱).

برای بیان این حق، اسلام ضوابطی را برای محقق کردن آن قرار داده است که عبارتند از:

بخش اول: اسباب اثبات نسب: (طاحون، ۱۴۱۱، صص ۳۲۴-۳۱۹).

ازدواج صحیح که شامل تمام ازدواجهایی می‌شود که ارکان و شروط آن کامل باشند. پیوندی که متکی بر ملک یمین باشد. یعنی ارتباط جنسی ارباب با کنیز خود. دخول در ازدواج فاسد؛ ازدواجی که شرطی از شروط صحت آن وجود نداشته باشد و اسلام آن را به عنوان سبب در ثبوت نسب و به عنوان حافظ فرزند و نگهداری از گم شدن وی قرار داده است.

دخول با شبهه؛ مثل کسی که با زنی غیر از زن خودش رابطه جنسی برقرار کند در حالی که آن زن خوابیده یا بیهوش باشد و شخص گمان می‌کند که زن خودش است. و این نشان حرص و تأکید اسلام بر حق نسب است و به خاطر عدم گم شدن نسب فرد می‌باشد.

اقرار به نسب، اقراری که تمام شروط خود را کامل داشته باشد، یکی از اسباب اثبات نسب است.

۱- (ابوداود، ۲/ ۲۷۹، شماره ۲۲۶۳، النسائی، ۶/ ۱۷۹ - ۱۸۰).

شاهد: وقتی فرزندی وجود داشته باشد که نسبش معلوم نباشد و شخصی ادعا کند که فرزند وی و حاصل یک ازدواج شرعی است و برای این ادعای خود شاهد بیاورد، بی گمان نسبت آن فرزند با این شاهد به وی داده می شود.

همبستری صحیح؛ به گونه ای که اسلام برای شکل گیری نسب به طور واضح، پیوند زناشویی را از طریق ازدواج با ملک یمین (صاحب کنیز بودن) قرار داده است و آنچه را عرب جاهلیت بر آن بودند باطل کرد از جمله ملحق کردن فرزندان که حاصل زنا و روسپی گری هستند. پیامبر ﷺ می فرماید: «فرزند مال کسی است که ازدواج صحیح کرده باشد نه مال شخص زناکار»^(۱).

این حدیث دو معنی دارد:

نخست: فرزندی که از همبستری صحیح و متکی بر عقد ازدواج با ملک یمین به وجود آمده باشد، نسبش به پدرش می رسد. و شایسته نیست که زنا و روسپی گری سبب نسب باشند. بلکه سبب چیزی دیگری می شوند که رجم (سنگسار) است^(۲).

دوم: وقتی زنی، همسر مردی یا کنیز وی باشد و بعد از شش ماه یا بیشتر فرزندی بیاورد، نسب فرزند به شوهر زن می رسد چون وی همسر این زن بوده است هر چند که زن زناکار بوده باشد. مگر اینکه شوهر نسب وی را با لعان رد کرده باشد.

قیافه: فرزند به اصول خود (پدر، پدر برزگ و ...) ملحق می شود چون شباهت میان او و آنها وجود دارد و عمل به قیافه در شناخت نسب هنگام شباهت داشتن مشروع است. و این نظر جمهور فقها می باشد چون در صحیحین (بخاری و مسلم) از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: «روزی پیامبر ﷺ با خوشحالی وارد شد و گفت: ای عایشه! نمی دانی که قصابی امشب بر من وارد شد و اسامه و زید را دید که رواندازی سر آنها را

۱- (البخاری، ۶/ ۲۴۹۹، شماره ۱۳۸۸).

۲- (ابن القیم، ۱۳۷۲، ص ۲۶۰-۲۵۲).

پوشانده بود و پاهایشان معلوم بود. سپس گفت: این پاها به هم شبیه‌اند و جزئی از همدیگر هستند»^(۱).

گروه خونی: گروه خونی در ابتدا چهار نوع بودند، سپس با پیشرفت علوم سیصد و شصت هزار نوع شدند^(۲).

امر نفی نسب و اثبات آن در تمامی این حالات ممکن است و شریعت اسلامی مانع استفاده از وسایل پزشکی جدید در مسایل نسب نیست، و این بنابر قیاس به قیافه شناسی است. چون قیافه شناسی با ظن غالب از طرف افراد خبره به دست می‌آید و این امر به طور فراوانی در وسایل پزشکی جدید مقدر است^(۳).

تلقیح مصنوعی؛ و آنچه که از لحاظ شرعی جایز است و می‌توان نسب را به وسیله آن ثابت کرد، تلقیحی مصنوعی است که میان زن و هنگام نیاز به آن باشد. به گونه‌ای که مانعی برای بارداری از طریق طبیعی میان زن و مرد وجود داشته باشد، و به شرط اینکه این کار زیر نظر پزشکان مسلمان باشد تا جایی که منی غیر از منی مرد در آن داخل نشود. تا در آبروی مردمان دنیا طمع کند و نسب‌ها را قاطی کند^(۴).

بخش دوم: شروط ثبوت نسب:

برای اثبات نسب از طرف پدر از طریق یکی از اسبابی که ذکر شد، شروط زیر لازم است:

۱- (البخاری، ۵۶/۱۲، مسلم، الصحيح، ۱۰۸۱/۲، شماره ۴۱۵۹).

۲- (الصالح، د. ت، ص ۱۷۲، سلیمان، ۱۹۵۹، ص ۸۶).

۳- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۲۱).

۴- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۲۱).

شوهر باید از جمله کسانی باشد که امکان بچه دار شدن و فرزند آوردن از وی وجود داشته باشد. بنابراین نباید پدر بچه، مقطوع الذکر (کسی که آلت تناسلی وی قطع شده باشد) یا اخته شده باشد.

اگر عدم همبستری زن و شوهر ثابت نشده باشد به گونه‌ای که یکی از آن دو در شرق و دیگری در غرب باشد و عدم همبستری میان آن دو به صورت محسوسی ثابت شده باشد. اگر زن فرزندی به دنیا بیاورد نسبش به شوهر آن زن نمی‌رسد حتی اگر مبتنی بر عقد صحیح بوده باشد.

اگر زن در طول شش ماه یا بیشتر فرزندی به دنیا بیاورد؛ که این امر از تاریخ عقد در ازدواج صحیح یا از تاریخ دخول در ازدواج فاسد یا دخول با شبهه باشد. زوج یا شوهر نسب فرزند را با لعانی که قبل از اقرار صریح یا ضمنی فرزند نبوده، نفی کرده باشد. اگر فرزند را با لعان نفی کرده باشد، نسب وی به او نمی‌رسد هرچند که در حقیقت فرزند او بوده باشد. و حساب این فرزند با خداوند متعال است^(۱).

بخش سوم: آثار ثبوت نسب

وقتی یکی از شرایط ثبوت نسب وجود داشته باشد و تمامی شروط آن را داشته باشد. تمامی نتایج مبتنی بر نسب در آن مترتب می‌شود، از جمله: حرام بودن ازدواج با محارم، حق ارث، نفقه خویشاوندان و سایر حقوق دیگر.

اما مدت حملی که بتوان با آن نسب را ثابت کرد طبق اجماع فقهاء حداقل حمل شش ماه است. که از این دو آیه کریمه گرفته شده است. اول: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ تَلْتُونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: 15]. «دوران حمل و از شیر باز گرفتن او سی ماه طول می‌کشد».

۱- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۲۳).

دوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَفَصَّلْهُ فِي عَامَيْنِ﴾ [لقمان: 14]. «و پایان دوران شیر خوارگی او دو سال است».

وقتی دو سال (بیست و چهار ماه) پایان شیر خوارگی را از سی ماه بارداری و شیر خوارگی که در آیه اول ذکر شد کم کنیم، فقط شش ماه برای بارداری باقی می‌ماند. و بیشترین مدت زمان بارداری پنج سال است و بعضی‌ها چهار سال و بعضی دو سال گفته‌اند، ولی مدت زمان شایع و غالب آن نه ماه است.

۴-۳-۲-۲- حق فرزند در نامگذاری اسم خوب برای او:

پیامبر ﷺ به پدران سفارش کرده است که اسم‌های زیبا و نیکو برای فرزندان را برگزینید. از ابی الدرداء رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «شما در روز قیامت با نام‌هایتان و نام‌های پدرانتان فرا خوانده می‌شوید، پس نام‌هایتان را نیکو و زیبا انتخاب کنید»^(۱).

و از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «با نام‌های انبیاء نامگذاری کنید، و محبوب‌ترین اسم‌ها نزد خداوند عبدالله و عبدالرحمن است، و شایسته‌ترین اسم‌ها حارث و همام است و زشت‌ترین اسم‌ها حرب و مرة است»^(۲).

بنابراین معلوم شد که چگونه شریعت اسلامی انتخاب اسم زیبا و نیکو را حق فرزند بر والدین دانسته است. و این اسم باید دارای صفتی پاک و معنایی پسندیده باشد. چون این اسم وی را از دیگران متمایز می‌سازد و با آن اسم در میان مردم خوانده می‌شود. و نیک بودن این اسم تأثیر مثبت بر خود شخص دارد و اسم زشت و بد تأثیر منفی بر شخص دارد.

۱- (ابوداود، ۷/ ۲۵۰).

۲- (ابوداود، ۱۳۷۲، ج ۷/ ۲۵۲).

نام‌های محبوب سه قسم می‌باشند که بالاترین و بهترین آن‌ها، عبدالله و عبدالرحمن و امثال این اسم‌ها است که به یکی از اسامی خداوند متعال اضافه شده باشد، مانند عبدالرحیم و عبدالسلام. و متعادل‌ترین اسم‌ها، اسم‌های انبیاء علیهم‌السلام است مانند محمد، احمد و سایر اسم‌های انبیاء و رسولان. و شایسته‌ترین اسم‌ها، اسم‌هایی است که وصفی در انسان باشد مانند؛ حارث و همام^(۱).

تمامی اسم‌ها که پرستش غیر خدا را می‌رسانند، حرام هستند مانند عبدالکعبه، عبدالنبی، عبدالحسن، عبدالرضا و غیره.

همچنین شریعت اسلامی از نام‌هایی که در بردارنده فخر فروشی و قدرت و تکبر هستند، منع کرده است، مانند ملک الملوک و جبار.

کنیه و لقب ابوالقاسم برای کسی قرار دادن حرام است ولی نامیدن به آن حرام نیست. چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «با نام من نامگذاری کنید ولی آن را کنیه یا لقب کسی قرار ندهید»^(۲).

همچنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نهی کرده است از اینکه با اسم برة (پارسا، نیکوکار، زاهد) نامگذاری کنید، و این اسم جویریة دختر حارث رضی‌الله‌عنه بود که قبل از اینکه همسر پیامبر و أم المومنین بشود این اسم را داشت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را به جویریة تغییر داد و فرمود: «خود را تزکیه نکنید. خداوند به نیکوکاران و پارسایان شما داناتر و عالمتر است»^(۳).

نام‌هایی که معنای زشت و نفرت انگیز دارند، مستحب نیستند. مانند حرب، کلب، و حیه، غیره، جمره و عامیه که طبیعت و فطرت سالم از آن‌ها متنفرند.

۱- (ناصف، د. ت، ج ۵، ص ۲۷۲-۲۷۱، صالح ۱۴۰۱، ص ۵۵).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۱/۵۳).

۳- (ابوداود، ۱۳۷۲، ج ۷/۲۵۳).

وقتی اسم شخص بر خلاف توصیه و سفارش اسلام به اسم نیکو بود، تغییر آن به اسم دیگری که معنای پاک و نیکویی را برساند، واجب است. از پیامبر ﷺ به اثبات رسیده است که ایشان از امثال چنین نام‌های بدشان می‌آمد و آن را به اسم‌های نیک دیگری تغییر می‌دادند. از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که: «رسول الله ﷺ نام‌های زشت را تغییر می‌داد»^(۱).

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که عمر رضی الله عنه دختری داشت که به او عاصیه می‌گفتند، و پیامبر ﷺ او را جمیله نامید^(۲).

۴-۳-۲-۳- حق نوزاد در عقیده و ختنه کردن:

پیامبر ﷺ فرمود: «هر پسری در گرو عقیده خود است که در روز هفتم از تولدش حیوانی را ذبح کنند و سرش را بتراشند و اسمی را بر او بگذارند»^(۳).

برای پسر دو گوسفند و برای دختر یک گوسفند قربانی می‌کنند، تا فرزند تازه متولد شده به وسیله آن در اولین اوقات آمدنش به دنیا نزدیکی بجوید. دلیل مشروعیت عقیده، کار و عمل خود پیامبر ﷺ می‌باشد که هنگام ولادت حسن و حسین رضی الله عنهما این کار را انجام داد.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «پیامبر روز هفتم تولد حسن و حسین حیوانی را سر برید و آن‌ها را نامگذاری کرد. و امر کرد که سر آن‌ها را بتراشند»^(۴).

۱- (الترمذی، ج ۴ / ۲۱۴).

۲- (ابن ماجه، ج ۲ / ۱۲۳۰)

۳- (الترمذی، ج ۳ / ۳۸).

۴- (الترمذی، ج ۳ / ۳۷).

پیامبر ﷺ گاهی بعد از تراشیدن سر نوزاد امر کرده است که اندازه وزن این موی سر نقره ببخشید. به گونه‌ای که پیامبر ﷺ هنگام ولادت حسن به فاطمه رضی الله عنها گفت: «ای فاطمه سرش را بتراش و اندازه وزن آن نقره صدقه بده»^(۱).

هنگام ذبح حیوان (عقیقه) سنت است که بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ لَكَ وَالِيكَ عَقِيْقَةُ فُلَانٍ». و مستحق است که اعضای این حیوان را جدا جدا کند ولی استخوان‌های آن را نشکنند به این نیت که اعضای نوزاد سالم بماند و شیرین کردن دهان نوزاد سنت است. در مورد حکمت و مصلحت‌های مترتب بر این کار امام دهلوی می‌گوید^(۲): «عرب‌ها برای فرزندانشان حیوانی را سر می‌برند و این کار نزد آن‌ها امری لازم و سنت مؤکدی بود. که در آن مصلحت‌های فراوان مالی و مدنی و جانی بود. بنابراین پیامبر ﷺ این سنت آن‌ها را باقی گذاشت و به آن عمل کرد و به آن تشویق کرد. از جمله این مصلحت‌ها خوشرویی و مهربانی با رواج نسب فرزند است چون در صورت رواج آن گفته نمی‌شود که او را دوست ندارد، یا خود را به کری زده است، پس ندا می‌دهد که فرزندی برای او آمده است.

بنابراین مهربانی با امثال چنین کاری ایجاد می‌شود و بعد از آن انگیزه بخشش و سخاوت می‌شود. و انگیزه خسیس و تنگ چشم بودن برداشته می‌شود. و مسیحیان نیز هنگام ولادت فرزند، وی را با آب زرد رنگ می‌کردند که به این مراسم غسل تعمید گفته می‌شد و می‌گفتند: فرزند بدین وسیله مسیحی می‌شود و خداوند متعال در تشابه چنین اسمی می‌فرماید: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾ [البقرة: 138]. «این رنگ و زینت خدا است و چه کسی از خدا زیباتر بیاراید و بپیراید؟».

۱- (الترمذی، ج ۳ / ۳۷).

۲- (الدهلوی، ج ۱، ص ۱۴۴)

برای پیروان دین راستین نیز مستحب است که در قبال این کار مسیحیان کاری مختص به خود داشته باشند که فرزند با این کار احساس درست و راستین بودن به پیروی از ملت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام بکند. و مشهورترین کارهای مختص به ابراهیم و اسماعیل که به فرزندان آنها به ارث رسیده است حادثه‌ای است که برای ابراهیم علیه السلام پیش آمد تا فرزندش را سر ببرد. سپس خداوند به او نعمتی داد تا به وسیله آن ذبح عظیمی را انجام بدهد. و مشهورترین شریعت وی حجی است که در آن سر تراشیدن و قربانی وجود دارد. و تشابه به عمل آنها می‌باشد تا اشاره به ملت راستین باشد و ندایی باشد که این فرزند نیز از اعمال این ملت انجام می‌دهد. و چنین کاری در آغاز ولادت فرزند، ما را به یاد ابراهیم می‌اندازد که فرزندش را در راه خداوند بخشید و در این کار انگیزه تداوم احسان و فرمانبرداری نهفته است.

اما حق نوزاد در ختنه کردن که نشان پاکی می‌باشد، در اسلام یک امر مشروع است. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: پاکی پنج چیز است: «ختنه کردن، تراشیدن موهای شرمگاه، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن، تراشیدن موی زیر بغل»^(۱).

ختنه کردن، محل قطع قسمتی از آلت تناسلی مرد یا زن است. که گفته می‌شود: آن بچه ختنه کرد یعنی پوست ختنه گاهش را قطع کرد. و این امر برای مردان واجب و برای زنان مستحب می‌باشد. و بعضی از فقهاء گفته‌اند: مردانی که ختنه نکرده باشند وقتی بزرگ شوند شهادتشان پذیرفته نیست، و حیوان کشته شده توسط آنها خورده نمی‌شود. و نمی‌توانند امام مردم باشند^(۲).

ختنه کردن فایده‌های فراوانی برای مردان دارد. مردی که ختنه نشده باشد، دچار التهابات پوستی می‌شود. چون چین و چروک‌های پوستی ختنه گاه زنان میکروب‌های را

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۵ / ۲۲۰۹).

۲- (ابن القیم، ۱۳۹۱، ص ۹۵).

با خود دارند که ضررش به وی نمی‌رسد بلکه هنگام همبستر شدن با مرد راه خود را به داخل مهبل پیدا می‌کند و بیماری‌های را به زن منتقل می‌کند. علاوه بر این ختنه، سر آلت تناسلی مرد را برهنه می‌کند و این هنگام همبستری برای مرد بهتر است^(۱).

علاوه بر اینکه ختنه کردن از ویژگی‌های پاک بودن است، سنت انبیاء علیهم‌السلام است و اولین کسی که ختنه کرد، پدر انبیاء، ابراهیم علیه‌السلام بود^(۲).

۴-۳-۲-۴- حق نوزاد در شیر دادن:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۳﴾ [البقرة: 233]. «و مادران باید که فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند، [این فرمان] برای کسی است که بخواهد [دوره] شیر دادن را کامل کند. و خوراک و پوشاک آنها [زنان شیر دهنده] به شایستگی [بر عهده] پدر است. هیچ کس جز [به میزان] توانایی‌اش تکلیف نمی‌شود. مادر نباید به خاطر فرزندش و نه پدر به سبب فرزندش زیان ببیند و بر وارث [نیز] همچون آن [چه بر پدر لازم بوده] لازم است. پس اگر از [روی] تراضی و صلاحدید یکدیگر قصد از شیر باز گرفتن کنند، گناهی بر آنان نیست. و اگر خواهید که برای فرزندان خویش دایه بگیرید چون به شایستگی [همه] آنچه را که مقرر کرده‌اید، پرداخت کنید، گناهی بر شما نیست. و از خداوند پروا بدارید و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست.»

۱- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۳۲).

۲- (ابن کثیر، ۱۴۰۸، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۶۵).

در این آیه کریمه احکام فراوانی در مورد شیردادن آمده است و اینها در مجموع به حق نوزاد و شیر دادن منجر می‌شود که از جمله این احکام عبارتند:

شیر دادن بر مادر واجب است ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ﴾ ولی فقهاء میان وجوب شیر دادن بر مادر از لحاظ دینتی و از لحاظ قضایی فرق قائل شده‌اند:

از جهت وجوب دینتی آن، اختلاف میان فقهاء نیست که از لحاظ دینی بر مادر واجب است که به فرزند کوچکش شیر بدهد خواه آن زن تحت حمایت و قیمومیت پدر بچه باشد یا طلاق داده شده باشد، و خواه در زمان عده شرعی باشد یا عده‌اش به پایان رسیده باشد. چون فرزند کوچک در این مورد گناهی ندارد. اگر مادر قدرت شیر دادن به بچه را داشته باشد و از آن منع کند، در برابر خداوند متعال مسؤول است.

اما وجوب شیر دادن از لحاظ قضایی، در میان فقهاء مورد اختلاف است. بعضی از آن‌ها گفته‌اند: که از لحاظ قضایی نمی‌توان که مادر را مجبور به شیر دادن کرد، چون بیشتر مردم نسبت به فرزند خود دلسوز و مهربان می‌باشند. پس وقتی مادری از شیر دادن ممانعت کرد دلیل عدم قدرت و ناتوانی وی می‌باشد. و اگر او را به شیر دادن ملزم کنی منجر به ضرر رساندن به او می‌شود که ضرر رساندن به مادر به خاطر فرزند جایز نیست. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَالِدِهَا﴾ [البقرة: 233].

نظر امام مالک رحمته الله این است که، می‌توان زن را از لحاظ قضایی ملزم به شیر دادن به فرزندش کرد وقتی که زن همسر پدر فرزند باشد یا از وی طلاق گرفته باشد و در حال سپری کردن عده باشد. و فقهای شافعی می‌گویند که: می‌توان زن را از لحاظ قضایی مجبور کرد که از اولین شیرش که موسوم به آغوز است به فرزند بدهد. چون فرزند با این آغوز قوی و محکم می‌شود. و امروزه ثابت شده است که این شیر قدرت باز دارندگی از بسیاری از بیماری‌ها را به نوزاد می‌دهد. و گفته‌اند که: بعد از این نمی‌توان مادر را مجبور به شیر دادن به نوزاد کرد چون در این حال زن پدر بچه به وی شیر بدهد یا زن دیگری مساوی است.

و از دیدگاه ابوحنیفه رحمته الله شیر دادن مادر به فرزند از لحاظ دینی واجب است، و جز در سه حالت از لحاظ قضایی نمی‌توان مادر را مجبور به شیر دادن فرزند کرد که عبارتند از:

۱- وقتی که نوزاد یا پدرش مالی نداشته باشند که زن شیرده‌ای را برای این کار استخدام کند و کسی نیز پیدا نشود که بدون پول به وی شیر بدهد.

۲- کسی غیر از او پیدا نشود که به او شیر بدهد.

۳- وقتی که نوزاد پستان کس دیگری را غیر از او قبول نکند^(۱).

شیر دادن حق مادر است. چون این حق با نقشی که دارد منجر به حق نوزاد در شیر دادن می‌شود. همچنان که فقهاء گفته‌اند: چیزی که واجب با آن تکمیل می‌شود خود نیز واجب است. پس چیزی که حق با آن تکمیل می‌شود خود نیز حق است.

پس وقتی که مادر خواست به فرزندش شیر بدهد پدر یا کس دیگری حق ندارد او را از این کار منع کند و مخصوصاً اگر قبول کرد که مجانی به فرزندش شیر بدهد، نمی‌توان وی را منع کرد. چون وی بیشتر از دیگران به فرزندش مهربان و دلسوز است. و چون تمامی فقهاء متفق هستند که شیر دادن حق مادر است. و زن نمی‌تواند که بچه‌ای غیر از بچه خودش را جز با اجازه شوهرش شیر بدهد^(۲).

همچنان که حق مادر است که به فرزندش شیر بدهد همچنین حق پدر است که وقتی مادر نمی‌تواند به فرزندش شیر بدهد، زنی را برای این کار استخدام کند و این بخاطر محافظت از زندگی نوزاد می‌باشد.

بالاترین مدت شیر دادن دو سال است. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾ [البقرة: 233]. «این مدت شیردهی اهمیت ویژه‌ای در زندگی نوزاد و حقوق وی از دو جهت دارد:

۱- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۲۵).

۲- (ابن تیمیة، ۱۳۳۳، ج ۳۲، ص ۲۷۳).

نخست: شیر دادن یکی از علت‌های تحریم (ازدواج با کسی) است، و این هنگامی است که از غیر مادرش شیر خورده باشد.

دوم: شیر دادن برای محافظت از زندگی حق وی است، چون قدرت غذا خوردن ندارد. و این حق به نفقه ربط پیدا می‌کند و هزینه و مخارج وی در اصل بر عهده پدر است.

خلاصه مطلب: شیر دادن حقی از حقوق نوزاد است که در شریعت اسلامی به مقتضای نصوص آن بیان شده است و هیچ زمینه‌ای برای ابطال یا زیر پا گذاشتن یا تعطیل آن نیست، هر چند که انگیزه و علت‌های آن وجود داشته باشد. و حتی با وجود پیشرفت وسایل شیردهی مصنوعی نمی‌تواند آن را باطل یا تعطیل کرد. چون شیر خوردن نوزاد از مادرش جایگزین سلامت و عاطفه نوزاد می‌باشد. و همچنین بر سلامتی مادرش نیز تأثیر دارد. و در بقای انسان در قید زندگی خیلی مهم می‌باشد. چون آنچه که بدیهی است نوزاد در دوران اولیه زندگیش نمی‌تواند هیچ غذایی بجز شیر بخورد و از اینجا شیر دادن مهم است و حق نوزاد می‌باشد تا جان و زندگیش را حفظ کند.

۴-۳-۲-۵- حق نگهداری و تأمین مخارج نوزاد:

بی‌گمان اسلام به کودک توجه کرده است و حق وی را در نگهداری و تأمین مخارج بیان کرده است. چون هر یک از این امور مکمل دیگری هستند. اگر نگهداری و حضانت به خاطر حفظ جان وی از هلاکت و به سبب عدم قدرت وی است، تأمین مخارج نیز به خاطر حفظ کرامت وی از فقر و بیچارگی به سبب عدم قدرت وی برای کار کردن است. و از هر یک از این‌ها به طور جداگانه‌ای بحث خواهیم کرد.

نخست: حق کودک در نگهداری از وی: یعنی حفظ کسی که خود نمی‌تواند به کارهای خود رسیدگی کند و تربیت و نگهداری خود را از چیزهایی که به او ضرر یا صدمه می‌زند، است^(۱).

در قرآن از حضانت به لفظ دیگری یاد شده است که همان معنی را می‌رساند و آن کفالت (سرپرستی) می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾ [آل عمران: 44]. «تو در آن هنگام که قلم‌های خود را می‌افکند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرند نبودی». اصل در اثبات حضانت قرآن، سنت و اجماع می‌باشد.

دلیل قرآنی:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا﴾ [البقرة: 233]. «مادر به خاطر فرزندش نباید زیان ببیند».

جصاص می‌گوید: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه مادر شایسته‌تر است که از فرزند تا زمانی که کوچک است، نگهداری کند. هر چند که نیازی به شیر نداشته باشد. چون بعد از شیر دادن چیزهایی هستند که نیاز به نگهداری دارند چون نیاز وی به مادر بعد از شیر دادن نیز مثل قبل می‌باشد. و اگر در دوران شیر دهی بود این نیاز بیشتر می‌شد. هر چند که زن شیرده کسی غیر از مادرش باشد. پس فهمیدیم که فرزند حق دارد با مادرش باشد و مادر نیز حق دارد که با فرزندش باشد^(۲).

دلیل سنت:

۱- (الصنعانی، ج ۳، ص ۲۶۶).

۲- (احکام الجصاص، ج ۱، ص ۴۰۵).

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که زنی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این فرزند من است، شکم من جای او بوده و پستان من شراب او و دامن من آرامش وی بوده است، حال پدرش مرا طلاق داده است و می‌خواهد که این کودک را از من بگیرد. سپس رسول خدا فرمود: «تا زمانی که تو ازدواج نکرده ای تو نسبت به این فرزند مستحق تر هستی»^(۱).

دلیل اجماع:

ابن منذر اجماع بر این امر را بیان کرده است. و ابن تیمیه می‌گوید: نسبت به بچه کوچک مادر از هر کسی شایسته‌تر و بهتر است چون وی با بچه کوچک سازگارتر است و نسبت به تغذیه وی و برداشتن و خواباندن وی ماهرتر و صبورتر و مهربان‌تر است. و در این موارد ماهرتر و خبره‌تر و تواناتر و صبورتر و مهربان‌تر است^(۲).

بخاطر اهمیت این حق اسلام برای استحقاق آن درجاتی قرار داده است. به گونه‌ای که وقتی درجه‌ای نباشد به درجه پایین‌تر از آن منتقل می‌شود که عبارت است از:^(۳)
مرتبۀ اول: «اصول» مادر از میان همگی این‌ها مقدم‌تر است، سپس مادر مادر و به ترتیب مادران نزدیک‌تر، سپس بعد از این‌ها نوبت پدر می‌رسد و بعد مادران نزدیک‌تر به پدر.

مرتبۀ دوم: «خواهران» خواهر تنی مقدم است و سپس خواهر مادری و سپس خواهر پدری مقدم است.

مرتبۀ سوم: فرع پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها «بنابراین خاله‌ها بر عمه‌ها مقدم هستند».

۱- (النباء، ج ۱۷ چاپ اف ص ۶۴، ابی داود، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵۲۹).

۲- (ابن دقیق، ج ۴، ص ۸۰).

۳- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۳۵).

مرتبۀ چهارم: «فامیل‌های مرد» به ترتیب فامیل‌های نزدیک‌تر سرپرست بچه را به عهده می‌گیرند ولی حضانت و سرپرستی دختر به پسر عمو داده نمی‌شود چون محرم نیست. و بعضی‌ها گفته‌اند که: اگر قبل از رسیدن به هفت سالگی باشد، قبول است.

مرتبۀ پنجم: «خویشاوندان» وقتی یکی از طبقات پیشین موجود نباشد. و از میان این‌ها پدر مادر (پدربزرگ مادری) سپس برادر مادری و سپس دایی مقدم است.

مرتبۀ ششم: «حاکم» وقتی یکی از درجات پیشین موجود نباشد حاکم حضانت بچه را بر عهده می‌گیرد. چون حاکم ولی و سرپرست کسانی است که ولی و سرپرست ندارند و حاکم کودک را به یکی از مسلمانان می‌سپارد تا از وی نگهداری کند. و این شخص باید اهلیت و مهربانی و شفقت داشته باشد.

و برای دفاع و حمایت از این حق اسلام شروطی را قرار داده است. که باید شخص نگهدارنده کودک آن‌ها را داشته باشد تا اهلیت نگهداری از کودک را پیدا کند. وقتی تمام شروط یا بعضی از آن‌ها وجود نداشته باشند، حق حضانت ندارد. و به درجه پایین‌تر از او منتقل می‌شود. و این امور به خاطر منجر شدن به حق حضانت از کودک به طریق شرعی و صحیح می‌شود. و به هدفی که به خاطر آن ایجاد شده، بیانجامد. امور زیر شروط عمومی حضانت (نگهداری از بچه) هستند:

- ۱- بلوغ: حضانت بچه را به بچه واگذار نمی‌کنند چون وی عاجز از این کار است و خود نیاز به حضانت دارد و چیزی ندارد که به بچه بدهد.
- ۲- عقل: حضانت بچه را به آدم‌های دیوانه و کم عقل نمی‌سپارند.
- ۳- اسلام: وقتی کودک مسلمان باشد حضانت وی به شخص کافر جایز نیست.
- ۴- قدرت و سلامت: حضانت بچه را به شخص ناتوان نمی‌سپارند هر چند که بزرگ و عاقل باشد همچنین به شخص بیماری که همیشه بیمار است نمی‌سپارند.
- ۵- امانت: حضانت بچه را به زناکار یا فاسق نمی‌سپارند. چون این‌ها سبب انحراف در اخلاق کودک می‌شود.

۶- آزادی: برده و کنیز به خدمت کردن به آقا و ارباب خود مشغول هستند و وقتی برای خدمت و مراقبت از کودک ندارند.

اجرت و هزینه نگهداری از بچه باید از مال خود بچه پرداخت بشود اگر مالی داشته باشد و گرنه باید از مال کسی که نفقه وی را بر عهده گرفته است، پرداخت شود. خواه پدر وی باشد و خواه کسی غیر از پدر وی باشد. مدت نگهداری کودک تا زمانی است که خود وی بی نیاز از نگهداری باشد.

از موضوعاتی که بر حق حضانت و نگهداری از بچه مترتب می شود این است که: وقتی بچه در حضانت زن باشد، پدر فرزند حق دارد که فرزندش را ببیند و اگر در حضانت پدر یا کسی غیر از او است، مادر حق دارد که بچه اش را ببیند. و پدر و مادر را نمی توان از دیدن فرزندشان منع کرد. و بعضی گفته اند که: هفته ای یک بار باید آن را ببیند.

دوم: حق فرزند در نفقه و تأمین مخارج او: اسلام به تأمین مخارج فرزند از همان زمانی که در شکم مادرش است اهتمام ورزیده است. حتی اگر چه مادرش طلاق داده شده باشد. و اینها جز به خاطر محافظت اسلام از کرامت و انسانیت کودک نیست. چون کرامت کودک از کرامت مادرش است. و دلیل بر وجوب نفقه به زن طلاق داده شده است. و نفقه حق جنین است و اگر زنده بدنیا آمد، این نفقه همچنان حق کودک است و اگر مرده به دنیا آمد یا بعد از ولادت درگذشت، نفقه از تاریخ مرگ قطع می شود.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ [الطلاق: 6]. «اگر آنان باردار باشند، خرج و نفقه ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می کنند». سپس نفقه بعد از به دنیا آمدن کودک همچنان به وی تعلق می گیرد و اگر مادر این کودک، زن پدرش باشد همچنان نفقه به وی تعلق می گیرد. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: 233]. «بر آن کس که

فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه شایسته بپردازد».

نفقه دادن به پسرها تا زمانی که مرد می‌شوند ادامه می‌یابد و از اینجا به بعد مانعی برای بقای نفقه وجود ندارد و نفقه دختران نیز تا زمانی است که ازدواج می‌کنند بر عهده پدر است، و بعد از ازدواج به شوهر منتقل می‌شود. اگر نفقه دادن به فرزندان در دوران جنینی واجب باشد که نفقه غیر مستقیم است، نفقه دادن به کودک بعد از ولادت نیز واجب است که نفقه مستقیم است.

دلایل مشروع بودن نفقه فرزندان:

دلیل قرآنی:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾ [الطلاق: 7]. «باید که دارا از دارایی خود نفقه دهد. و کسی [هم] که روزی‌اش تنگ شده است، باید از آنچه خداوند به او داده است انفاق کند. خداوند هیچ کس را جز به [میزان] آنچه به او داده است مکلف نمی‌کند. خداوند پس از تنگدستی آسایش پدید خواهد آورد».

یعنی پدر یا سرپرست بچه به اندازه توان باید نفقه وی را بپردازد. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ وِرْثُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ﴿٢٣٣﴾ [البقرة: 233]. «بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه شایسته بپردازد». جصاص می‌گوید: «این آیه بر دو مفهوم دلالت می‌کند:

نخست: حق مادر است که دو سال به فرزندش شیر بدهد، و هنگامی که مادر راضی است به بچه‌اش شیر بدهد، جایز نیست که پدر برای شیر دادن بچه کسی را به خدمت بگیرد.

دوم: مدتی که لازم است پدر نفقه زمان شیر دادن را بدهد، دو سال است. و این آیه دلالت می‌کند بر اینکه پدر در نفقه زمان شیر دادن با کسی شراکت نمی‌کند چون خداوند متعال این نفقه را بر پدر و به نفع مادر واجب کرده است در حالی که هر دوی این‌ها وارث هستند. پس الزام به نفقه دادن را برای پدر اولی‌تر دانسته است، با وجود اینکه در ارث بردن از نوزاد با هم شریک هستند. و این به عنوان اصلی درآمده است که الزام نفقه را به پدر اختصاص داده است. همچنین حکم آن در سایر کسانی که پدر باید نفقه آن‌ها را بپردازد نیز این گونه است. مانند بچه‌های کوچک و بزرگسالان مریض که نفقه آن‌ها مختص پدر است بدون اینکه با کسی مشارکت کند، چون آیه بر آن دلالت می‌کند^(۱).

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ [النساء: 5]. «و اموالتان را که خداوند [آن‌ها را] مایه قوام [زندگی] قرار داده است، به کم خردان مدهید و از [ثمرات] آن به آنان بخورانید و بپوشانید و با آن‌ها سخن پسندیده بگویید».

یعنی در این اموال سهمی را برای آنان قرار دهید. و این در مورد کسانی است که شخص باید نفقه آن‌ها را بپردازد و آن‌ها را بپوشاند از جمله همسرش و فرزندان کوچکش. این آیه دلیل وجوب نفقه فرزندان بر پدر و نفقه زن بر شوهر است^(۲).

دلیل سنت:

حدیثی از ثوبان نقل شده است که می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین دیناری که شخص خرج می‌کند دیناری است که برای خانواده‌اش خرج می‌کند، و سپس دیناری است که شخص در راه خدا برای حیواناتش خرج می‌کند، و بعد دیناری است که در راه

۱- (الجصاص، ج ۱، ص ۴۰۴).

۲- (القرطبی، ج ۵، ص ۳۲).

خدا برای دوستان و آشنایان خرج می‌کند»^(۱). ابوقلابه می‌گوید: «شخص با خانواده ظاهر می‌شود. یعنی مردی اجرش بیشتر است که به خانواده‌های کوچک خرج بدهد و آن‌ها را پاک گرداند تا بدین وسیله خداوند به آن‌ها نفع برساند و آن‌ها را بی‌نیاز کند».

این حدیث دلیل تشویق به نفقه خانواده و بیان عظمت ثواب آن است، چون بعضی از خانواده‌ها نفقه دادن به آن‌ها به وسیله خویشاوندی واجب است و نسبت به بعضی‌ها مندوب و گاهی صدقه و صله رحم است. و گاهی با ازدواج یا ملک یمین واجب می‌شود. و این‌ها همگی خوب هستند و به انجامشان تشویق شده است. و از صدقه مستحب بهتر است^(۲). بنابراین، پیامبر ﷺ در روایت ابن ابی شیبۀ می‌فرماید: «نفقه‌ای اجر بیشتر دارد که شخص آن را به خانواده‌اش بپردازد»^(۳).

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که هند، همسر ابوسفیان گفت: «ای رسول خدا ﷺ ابوسفیان آدم خسیسی است و به اندازه نیاز من و فرزندانم به ما خرج نمی‌دهد، مگر اینکه از مالش بدون اینکه خودش بفهمد، چیزی بردارم». پیامبر ﷺ فرمود: «به طور منصفانه به اندازه خودت و فرزندان از مالش بردار»^(۴).

این حدیث بر وجوب نفقه زن و فرزندان دلالت می‌کند، و آنچه که واجب است این است که نفقه آن‌ها را به اندازه کافی بدهد و کسی که به اندازه کافی به وی نفقه ندهد می‌تواند از اموالش صاحب نفقه به قدر کافی بردارد. چون پیامبر ﷺ آن را بیان داشته است. مخصوصاً اگر پدر از این کار سرپیچی کند مادر نیز بر فرزندش ولایت نفقه دارد^(۵).

۱- (مسلم، الصحيح، ۶۹۲/۲، شماره ۹۹۴، ابن ماجه، ۹۲۲/۲، شماره ۲۷۶۰).

۲- (صالح، ۱۴۰۱، ص ۱۴۵).

۳- (مسلم، الصحيح، ج ۷ / ۸۱).

۴- (ابن دقیق، ج ۲، ص ۲۷۰).

۵- (صالح، ۱۴۰۱، ص ۱۴۶).

از مفردات تعریف حضانت، تربیت کسانی است که نمی‌توانند به تنهایی خود را اداره کنند. بدین وسیله حضانت مفتخر می‌شود که می‌تواند کسانی را که در معرض هلاکت یا ضرر هستند حفظ و نگهداری کند حق تربیت هدفی فراتر و والاتر دارد که با تحقق آن شخص عضو مفیدی برای خود و جامعه‌اش می‌شود.

منظور از تربیت، آماده کردن کودک از لحاظ بدنی و عقلی و روحی است. دیدیم که اسلام چگونه برای این آمادگی تمامی حقوق طفل را تدارک دیده است. و به طور ویژه حق حضانت و نفقه را بیان کرده است، چون این دو امر شدیداً با آمادگی بدنی و عقلی و روحی ارتباط دارند. چون در حضانت حفظ و تربیت فرد نهفته است، و در نفقه برآوردن هزینه‌ها زندگی کریمانه کودک از زمان ولادت تا زمان وفات وی نهفته است.

امام غزالی به این حقوق تربیتی جزء خاصی را اختصاص داده است که بر پدران و مربیان واجب است که فرزندان‌شان را برای بهتر شدن اخلاقشان تربیت کنند. و می‌گوید: «بدان که راه و روش بچه‌ها از مهم‌ترین امور و محکمترین آنهاست. فرزند نزد والدینش امانت می‌باشد و قلب پاک و ساده وی جوهر نفیسی است که خالی از هر نقش و صورتی است و قابلیت پذیرش هر نقشی را دارد. و هر آنچه که به وی نزدیک شود به طرف آن گرایش پیدا می‌کند اگر به خیر و علم وی بیانجامد در دنیا و آخرت خوشبخت می‌شود و والدینش را در ثواب آن شریک می‌کند و همچنین تمام معلمان و مربیان خود را در آن ثواب شریک می‌کند، و اگر به شر گرائید و مانند حیوانات سست و بدبخت شد، هلاک می‌شود. و گناه وی بر گردن قیم و ولی اوست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُورًا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [التحریم: 6]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خود را از آتش دوزخ بر کنار دارید». هر چقدر پدر وی را از آتش دنیا حفظ کرده باشد، بدین ترتیب و به طریق اولی از آتش آخرت حفظ می‌شود. و حفاظت از وی به طوری است که او را ادب و تهذیب می‌کند و نیکوهای اخلاق را به وی یاد می‌دهد. و او را از همنشینان بد باز می‌دارد. واجب است که تربیت از همان آوان کودکی

و پیدایش وی باشد که همان مرحله ولادت و شیر دادن است. که باید در حضانت و شیر دادن وی زنی متدین و حلال خور باشد. شیری که از مال حرام حاصل شده باشد، برکتی ندارد. وقتی با این شیر بزرگ شد سرشت و طینت او با زشتی‌ها و آلودگی‌ها سرشته می‌شود و طبع وی به آنچه که مناسب زشتی‌ها است، تمایل پیدا می‌کند»^(۱).

مقصود از آمادگی بدنی: آماده کردن کودک برای اینکه جسمی سالم و بنیه قوی داشته باشد تا در رویارویی با سختی‌ها قوی باشد و او را از بیماری‌ها و علت‌هایی را که حرکت وی را کند و رشد وی را کاهش می‌دهند، دور کند.

معنی آمادگی عقلی: این است که کودک را آماده کند تا فکر سالم داشته باشد و قادر به نظر و تأمل باشد و بتواند محیط اطرافش را درک بکند و نسبت به اشیاء حکم مناسب بدهد. و امکان استفاده از تجارب خود و دیگران را به او بدهد.

و آمادگی روحی: به این معنی است که عاطفه ای جوشان و هیجان زنده داشته باشد که خیر و خوشی را بپراکند و به وسیله آن خوشحال شود. و بر آن اصرار کند و از شر دوری گزیند و راه را بر آن تنگ کند^(۲).

۴-۳-۲-۶- عدم تکلیف بیشتر از توان کودک:

عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم شاید تحولات بزرگی است که منجر به تغییر بنای اجتماعی و روابط انسانی شده است. بنابراین حقوق کودک در بسیاری از جامعه‌های فقیر، تباه می‌شود و او را در معرض کارهای سخت قرار می‌دهند و با وی تجارت می‌کنند. بنابراین، هیأت‌های بین المللی به وضع مجموع قوانینی پرداخته‌اند که با آن حقوق کودک را تکمیل کنند و کرامت وی را حفظ کنند و به حکم جدید بودن این مطلب کتاب‌های فقهی خالی از این موضوع می‌باشد. بنابراین بحث در مورد چیزی است

۱- (الغزالی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۷۰).

۲- (صالح، ۱۴۱۱، ص ۵۷، قطب، د. ت، ج ۱، ص ۲۸، سابق، ۱۹۶۷، چاپ ۲، ص ۲۴۱-۲۳۶).

که آن را ثابت کند و اصلی در تعالیم اسلامی داشته باشد و کسی که به مقاصد شریعت نگاه می‌کند، بی‌نیاز از آن نیست، از جمله این حقوق: عدم تکلیف بیش از توان به کودک است: و این امر از قاعده فقهی ناشی می‌شود که می‌گوید: «عدم التکلیف بما لا یطاق»^(۱) و اصل این قاعده کلام خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: 286]. «خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: 78]. «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است».

این یکی از قواعد ارزشمند فقه اسلامی است که مفاد آن این است که قانونگذار حکیم، خلق خود را به بیش از توانشان مکلف نمی‌کند و آن‌ها را مکلف به چیزی که در امکانشان نیست، نمی‌کند. و آن‌ها را خوشحال می‌کند که شریعت اسلامی به عنوان رحمت برای بندگان و برای محقق کردن مصلحت آن‌ها و دفع مفسده از آن‌ها آمده است. چون اگر آن‌ها را به بیش از توانشان مکلف کند نقیض آن رحمت است و با تحقق و تحصیل آن معارض می‌باشد. و باعث به وجود آمدن فساد و ضرر می‌شود و او را در هلاکت و نابودی‌ها می‌اندازد.

با تعبیرات دیگری از این قاعده نام برده شده است مثل «المشقة تجلب التيسير»^(۲) «الضرر یزال» و «نفي الضرر»^(۳). و قواعد و اصول شرعی دیگری که بر هدف سهل‌گیری و تخفیف و دور کردن اذیت و مشقت و تنگی دلالت می‌کند.

انسان جانشین خداوند بر روی زمین است و هر آنچه که به معنای خلافت و جانشینی ضرر وارد کند یا از قوت آن بکاهد، از لحاظ شرعی حرام است. و مجبور کردن

۱- (ابن العربی ۱ ق، ۲۰۰).

۲- (السیوطی، د. ت، ص ۶۷).

۳- (السیوطی، د. ت، ص ۸۸-۸۳).

کودک به بیش از توان وی خلل وارد کردن به اصول اسلامی است و مخالف مقاصد شریعت می‌باشد. چون این تکلیف وی را ضعیف می‌کند و این امر مانع این است که مکانت و نیروی وی به عنوان جانشینی بر روی زمین همچنان محفوظ بماند. توجه اسلام به کودک و حمایت از وی و عدم تکلیف بیش از توان وی و اهتمام به سلامتی وی، همگی این‌ها و جنبه‌های رعایتی دیگر، حافظ نیروی مادی و ادبی مسلمانان است. چون اسلام بدن‌هایی را می‌طلبد که در رگ‌های آن خون سلامتی جریان داشته باشد و پیروان آن شادابی و نشاط داشته باشند. جسم سالم تأثیر سالم دارد نه تنها در سلامت فکر کردن بلکه در روابط انسان با زندگی و سایر انسان‌ها و پایداری رفتار تأثیر دارد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بچه‌ها را به کار کردن مجبور نکنید چون هر گاه آن‌ها را مجبور به کار کردن بکنی، دزدی می‌کنند»^(۱). و این کلام صریحی در مورد مشغول کردن بچه‌ها به کار می‌باشد. یعنی بچه‌های کوچک که تربیت اخلاقی آن‌ها کامل نشده است.

و اندام وی مستحکم نشده است. و بهتر آن است که آن‌ها تربیت اخلاقیشان را کامل کنند و بر حسب مواهب و استعدادهایشان آن‌ها را آموزش دهد. و بعد از آن به میدان‌های کار و کسب بیرون بروند.

اسلام حمایت از کودک را نسبت به سهل‌انگاری و سنگدلی و استثمار وی واجب کرده است. بی‌گمان پیامبر ﷺ از شرکت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در جنگ قبل از رسیدن وی به پانزده سالگی منع کرد. چون کارهای جنگی برای بچه‌ها خطرناک است. حتی اگر جهاد در راه خدا باشد، که قله بلند اسلام می‌باشد. چون اسلام غایت‌ها را به وسایل آن ربط می‌دهد. بنابراین وقتی غایت سالم باشد لازم است که وسیله نیز سالم باشد. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: در روز جنگ احد پیش پیامبر ﷺ رفتم در حالی که چهارده سال داشتم و پیامبر ﷺ به من اجازه جنگ نداد^(۲).

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۸۰)

۲- (البخاری، ۵/۱۳۷).

اسلام علاوه بر مبادی و اصول کلی و مقاصد شریعت، اسبابی را برای حفظ و نگهداری وی از تکلیف بیش از اندازه تدارک دیده است. و این با ترسیم زندگی منظمی است که لازم است شخص مسلمان بر آن راه برود تا خود و خانواده‌اش را حفظ کند، و در اینجا به بیان اسباب حفظ و نگهداری کودک از تکلیف توان فرسا اکتفا می‌کنیم که محور بحث ما هستند. از جمله:

۱- مسؤولیت والدین در حفاظت کردن از زندگی کودک. اسلام مسؤولیت رعایت کودک را به والدین سپرده است. پیامبر ﷺ فرموده است: «همگی شما نگهبان و مسؤول افراد تحت قیومیت خود هستید. امام مسؤول افراد جامعه است، و مرد نگهبان خانواده خود و مسؤول افراد آن است، زن نگهبان خانه شوهر و مسؤول افراد آن است، و خادم نگهبان اموال ارباب و سرورش و مسؤول بخش خود است. همگی شما نگهبان و مسؤول بخش و رعیت خود هستید»^(۱).

۲- نگهداری از کودک و دلسوزی نسبت به او: چون نگهداری از وی نشانه دلسوزی است. و دلسوزی نیز جزء نگهداری می‌باشد. پیامبر ﷺ روشی را برای دلسوزی کردن و مهربانی کردن و عدم تکلیف بیش از توان به فرزندانمان به ما عطا کرده است و می‌فرماید: «کسی که به کوچکترهای ما دلسوزی و مهربانی نکند و حق بزرگ‌ترهای ما را نشناسد، از ما نیست»^(۲). و در این حدیث حضرت مصطفی ﷺ بیان می‌کند که کسی که به کوچکترها دلسوزی نکند و به آنها مهربانی نکند از مسلمانان راستین نیست. و می‌فرماید: «کسی که به مردم رحم نکند خداوند به وی رحم نمی‌کند»^(۳). و در اینجا رحمت عام است و نسبت به کودک خاص می‌باشد، و رحم و شفقت والدین به کودکانشان اولی‌تر و شایسته‌تر است. وقتی این اخلاق

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۲ / ۸۵۳).

۲- (البخاری، ج ۱، ص ۴۵۵).

۳- (البخاری، ج ۱، ص ۴۶۲).

رحمت و شفقت میان افراد جامعه ریشه بدواند با این حالت انسان بزرگ و کوچک به بیش از توانشان مکلف نمی‌شوند.

۴-۳-۲-۷- توجه اسلام به کودکانی که والدین و سرپرست ندارند

توجه اسلام به یتیمان:

یتیم در اصطلاح لغوی و شرعی: بچه‌هایی هستند که پدرانشان را از دست داده‌اند و همچنین بچه‌هایی که پدرانشان گم شده است و نفقه‌ای برای آن‌ها نگذاشته است، به یتیمان ملحق می‌شوند. و همچنین بچه‌هایی که پدرانشان زندانی هستند در حکم بی‌سرپرست هستند تا زمانی که حکم اجرای عقوبت تمام می‌شود^(۱).

در زبان عربی و در اصطلاح شرع کسی که تنها مادرش را از دست داده باشد، یتیم نامیده نمی‌شود. و نسبت به حضانت وی درست است که محتاج کسی شبیه مادرش یا کسی از نزدیکان مادرش بشود^(۲).

اسلام به یتیمان اهتمام ورزیده است، همان کسانی که اعلامیه جهانی حقوق بشر آن‌ها را فراموش کرده است و در اصول قوانین بین‌المللی نامی از آن‌ها برده نمی‌شود^(۳).

اما شریعت اسلامی با توجه ویژه خود به یتیم‌ها ممتاز گشته است، و قرآن کریم در آیات متعدد و جداگانه‌ای -خواه مکی یا مدنی- بر ضرورت توجه به یتیمان و رعایت آن‌ها و حفظ حقوقشان و عدم تجاوز به اموالشان و نیکی به آن‌ها تأکید کرده است.

کلمه یتیم در قرآن کریم با صیغه‌های جمع و مفرد بیست و سه بار آمده است. (عبدالجواد، د.ت). که در پنج آیه آن‌ها احکام شرعی آمده است که اجرای آن‌ها از لحاظ

۱- (ابوزهره، د.ت، ص ۱۱۹).

۲- (ابوزهره، د.ت، ص ۱۱۹).

۳- (مصیلحی، ۱۹۹۱، ص ۲۵۰).

قضایی واجب است. و یازده مورد آن‌ها احکام شرعی هستند که اجرای آن‌ها از لحاظ دینی واجب می‌باشد. نوع اول ویژه اموال یتیمان است، و نوع دوم مخصوص تشویق به حسن روابط با یتیمان است.

نوع اول از آیاتی که ویژه اموال است، احکام شرعی را وضع می‌کند که اجرای آن‌ها از لحاظ قضایی واجب می‌باشد یعنی بعد از بالغ و رشید شدن یتیم مطالبه قضایی برگرداندن مال وی امکان دارد. و یا ولی و وصی و سرپرستش می‌تواند آنچه را که خرج وی کرده است، محاسبه نماید. اما آیاتی که ویژه رفتار خوب با یتیمان است احکام شرعی و دینی را وضع می‌کنند، یعنی احکامی که از لحاظ دینی اجرای آن‌ها واجب است نه از لحاظ قضایی. و این جدایی و تمایز همان تمایزی است که قانونگذاران میان قواعد قانونی ملزم و قواعد اخلاقی جدایی می‌اندازند^(۱).

اسلام نسبت به یتیمان توجه و عنایت خاصی روا داشته است و به تربیت صالح و شایسته آن‌ها و محافظت از نابودی و هلاکت آن‌ها تشویق کرده است.

دلیل قرآنی توجه اسلام به یتیمان:

وقتی برای مدت کوتاهی در مکه وحی از پیامبر ﷺ قطع شد و دوباره به وی وحی شد، خداوند متعال به پیامبرش ﷺ تأکید می‌کند که او به پیامبر توجه و عنایت خاصی داشته است تا اینکه بعثت را پذیرفت. به گونه‌ای که پیامبر ﷺ یتیمی بود که مهر و عاطفه و توجه پدری را از دست داده بود. بنابراین خداوند وی را با لطف و عنایت و مهربانی خود برتری داد و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَءَاوَىٰ ۖ﴾ [الضحی: 6]. «آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد». سپس خداوند شکر این نعمت را از او می‌خواهد به گونه‌ای که شکر وی از جنس همان نعمت باشد، یعنی به یتیمان مهربانی و توجه کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۙ﴾ [الضحی: 9]. «حال که چنین است) یتیم را زبون

۱- (مصیلعی، ۱۹۹۱، ص ۲۵۱).

مدار» و این آیه به طور صریح از قهر و زور گرفتن به یتیم و خوار کردن وی نهی کرده است. و قتاده در تفسیر این آیه می‌گوید: «نسبت به یتیمان مانند پدر مهربان باشید». بی‌گمان خداوند متعال مشرکانی را که به یتیمان احترام نمی‌گذارند، رسوا و نکوهش کرده است. و سپس می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿٧﴾ وَلَا تَحَافِظُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْيَتِيمِ ﴿٨﴾﴾ [الفجر: 17-18]. «هرگز! هرگز! بلکه شما یتیم را گرامی نمی‌دارید و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی‌کنید به خوراک دادن به مستمند».

در همین رابطه اسلام به سرپرست یتیمان سفارش کرده است که با آن‌ها غذا بخورند و با آن‌ها کار کنند و آن‌ها را مساوی بچه‌های خود بدانند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتِيمِ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾ [البقرة: 220]. «در دنیا و آخرت و درباره یتیمان می‌پرسند بگو: هر چیز که صلاح ایشان در آن باشد، نیک و پسندیده است. و اگر با آنان بیامیزید ایشان برادران شما هستند و خداوند مفسد را از مصلح می‌شناسد».

این نص قرآن به دو امر ارزشمند دعوت می‌کند:

نخست: اصلاح یتیم با آموزش وی بدانچه که از او به دست می‌آید در زندگی قابل قبول است و مال وی را رشد بدهد و او را به صورت صالح و شایسته‌ای تربیت کند. دوم: یتیمان را با خودشان و با فرزندانشان بیامیزند و در این آمیختگی با آن‌ها مثل بچه‌هایشان رفتار کند. در این حال آن‌ها را مثل فرزندانشان ادب کند و به طور کامل و بدون تفاوت با آن‌ها مثل فرزندان‌شان رفتار کند. وقتی که این گونه باشد به طور فطری محبت فرزندان شدیدتر می‌شود. پس تقوای خداوند را احساس خواهد کرد و می‌داند که محبت یتیم از محبت خداوند متعال است، و شخص مؤمن باید محبت خداوند را بالاتر از محبت فرزند قرار بدهد^(۱). اسلام کسانی را که یتیمان را تحقیر می‌کنند و به کار آن‌ها

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۲۰).

اهمال می‌کنند یکی از نشانه‌های تکذیب روز قیامت قرار داده است. پس خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ۚ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾﴾ [الماعون: 1-2]. «کسانی که به دین و آئین و سزا و جزا ایمان ندارند، می‌فهمی که چگونه کسانی را؟ آنان کسانی هستند که یتیم را سخت از پیش خود می‌رانند».

اسلام بر عدم نزدیکی و تصرف در اموال یتیمان تأکید کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [الإسراء: 34]. «و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به روشی که آن بهتر است».

و از خوردن اموال یتیمان ممانعت کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا إِنَّهُمْ يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾﴾ [النساء: 10]. «بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، انگار آتش در شکم‌های خود (می‌ریزند و) می‌خورند. (در روز قیامت) با آتش سوزانی خواهند سوخت».

در حقیقت نهی از نزدیکی و تصرف در اموال یتیمان جز به شیوه بهتر با نهی از قتل نفس همراه و همنشین شده است. همان قتلی که خداوند آن را جز به حق حرام کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾﴾ [الإسراء: 33-34]. «و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را - جز به حق - حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (این) قدرت را داده‌ایم، ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند، بی‌گمان صاحب خون یاری شونده است. و در مال یتیم نزدیک نشوید مگر به شیوه‌ای که بهتر باشد تا اینکه یتیم به سن بلوغ می‌رسد».

اسلام دین رسولان و دعوت همگی آنها می‌باشد. بنابراین دعوت به توجه به یتیمان در تمامی ادیان و در رأس آنها اسلام آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الأنعام: 151]. «بگو: بیائید، چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام کرده است. اینکه هیچ چیزی را شریک خدا نکنید، و به پدر و مادر نیکی کنید».

سپس خداوند متعال بعد از این آیه، آیه دیگری را بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ﴾ [الأنعام: 152]. سپس سوره نساء نازل شد که در آن عنایت خاصی به یتیمان نشان داده شده است. و بیان کرده است که تمامی مردم از یک نفس واحد آفریده شده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگار بپرهیزید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید». سپس بعد از این می‌فرماید: ﴿وَعَاثُوا الْيَتِيمَ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْاِحْبَابَ بِالطَّبِيبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾ [النساء: 2]. «و به یتیمان اموالشان را باز پس دهید، و اموال ناپاک را با اموال پاک جابجا نکنید و اموال آنان را با اموال خودتان نخورید. بی‌گمان چنین کاری، گناه بزرگی است».

معنی باز پس دادن اموال یتیمان این است که این اموال را فقط برای آنها قرار دهید و چیزی از آن را به باطل نخورید یعنی از اموال آنها برای آنان هزینه کنید تا وقتی بزرگ می‌شوند و به سن رشد می‌رسند، در این هنگام بقیه اموالشان را بعد از کم کردن هزینه‌های زمان کودکی به وی باز گردانید.

این آیه بخاطر دادن اموال یتیمان به آنها در دو حالت یتیم بودن و رشد آمده است. هر حالتی بر حسب آن اموالشان را به آنها پس می‌دهند. و این حالت مخصوص رشد است. و همچنان که گفته‌اند، در این حالت نباید صبر کرد و باید مال وی را باز گرداند.

نفقه ولی یتیم باید از مال یتیم باشد. که بر باز پس گرداندن مال یتیم به وی صدق می‌کند^(۱).

امام قرطبی می‌گوید: وصی طبق مال و حال یتیم برای او خرج می‌کند. اگر یتیم کوچک بود و مال زیادی داشت برای وی دایه «زن شیرده» و مراقب می‌گیرند و در هزینه کردن وی گشاده دستی می‌کنند.

اگر بزرگ بود برای وی لباس برازنده و راحت و غذاهای دلپذیر و خادم می‌گیرند. اگر پول کمتری داشت بر حسب آن با وی عمل می‌کنند. و اگر کمتر از این نیز بود بر حسب دارایی لباس‌های زبر و غذاهای سفت به وی می‌دهند. سپس امام قرطبی می‌گوید: اگر یتیم فقیر بود و مالی نداشت؛ بر امام امت واجب است که از بیت المال به امور وی رسیدگی کند^(۲).

اگر امام این کار را انجام نداد بر مسلمانان واجب است که سرپرستی وی را به عهده بگیرند - مسلمانان نزدیک‌تر به وی - مادر یتیم نزدیک‌ترین کس به وی است، بنابراین شیر دادن به وی و رسیدگی کردن به او بر مادر واجب است و هزینه آن‌ها به یتیم یا کس دیگری بر نمی‌گردد.

دلیل توجه اسلام به یتیمان از سنت؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بهترین خانه مسلمانان، خانه‌ای است که در آن یتیمی وجود داشته باشد که با وی نیکی می‌شود، و بدترین خانه مسلمانان، خانه‌ای است که در آن یتیمی باشد که با وی بد رفتاری می‌کنند»^(۳).

خداوند متعال بر زبان پیامبرش ﷺ وعده داده است که کسی که یتیمان را سرپرستی کند، جایگاهش در بهشت تعالی می‌یابد و به درجه روزه دار شب زنده دار مجاهد می‌رسد، و جایگاه وی در بهشت نزدیک جایگاه پیامبر ﷺ می‌باشد. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

۱- (رضا، ۱۳۴۶، ج ۴، ص ۳۴۳).

۲- (القرطبی، ج ۵، ص ۳۳).

۳- (ابن ماجه، ۲/ ۱۲۱۳، شماره ۳۶۷۹).

«کسی که سه یتیم را سرپرستی کند و هزینه آن‌ها را پرداخت کند مثل کسی است که شب زنده داری می‌کند و روزها روزه می‌گیرد و می‌جنگد و ماهرانه در راه خدا شمشیر می‌کشد. و من با او در بهشت برادر هستیم. همچنان که این دو انگشت (اشاره به انگشت اشاره و میانی) خواهر هستند»^(۱).

همچنان که پیامبر ﷺ به سرپرستی یتیمان و مهربانی و توجه به آن‌ها تشویق کرده است و این افراد را به ثواب نیک و درجه عالی در بهشت مژده داده است و می‌فرماید: «من و سرپرست و عهده دار یتیمان در بهشت اینگونه هستیم. و به دو انگشت اشاره و میانه اشاره کرد که آن‌ها را به هم چسپانده بود»^(۲). این حدیث بیانگر این است که مقام سرپرست و عهده دار یتیمان مانند مقام انبیاء هستند، و آن‌ها با هم همسایه می‌باشند.

در حقیقت اسلام از خوردن اموال یتیمان عیبجویی کرده است و آن را در شمار گناهان کبیره به حساب آورده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «از هفت چیز ماندگار بپرهیزید. گفته شد: کدام هفت چیز؟ فرمود: شرک به خدا، قتل انسان که خداوند آن را حرام کرده است مگر در صورت حق، جادو، رباخواری، خوردن مال یتیم، پشت کردن به لشکر مسلمانان در روز جنگ، و تهمت ناروا به زنان مؤمن»^(۳).

سفارش پیامبر ﷺ نسبت به یتیمان مادر یتیم را نیز شامل می‌شود. مادری که خود را محبوس نگهداری و تربیت فرزند یتیم خود می‌کند و ازدواج نمی‌کند با وجود اینکه جوان و زیبارو است تا اینکه چهره‌اش تغییر رنگ می‌دهد و زیبایش را به علت محافظت و رعایت فرزندان یتیم از دست می‌دهد. خداوند وی را عاقبت به خیر می‌گرداند و او را در بهشت همنشین پیامبرش ﷺ و نزدیک جایگاه وی قرار می‌دهد. و همین جایگاه برای

۱- (ابن ماجه، ۲/ ۱۲۱۳، شماره ۳۶۸۰).

۲- (البخاری، ۱۰/ ۴۳۹).

۳- (البخاری، ۵/ ۳۹۳، مسلم، ۱/ ۹۲، شماره ۸۹).

او بس است که پیامبر ﷺ می فرماید: «من و زنی که صورتش دمل‌های چرکین دارد در روز قیامت اینگونه هستیم». و به انگشت‌های اشاره و میانی اشاره کرد^(۱).

بدین ترتیب دیدیم که اسلام بر محافظت از یتیمان و رعایت آن‌ها با مؤدت و رحمت و مهربانی تأکید کرده است. و بر منع آزار و اذیت آن‌ها و دید منفی و سنگدلانه به آن‌ها نگریستن اصرار کرده است.

چون اگر با دید منفی به آن‌ها نگریسته شود درآینده و سال‌های آتی عمرشان از انسان‌ها نفرت پیدا می‌کنند و از جامعه کینه و نفرت دارند. و اگر با دید بچه‌بی‌صاحب به وی نگریسته شود. انحراف و پوچی و دشمنی در آن‌ها ایجاد می‌شود و احساس صمیمیت و هماهنگی نمی‌کنند تا به آمال و آلام جامعه بیانندیشند^(۲).

هدف اسلام پیدایش و به وجود آمدن انسان‌های صالح در هر زمان و مکانی است.

۴-۳-۳- احکام بچه‌های سر راهی در اسلام:

اسلام به بچه‌های سر راهی توجه کرده است و جز به خاطر این نیست که اسلام دین رحمت است. بچه سر راهی وقتی با زندگی روبه‌رو می‌شود که والدینش وی را در جایی انداخته‌اند به هر علتی که باشد.

فقهاء بچه سر راهی را این‌گونه تعریف کرده‌اند که: هر بچه زنده‌ای که خانواده‌اش وی را به خاطر ترس از فقر یا فرار از تهمت بدگمانی دور انداخته باشند بچه سر راهی است. که پرت‌کننده آن گناهکار و بردارنده آن سودمند است و برداشتن آن فرض کفایی است^(۳).

۱- (ابوداود، ۱۳۷۳۲، شماره ۴/۳۳۸، شماره ۵۱۵۰، احمد، ۶/۲۹).

۲- (ابوزهره، د.ت، ص ۱۲۰).

۳- (ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۲۳).

هر گاه بچه ای سر راه یا هر مکان دیگری پیدا بشود برداشتن آن بر تمامی کسانی که از آن باخبرند، فرض کفایی می‌باشد. وقتی گروهی بچه‌ای را در سر راه عمومی یا خصوصی می‌بینند بر همگی آنها واجب است که وی را بردارند و پناه بدهند. به گونه‌ای که اگر همگی آنها بچه را به حال خود رها کنند همگی در مقابل خداوند متعال گناهکار می‌شوند. و اگر بمیرد همگی آنها ضامن هستند و اگر بعضی از آنها وی را بردارند گناه از دیگران برداشته می‌شود و این همان چیزی است که در فقه اسلامی فرض کفایه نامیده شده است که همگی انسان‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و با انجام بعضی، گناه از بقیه ساقط می‌شود^(۱).

اما وقتی کسی به تنهایی این بچه را بیابد، بر او واجب است که وی را پناه بدهد و رها نکند یا همچنان که فقهاء می‌گویند، پناه دادن به این بچه و برداشتن وی فرض عین می‌شود به گونه‌ای که اگر وی را رها کند شدیداً مرتکب گناه شده است^(۲).

وقتی برداشتن وی واجب و بردارنده وی سود می‌برد به خاطر رهایی بخشیدن کسی از مرگ است. چون در این حالت بچه نزدیک به نابودی است. و رهایی بخشیدن کسی از مرگ می‌تواند با برداشتن اسباب نابودی وی باشد که این آیه بر آن صدق می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: 32]. «هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که همه مردم را زنده کرده است».

کسی که بچه ای را از سر راه بر می‌دارد جایز نیست که بعد از این دوباره وی را دور بیندازد. چون رها کردن وی از آغاز و پایان حرام می‌باشد. چون باعث از بین بردن نفس محترم و مصون است و هیچ بهانه و دلیلی برای رها کردن وی وجود ندارد.

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۳۰).

۲- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۳۰).

اما بعضی‌ها در قوانین وضعی بچه سر راهی را اینگونه تعریف کرده‌اند که: بچه تازه متولد شده‌ای است که صاحب آن در کنارش نباشد و از سر راه برداشته شود، یا در هر مکانی کشف شود. بدون اینکه نام و نسب و دیانت و جنیست و وطن وی مشخص باشد^(۱).

اسلام بر این باور است که رها کردن بچه سر راهی علاوه بر اینکه بزرگ‌ترین گناه است، کسی که این کار را می‌کند قاتل عمد شناخته می‌شود.

ابن حزم می‌گوید: هیچ گناهی بزرگ‌تر از این نیست که بچه مسلمان کوچکی را که هیچ گناهی ندارد دور بیندازد تا از گرسنگی یا سرما بمیرد یا سگ‌ها او را بخورند^(۲). بدون شک او قاتل عمد است و از پیامبر ﷺ به درستی روایت شده است که می‌فرماید: «کسی که رحم نداشته باشد به او رحم نمی‌شود»^(۳).

ضروری نیست که بچه سر راهی یک بچه غیر شرعی باشد هر چند که هیچ دلیلی بر صحت او وجود ندارد پس ممکن است که این بچه حاصل یک ازدواج صحیح یا فاسد یا طء به شبه باشد.

کودک غیر شرعی: کودکی است که حاصل زنا باشد. بعضی از قوانین وضعی میان بچه سر راهی با بچه غیر شرعی تفاوت قائل شده‌اند. اولی را اینگونه توصیف کرده‌اند که تازه متولد شده است، و دومی را اینگونه توصیف کرده‌اند که تمامی کودکانی که سر راه انداخته می‌شوند کودک غیر شرعی نیست مگر اینکه با دلیل قطعی ثابت شود^(۴).

کسی بچه ای را از سر راه بر می‌دارد، خودش به نگهداری آن شایسته‌تر است و کسی نمی‌تواند آن را از وی بگیرد مگر اینکه نسبتش را ثابت کند که در این صورت وی به

۱- (مصیلحی، ۱۹۹۱، ص ۱۱۵).

۲- (ابن حزم، ۱۳۵۰، ج ۸، ص ۲۷۳).

۳- (البخاری، ۱/ ۴۲۶، مسلم، ۴/ ۱۸۰۹-۱۸۰۸).

۴- (مصیلحی، ۱۹۹۱، ص ۱۱۷).

نگهداری آن شایسته‌تر است چون به اعتبار پدر بودن آن را بر می‌دارد نه به اعتبار اینکه بچه سر راهی است چون با اثبات نسب صفت برداشتن بچه سر راهی از بین می‌رود^(۱). شریعت اسلامی بر هر فردی که با بچه سر راهی مواجه می‌شود و آن را بر می‌دارد واجب کرده است که از وی محافظت کند و باید وی را همچنان نزد خود نگاه دارد و در این حال لازم است که مخارج و هزینه‌های پوشش و پناهگاه و درمان وی را تحمل کند یا وی را به متولیان این امر بسپارد. به گونه‌ای که در این حالت دولت متولی رعایت و نگهداری و پرورش این بچه‌ها مثل سایر شهروندان است. و حقوق و واجباتی که برای تمامی شهروندان وجود دارد برای بچه‌های سر راهی نیز باید وجود داشته باشد^(۲).

بچه سر راهی مادامی که نسب وی ثابت نشده باشد همچنان در دست کسی است که وی را پیدا کرده است و او ولایت حفظ و نگهداری و تربیت وی را دارد. و تمامی حقوق وی بجز حق ازدواج بر شخص یابنده است.

وقتی شخص یابنده بچه، امین نباشد یا شروط ولایت بر انسان را نداشته باشد قاضی باید بچه را از او بگیرد. همچنین اگر مصلحت کودک پیدا شده بخواهد، قاضی باید وی را از کف یابنده در بیاورد. چون نیروی ولایت وی بر ولایت ولی بیشتر نیست. چون نسب ولی ثابت شده است^(۳).

هزینه و مخارج بچه پیدا شده از مال اوست، وقتی که مالی داشته باشد و شخص یابنده کودک جز به اذن قاضی نمی‌تواند از مال کودک برای وی هزینه کند. به گونه‌ای که حقوق شخص یابنده مثل حقوق ولی شخص است. بلکه کمتر از آن است و حق ولایت بر مال ندارد. چون حقوق ولی شخص با ضرورت ثابت می‌شود و ضرورت‌ها به اندازه خودشان شناخته می‌شوند و از حد خود تجاوز نمی‌کنند.

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۳۱).

۲- (مصیلحی، ۱۹۹۱، ص ۱۱۶).

۳- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۳۱).

وقتی کودک سرراهی مالی نداشته باشد یعنی هنگام برداشتن وی مالی همراهش نباشد، شخص یابنده باید از مال خودش نفقه وی را بدهد چون هنگام برداشتن کودک بر خود واجب کرده است که آن کودک را از نابودی حفظ کند و حفظ وی از نابودی توسط تأمین معاش و نفقه می‌باشد. ولی تداوم و استمرار این نفقه در آینده الزامی نیست. ولی وقتی خواست نفقه او را نپردازد باید از قاضی بخواهد که از بیت المال مسلمانان نفقه وی پرداخت شود چون وظیفه بیت المال مسلمانان است که به کسانی که مخارج و هزینه ندارند، نفقه بدهند. و این درخواست وی از قاضی واجب می‌باشد و اگر این کار را نکرد بر قاضی واجب است که در این حالت حکم به نفقه وی از بیت المال مسلمانان بدهد. و این امر به دلیل نگهداری از کودک و حفظ وی از دست به دست کردن کودک به سوی همدیگر است. اگر شخص یابنده از بیت المال نفقه کودک را خواست حق نگهداری وی از کودک ساقط نمی‌شود مگر اینکه عدم صلاحیت وی ثابت شود، چون حق نگهداری وی از کودک به مقتضای ولایتی که هنگام برداشتن کودک ایجاد شد ثابت می‌شود. چون هیچ اجبی وجود ندارد که حقی بعد از آن نیاید. و برداشتن کودک واجب شده است و نگهداری از وی نیز واجب می‌باشد^(۱).

بر اساس آنچه که گذشت برای ما معلوم شد که چگونه اسلام به کودکان اهتمام می‌ورزد و بدین ترتیب از وی حمایت می‌کند و حقوقش را بیشتر از آنچه که متون قوانین وضعی دارند، حفظ می‌کند. بلکه ما در می‌یابیم که حقوق کودک اصل محکمی در قواعد کلی یا جزئی شریعت اسلامی دارد.

۱- (ابوزهره، د. ت، ص ۱۳۲).

۴-۴- حقوق متهم

۴-۴-۱- اتهام و انواع آن در فقه اسلامی:

منظور از اتهام در اینجا، جرمی است که ارتکاب آن به شخص معینی نسبت داده شده است، یعنی علیه او شکایت شده است. در اینجا اثبات اتهام ضرورت دارد و بعد از آن حکم به عقوبت مناسب آن داده می‌شود و سپس این عقوبت اجرا می‌شود. تعریف جرم: ماوردی (شافعی) آن را اینگونه تعریف کرده است که: «ممنوعات و محظورات شرعی هستند که خداوند متعال با حد یا تعزیر مرتکب آن را شکنجه می‌کند». هر جرمی هنگام رهایی جستن از آن مقتضی سیاست دینی است، و هنگام اثبات و صحت آن مقتضی وجوب احکام شرعی است.

از این تعریف وجوب محقق شدن ارتکاب جرم روشن می‌شود: نخست: جرم با انجام یک فعل ایجابی یا ارتکاب فعل که از آن نهی شده است، تمام می‌شود که یا با رضایت و خشنودی سلبی است و یا با انجام ندادن کارهایی که بدان امر شده‌اند.

دوم: چیزی که از آن نهی و ممانعت شده باید جنبه شرعی داشته باشد، یعنی از جهت سبب یا ایجاد آن به شریعت اسلامی منتهی شود. شارع عقوبت آن جرم را بیان کرده باشد خواه این عقوبت معین باشد مانند، حد و قصاص و خواه نامعین باشد مانند، تعزیر. سوم: کسی که جرمی را انجام می‌دهد باید مکلف باشد.

انواع جرم‌ها: جرم‌ها بر اساس معیارها و اصولی که در تقسیم معتبر هستند به اقسام و انواع متعددی تقسیم می‌شوند. از جمله اینکه جرم‌ها را نسبت به قصد و هدف مجرم به جرایم عمد و شبه عمد و خطایی تقسیم می‌شود و از ناحیه رفتار خود مجرم به جرم‌های سلبی و ایجابی تقسیم می‌شود.

ولی مهم‌ترین دسته بندی جرم‌ها، تقسیم آن بر اساس طبیعت حق کسی است که به وی تجاوز شده است. بنابراین تقسیم آن بر اساس تعیین عقوبت نزد شارع است.

نخست: تقسیم جرم‌ها بر حسب تعیین عقوبت شارع.

بر این اساس جرم‌ها به جرم‌های معین که جرم‌های حدود و قصاص و دیات می‌باشند، و جرم‌های غیر معین که جرم‌های تعزیری هستند، تقسیم می‌شوند. جرم‌های تعزیری معین نیستند، که شارع یا ولی امر سیاسی آن‌ها را معین می‌کنند.

جرم‌های حدود: جرم‌های هستند که با حد معاقبه می‌شوند.

حد از لحاظ شرعی: عقوبت معینی است که از طرف شارع حکیم معین شده است، و این عقوبت‌ها حق خداوند متعال بر علیه مجرم است^(۱).

عقوبت حد برای اینکه از طرف شارع معین و مشخص شده است کم کردن یا زیاد کردن یا تغییر دادن آن جایز نیست، عقوبتی متمایز می‌باشد.

و از طرف دیگر حق خداوند متعال یا حق تمام مسلمانان است که مصلحت عمومی آن را ایجاب می‌کند.

جرم‌هایی که مستوجب حد هستند: زنا، قذف، شرب خمر، دزدی، حرابه، ارتداد، و ظلم و تجاوز اصطلاح هستند. حدود به خود جرم‌ها اطلاق می‌شود. همچنین بر عقوبت‌های آن حدود نیز اطلاق می‌شود. و با بیان آن‌ها میانشان تفاوت حاصل می‌شود، مثل حد قذف یا عقوبت قذف.

ویژگی‌های حدود:

هدف از حدود ادب کردن مجرم و شکنجه دادن وی و دیگران است. و جنگ میان انگیزه‌های دوری از این جرم می‌باشد. و حدود به طور آشکار اجرا می‌شوند تا این زجر

۱- (الشوکانی، ج ۷، ص ۲۵۰).

و شکنجه را برسانند، و از طرف دیگر حدود با شبهات برطرف می‌شود. از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تا جایی که می‌توانید حدود را از مسلمانان دور و دفع کنید و اگر مجرم راه گریزی از آن داشته باشد، راه را برایش بگشایید. چون اگر امام در عفو و بخشش اشتباه کند بهتر است از اینکه در عقوبت اشتباه کند»^(۱).

از مهم‌ترین ویژگی‌های حدود این است که شفاعت را قبول نمی‌کند. داستان زن مخزومی مشهور است که شفاعت اسامه بن زید را برای آن زن نپذیرفت. این منع شامل شفاعتی نمی‌شود که هنوز خبر آن به امیر یا ولی امر مسلمانان نرسیده باشد و به صورت راز در میان مسلمانان پوشیده می‌ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حدود را در میان خودتان ببخشید وقتی که خبر آن به من رسید اجرای آن حد واجب می‌شود»^(۲).

دوم: جرم‌های قصاص و دیات

قصاص جرم‌هایی هستند که در آن جانی یا مجرم با از بین بردن جان کسی به وی تجاوز می‌کند که جرم قتل هستند و بعضی‌ها «جنایت بر نفس» می‌نامند، و همچنین جرم‌هایی که بر اعضا و قطع عضو وارد می‌شوند که «جرم‌های غیر از نفس» می‌نامند. و گاهی معانی و مفاهیم اعضا (منفعت آن‌ها) مورد تجاوز قرار می‌گیرد هر چند که عین آن‌ها باقی بماند.

عقوبت اینگونه جرائم، قصاص و دیه می‌باشد.

قصاص: عقوبت معینی است که حقی را برای مجنی علیه (کسی که مورد تجاوز قرار گرفته) واجب می‌کند به گونه‌ای که حق دارد مثل آن کاری را که جانی با وی کرده است، با وی انجام بدهد. که در جرم قتل اولیای دم وی متولی قصاص هستند. قصاص در قتل عمد واجب می‌شود. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ

۱- (الترمذی، ۳۳/۴، شماره ۱۴۲۴، الحاکم، ۳۸۵-۳۸۴، البیهقی، ۸/۲۳۸).

۲- (ابوداود، ۱۳۳/۴، شماره ۴۳۷۶).

الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ﴿البقرة: 178﴾. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان قصاص، بر شما فرض شده است.»

همچنین قصاص در جرم‌های عمدی دیگر غیر از قتل اگر شرایط آن فراهم باشد، وجود دارد، دلیل مشروعیت قصاص کلام خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا﴾ [المائدة: 45]. «و در آن بر آنان مقرر داشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان [قصاص] دارد. و جراحات‌ها [هم] قصاص دارند.»

شروط قصاص در جرم‌های عمدی غیر از قتل سه مورد می‌باشند:

نخست: امکان تساوی بدون ظلم وجود داشته باشد، و تساوی وقتی محقق می‌شود که محل قطع از مفصل یا جای مشخصی مثل میچ دست باشد.

دوم: عضو مجرم و عضو مجنی علیه باید در محل اسمی خاص اشتراک داشته باشند، بدین معنی که هیچ عضوی را جز در مقابل تشابه اسمی و مکانی آن قطع نمی‌کنند.

سوم: عضو جانی و مجنی علیه در سلامت و کمال باید مساوی باشند، یعنی در منفعت و کمالشان مساوی باشند. بنابراین دست صحیح و سالمی را به خاطر دست فلجی قطع نمی‌کنند، و زبان سالمی را به خاطر زبان لال و گنگی، لال نمی‌کنند. و تفاوت در بزرگی و بلندی و کلفتی اعضاء اعتباری ندارد. و این وقتی است که مجرم همان صاحب عضو کامل باشد. و مجنی علیه کسی است که متصف به عدم سالم بودن عضو می‌باشد. و برعکس اگر مجرم غیر سالم باشد مانند فلج و دست سالم مجنی علیه را قطع کرده باشد. قصاص دست فلج جانی به طریق اولی می‌باشد^(۱).

۱- (ابن رشد، ج ۲، ص ۴۰۳، ابن قدامة، ج ۱۰، ص ۲۶۸).

نسبت به یک چشم بودن فرق قائل می‌شویم میان آنچه که اگر مجنی علیه یک چشم باشد میان قصاص یا دیه کامل حق خیار دارد، ولی اگر جانی یا مجرم یک چشم باشد بعضی از علماء می‌گویند که: قصاص نمی‌شود بلکه باید دیه کامل بدهد.

دیه: مال واجبی است که جایگزین نفس مجنی علیه می‌شود. و همچنین در جرم‌های تجاوز به شخص غیر از قتل مانند، تجاوز به اعضا نیز دیه تعلق می‌گیرد. دیه متعلق به مجنی علیه است و به خزانه دولت وارد نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا﴾ [النساء: 92]. «هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا، کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده مؤمنی را آزاد کند و خونبهایی هم به کسان کشته پردازد مگر اینکه آنان در گذرند».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بدانید که دیه خطا مانند دیه عمد است، اگر قتل در اثر تازیانه یا چوبدستی باشد، صد شتر دیه دارد»^(۱).

دیه جان انسان صد شتر یا هزار دینار طلا یا ده هزار درهم نقره می‌باشد، و ارش (دیه اعضا) نیز گاهی مقدار آن از طریق شرع مشخص شده است، مانند قطع دست یا پا نصف دیه کامل را دارد. و گاهی مقدار آن در شرع مشخص نشده است که (ارش حکومتی) نام دارد. که قاضی با پیروی از قواعد معین در این خصوص و با کمک اهل فن آن را تعیین می‌کند^(۲).

سوم: جرایم تعزیری

جرایمی که عقوبت آن‌ها از لحاظ شرعی معین نیست و این جرایم، کارهایی هستند که از لحاظ شرعی منع شده‌اند و شریعت از آن‌ها نهی کرده است، ولی عقاب مشخصی

۱- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۴/۱۸۵-۴۵۴۷ و ۴۵۴۸).

۲- (عوده، د. ت، ص ۶۷۱).

را برای آن مشخص نکرده است. مانند ربا خواری، رشوه (گرفتن و دادن) فحش و ناسزا به دیگران، کم فروشی در کیلو و ترازو، شهادت دروغ و غضب به عبادت، دیگر تمام گناهان دیگر که قصاص و حد ندارند، تعزیری هستند.

بدین ترتیب شریعت اسلامی برای ولی امر مسلمانان مباح دانسته است که گاهی بعضی از کارها را حتی اگر مباح هم باشد جرم محسوب کند. تا سازگار با مصلحت عمومی باشد به شرطی که این امر با نص شرعی تعارض نداشته باشد و اصل و قواعد آن طبق روش شرعی به اتمام رسیده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ [البقرة: 60]. «همچون تباهاکاران در زمین به لاف و گزاف تجاوز و تعدی پردازید».

در عقوبت‌های تعزیری حجم و اندازه جرم با شرایطی که بر آن مرتب شده و حال خود جانی از این لحاظ که معتاد به جرم کردن باشد، همگی در نظر گرفته می‌شود. عقوبت‌های تعزیری دو حد دارند که از توبیخ و سرزنش شروع می‌شود و تا قتل و اعدام می‌رسد.

قاضی با مقام خود نیروی زیادی برای برگزیدن عقوبت مناسب برای باز داشتن خود مجرم و دیگران نیز دارد^(۱).

حکمت مشخص کردن عقوبات برای جرایم معین:

جرم‌های خطرناکی وجود دارند که به مصلحت‌های اصلی و معتبر تعدی می‌کنند. این قیم می‌گوید: خداوند متعال عقوبت‌های باز دارنده ای را برای این جرم‌ها و در نهایت حکمت وضع کرده است و آن را در کامل‌ترین صورت‌های متضمن مصلحت بازدارندگی و شکنجه تشریح کرده است، همراه با اینکه بیشتر از جرمی که مستحق جانی است تجاوز نمی‌کند. به خاطر دروغ قطع زبان تشریح نشده است، و به خاطر زنا قطع بیضه‌ها وضع

۱- (عودة، د. ت، ج ۲، ص ۶۷۵، رشدی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۷).

نشده است، و به خاطر دزدی قتل وضع نشده است. و اگر تمامی مردم عقل‌هایشان را برای مترتب کردن عقوبت‌های مناسب جرم از لحاظ جنس و وصف و اندازه به کار گیرند، نظر و آرای تمامی مذاهب از بین می‌رود^(۱).

اما در مورد عدم مشخص کردن عقوبت برای جرایم تعزیری شارع مصلحت جامعه را رعایت کرده است. چون جرم‌های تعزیری مشخص نیستند، و مفسده آن‌ها متفاوت و نسبت به شدت و ضعف و کمی و زیادی منضبط نیست. و عقوبت آن‌ها را به اجتهاد ائمه بر حسب مصلحت هر زمان و مکانی و بر حسب مجرمان واگذار کرده است^(۲).

نتایجی که بر تقسیم جرم‌ها از نظر معلوم بودن یا نبودن عقوبت‌ها مترتب می‌شود^(۳). از ناحیه اثبات جرم: پافشاری در اثبات جرم‌های حدود و قصاص که با بینه و اقرار ثابت می‌شوند. همچنان که در اثبات جرم زنا اگر متهم اقرار نکند شهادت چهار نفر شرط است.

از ناحیه قدرت قاضی برای محدود کردن عقاب: در عقوبت‌های معین حدود و قصاص وظیفه قاضی است که به عین این‌ها حکم کند، بر خلاف جرم‌های تعزیری که عقوبت آن بر حسب زیادی و کمی گناه در میان مردم و بر حسب حال مجرم (گناهکار) و بر حسب حجم گناه می‌باشد.

در حاشیه ابن عابدین آمده است که: «تعیین جرم‌ها با اختلاف اشخاص اختلاف پیدا می‌کند، بنابراین مشخص کردن آن برای دستیابی به مقصود است که بنا بر رأی قاضی است که بنا بر مصلحت آن را تعیین می‌کند»^(۴).

۱- (ابن‌القیم، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۱۴).

۲- (ابن‌القیم، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۲۸).

۳- (ابن‌تیمیه، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸).

۴- (ابن‌عابدین، ج ۳، ص ۱۸۳).

از ناحیه بخشش جرم: جرم‌هایی که عقوبت حدودی دارند متعلق به حقوق خداوند یعنی مصلحت جامعه اسلامی هستند. که اجرای آن‌ها واجب می‌باشد و جایی برای بخشش ندارند و به هر دلیلی مثل بخشش و شفاعت نمی‌توان آن را ساقط کرد. اما ولی امر مسلمانان حق اسقاط یا بخشش عقوبت قصاص را ندارد. و انجام قصاص فقط حق صاحب آن است. و اوست که می‌تواند از قصاص بگذرد و به دیه رضایت بدهد یا از هر دوی آن‌ها بگذرد. ولی عفو مانع اجرای عقوبت علیه جانی نمی‌شود. اما عقوبت‌های تعزیری با جرایم تعزیری که حق خداوند متعال محسوب می‌شوند فرق می‌کنند، و اجرای این عقوبت‌ها بر قاضی واجب می‌باشد مگر اینکه در عفو و بخشش آن‌ها مصلحت وجود داشته باشد. اما عقوبت‌های تعزیری که حق فرد هستند، اجرای آن از طرف قاضی منوط به اقامه دعوی از طرف مجنی علیه می‌باشد. پس اگر مجنی علیه زودتر اقامه دعوی کند و شفاعت و بخشش مجرم جایز نیست^(۱). از جهت گذشت زمان: جمهور - غیر از حنفیه - معتقدند که عقوبت‌های معین که حدود و قصاص هستند، گذشت زمان تأثیری در آن‌ها ندارد. بر عکس جرم‌ها و عقوبت‌های تعزیری با گذشت زمان ساقط می‌شوند. وقتی که این امور به خاطر مصلحت عمومی در دست ولی امر باشد و به حقوق افراد تجاوزی نشود.

تقسیم جرم‌ها از جهت طبیعت حق کسی که به او تجاوز شده است

جرایمی که متعلق به خداوند متعال هستند و نفع آن‌ها به جامعه اسلامی بر می‌گردد یعنی مصلحت جامعه اسلامی را محقق می‌کند. و جرایم دیگری که متعلق به حقوق بندگان هستند و به نفع فرد یا گروهی از افراد بر می‌گردد به گونه‌ای که آن‌ها حق اسقاط آن را دارند.

۱- (ابن القیم، ۱۳۷۲، ص ۱۰۶).

علماء این حقوق را به چهار قسم تقسیم کرده‌اند:

حقوقی که فقط مختص خداوند متعال هستند: حقوقی که نفع آن‌ها به تمامی جامعه اسلامی می‌رسد مثل ایمان و عبادات که مقصود از آن‌ها برپایی دینی است که اساس زندگی در جامعه اسلامی است.

عقوبت‌های حدود، از جمله حقوق خداوند متعال محسوب می‌شوند چون منفعت اجرای آن‌ها به همه جامعه بر می‌گردد. اما خود حدود یعنی جرایم حدودی آن‌ها بجز حد قذف حقوق خداوند متعال محسوب می‌شوند. و از ظهور آن‌ها به تنهایی موجب اجرای حد می‌شود بدون اینکه مجنی علیه ادعا یا شکایتی داشته باشد.

حقوقی که مختص بندگان هستند: تمامی معاملاتی که نفع آن‌ها به فرد بر می‌گردد یعنی مصالح وی را محقق می‌کند خواه متعلق به اموال وی باشد یا متعلق به کار وی باشد.

حقوق مشترک میان حق الله و حق الناس که حق الله در آن‌ها غالب باشد: مانند حد قذف که این جرم شنیع و زشت، آبرو و نسب فرزندان را مورد تجاوز قرار می‌دهد. حقوقی که حق الله در آن بر حق الناس غلبه دارد و این هنگامی است که با شکایت مقذوف به قاضی ثابت شده باشد. اما قبل از این اقامه دعوی قذف به تنهایی جایز نیست چون پوشاندن حق افراد جرم است و این دیدگاه حنفیه می‌باشد.

حق مشترک میان حق الله و حق الناس که حق الناس غالب باشد: مثل قتل و زخمی کردن، چون در مرحله اول به حق الله تجاوز کرده است و امنیت جامعه اسلامی را در خطر انداخته است. و از طرف دیگر حق فرد است که منجر به کینه و انتقام جوئی می‌شود. و حق الناس در آن غالب می‌باشد. چون بخشیدن آن از طرف مجنی علیه جایز است و شافعیه و حنابله حد قذف را از زمره این حقوق می‌دانند^(۱).

۱- (الکاسانی، ج ۷، ص ۵۶، ابن قدامة، ج ۸، ص ۱۳۸، الخرشی، ج ۵، ص ۳۳۲).

نتایجی که بر این تقسیم مترتب می‌شود:

در جرایمی که متضمن تجاوز به حق الناس هستند و حق الناس در آنها غالب می‌باشد، اقامه دعوی جز با درخواست صاحب حق نمی‌باشد. و هنگامی که آن را درخواست کرد، قاضی حق قصاص ندارد. بر عکس جرایمی که حق الله هستند یا حق الله در آنها غالب می‌باشد، خود به تنهایی برای اجرای عقوبت آنها کافی هستند.

مصالحه کردن یا ساقط کردن جرایم حدودی که حق خداوند متعال هستند، جایز نیست، همچنین بخشیدن یا بری کردن یا شفاعت کردن آن جایز نیست.

بر عکس در جرایم قصاص و دیه مجنی علیه یا خانواده وی بعد از او می‌توانند از حق خود بگذرند. همچنین جرایم تعزیری متعلق به حق الناس هستند. و اگر اهلیت آن را نداشتند امام ولی کسی است که ولی ندارد. جایز است که قاتل را قصاص کند یا دیه بگیرد. ولی بخشیدن یا برداشتن یا شفاعت کردن این‌ها از جانب قاضی جایز نیست. و نسبت به جرم‌های تعزیری که حق الله هستند یا حق الله در آنها غالب هستند ولی امر می‌تواند از آنها درگذرد. و در حالت عفو مجنی علیه، ولی امر می‌تواند جانی را تعزیر کند.

وارثان مجنی علیه در جرایم متعلق به حق الناس حق دارند که جانی را تعقیب کنند و درخواست اجرای عقوبت کنند، بر خلاف جرایم متعلق به حدود خداوند که اینگونه نیستند^(۱).

۱- (ابویعلی، ۱۲۵۷، ص ۲۶۶، ابن عابدین، ج ۳، ص ۱۹۲، عودة، د. ت، ج ۱، ص ۸۱).

۴-۲- معنی متهم و فرق میان وی با جانی و مشروعیت زندانی

کردن متهم:

جدا کردن متهم، جانی، زندانی و محکوم علیه از همدیگر واجب است. چون فقهاء میان مراتب شکایت و محاکمه فرق قائل شده‌اند و آن‌ها را در سه مرتبه قرار داده‌اند. اولین مرتبه: اثبات جرم و آوردن دلیل و اثبات سبب آن برای قاضی است که اساس آن صدق و راستی است، مرتبه دوم: حکم دادن است که اساس آن عدل است. و مرتبه سوم: اجرای این حکم است^(۱).

به طور کل در اسلام اصل برائت ذمه است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: 15]. «و ما مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری روان سازیم».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اگر مردم هر ادعایی بکنند، به آن‌ها داده شود، عده‌ای ادعای خون مردم و اموال آن‌ها را می‌کنند، ولی کسی که علیه او شکایت شده باید قسم بخورد»^(۲). و این حدیث برائت اصلی ذمه انسان را می‌رساند که برائت ذمه مالی و برائت ذمه جانی بر آن متصل می‌شود.

متهم، کسی است که ادعا یا شکایتی با عنوان ارتکاب جرم معینی متوجه او می‌شود. و در ابتدا قرآینی برای احتمال ارتکاب این جرم توسط وی وجود دارد. تا وقتی که وضعیت معلوم بشود.

۱- (الطرابلسی، ۱۳۹۳، ص ۵۲).

۲- (البخاری، ۱۳۸۱، ج ۴ / ۱۶۵۷).

جانی، کسی است که اتهام ارتکاب جرم بعد از آوردن دلیل علیه وی ثابت شده است، و این اولین مرحله دعوی جنایی است که اثبات جرم است. محکوم علیه: کسی است که حکم قاضی بعد از آوردن دلیل بر ضد وی صادر شده است. و این در مرحله دوم دعوی می‌باشد که همان مرحله حکم است. و محکوم علیه کسی است که اجرای حکم علیه وی تمام خواهد شد که مرتبه سوم است. جهتی که مالک اتهام است: برای هر فردی جایز است که اتهام ارتکاب جرم را متوجه شخص دیگری کند و این اتهام گاهی از طرف پلیس و نیروهای دولتی نیز وارد می‌شود. قاضی ابویعلی می‌گوید: «برای امیرجایز است که بیزاری و نفرت متهم را از همکاران و یاران حکومت بشنود»^(۱).

ابن قیم حالات متهمان را در دعاوی جنایی مانند قتل و دزدی و تجاوز به سه بخش تقسیم کرده است.

بخش اول: اگر متهم بری شود و شایسته آن اتهام نباشد بنابر اتفاق فقهاء معاقبه نمی‌شود ولی اگر مدعی به قصد اذیت متهم این کار را کرده باشد. معاقبه می‌شود. و این به هدف حفظ انسان‌های بی‌گناه از تسلط شروران است. و گفته شده است که: دعوی علیه این متهم شنیده نمی‌شود و او را سوگند نمی‌دهند، هر چند که بعضی گفته‌اند: اگر این دعوی متعلق به حق فردی باشد و شواهد بر صحت آن دلالت کند، ادعای وی شنیده می‌شود.

بخش دوم: اگر حال و وضع متهم نا معلوم باشد و معروف به خوبی یا بدی نباشد زندانی می‌شود تا وقتی که وضعیتش معلوم شود اگر بی‌گناه بود، آزاد می‌شود و اگر گناهکار بود، حکم عقوبت وی صادر می‌شود. بنابر رأی اکثر فقهاء و امر به زندانی کردن وی از طرف ولی امر مسلمانان یا قاضی صادر می‌شود. و حدیث بهز بن حکیم بر این امر

۱- (ابویعلی، ۱۲۵۷، ص ۲۵۸).

استدلال می‌کند که وی از پدرش و از پدربزرگش روایت کرده است که پیامبر ﷺ در حال اتهام نسبت به کسی وی را حبس و زندانی می‌کرد^(۱).

احضار متهم از مسافت دور برای قاضی جایز است. «مسافت دور مسافتی است که رفت و برگشت شخص به آنجا در یک روز امکان پذیر نباشد». و همچنین می‌تواند از مسافت کوتاه نیز وی را فرا خواند. «مسیر دو روزه»، مدعی علیه را می‌توان حبس کرد و تا زمانی که بخواهند میان وی با مدعی اقامه دعوی کنند، در زندان می‌ماند و این زندانی در اتهام اولیه بدون اتهام می‌باشد، و اگر کسی باشد که ضمانت او را بکند که هر گاه او را احضار کنند، وی را بیاورد، آزاد می‌شود.

بخش سوم: اگر متهم به بدکاری معروف باشد: مثلاً اگر متهمی به دزدی کردن یا راهزنی معروف باشد وی را زندانی می‌کنند. چون اگر زندانی کردن شخص که به بدی یا خوبی معروف نیست جایز است، به طریق اولی بدکار و تجاوزکار معروف زندانی می‌شود^(۲).

و این مورد به ولی امر ارجاع داده می‌شود تا مدت زندانی را تعیین کند، و بعداً حجم جرمی که انجام داده به آن اضافه می‌شود^(۳). و تا زمانی که از براءت وی مطمئن نشده باشد، همچنان زندانی می‌ماند.

در تبصرة الحکام درباره گروهی از این متهمان آمده است که: «این گروه جرم‌ها باید کشف شوند و پیرامون اتهام آن‌ها و شهرتشان به این جرم دقیقاً تحقیق می‌شود. و گاهی این کار با زدن یا زندانی کردن می‌باشد»^(۴).

۱- (النسائی، ج ۸ / ۶۲-۵۹).

۲- (ابن القیم، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱).

۳- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج ۲، ص ۱۵۵).

۴- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج ۲، ص ۱۵۴).

و اشاره می‌کنیم که گاهی زندانی کردن برای ادب کردن و مجبور کردن افراد ثروتمندی است که بدهی‌های خود را به تأخیر می‌اندازند.

۴-۳- حکم شکنجه متهم:

اصل در شریعت اسلامی محافظت و ضمانت آزادی شخصی و سلامت جسم انسان است، و از مهم‌ترین صورت‌های عناصر شخصیت عدم زندانی کردن فرد یا شکنجه کردن وی بدون هیچ دلیل شرعی است. در مورد شکنجه کردن یا زدن متهمی که معروف به بدکاری است میان علماء اختلاف وجود دارد.

دسته اول از این علماء که گروهی از مالکیه و یک روایت از امام احمد است، قایل به جواز زدن متهم با علم قاضی یا والی هستند. در حالی که بعضی از شافعیه و بعضی از حنابله آن را فقط منحصر به والی می‌دانند. کسانی که قایل به جواز زدن متهم هستند به این کار پیامبر ﷺ استدلال می‌کنند که: زبیر رضی الله عنه را به شکنجه کردن متهمی که مالش را پنهان کرده بود، امر کرد تا به آن اقرار کند و این امر در داستان ابن ابی الحقیق بعد از پیروزی پیامبر ﷺ بر اهل خیبر روی داد. و امام شوکانی بر این امر تعلیقی را آورده است بدین ترتیب که شکنجه متهم وقتی درست است که ظن غالب نسبت به دروغ بودن چیزی که ادعا می‌کند، وجود داشته باشد^(۱).

همچنین استدلال کرده‌اند به اینکه اگر بینه و دلیلی وجود نداشته باشد جز با زدن نمی‌توان جرم دزدها و غاصبان را ثابت کرد.

و گروهی از مالکیه و بیشتر علماء قایل به عدم جواز زدن متهم هستند. بلکه تنها زندانی می‌شود و در آن حال باقی می‌ماند تا وقتی که از گناه بری شود. نزدن گناهکار

۱- (نبیل الأوطار، الشوکانی، د. ت، ج ۸، ص ۲۱۶-۲۱۸).

بهتر است از زدن فرد بی‌گناه، هر چند که در زدن گناهکاران اموال دزدیده شده راحتتر برگردانده می‌شود ولی در زدن، باب شکنجه بی‌گناهان باز می‌شود.

ابن حزم به حدیث پیامبر ﷺ استدلال کرده است که می‌فرماید: «خون و مال و آبرو و زدن شما بر همدیگر حرام است». پس زدن مسلمانان حرام است^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیه صفت زدن را تعیین کرده است که در حدود به صورت معتدل شلاق می‌زنند ولی در تعازیر از تازیانه استفاده می‌شود.

قاضی ابویعلی حنبلی معتقد است که زدن در حدود و تعزیر بر تمام بدن بجز جاهای خطرناک لازم است و نباید همگی این ضربه‌ها را بر جای مشخصی از بدن زد. همچنان که در تعزیر صحیح نیست که خون از بدن متهم جاری بشود^(۲).

شریعت اسلام حق متهم را در دفاع از خود تضمین کرده است، و تمام ضمانت‌هایی که این امر را تأمین می‌کند برای او فراهم کرده‌اند.

پیامبر ﷺ به علی بن ابوطالب رضی الله عنه وقتی که او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد، فرمود: «وقتی دو نفر برای قضاوت پیش تو می‌آیند تا وقتی که سخن هر دو را شنیده‌ای، قضاوت نکن» علی گفت: بعد از آن با مشکلی مواجه نشدم^(۳).

همچنین قاعده «البینه علی المدعی والیمین علی من أنکر» «مدعی باید دلیل یا شاهد بیاورد و کسی که شاهد یا دلیلی ندارد باید قسم بخورد». در مورد مسایل مدنی و جنایی عام می‌باشد.

شاید این قوی‌ترین دلیل برای ضمانت حق دفاع از متهم باشد و فقهاء اتفاق نظر دارند که اگر قاضی در احکام خود به طور عمدی ظلم بکند مسؤول است، و این امر با اقرار وی در تجدید نظر کردن در حکمش ثابت می‌شود^(۱).

۱- (ابن تیمیه، ۱۳۸۷، ص ۱۱۶).

۲- (ابویعلی، ۱۲۵۷، ص ۲۸۳).

۳- (احمد، المسند، ج ۱ / ۹۶-۹۰ / ۱۴۹-۱۱۱، الترمذی، ۳ / ۶۱۸ شماره ۱۳۳۱، البیهقی، ۱۰ / ۱۳۷).

ولی حوزه اقرار «اعتراف» زیر شکنجه تا کجا است؟ جمهور می‌گویند که: به اقرار متهم بعد از زدن و شکنجه وی عمل نمی‌شود. و معتبر نیست و ناچار باید یک بار دیگر بعد از زدن اقرار کند چون در آن صورت مجبور به اقرار بوده است^(۲).

ماوردی و قاضی ابویعلی معتقدند که، اگر متهم در حال شکنجه اقرار کند، اقرار وی مبتنی بر زدن وی است. «اگر به خاطر اقرار گرفتن وی را بزنند، اقرار صحیح نیست، و اگر متهم را بزنند تا به کار خود زیر شکنجه اقرار کند، زدن را قطع می‌کنند و اقرارش دور انداخته می‌شود و اگر آن را تکرار کند اقرار دوم از وی قبول می‌کنند، و اگر به اقرار اول اکتفا کرد و آن را به خاطر نیاورد بر او سخت گرفته نمی‌شود که به اقرار اولش عمل کند هر چند که وی را مجبور کرده باشند».

۱- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج ۱، ص ۷۳).

۲- (ابن قدامة، ج ۱۰، ص ۱۷۲).

۴-۵- حقوق زندانیان در اسلام

۴-۵-۱- معنی حبس و مشروعیت آن و انواع آن:

حبس مترادف زندان است. زندان از حصر کردن مشتق شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾ [الإسراء: 8]. «و جهنم را زندانی برای کافران می‌سازیم». یعنی همچنان که طرابلسی حنفی می‌گوید: حصر به معنای زندان و حبس است^(۱).

زندان کردن از عقوبت‌های سخت است. چون خداوند متعال آن را همراه عذاب دردناک آورده است. یوسف علیه السلام رهایی از زندان را نیکی به حساب آورده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾ [یوسف: 100]. «براستی خدا در حق من نیکی‌ها کرده است، چرا که از زندان رهایم نموده است».

ابن قیم می‌گوید: بدان که حبس شرعی، زندانی کردن در مکانی تنگ نیست، بلکه به تأخیر انداختن شخص است، و او را از تصرف آزادانه منع می‌کند خواه در خانه باشد یا مسجد یا با ضمانت خود شخص یا وکالت و ضمانت دیگری یا همراه کردن کسی با او باشد، به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله زندانی را اسیر نموده است.

زندان شخصی است که اهلیت کامل برای اجرای انواع مبادلات و بخشش‌ها و اقرار به حقوق را دارد غیر از زندانی که به قتل محکوم شده است که تصرفات وی در حکم تصرفات مریضی است که در حال مرگ می‌باشد^(۲).

۱- (الطرابلسی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۶).

۲- (أحمد، ۱۴۰۳، ص ۳۴۶).

دلایل مشروعیت حبس از قرآن، سنت و اجماع

قرآن کریم: خداوند متعال در سوره مائده هنگامی که از جزای حربه می‌گوید: ﴿أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳]. «از جایی به جایی دیگر تبعید گردند و یا زندانی شوند». علماء گفته‌اند که: منظور از نفی، زندانی کردن می‌باشد.

سنت نبوی: از پیامبر ﷺ روایت شده است که ایشان «مردی متهمی را یک شبانه روز زندانی کردند». و حاکم از ابوهریره ﷺ روایت کرده است که پیامبر ﷺ «مرد متهم را یک شبانه روز زندانی می‌کرد»^(۱).

اجماع: صحابه پیامبر ﷺ بر زندانی کردن اجماع داشته‌اند و این کار را در مسجد یا کاروانسراها می‌کردند و عمر بن خطاب ﷺ حطیئة را زندانی کرد. و علی بن ابی طالب ﷺ زندانی را برای این کار ساخت. ولی بعضی از فقهاء مشروعیت حبس را به دلیل عدم وجود نص قرآنی صریح رد کرده‌اند. و آنچه که از پیامبر ﷺ روایت شده است فقط به خاطر احتیاط بوده است که یک شبانه روز کسی را زندانی کرده است، و حبسی نبوده که بتوان از آن حکمی را استنتاج کرد^(۲).

۴-۵-۲- انواع حبس در شریعت اسلامی:

حبس و زندان گاهی به عنوان عقوبت در نظر گرفته می‌شود. در این حالت یا مدتی معینی دارد یا غیر معین.

گاهی حبس کردن به صورت احتیاطی (بازداشت) می‌باشد تا وقتی که متهم یا بری می‌شود یا اتهام وی ثابت می‌شود.

۱- (ابوداود، ۳/ ۳۱۴ شماره ۲۶۳).

۲- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ص ۲۲۵، الطرابلسی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۶، ابوالمعاطی، د. ت، ص ۵۰۲).

حبس‌هایی با مدت معین:

حبسی است که برای آن در حکم قاضی مدت معینی در نظر گرفته شده است. مثلاً حبس مسلمانی که در ماه رمضان بدون علت روز خواری می‌کند، یا مسلمانی که شراب می‌فروشد یا ربا خواری می‌کند یا فحش و ناسزا می‌گوید. علماء در مورد بیشترین مدت حبس اختلاف نظر دارند. شافعیه می‌گویند: بیشترین مدت حبس به یکسال نمی‌رسد، یعنی کمتر از یکسال است هر چند که یک روز باشد. ولی جمهور حدی برای بیشترین مدت حبس مقرر نکرده‌اند ولی بر کمترین مدت آن اتفاق نظر دارند که یک روز است^(۱).

حبس‌هایی با مدت نامعین:

این حبس‌ها در جرایم بزرگ و حجیم و مجرمان معتاد به جرم وجود دارد، و یا به مرگ منتهی می‌شوند یا به توبه مانند، سرقت و دزدی برای بار سوم یا کسی که بدعتی می‌گزارد و به آن دعوت می‌کند^(۲).

حبس‌های احتیاطی (بازداشت):

منظور از این حبس‌ها، نگهداشتن متهم است تا زمانی که جرم وی معلوم یا بری می‌شود. زندانی کردن کسی است که قراین احتمال ارتکاب جرم توسط او وجود دارد و تا زمانی که صحت اتهام یا عدم آن روشن می‌شود، زندانی می‌شود. به عبارتی دیگر عملیاتی است که متهم را از مواجهه با آن حفظ می‌کند تا در اثنای تحقیق فرار نکند یا در اثنای عملیات تحقیق بر شاهدان تأثیر نگذارد.

۴-۵-۳- منع شکنجه زندانیان:

۱- (الموردی، د. ت، ص ۲۳۶، ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج ۲، ص ۲۵).

۲- (البهوتی، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۷۵).

احترام به کرامت فرد و انسانیت وی هنگام اجرای عقوبت و منع شکنجه وی: جمهور معتقدند که مرد را در حالت ایستاده سنگسار می‌کنند و می‌زنند و زن را در حالت نشسته، تا عورت وی آشکار نشود. و در مورد لخت کردن زندانی دو قول وجود دارد. و کسانی که قائل به لخت کردن زندانی هستند بیان کرده‌اند که، در آوردن شلوار زندانی جایز نیست تا عورت وی پوشیده بماند.

و نسبت به حد قذف علماء می‌گویند که: متهم را با لباسش شلاق می‌زنند ولی لباس‌های ضخیم و پشمینه را از بدن او در می‌آورند^(۱).

در مورد ابزار مورد استفاده در شلاق زدن یعنی تازیانه، باید از تازیانه متوسط و مناسبی استفاده شود که نه خیلی تازه و سفت باشد و نه خیلی نرم و کهنه باشد. و از استعمال چوب یا عصا منع شده است. چون در زدن با آن استخوان‌ها می‌شکند و بدن زخمی می‌شود.

و در عقوبت قصاص قتل یا حد غیر از جرم زنا و تعزیر، از شمشیر استفاده می‌شود چون شمشیر سرعت برندگی بیشتری دارد. بنابراین استعمال چیزهایی که این هدف را محقق کند، جایز است. چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وقتی خواستید کسی را (به قصاص) بکشید به نیکی بکشید و هنگامی که می‌خواهید حیوانی را ذبح کنید آن را به نیکی سر ببرید»^(۲).

در مورد اجرای قصاص غیر نفس (غیر از قتل) رعایت تماثل و عدم ظلم و تجاوز واجب است. همراه با اینکه در اجرای قصاص قتل باید اجازه اولیای دم رعایت شود، اگر از میان اولیای دم کسانی باشد که بتوانند این کار را بکنند تحت قدرت ولی امر این کار

۱- (ابن نجیم، ج ۵ / ۳۱).

۲- (العسقلانی، د. ت، ص ۳۳۶).

را می‌کنند، ولی در قصاص غیر از قتل (اعضای بدن) ولی امر بدون اجازه اولیای دم یا مجنی علیه می‌تواند عمل کند^(۱).

بعد از قتل محکوم جسد وی به خانواده‌اش سپرده می‌شود. چون پیامبر ﷺ فرموده است: «با آن‌ها همان کاری را بکنید که با مرده‌های خود می‌کنید»^(۲). اما کسی که محکوم به مرگ باشد و بعد از مرگ ولی یا فامیلی نداشته باشد که او را بشویند و کفن و دفن کند، از بیت المال مسلمانان هزینه کفن و دفن وی پرداخته می‌شود و بر او نماز گزارده می‌شود و او را دفن می‌کنند^(۳).

۴-۵-۴- رعایت حال محکوم علیه:

رعایت حال محکوم علیه از اینکه مرد باشد یا زن، واجب است، همچنین رعایت حالت سلامتی عقلی وی واجب است. بنابراین سنگسار زن باردار در عقوبت زنا به تأخیر می‌افتد، و همچنین عقوبت شلاق زدن او در شرب خمر یا قذف به تأخیر می‌افتد تا وقتی که بچه‌اش را به دنیا می‌آورد. و حتی بعضی از علماء معتقدند که سنگسار زن را تا پایان دوران شیردهی به تأخیر بیندازند. بلکه این علماء همچنین به وضعیت زن محکوم نیز بعد از ولادت توجه داشته‌اند، پس اگر زن قوی بود حکم قطع یا تازیانه در مورد او اجرا می‌شود و اگر در اثر بچه آوردن ضعیف شده بود، جمهور معتقدند که عقوبت را به تأخیر بیندازند تا زمانی که آن زن قوی بشود مانند حالت مریضی که امید شفای وی وجود داشته باشد.

به خاطر دلیلی که از سنت در این مورد آمده است^(۴).

۱- (ابن فرحون، ج ۲، ص ۲۷۰، ابوزهره، د. ت، ص ۵۸۳).

۲- (الشوکانی، ۷/ ۲۸۲).

۳- (الشوکانی، ج ۷، ص ۲۸۵-۲۸۲، ابن قدامة، ج ۱۰، ص ۳۳۸-۳۳۶، عوده، د. ت، ج ۱، ص ۷۶۵).

۴- (الشوکانی، ج ۷، ص ۲۸۵-۲۸۰).

نسبت به محکومی که مریض است. -خواه مرد خواه زن (غیر حامل)- جمهور معتقدند که اقامه حد علیه وی به تأخیر می‌افتد اگر شخص در حالت بیماری باشد که امید شفای وی به زودی وجود داشته باشد، اقامه حد علیه او به تأخیر می‌افتد، چون در حال شفا و سالم بودن، قوی می‌شود. اما حالت دیگری وجود دارد وقتی که محکوم مریض باشد و امید شفای وی وجود نداشته باشد یا امید شفای وی بعد از مدت طولانی وجود نداشته باشد، قول راجح این است که با ابزار مناسب با حال وی حد را بر او اجرا می‌کنند همچنانکه در سنت آمده است که پیامبر ﷺ امر به زدن شخص بیمار ناقصی کرد که وی را با صد شاخه نرم درخت خرما یک بار زدند و این عقوبت وی برای جرم زنا بود^(۱).

اجرای حد مست:

فقهاء در مورد اجرای حد بر فرد مست در حال مستی‌اش اختلاف دارند. بعضی از آن‌ها حد زدن وی را در همان حال مستی واجب می‌دانند، چون از پیامبر ﷺ روایت شده است که ایشان امر به زدن شراب خورنده ای کردند که در حال مستی بود و منتظر نشدند تا از حال مستی بیرون بیاید. در حالی که عده‌ای دیگر معتقدند که حد زدن را باید تا زمان سر حال آمدن شخص مست، به تأخیر انداخت تا احساس شکنجه نکند و برای دیگران نیز عامل بازدارنده‌ای باشد^(۲).

تأثیر جنون ایجاد شده در اجرای حکم بر شخص محکوم:

شافعی و احمد معتقد به وجوب اجرای حکم بر وی هستند، چون ملاک حالتی است که مکلف در آن مرتکب جرم شده است و قبل و بعد آن ملاک نیست. مگر اینکه این

۱- (الشوکانی، ج ۷، ص ۲۸۳).

۲- (ابویوسف، د. ت، ص ۱۶۵).

جرم از جرایم حدود نباشد و تنها دلیل اثبات آن اقرار مجرم باشد. چون جنون وی مانع از رجوع به اقرارش می‌شود. و اجرای حکم را تا زمان به هوش آمدن و سر حال شدن وی متوقف می‌کنند. و مالکیه معتقدند که اجرای حکم را تا زمان به هوش آمدن وی متوقف می‌کنند. و ابوحنیفه معتقد است که اجرای حکم متوقف می‌شود. ولی وقتی که اجرای حکم شروع شد. جنون عارضی تأثیری در ادامه تکمیل اجرای حد ندارد. و از طرف دیگر اگر عقوبت، قصاص بود بنا بر استحسان از او دیه گرفته می‌شود^(۱).

رعایت وضعیت هوا هنگام اجرای حکم:

از جمله ضمانت‌هایی که وسعت و گستردگی اسلام را آشکار می‌سازد و بیان می‌کند این است که عقوبت برای شفا یافتن نیست، بلکه برای بازداشتن و شکنجه است. اسلام هنگام اجرای حکم وضعیت هوا را رعایت کرده است. بنابراین عقوبات حدود و قصاص اگر با تازیانه یا قطع عضو باشد، هنگام سرما و گرمای شدید به تأخیر می‌افتد، چون هدف از بین بردن محکوم نیست، بنابراین تا زمانی که ضرر دفع می‌شود، بازداشت می‌شود^(۲).

۴-۵-۵- رعایت حقوق دینی و اجتماعی محکومین به زندان:

هدف از زندانی کردن از بین بردن شخص محکوم نیست و یا هدف خارج کردن وی از دایره بشریت نیست. بنابراین شخص زندانی حقوقی دارد از جمله: انجام مناسک و عبادت‌های دینی در زندان

۱- (عوده، د. ت، ج ۱، ص ۵۹۹-۵۹۷).

۲- (الأنصاری، ۱۲۱۲، ج ۴، ص ۱۳۳).

زندانی حق دارد که تمام عبادت‌های دینی خود از جمله نماز، روزه و زکات را انجام دهد. امام احمد بن حنبل به علت آشوب و فتنه خلق قرآن کریم، بیش از دو سال در زندان بود. و می‌گوید: «من در حالی که بسته شده بودم با زندانیان نماز می‌خواندم»^(۱). در نامه خلیفه عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه به امرایش آمده است که: «در زندان‌های خود مسلمانان را در زنجیر و بندی قرار ندهید که نتوانند ایستاده نماز بخوانند. و آن‌ها را در بند و زنجیر تحقیر نکنید مگر کسی که قرار است اعدام بشود»^(۲).

نیازهای ضروری زندانی:

مسلمانان بنا بر نص قرآن کریم حق خوردن و نوشیدن و پوشیدن دارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: 8]. «و خوراک را -به رغم دوست داشتنش- به بینوا و یتیم و اسیر می‌بخشند».

اسیر شخص مبارزی است که در حال جنگ با مسلمانان اسیر شده است، یا مسلمانی است که به حق زندانی شده است. علی بن ابوطالب رضی الله عنه در مورد قاتل خود ابن ملجم می‌گوید: «به او غذا و آب بدهید و به نیکی وی را اسیر کنید»^(۳).

هزینه این نیازمندی‌های زندانیان از مال مخصوص زندانی پرداخت می‌شود و بر عهده خود وی است، و اگر مالی نداشت از بیت المال پرداخت می‌شود و این امر نسبت به زندانی تعزیری است. چون جرم وی مهم و خطرناک است. ولی در هزینه زندانیان باید حد وسط را رعایت کرد^(۴).

۱- (الأحمد، ۱۴۰۳، ص ۲۲۳۸).

۲- (ابویوسف، د. ت، ص ۱۶۲).

۳- (عودة، د. ت، ص ۱۰۱).

۴- (الماوردی، د. ت، ص ۲۲۰).

زن زندانی حق دارد که فرزند کوچکش را شیر بدهد^(۱).
 زندانی حق دارد که با زن خود در زندان خلوت کند تا نیازش را برآورده کند، او را
 مجبور به این کار نمی‌کنند.

آموزش دادن به زندانیان:

این امر شرعی است که در سوره یوسف آمده است که زندانیان همراه وی و خوب
 عبادت خداوند یگانه را یاد می‌گرفتند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَصْحَبِي اللَّيْلُ
 وَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف: 39]. «ای دوستان زندانی من!
 آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه چیره».

زندانیان حق دارند که در زندان کار کنند به گونه‌ای که بعضی از علماء گفته‌اند:
 زندانی را از کاری که در زندان انجام می‌دهد منع نمی‌کنند تا از این طریق ثمره پاکی به
 دست بیاورد، مانند: نفقه خودش یا پرداخت بدهی هایش. در حالی که بعضی از علماء
 قائل به عدم جواز این کار هستند. چون منع کردن وی از این کار، او را دل شکسته و
 ناراحت می‌کند^(۲).

اجرای هیچ عقوبتی جایز نیست مگر اینکه یک حکم قضایی محکم صادر شود.

هیچ جرم و عقوبت جز با نص شرعی ثابت نیست:

شریعت اسلامی یک اصل اساسی را گذاشته است که آن براءت ذمه می‌باشد - خواه
 ذمه مالی باشد یا جنایی - بنابراین هیچ جرم و عقوبتی جز در مقابل نص شرعی نیست.
 خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: 15]. «ما
 (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری روان سازیم».

۱- (ابویحیی، ج ۲، ص ۱۸۹).

۲- (ابویوسف، د. ت، ص ۱۹۳).

آیات قرآنی و احادیث شریف نبوی بر این امر اجماع دارند که قبل از اجرای عقاب و عذاب ضرورتاً واجب است که گناه (جرم) و عقاب آن را برای افراد به طور عمومی اعلام کرده باشند.

از جمله خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا﴾ [القصص: 59]. «و پروردگارت هرگز نابود کننده شهرها نیست مگر آنکه در کانون آن [دیوار] رسولی بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند».

هنگام تقسیم جرایم به حدود و قصاص اثبات تعیین جرم و عقوبت آن را بیان کردیم. نسبت به جرایم تعزیری نیز اصل این است که هیچ جرمی جز با نص شرعی جرم شناخته نمی‌شود. چون شریعت از بعضی از ممنوعات به طور عمومی نهی کرده است، مانند رشوه، رباخواری و دشنام دادن. با وجود اینکه ولی امر مسلمانان بر حسب شرایط مکانی و زمانی می‌تواند بعضی کارها را جرم اعلام کند. بنابراین شریعت اسلامی چهارچوب عقوبات تعزیری را به صورت اجمالی مشخص کرده است. به گونه‌ای که قاضی آن چه را که متناسب با شرایط جرم و مجرم بوده است بر می‌گزیند، و این در ضمن چارچوب ضوابط است.

عقوبت تعزیرات با تفاوت گناهان در زشتی و مؤذی بودن آنها تفاوت پیدا می‌کنند، و شامل تهدید به عقاب می‌شوند. پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند به بنده‌ای که در خانه‌اش تازیانه‌ای را آویخته که خانواده‌اش را با آن ادب کند، رحم می‌کند»^(۱). همچنین پند دادن و تبعید کردن از عقوبت‌های تعزیری است. مانند تبعید آن سه نفری که به غزوه تبوک پشت کردند و از جنگ خودداری کردند.

همچنین تبعید کردن به جایی غیر از آن شهر، نیز عقوبت تعزیری است. روایت شده است که پیامبر ﷺ دو نفر منخنث (دو جنسه) را از مدینه تبعید کرد.

۱- (ابن عدی، ۱۴۰۴، شماره ۴/۱۶۴۲).

همچنان که تحت مراقبت داشتن افراد تبعید شده نیز جایز است. همچنین حبس کردن نیز از عقوبت‌های تعزیری هستند همچنان که بیان کردیم، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّأَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: 15]. «آنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا می‌رسد یا اینکه خداوند راهی را برای آنان باز می‌کند».

همچنین به جواز حبس احتیاطی (بازداشت) متهمان جرایم تا بری شدن معلوم شدن وضعیت آنان، اشاره کردیم. از جمله عقوبت‌های تعزیری پرداخت غرامت و مصادره است، و در جرم‌های سیاسی اعدام است و شلاق تعزیری و به تیرک بستن تا سه روز جزء جرم‌های تعزیری است که در این مدت نباید مجرم را از غذا خوردن و نماز خواندن ممنوع کرد، چون این کار به قصد تأدیب وی است^(۱).

قاضی باید در این عقوبت‌ها معین از بالاترین حد آن بنا بر تعزیر، تجاوز نکند. مثلاً در عقوبت زنا اشاره به جرم تجاوز به آبروی انسان‌هاست، و در جرم قذف اشاره به عقوبت فحش و دشنام است.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که در جرم غیر حدی از حد آن تجاوز کند، از متجاوزان است»^(۲).

اختصاص مؤسسه‌ها و سازمان‌ها به عقاب مجرمان در اسلام:

فقها ضرورت گردآوری زندانیان را بیان داشته‌اند. بنابراین اصل در زندانیان این است که به صورت جمعی باشند نه فردی. مگر در حالاتی استثنایی که بر اساس مصلحت و حالت مجرم باشد. مثلاً شخص مرتد در ایامی

۱- (الماوردی، د. ت، ص ۲۳۸، عوده، د. ت، ج ۱، ص ۶۹۹-۶۹۰، عامر، ۱۳۹۶، ص ۳۵۳).

۲- (البهقی، ۱۳۵۳، شماره ۸ / ۳۲۸).

که می‌خواهد به اسلام باز گردد حبس می‌شود و در جایی که می‌خواهند وی را زندانی کنند (خواه با زندانیان باشد یا تنها باشد) باید تنها باشد^(۱).

زندانی کردن اشخاص همجنس خواه جایز است بخاطر شری که برای جامعه دارند. و هنگامی که ترس آمیزش زندانیان با او وجود داشته باشد، او را انفرادی زندانی می‌کنند. زندانی کرن مردان و زنان در یک جای واحد جایز نیست بلکه هر کدام باید جای مناسب و مخصوص خود را داشته باشند. و اگر احتمال مساحقه (هم جنس بازی زنان با هم) وجود داشته باشد، بعضی از آنها را از همدیگر جدا می‌کنند^(۲).

برای ولی امر جایز است که زندانی را مخصوص دزدها و مجرمان قرار بدهد، و زندان دیگری را برای بدهکاران و کسانی که بدهی خود را به تأخیر می‌اندازند، قرار بدهد تا این افراد از تصرفات افکار مجرمان تأثیر نپذیرند. اصل در شریعت اسلامی رعایت حال تمامی محکومان و شرایط شخصیتی آنها مثل جنس و سن و اندازه جرم و سبب زندانی کردن آنها است^(۳).

حق رعایت اجتماعی محکومان:

شخص زندانی هنگام بیماری در اثنای اجرای عقوبت زندان حق درمان دارد. درمان وی باید در داخل زندان باشد اگر ممکن بود و اگر ممکن نبود باید برای درمان به خارج از زندان منتقل شود^(۴).

همچنین ملاقات زندانی از طرف خویشان و دوستان برای مدت کوتاهی جایز است. تا خوگرفتن به آنها و مهربانی آنها برای وی محقق نشود و وجود خود را در زندان

۱- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج ۲، ص ۳۲۹).

۲- (ابن القیم، ج ۴، ص ۲۷۷).

۳- (الأحمد، ۱۴۰۱۳، ص ۳۲۲).

۴- (ابویحیی، ۱۳۱۳، ص ۱۸۸).

دردناک احساس کند. تا وی را از بازگشت به جرمی که علت و ورود وی به زندان بوده است باز دارد.

خروج محکوم از زندان برای ملاقات والدین و فرزندانش در حالت بیماری شدید جایز است، و همچنین حاضر شدن بر جنازه یکی از والدینش با ضمانت جایز است تا مانع فرار وی شود^(۱).

حق آزاد سازی زندانی بعد از پایان مدت عقوبت وی:

عقوبت در شریعت اسلامی جز با نص شرعی ثابت نمی‌شود. و از طرف دیگر نیز عقوبت شخصی می‌باشد چون شخص محکوم، خود را در آن کاری که مستوجب عقوبت است، انداخته است و عقوبت بر دیگری نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [فاطر: 18]. «هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

عقوبت در اصل به منظور حمایت از مصالح معتبر در اسلام آمده است که حفظ دین، حفظ نفس، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ مال.

بنابراین، آزاد کردن شخص محکوم بعد از پایان مدت زندانی وی واجب است، و گرنه بعد از این باقی گذاشتن وی در زندان تجاوز به آزادی شخص وی و اذیت کردن وی به ناحق می‌باشد.

بلکه وظیفه ولی امر و قاضی است که هر روز به حال زندانیان رسیدگی کند و کسانی که استحقاق باقی ماندن در زندان را ندارند، آزاد کنند^(۲).

بنابراین ادب کردن زندانی جایز است، چون جرمی مرتکب شده است که وی را از بعضی از این حقوق مثل همبستری یا خلوت با همسر، منع کرده است^(۳).

۱- (ابویحیی، ۱۳۱۳، ص ۱۸۸).

۲- (ابویوسف، د. ت، ص ۱۶۳).

۳- (الأحمد، ۱۴۰۳، ص ۱۶۷).

حقوق بچه‌های گناهکار:

اصل در اسلام این است که حال بچه‌ها رعایت شود یعنی از آغاز ولادت وی باید حفظ و حضانت و رعایت وی تا زمان بالغ شدن وی در نظر گرفته شود. و در این امور پیامبر ﷺ برای ما الگوی نمونه ای بود و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفت: من پشت سر پیامبر ﷺ می‌رفتم. و پیامبر ﷺ فرمود: «ای پسر، به یاد داشته باش که خداوند تو را حفظ می‌کند، به یاد داشته باش که خداوند تو را به وجود آورده است و تو را مقام می‌دهد، هرگاه درخواستی داشتی از خدا بخواه، و هرگاه مدد جستی از خداوند مدد جوی»^(۱).

بعضی از فقهاء می‌گویند که: کودک مادامی که عاقل است باید به انجام فرایض و عبادات امر شود. هر چند که به سن تکلیف نرسیده باشد. و این بنا بر وجه تعلیم و تأدیب می‌باشد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فرزندانتان را به نماز خواندن امر کنید هر چند که هفت ساله باشند»^(۲).

امام یا قاضی می‌تواند بچه ای را که به سن تمیز رسیده است و جرمی انجام داده است، ادب کنند، یا او را بزنند و یا وی را در جایی برای تعلیم و تربیت قرار دهد. ادب کردن بچه توسط قاضی باید تا حدود مشروعی باشد و اگر از آن حد تجاوز کند و بچه تلف شد قاضی مسؤول آن است^(۳).

پس روشن شد که هدف اصلی از معاقبه بچه‌های گناهکار، تأدیب و تعلیم آن‌ها است، با این هدف که شهروند صالحی برای جامعه اسلامی بشوند.

۱- (الترمذی، ۴/ ۶۷۷ شماره ۲۵۱۶).

۲- (ابوداود، ۴۹۵، احمد، ج ۲/ ۱۸۷).

۳- (الکاسانی، ج ۸، ص ۳۰۵، ابن قدامة، ج ۱۰، ص ۲۴۹).

پایان

درس حقوق انسان در اسلام یک تحقیق بنیادین است که موضوع این رساله می‌باشد که چهار فصل است. که منظور از آن ابراز باروری و سودمندی اسلام در این موضوع است.

بنیان نهادن حقوق انسان در اسلام یک بنیانگذاری دینی است. که معیارهایی برای سرشت انسانی محض از آن خارج می‌شود، که آن را در لیست کرامت انسانی قرار می‌دهند.

این تحقیق به من این امکان را داد که اسلام را از قفس اتهام بیرون بیاورم. خواه این نسبت از طرف مسلمانانی باشد که می‌خواهند اسلام را از تمام ارزش‌های انسانی که به وسیله آن به بالاترین درجه ترقی می‌رسند، خلع کنند و خواه از طرف مسلمانانی باشد که برای توجیه دیدگاه خود به مناقشه روی می‌آورند که اسلام از آن بیزار است.

موضوع کرامت انسانی از دیدگاه اسلام، قاعده اساسی برای حقوق انسان است که رنگ فراگیر و احترام را به این حقوق می‌بخشد، اصل تسامح و مدارایی که اسلام بیان کرده است بر تغییر و اختلاف میان بشر در جنس و رنگ و عقیده و مقام و ثروت و فقر تأکید می‌کند و از کرامت انسانی نمی‌کاهد و در نتیجه حقوق وی را ضایع نمی‌کند.

از دیدگاه اسلامی آزادی حق بنادین است. و با اسلوب علمی در ساختاری گذاشته شده است که اصالت اسلام را در بیان این حق آشکار می‌کند. حقوقی که ارزش‌های انسانی و اصول تشریحی بر آن مترتب می‌شود. و آن آزادی درونی (ذاتی) است که متعلق به اراده و اختیار است. و آزادی بیرونی که متعلق به بعد جمعی بودن انسان است که به آزادی‌های عمومی معروف است که در این اسلام از کرامت انسانی توسط خداوند و جانشینی وی در روی زمین سرچشمه می‌گیرد. تا آزادی کامل برای بهره برداری از هستی

داشته باشد و بتواند آن را طبق روش جانشینی که عبادت و سیادت می‌باشد، تسخیر و بهره برداری کند. در خلال این تحقیق روشن شد که ارتباط محکمی میان رشد و حقوق انسان‌ها وجود دارد. چون رشد از دیدگاه اسلامی با بعد مادی و معنوی آن در اصل خوشبخت کردن و تکریم انسان است. و این امر در عصر حاضر جز با اجرای اصل ضمانت و تعهد اتمام نمی‌شود. و این امر بر دولت واجب است که برای رسیدن به این هدف همکاری کند.

حقوق انسان در چارچوب قرارداد اسلامی و به دور از هر گونه توجیه و اسقاط می‌باشد. توجیهاتی که اسلام را از دعاوی که در این مورد مبالغه می‌کند، خارج می‌کنند. مسیری که در این تحقیق پیموده‌ایم. همان اصل و بنیان گذاردن است که بنابر التزام من به این هدف، تعلیم را از نصوص دینی اصلی گرفته‌ام که بر طبق مقاصد بزرگ اسلام و کلیات اساسی آن و بر حسب آنچه که کلمات به من اجازه می‌دادند و عقل مرا یاری می‌داده است، به پایان رسانده‌ام.

عمیق کردن دقت حقوق انسان و ریشه‌گیری آن در خلال بنای آن بر کرامت انسانی، بر طبق عقیده اسلامی در این عصر امری ضروری است. عصری که در آن مدام به حقوق انسان بی‌حرمتی می‌شود.

تکیه کردن به اسلام در زمینه حقوق انسان ضمانتی را برای این حقوق تشکیل می‌دهد و دعوت به ترکیب و ساخت مشروع حقوق انسان محسوب می‌شود.

و این حقوق تا جایی که لازم است باید به طور فراگیری چاپ بشوند و رنگ جهانی به خود بگیرند. چون این حقوق برای انسان به مجرد انسان بودنش، جدای از ویژگی‌هایش گذاشته شده است. مثلاً مساوات همان اصل اساسی منظم کننده حقوق انسان است. بنابراین نباید که خصوصی کردن را بنابر امتیاز امت‌ها از همدیگر اهمال کنیم.

آنچه که قابل ملاحظه است این است که، جامعه‌های عربی و اسلامی ما، نیازمند نشر فرهنگ حقوق انسان است. و به اعتقاد من این امر جز با تدریس آن در مدارس و سازمان‌ها و دانشگاه‌ها امکانپذیر نیست. تا کودکان بر اساس آن تربیت شوند و در بافت اجتماعی ما نفوذ کنند.

بنای حقوق انسان بر اصول بزرگی است که اسلام ما را با آن مواجه کرده است و ما را واداشته است که در مقابل دو معیاری بودن سر خم نکنیم همان چیزی که دولت‌های قدرتمند در روابطشان بر آن تکیه می‌کنند همان کشورهایی که توسعه یافته نام دارند. این دیدگاه اسلام در مورد انسان است که وی را با تکریم خداوندی گرامی داشته است، و این روش فراگیر اسلام در بیان حقوق انسان برای همه است. تا از اصول ارزشمند آن و دعوت همیشگی و شایسته به تمام مکان‌ها و زمان‌ها اشاره کرده باشد.

﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ [الأحزاب: 4]. «و خداوند سخن حقّ

می‌گوید. و او [به] راه [راست] رهنمون می‌شود».

وصلی الله وسلم علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

منابع

- إبراهيم، أحمد (1926)، الأحكام الشرعية للأحوال الشخصية -مجلة القانون والاقتصاد، السنة السادسة العدد الثاني فبراير 1926م.
- ابن الأثير، على بن أحمد بن أبي الكرم (1972)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، القاهرة: دار الشعب.
- ابن الجوزي (د. ت)، الموضوعة، طبعة مصر.
- ابن العربي (د.ت)، أحكام القرآن، طبعة دار الفكر.
- ابن القيم (1391-1971) تحفة الودود بأحكام المولود، تحقيق عبدالقادر الأرنؤوط مكتبة دار البيان.
- ابن القيم (1372)، الطرق الحكمية في السياسة الشرعية، مطبعة السنة المحمدية.
- ابن القيم (1275-1955)، مدارج السالكين.
- ابن القيم (1357)، إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان، القاهرة: مطبعة الحلبي.
- ابن القيم (1389)، إعلام الموقعين عن رب العالمين، القاهرة: المكتبة التجارية بالقاهرة.
- ابن القيم (1399)، زاد المعاد في هدى خير العباد، تحقيق شعيب وعبدالقادر الأرنؤوط، ط1، بيروت: مطبعة الرسالة.
- ابن تيمية، شيخ الإسلام تقي الدين أبو العباس أحمد الحراني (1333هـ)، الحسبة في الإسلام، القاهرة: مطبعة الخانجي.
- ابن تيمية، شيخ الإسلام تقي الدين أبو العباس أحمد الحراني (1387هـ)، السياسة الشرعية في إصلاح الراعي والرعية، القاهرة: المطبعة السلفية.

ابن تيمية، شيخ الإسلام تقي الدين أبو العباس أحمد الحارثي (د.ت)، الفتاوى، الرباط: طبعة مكتبة المعارف، المغرب.

ابن حجر، العسقلاني (1353-1933)، بلوغ المرام، ط2، القاهرة: المطبعة الرحمانية، مصر.

ابن حجر، العسقلاني (1378-1959)، فتح الباري بشرح صحيح البخاري، القاهرة: مطبعة الحلبي.

ابن حجر، العسقلاني (د.ت)، المطالب العالمة، (د.ت) طبعة دار الكتب العلمية.

ابن حزم الظاهري، أبو محمد علي بن حزم (1350)، المحلى، القاهرة: إدارة الطباعة المنبرية.

ابن حزم الظاهري، أبو محمد علي بن حزم (1246-1937) الأحكام في أصول الأحكام، ط1، القاهرة: مطبعة السعادة بالقاهرة.

ابن حسين، محمد الخضر (1327هـ-1959)، الحرية في الإسلام، تونس: المطبعة التونسية.

ابن حسين، محمد الخضر (د.ت)، السعادة العظمى، المجلد1، عدد17.

ابن حميد، صالح بن عبدالله، المرأة المسلمة مصانة الحقوق، مجلة الرابطة، ع388، السنة 25 صفر1411هـ..

ابن دقيق العيد، أبو الفتح تقي الدين (د.ت)، الأحكام شرح عمدة الأحكام (د.ت)، تصحيح محمد منير الدمشقي، القاهرة.

ابن رشد الحفيد، الإمام محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد القرطبي (1279هـ - 1965)، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، مطبعة الحلبي، طبعة مصورة عن طبعة الخانجي، دار الفكر.

ابن عابدين، محمد أمين بن عمرو بن عبد العزيز الدمشقي المعروف بابن عابدين (د.ت)، حاشية

ابن عابدين، رد المختار على الدر المختار، شرح تنوير الأبصار المعروف باسم حاشية ابن عابدين، بيروت: دار إحياء التراث العربي، لبنان.

ابن عاشور (د.ت)، أصول النظام الاجتماعي في الإسلام، الشركة التونسية للتوزيع الدار العربية للكتاب.

- ابن عاشور (د. ت)، مقاصد الشريعة الإسلامية، الشركة التونسية للتوزيع.
- ابن عاشور، محمد الطاهر (د. ت)، التحرير والتنوير، ج 15، تونس: الدار التونسية للنشر.
- ابن عبد البر (د. ت)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، (ت) على محمد البجاوي، القاهرة: دار النهضة بمصر.
- ابن عبد البر (1985)، جامع بيان العلم وفضله، (ت) بشار معروف عواد، ط 4، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن عبدالحكم (1961)، فتوح مصر والمغرب والقسم التاريخي، تحقيق عبدالمنعم عامر، القاهرة.
- ابن عدى، أبوأحمد عبدالله بن عدى الجرجاني (1404)، الكامل في ضعفاء الرجال، (ت) الرياض: دار الفكر بيروت الطبعة الأولى.
- ابن فرحون، القاضي برهان الدين إبراهيم بن علي بن فرحون، تبصرة الحكام في أصول الأقضية ومناهج الأحكام، المطبعة البهية بمصر سنة 1202 هـ، ومطبعة مصطفى الحلبي 1278 هـ / 1958 م.
- ابن قدامة، موفق الدين بن قدامة المقدسي الحنبلي (د. ت)، المغني، القاهرة: مطبعة المنار.
- ابن كثير، عماد الدين أبو الفداء إسماعيل بن كثير (1408 - 1988)، تفسير القرآن العظيم، ط 1، بيروت: مكتبة المعارف المعارف.
- ابن ماجه «(1384)، السنن، سنن ابن ماجه، طبعة الحلبي، الطبع، الأولى.
- ابن ماجه، الحافظ أبو عبدالله محمد بن يزيد القزويني (1272)، السنن: سنن ابن ماجه، طبعة دار إحياء الكتب العلمية.
- ابن منصور، سعيد (د. ت)، السنن، تحقيق حبيب الرحمان الأعظمي، بيروت: طبعة دار صادر.
- ابن منظور الإفريقي، محمد بن بكر منظور (1275)، لسان العرب، بيروت: طبعة دار صادر.
- ابن نجيم (د. ت)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، الطبعة الثانية، بيروت: نشر دار المعرفة.
- أبوأته، محمد وفيق (1970)، موسوعة حقوق الإنسان تقديم ومراجعة جمال العطيفي، الجمعية المصرية للاقتصاد السياسي والإحصاء والتشريع، القاهرة.

- أبوداود، سليمان ابن الأشعث السجستاني (1372-1952)، السنن، القاهرة: مطبعة الحلبي.
- أبوزهرة، محمد (د.ت)، المجتمع الإنساني في ظل الإسلام، دار الفكر العربي.
- أبوزهرة، محمد (د.ت)، التكافل الاجتماعي في الإسلام، دار الفكر العربي.
- أبوزهرة، محمد (1987)، الجريمة والعقوبة في الفقه الإسلامي، دار الفكر العربي.
- أبوزهرة، محمد (د.ت)، تنظيم الإسلامى للمجتمع، دار الفكر العربي.
- أبوزهرة، محمد (د.ت)، نظرة إلى العقوبة في الإسلام (بحث لمجلة البحوث الإسلامية، مجلة التوجيه التشريعى في الإسلام).
- أبونعيم، الأصفهاني (د.ت)، حلية الأولياء، طبعة دار الكتاب العربي، بيروت.
- أبويحيى، الأنصارى (1313)، أسنى المطالب، شرح روض المطالب، نشر المكتب، الإسلامية بمصر عن طبعة الميمنية.
- أبويعلی الحنبلي، القاضي أبويعلی محمد بن الحسين الفراء الحنبلي (1257)، الأحكام السلطانية، القاهرة: مطبعة الحلبي.
- أبويعلی الموصلي (1984)، المسند (ت) حسن سليم أحمد، ط1، دمشق: دار المأمون للتراث.
- أبويوسف (د.ت)، الخراج: كتاب الخراج، القاهرة: المطبعة السلفية.
- أحمد بن حنبل (1956-1975)، المسند تحقيق أحمد شاكر دار المعارف بمصر.
- إسماعيل، محمد رشدي (1403)، الجنایات في الشريعة الإسلامية.
- الأحمد، محمد بن عبدالله (1403)، حكم الحبس في الشريعة الإسلامية، ط1، الرياض: مكتبة الرشد.
- الأنصارى، أبويحيى زكرياء الأنصارى الشافعي (1212هـ)، أسنى المطالب شرح روض المطالب، نشر المكتبة الإسلامية عن طبعة الميمنية بمصر.
- البخارى، أبو عبدالله محمد بن إسماعيل البخارى (1388هـ - 1961)، الجامع الصحيح، القاهرة: دار الشعب بالقاهرة.

البخارى، أبو عبدالله محمد بن عبدالرحمن بن أحمد (1406) محاسن الإسلام وشرائع الإسلام، ط3، دار الكتاب العربى.

البغدادى، الخطيب (د.)، تاريخ بغداد، طبعة دار الكتاب العربى، بيروت.

البلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى البغدادي (1379 هـ - 1959)، فتوح البلدان، تحقيق رضوان، القاهرة: المكتبة التجارية.

البهوتى، الشيخ منصور بن يونس بن إدريس، كشف القناع على متن الإقناع، طبعة دار الفكر، بيروت، 1402 هـ، والمطبعة الشرفية بالقاهرة، نشر مكتبة الحكومة بمكة المكرمة سنة 1294 هـ.

البهى، محمد (د.ت)، الإسلام فى حياة المسلم، مكتبة وهبة.

البيهقى، أبوبكر أحمد بن الحسين (1353 هـ)، السنن الكبرى، حيدر آباد: مطبعة دائرة المعارف العثمانية، الهند.

الترمذى، محمد بن عيسى (د.ت) السنن، الجامع الصحيح المشهور بسنن الترمذى، القاهرة: دار الحلوى.

الجبرى، عبدالعال (1984)، نضام الحكم فى الإسلام بأقلام فلاسفة، القاهرة: مكتبة وهبة..

الخصاص، أحمد بن على الرازى الخصاص الحنفى (1347 - 1938)، أحكام القرآن، المطبعة البهية بمصر.

الحاكم، الإمام أبو عبدالله الحاكم النيسابورى (1978)، المستدرک، ط، بيروت: دار الفكر.

الخرشى محمد، أبو عبدالله محمد بن عبدالله (د.ت)، شرح الخرشى على مختصر خليل، بيروت: دارصادر.

الخصرى، محمد (1370)، تاريخ الأمم الإسلامية، القاهرة: المكتبة التجارية.

الخصيف، على (1962)، الحق والذمة، معهد الدراسات العربية.

الخلوى، البهى (1404)، الإسلام وقضايا المرأة المعاصرة، ط 5، الكويت: دارالقلم.

الدار القطنى، على بن عمر (1386)، السنن، القاهرة: نشر دارالمحاسن.

- الدارمي (1987)، السنن، (ت) فؤاد أحمد زمزلي وخالد السبع العلمي، ط 1.
- الدسوقي، فاروق (1406-1986)، استخلاف الإنسان في الأرض، المكتب الإسلامي بيروت: مكتبة فرقد الخاني الرياض.
- الدهلوي، ولي الله (د. ت)، حجة الله البالغة، بيروت: ادارة المعرفة للطباعة والنشر، لبنان.
- الذهبي (1986)، سير أعلام النبلاء، تحقيق شعيب الأرنؤوط وجماعة، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- الذهبي (د. ت)، تذكرة الحفاظ، تحقيق عبدالرحمن المعلمي، بيروت: إحياء التراث العربي.
- الرازي، محمدالرازي فخرالدين (1357-1928)، مفاتيح الغيب، الشهير بالتفسير الكبير، المطبعة البهية بمصر.
- الراغب الأصبهاني، أبوالحسن القاسم بن محمد بن المفضل (1408-1988)، تفصيل النشأتين وتحصيل السعادتين، تقديم وتحقيق عبدالمجيد النجار، ط 1، بيروت: دار الغرب الإسلامي.
- الزرقاء، مصطفى أحمد (1952)، المدخل الفقهي العام.
- الزنجشري، محمد عمر الزنجشري (1354-1935)، تفسير الكشاف عن وجوه التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل، القاهرة: مطبعة الحلبي.
- السرخسي، شمس الأئمة أبوبكر محمد السرخسي (1225)، شرح السير الكبير طبع آباد، والسير الكبير للإمام محمد بن الحسن الشيباني صاحب أبي حنيفة.
- السعفي، حمودة (1415-1995)، التسامح في الإسلام، مداخلة ألقيت في برنامج الندوة العلمية حول التسامح في الإسلام.
- السعفي، حمودة (د. ت)، جدلي، النقل والعقل في الفكر الإسلامي، سلسلة آفاق إسلامية.
- السعفي، حمودة (د. ت)، حقوق الإنسان في الإسلام، بحث مرقون في المكتبة الأستاذ.
- السعفي، حمودة (د. ت)، دور الأسرة في تحصين المجتمع «سلسلة آفاق إسلامية».
- السلمان، عبدالعزيز (1402-1982)، موارد الظمان، الطبعة الحادية عشرة.

- السهنورى، عبدالرزاق (1967 / 1968)، مصادر الحق فى الفقه الإسلامى مقارنا بالفقه الغربى، معهد الدراسات العربى.
- السيوطى، الإمام جلال الدين (1411-1990)، الأشباه والنظائر فى الفروع، ط1، بيروت: دارالكتب العلمية.
- السيوطى، الإمام جلال الدين (د. ت)، الدرر المنتثرة (ت) محمد بن لطفى الصباغ، مطابع جامعة الملك سعود.
- الشابى، على (د. ت)، العلم فى الإسلام «سلسلة افاق إسلامية».
- الشاذلى، حسن (د. ت)، أثر تطبيق الحدود فى المجتمع، القسم الأول.
- الشاطبى، أبواسحاق إبراهيم بن موسى الشاطبى اللخمي الغرناطى المالكى (751هـ)، الشافعى، محمد بن إدريس الشافعى (1969)، الأمام، القاهرة: دارالشعب.
- الشرقاوى، محمد (د. ت)، العدل فى الإسلام، «مجلة الوعى الإسلامى» ع259 الكويت.
- الشوربجى، البشير محمد (د. ت)، حقوق الإنسان أمام القضاء، ضمن حقوق الإنسان، دراسات تطبيقية عن العالم العربى، ط1، بيروت: دارالعلم للمهايين.
- الشوكانى، محمد بن على محمد الشوكانى (د. ت)، نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخيار، طبعة الحلبي.
- الشيثانى، عبدالوهاب (1400-1980)، حقوق الإنسان وحرياته الإنسانية فى النظام الإسلامى والنظم المعاصرة، رسالة دكتوراه، الطبعة الأولى.
- الصالح، محمد بن أحمد (د. ت)، الطفل فى الشريعة.
- الصدىقى، محمد بن علان الصدىقى الشافعى الأشعرى المكى (د. ت)، دليل الفالحين نظرة رياض الصالحين، القاهرة: مطبعة الحلبي.
- الصنعانى، العلامة محمد بن إسماعيل الأمير (1415 - 1995)، سبل السلام شرح بلوغ المرام، بيروت: دارالمعرفة بيروت طبعة.

- الطبرانى (1982)، المعجم الصغير، بيروت: طبعة دارالكتب العلمية.
- الطبرانى (د. ت) المعجم الكبير (ت) حميدى سلامة الأزدي (د. ت)، مشكل الآثار، بيروت: طبعة دارصادر.
- الطرابلسى (1392)، معين الحكام.
- الطماوى، سليمان (1969)، عمر بن الخطاب وأصل السياسة والإدارة الحديثة، دارالفكر العربى.
- العقاد، عباس محمد، عبقرية عمر، من سلسلة كتاب الهلال، عدد 25، إبريل سنة 1953 م.
- العقاد، عباس محمود (د. ت)، الإنسان فى القرآن، المكتبة العصرية.
- العيلى، عبدالحكيم حسن العيلى المحامى (1394 - 1974)، الحريات العامة الفكر والنظام السياسى فى الإسلام «دراسة مقارنة» دارالفكر العربى.
- الغزالى، أبو حامد محمد بن محمد (1389)، الإحياء: إحياء علوم الدين، طبعة دارالشعب.
- الغزالى، محمد (1950)، الإسلام والأوضاع الاقتصادية، القاهرة: مطبعة دارالكتاب العربى.
- الغزالى، أبو حامد محمد بن محمد (1333)، المستصطفى من علم الأصول، المطبعة الأميرية.
- الغزالى، محمد (د. ت)، حقوق الإنسان بين تعاليم الإسلام وإعلان الأمم المتحدة، ط 1.
- الغزالى، محمد (د. ت)، خلق المسلم، دارالقلم، دمشق، بيروت.
- الفار، عبدالواحد (1989)، لمحات عن حقوق الإنسان فى الإسلام ضمن كتاب «الإنسان دراسات من العالم العربى»، ط، بيروت: دارالعلم للملادين، لبنان.
- الفيروزأبادى، مجدالدين محمد بن يعقوب (1357 - 1938)، القاموس المحيط، مطبعة بولاق، مكتبة البيان.
- القاسمى، صلاح الدين (د. ت)، العلم فى الإسلام، سلسلة آفاق إسلامية القرافى، شهاب الدين أبو العباس أحمد بن إدريس بن عبدالرحمن الشهير بالقرافى (1346)، الفروق وبهاشمه تهذيب الفروق والقواعد السننية فى الأسرار الفقيهية، القاهرة: طبعة دارإحياء الكتب العربية.

- القرطبي، أبو عبدالله محمد بن أحمد الأنصاري (1356)، الجامع لأحكام القرآن، القاهرة: طبعة دارالكتب المصرية.
- القضاعي، (د. ت 9، مسندالشهاب (ت) حمدي عبدالمجيد السلفي، بيروت: طبعة مؤسسة الرسالة.
- القطان، مناع خليل (د. ت)، حقوق الإنسان في الإسلام.
- القطان، مناع خليل، (د. ت)، الثقافة الأمنية، سلسلة محاضرات الموسم الثقافي الثالث، الرياض: المركز العربي للدراسات الأمنية والتدريب.
- الكاساني، الإمام علاء الدين أبي بكر بن محمود الكاساني الحنفي (د. ت)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، القاهرة: مطبعة الجالية.
- الماوردي، أبو الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي (1386)، الأحكام السلطانية، والولايات الدينية، مطبعة الحلبي.
- المقرئ، أحمد محمد (1409-1989)، تربية النفس الإنسانية في ظل القرآن الكريم «رسالة ماجستير» دار حافظ للنشر والتوزيع.
- المنأوي، زين الدين عبدالرؤوف (د. ت)، التيسير بشرح الجامع الصغير، الرياض: مكتبة الإمام الشافعي.
- المنذري الحافظ (د. ت)، الترغيب والترهيب (ت) محمد منير الدمشقي، مطبعة الحلبي.
- الموافقات في أصول الشريعة، تعليق الشيخ عبدالله دراز، القاهرة: المطبعة التجارية.
- البناء، عبدالرحمن (المعروف بالساعاتي) (د. ت)، الفتح الرباني، ترتيب مسند الإمام أحمد، الطبعة الأولى المصرية.
- النسائي، أبو عبدالرحمن بن شعيب (د. ت)، السنن: سنن النسائي بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي، القاهرة: المطبعة المصرية بالأزهر.
- الهندي (د. ت)، منتخب الكنز، ط 1، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

- الهيثمي (د. ت)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بيروت: طبعة دارالكتاب العربي.
- بدر، عبدالمنعم محمد (1410)، تنمية الريف في ضوء التعليم الإسلامي، مجلة كلية العلوم الاجتماعية، ع5، جامعة الإمام محمد بن سعود.
- بكار، عبدالكريم (د. ت)، تنمية الشخصية شروط ومبادئ، مجلة الفيصل عدد 245.
- بلخوجة، الحبيب (د. ت)، المعرفة والتكنولوجيا، الرباط: أكاديمية المملكة المغربية.
- جريشة على (د. ت)، حرمان لا حقوق، حقوق الإنسان في ظل الإسلام، دراسة مقارنة، دارالاعتصام.
- جريشة، على (1406 - 01986)، المشروعية الإسلامية العليا (رسالة دكتوراه)، ط، المنصورة: دارالوفاء للطباعة والنشر والتوزيع.
- حفاظ، أبوالمعاطي (1976)، النظام العقابي في الإسلام، نشر دارالتعاون عام، القاهرة: توزيع دارالأنصار.
- خالد، خالد محمد (1969)، عمر بن العزيز، القاهرة: مكتبة الأنجلو مصرية.
- خضر، محمد (د. ت)، الإسلام وحق الإنسان.
- خلاف، عبدالوهاب (1952)، علم أصول الفقه.
- خليل، عمادالدين (1394-1974)، دراسات في السيرة، مؤسسة الرسالة، دارالنقاش.
- رضا، محمد رشيد (1346)، تفسير المنار، تفسير القرآن الكريم، المشهور بتفسير المنار، طبعة المنار.
- زيدان، عبدالكريم (1981)، أصول الدعوة مكتبة المنار الإسلامية، بغداد سنة.
- سابق، سيد (1287هـ-1967)، إسلامنا، ط2، مطبعة المدني.
- سليمان، محمد أحمد (1959)، أصول الطب الشرعي وعلم السموم، ط1، مطابع دارالكتاب.
- شكري، محمد فؤاد (1958)، الصراع بين البور جوازية والإقطاع القاهرة.
- صالح، سعاد إبراهيم (1401-1981)، علاقة الآباء بالأبناء في الشريعة الإسلامية، ط1، الكتاب الجامعي.

- صبحي، محمد (1401)، أضاء على دعوة تحديد النسل «مجلة الأمة» شوال 1401 هـ قطر.
- طاحون، نبيل بن كمال الدين (1411)، أحكام الأسرة في الإسلام، ط3.
- طبلية، القطب محمد (د. ت)، الإسلام وحقوق الإنسان، دراسة مقارنة، دارالفكر العربي.
- عامر، عبدالعزيز (1396)، التعزيز في الشريعة الإسلامية، ط4، القاهرة: مطبعة دار الفكر العربي القاهرة.
- عثمان، عبدالكريم (د. ت)، معالم الثقافة الإسلامية، الرياض: مؤسسة الأنوار.
- عثمان، محمد فتحي (د. ت)، تقرير حقوق الإنسان بين الشريعة الإسلامية والفكر القانوني، مجلة كلية العلوم الاجتماعية، ع2، الرياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
- عثمان، نبيه (د. ت)، الإنسان «سلسلة، دعوة الحق».
- عرونس محمود (د. ت)، تاريخ القضاء في الإسلام المطبعة المصرية الأهلية بالقاهرة.
- عمارة، محمد، الإسلام وحقوق الإنسان، ضرورات لا حقوق، سلسلة عالم المعرفة 89، شعبان 1405 هـ، مايو 1985 م.
- عمارة، محمد، التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، مطبعة نشر الثقافة بالقاهرة.
- عون، كمال أحمد (1402)، المرأة في الإسلام، الرياض: طبعة دار العلوم للطباعة والنشر.
- فائر، أحمد (د. ت)، دستور الأسرة في ظلال القرآن، مؤسسة الرسالة.
- فوزي، شريف (د. ت)، مبادئ التشريع الجنائي الإسلامي، طبعة دارالعلم للطباعة والنشر، سلسلة الكتاب الجامعي، الكتاب الثاني.
- قطب، محمد (د. ت)، منهج التربية الإسلامية، دارالشرق.
- قطب، سيد (1960)، العدالة الاجتماعية في الإسلام، طبعة بيروت المصورة.
- قطب، سيد (1386)، في ظلال القرآن، ط5، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- مالك، مالك بن انس (1970)، الموطأ، القاهرة: دار الشعب.

- مجموعة من الخبراء (د. ت)، حاجات الإنسان الأساسية في الوسط العربي، ترجمة عبدالسلام رضوان، الكويت: سلسلة عالم المعرفة.
- محجوب، عباس (د. ت)، الدين والحضارة، مجلة الفيصل، ع212.
- محمد، محمد عبدالجواد (د. ت)، حماية الطفولة في الشريعة الإسلامية والقانون، الإسكندرية: منشأة المعارف.
- مسلم، أبوالحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري (د. ت)، صحيح مسلم (ت9 محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت: طبعة دار إحياء التراث.
- مصطفى، عمر ممدوح (1959)، القانون الرومانى، ط3، القاهرة.
- مصيلحى، محمد الحسينى (1991)، حقوق الإنسان بين الشريعة والقانون، دار النهضة العربية.
- ناصر، منصور على (د. ت)، التاج الجامع لأحاديث الرسول ﷺ.
- ناصر، منصور على (د. ت)، حقوق الإنسان بين القرآن والإعلان، القاهرة: دار الفكر العربى.
- وافى، على عبدالواحد (د. ت)، حقوق الإنسان فى الإسلام، القاهرة: دار النيل للطباعة، سلسلة دراسات إسلامية.